تمدن ساسانی

جلد دوم



تبرستان
www.tabarestan.info

علی سامی

تمدن ساسانی

جلد دوم

تبرستان
www.tabarestan.info

علی سامی

تهران
۱۳۹۳

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

سرشناسه: سامی، علی، ۱۲۸۹-۱۳۶۸.
عنوان و نام پدیدآور: تمدن ساسانی / علی سامی.
مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۲ ج.: مصور، نقشه.
فروست: «سمت»؛ ۱۲۵۶، ۱۲۵۷. باستان‌شناسی؛ ۳۵، ۳۶.
شابک: ۲ ـ ۳۳۳ ـ ۵۳۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸ ۱۰۰۰۰۰ ریال (ج. ۲)
شابک دوره: ۹ـ ۳۳۴ـ۵۳۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Ali Sami. Sassanid Civilization.
یادداشت: ج. ۲. (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸، چاپ سوم: پاییز ۱۳۹۳).
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۲۷ـ۳۳۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت: نمایه.
موضوع: تمدن ایرانی- تاریخ- پیش از اسلام
موضوع: ایران - تاریخ - ساسانیان، ۲۲۶- ۶۵۱ م
شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۸ ت ۲ س/۴۰۵ DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۳
شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۲۰۹۱۶

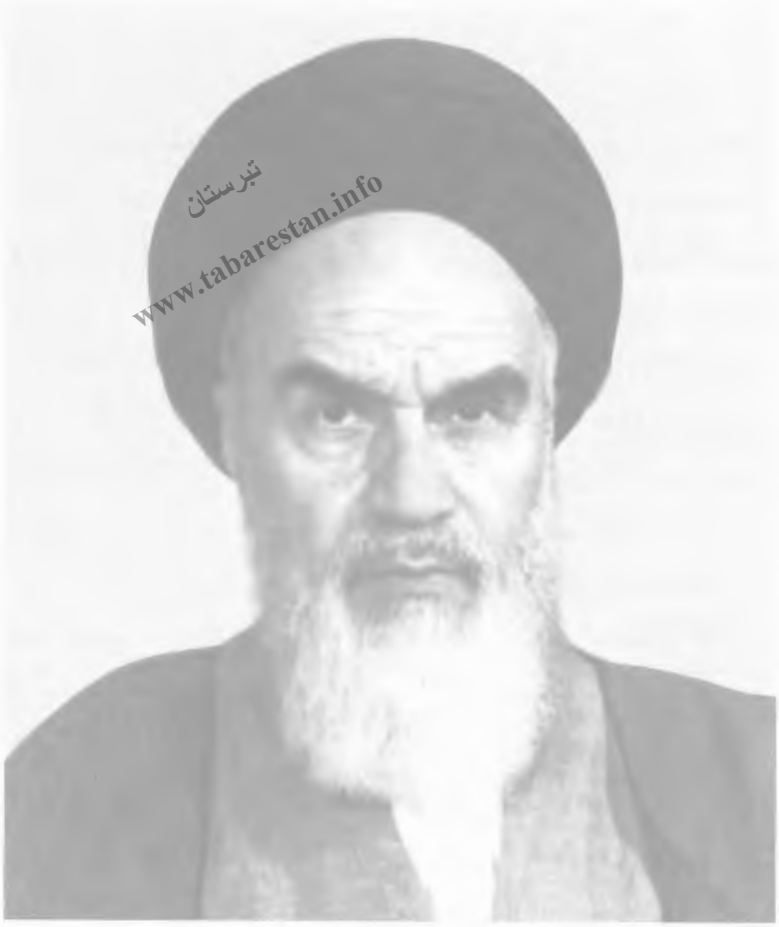
www.tahareen.info

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی

تمدن ساسانی (جلد دوم)
علی سامی
چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸
چاپ سوم: پاییز ۱۳۹۳
تعداد: ۵۰۰
حروفچینی و لیتوگرافی: «سمت»
چاپ و صحافی: پوررروشن
قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.
نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)، روبه‌روی پمپ گاز، کدپستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲ـ۴۴۲۴۶۲۵۰.
www.samt.ac.ir info@samt.ac.ir

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر، نشر یا پخش یا عرضه یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

بسم الله الرحمن الرحیم



تبرستان
www.tabarestan.info

مبارزه علمی برای جوانان زنده کردن روح جستجو و کشف واقعیتهاست.

صحیفهٔ نور، ج ۲۰، ص ۲۴۲

تبرستان
www.tabarestan.info

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظرگرفتن دیدگاه اسلامی در مبانی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هرکدام از رشته‌های علوم انسانی به تألیف و ترجمهٔ منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحلهٔ کمال مطلوب آن، باید به‌تدریج و پس از انتقادها و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای استفاده دانشجویان دوره کارشناسی رشته باستان‌شناسی در درس «تمدن ساسانی» تهیه شده است؛ امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه‌مندان به مباحث باستان‌شناسی نیز از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعهٔ دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
مقدمه دکتر علی‌اکبر سرفراز	۱
به ستایش پروردگار بزرگ جهان	۳
به خواننده عزیز	۵
فصل اول: دربار پادشاهان ساسانی	۹
تعیین جانشین	۱۶
لباس و زینتهای پادشاهان ساسانی	۲۱
اعزام و پذیرفتن سفرا و فرستادگان	۲۷
تاج پادشاهان ساسانی	۳۱
مهرهای پادشاهان ساسانی	۳۵
پیشکشیهای مردم و بخششهای پادشاهان ساسانی	۳۹
فصل دوم: تقسیم طبقات کشوری	۴۸
شهرداران (شثره‌داران)	۴۸
سپاه	۶۴
پرچم ساسانی	۷۵
طرز شمارش افراد سپاه	۷۷
وضع اجتماعی و طبقات و آداب و رسوم مردم	۸۲
تقسیمات اجتماعی	۸۴
فصل سوم: سازمان خانواده؛ خوراکیها؛ گلها و عطریات	۸۷
مقدمه‌ای دربارهٔ وضع بانوان	۸۷
تشکیلات خانواده	۸۸

عنوان	صفحه
فرمانبرداری زن از مرد خود	۹۲
خوراکیهای زمان ساسانی	۱۰۳
گلها و ریاحین و عطریات و بوی خوش	۱۰۵
فصل چهارم: هنر	۱۰۸
هنر: معماری، شهرسازی، حجاری، سایر صنایع	۱۰۸
نقوش طاق بستان (کرمانشاه)	۱۱۶
نقوش سلماس	۱۲۰
نقوش تنگاب فیروزآباد	۱۲۱
برم‌دلک (شیراز)	۱۲۳
نقش بهرام دوم ساسانی در گویم	۱۲۴
نقش بهرام دوم در سرمشهد کازرون	۱۲۵
حجاریهای نقش رجب	۱۲۵
نقش رستم	۱۳۰
شاپور کازرون و نقوش آن	۱۴۲
مجسمه عظیم شاپور در غار شاپور	۱۵۴
فصل پنجم: کاخها و بناهای زمان ساسانی	۱۶۲
مدائن (تیسفون)	۱۶۲
فتح مدائن و انهدام آن	۱۷۱
قصر شیرین «عمارت الخسرو»	۱۸۵
فصل ششم: آثار ساسانی شهرهای باستانی	۱۹۳
شهر باستانی استخر	۱۹۳
استخر پس از هخامنشیان تا ساسانیان	۱۹۵
استخر در زمان ساسانیان	۱۹۷
استخر در گیرودار اسلام	۱۹۹
شهر استخر از نظر تاریخ‌نویسان بعد از اسلام	۲۰۲
نتیجه کاوشهای علمی در ویرانه‌های استخر	۲۰۸
دژ باستانی کوه استخر	۲۱۱
فیروزآباد	۲۱۶
نظر مورخان بعد از اسلام دربارهٔ فیروزآباد	۲۲۶
کاخ ساسانی سروستان	۲۳۰

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
آثار ساسانی در دارابگرد	۲۳۰
خارک	۲۳۶
ویرانه آتشگاه زرتشتی	۲۳۹
قلمرو ایران در دوره پادشاهان ساسانی	۲۴۴
آرامگاههای پادشاهان ساسانی	۲۴۹
وجه تسمیه بعضی از نامهای شاهان ساسانی	۲۵۰
فهرست پادشاهان ساسانی	۲۵۳
قضاوت تاریخ دربارهٔ آنان	۲۵۳
ملحقات	۲۹۰
فصل هفتم: نظرات دانشمندان و باستان‌شناسان داخلی و خارجی دربارهٔ اهمیت...	۳۰۱
ویل دورانت (Will Durant)	۳۰۱
دکتر د. تالبوت رایس	۳۰۳
آندره گدار (A. Godard)	۳۰۶
امیل مال (Emile Male)	۳۰۹
پروفسور دیمند (M. S. Dimand)	۳۰۹
پروفسور پوپ	۳۱۱
دکتر گیرشمن	۳۱۲
سر پرسی سایکس	۳۱۲
دکتر عیسی بهنام	۳۱۴
ضمیمه: تقسیمات جغرافیایی پادشاهی ساسانی	۳۱۷
چند توضیح	۳۲۱
منابع و مآخذ	۳۲۷
کتابشناسی (آثار مؤلف)	۳۳۱
نمایه	۳۳۲

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست تصاویر

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
تنگ کاشی مینایی...	۲۵
سکه‌های ساسانیان	۳۳
بشقاب نقره با تصویر قباد در شکار گورخر، پیدا شده در مازندران...	۶۳
بشقاب نقره بیضی شکل عهد ساسانی	۸۱
آتشکده کوچک در صحرای حاجی‌آباد مرودشت	۸۵
بشقاب نقرهٔ بیضی شکل ساسانی که نزدیک قزوین پیدا شده است...	۸۶
بشقاب نقره مربوط به دوران ولیعهدی اردشیر دوم...	۱۲۰
نقش نبرد اردشیر اول ساسانی در تنگاب فیروزآباد	۱۲۲
نقش بهرام دوم در سرمشهد (کازرون)	۱۲۶
نقش شاپور اول و والرین (نقش رستم)	۱۳۸
مراسم تاجگذاری اردشیر در نقش رجب	۱۴۱
یکی از نقوش ساسانی	۱۵۳
مجسمه شاپور در غار شاپور کازرون قبل از برپا داشتن آن	۱۵۷
مجسمه عظیم شاپور در غار شاپور کازرون که در بهمن ماه سال ۱۳۳۶ برپا داشته شده	۱۵۹
ایوان کسری	۱۶۳
ظرف نقره با نقش بهرام دوم (موزهٔ ایران باستان)	۱۶۹
یک قطعه موزاییک پیدا شده در شاپور کازرون	۱۶۹
ظروف ساسانی	۱۷۳
یک آتشدان سنگی عهد ساسانی در فاروق	۱۸۴
دو قطعه از موزاییکهای پیدا شده در شاپور کازرون	۱۸۸
آتشدان دوگانه در نقش رستم	۱۹۲
سر دو مجسمه	۱۹۲

عنوان	صفحه
ویرانه یک کاخ هخامنشی در شهر استخر	۱۹۴
ویرانه دروازه سنگی ورودی استخر کنار جاده شیراز به تهران، دست راست	۱۹۵
نقش یک سرستون پیدا شده در استخر	۱۹۷
نقش حجاری روی سرستونهای استخر	۱۹۸
نقشه شهر استخر از کتاب دکتر اشمیت	۲۰۸
منظری از مجموعه ابنیه مربوط به یک آتشکده بزرگ ساسانی...	۲۱۵
منظره هوایی ویرانه‌های شهر گور (فیروزآباد کنونی)...	۲۱۹
نقش برجسته اردشیر در تنگاب فیروزآباد	۲۲۲
نقشه کاخ اردشیر ساسانی در فیروزآباد...	۲۲۴
نقشه قلعه دختر فیروزآباد...	۲۲۷
ویرانه کاخ ساسانی سروستان	۲۳۱
نقشه مقطع کاخ عهد ساسانی در سروستان...	۲۳۲
سردر معبد سنگی داراب از بناهای ساسانی...	۲۳۴
آثاری از جادهٔ عهد ساسانی بین فیروزآباد و خلیج فارس	۲۳۶
مدخل معبدی در خارک	۲۴۱
قسمتی از نقوش قدیمی خارک	۲۴۱
مدخل یکی از استودانها ـ خارک	۲۴۳
نمای خارجی استودانها ـ خارک	۲۴۴
نقش بهرام دوم در تنگ چوگان کازرون...	۲۴۷
قسمتی از کاخ ساسانی فیروزآباد	۲۴۸
طاق بستان	۲۶۴
نقوش طاق بستان. عکس از آقای نادر سامی	۲۶۵
منظره نقش اردشیر و بهرام دوم در نقش رستم	۲۶۵
عکس قسمتی از نقوش برجسته نقش رستم	۲۶۶
نقش بهرام دوم در نقش رستم	۲۶۶
مراسم تاجگذاری نرسی هفتمین پادشاه ساسانی در نقش رستم	۲۶۷
منظره نقوش طاق بستان	۲۶۷
نقش بهرام دوم در سرداب بهرام در خاک ممسنی	۲۶۸
ویرانه‌های قلعه دختر بر فراز کوهستان شمال بیشاپور کازرون	۲۶۹
بزرگ‌ترین نقش برجسته عهد ساسانی مشتمل بر صحنه پیروزی...	۲۶۹
نقشه آتشکده در تالار بزرگ کاخ بیشاپور و حیاط و ایوان مجاور آن...	۲۷۰
آتشکده بیشاپور کازرون	۲۷۱

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان	صفحه
نقشه آتشکده جره ترسیمی گدار فرانسوی...	۲۷۱
ویرانه چهارطاقی آتشکده ساسانی در جره (نزدیک کازرون)	۲۷۲
کوهستان سرمشهد که نقش بهرام دوم و کتیبه پهلوی در کمر آن است	۲۷۳
آتشکده کازرون	۲۷۳
نقش پیروزی شاپور اول ساسانی بر والرین امپراتور روم در مشرق تنگ چوگان...	۲۷۴
مجسمه شاپور اول در غار شاپور (کازرون)	۲۷۵
نقش شاپور و والرین در تنگ چوگان	۲۷۶
ویرانه چهارطاقی عهد ساسانی نزدیک فیشور کنار راه کاروانی لار ـ بندر بوشهر...	۲۷۷
کوره‌های پنج‌گانه فارس در زمان ساسانیان	۲۷۸
نقش شاپور و والرین در تنگ چوگان کازرون	۲۷۸
قسمتی از نقش برجسته تنگاب فیروزآباد	۲۷۹
قسمتی از ویرانه کاخ ساسانی در سروستان	۲۸۰
منظره ویرانه کاخ ساسانی فیروزآباد...	۲۸۱
منظره قسمتی از ویرانه کاخ ساسانی فیروزآباد...	۲۸۲
نقش برجسته نبرد اردشیر در تنگاب فیروزآباد	۲۸۳
درون گنبد سنگی کاخ ساسانی در فیروزآباد...	۲۸۴
بقایای چهارطاقی لوک ـ آتشکده (معبد) عهد ساسانی...	۲۸۵
مراسم تاجگذاری شاپور اول در نقش رجب	۲۸۶
منظره قسمتی از نقش شاپور و والرین در تنگ چوگان شاپور	۲۸۷
نقش برجسته بهرام اول در تنگ چوگان...	۲۸۷
بنای موسوم به نقارخانه (از جانب شمال غربی) بین فراشبند و کنارسیاه...	۲۸۸
نیایشگاه ساسانی در ایج که در دل کوه تراشیده شده...	۲۸۸
منظره یک آتشکده ساسانی در کازرون	۲۸۹
شبهی از نقشی در نقش رستم...	۲۸۹
منظره یزد خواست و بقایای ویرانه‌های ساسانی...	۳۲۶

www.tabarestan.info تبرستان

مقدمه دکتر علی‌اکبر سرفراز

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نیکویی نبرند

بی‌گمان رشد و تعالی و بالندگی علمی این سرزمین و پیشرفتهای ناشی از آن مرهون تلاش و خدمات علمی و پژوهشی اندیشمندان و محققان بزرگی است که هر یک به نوعی در سربلندی ایران عزیز نقشی بی‌بدیل داشته و منشأ خدمات شایانی گردیده‌اند. در همین راستا گروه باستان‌شناسی سازمان «سمت» از آغاز فعالیت تاکنون از تجارب و اندوخته‌های شخصیتها و چهره‌های علمی بهره‌های فراوان برده است. از جمله این فرهیختگان مرحوم علی سامی باستان‌شناس و استاد دانشگاه شیراز می‌باشد که عمده تحقیقات منحصربه فرد و ارزنده وی - به رغم گذشت سالیان متمادی - در بین جامعه علمی خصوصاً باستان‌شناسان کشور از اعتبار فراوانی برخوردار است.

شادروان استاد علی سامی علاوه بر تألیف کتابهای *تمدن ساسانی* و *تمدن هخامنشی*، قریب سی عنوان کتاب در زمینه فرهنگ و تمدن ایران‌زمین تألیف کرده‌اند. ایشان علاوه بر ویژگی علمی، انسانی خداباور، با ایمان و اخلاص بودند به طوری که در نوشته‌های وی می‌توان سجایای اخلاقی، انسانی و علمی را به وضوح درک نمود. وی در سال ۱۲۸۹ هـ.ش در شیراز در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود و به دلیل هوش سرشار و فطرت علم‌طلبی ذوق و علاقه بی‌شمار به تاریخ و فرهنگ این سرزمین در سال ۱۳۱۰ هـ.ش در ابتدا به کسوت آموزگاری تاریخ مدارس شیراز درآمد و در سال ۱۳۱۳ هـ.ش به سرپرستی دانش‌سرای مقدماتی فارس منصوب شد. علاقه وی به آموزش و پژوهش موجب شد که از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۴۰ هـ.ش عملاً بر کاوشهای باستان‌شناسی تخت جمشید، پاسارگاد و اتلال باستانی مرودشت نظارت داشته باشند. متعاقب آن سرپرستی تحقیقات علمی تخت جمشید و باستان‌شناسی فارس را برعهده گرفتند و در

www.tabarestan.info تبرستان

طول این مدت ضمن همکاری با هیئتهای حفاری متعدد، با پژوهشگران خارجی بی‌شماری به شناسایی و کاوش آثار باستانی پرداختند که حاصل این تلاشهای مستمر، چاپ کتابها و مقالات متعددی در حوزه تاریخ و باستان‌شناسی ایران‌زمین است که سازمان «سمت» به دلیل اهمیت این پژوهشها و تحقیقات ارزشمند با هدف دسترسی علاقه‌مندان، با کمترین تغییرات اقدام به انتشار مجموعه‌ای از آنها در چهار مجلد (*تمدن ساسانی* ۱ و ۲، *تمدن هخامنشی* ۱ و ۲) نموده است. در پایان ضمن تقدیر و سپاس از همکاریها و مساعدتهای خانواده گرامی آن مرحوم در موافقت با انتشار مجدد این آثار، امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی کشور مورد استفاده سایر پژوهشگران علاقه‌مند به مباحث تاریخ و تمدن ایران قرار گیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر علی‌اکبر سرفراز
مدیر گروه باستان‌شناسی

به ستایش پروردگار بزرگ جهان

و به ولای سرور بزرگوار و برگزیدهٔ آدمیان محمد (ص) و جانشینان بر حق و آل و یاران و پیروان پرهیزگار و دوستداران او.

www.tabarestan.info تبرستان

آنچه سزاوار شأن اوست از توان گفتار پریشان و کردار ناثواب و اندیشه‌های نارسای ما بیرون است. آنجا که عقابهای سدره‌نشین را بال و پر بریزد. از موجود نادان و ناچیزی چون ما چه خیزد. همان بهتر که دست نیاز به درگاه بی‌نیاز او برداشته و بگوییم:

پروردگارا، ما را توفیقی ده که روی نیاز و سر تسلیم به پیشگاه جاودانی و ابدی تو فرودآریم و پیشانی زبونی و ناتوانی به درگاه پرشوکت و بی‌نیاز تو ساییم. نیرویی عنایت فرما تا از نمودها به بودها بگرویم و به گلشنی رهبری‌مان فرما که از تاراج خزان ایمان در امان باشد.

دادگرا، به شکرانه نعمتهای فراوانی که از آن برخورداریم، فرصتی ده که اندوهی را از دل پردردی برگیریم و گرد ملال از چهره اندوهگینی بزداییم. در دلهای ما جز تخم مهر و دوستی مکار، و بر سر ما جز باران رحمت مبار. نهانخانهٔ خاطر را با پرده‌های نادانی و بی‌خبری مپوشان.

آنچه شأن و شایسته لطف خداوندگاریت هست، دربارهٔ بندگانت به اکمال، رساندی؛ پند و اندرزهای دلپذیر برای رستگاری ما از زبان فرستادگان و پیغمبران برگزیده خود در گوش جانمان فرو خواندی. ولی دریغ و هزار اوخ که ما نافرمان و ناسپاس‌گزاریم، تو خود بر آنچه در نهان و آشکارا بر ما می‌رود آگاهی.

با این همه ناسپاسگزاری و نافرمانی، باز ای خدای مهربان، از تو خواهانیم که جانمان را به شور عشق روشنی بخشی و دلی سوزپرور عنایت فرمایی، عشقی که سرآغاز و رمز آفرینش است، عشقی که هیبت طوفان را از دل نوح زدود و به روح

او آرامش بخشید، عشقی که به داود تاخت و الحانهای دلنواز به او بخشید و شوری که برق هستی‌سوزش، در ید بیضا جلوه‌گری کرد. شوقی که به غمزه خود هستی مریم را سوخت، عشقی که غار حرا را مهبط الهام و وحی کرد.

ما را برای قبول کلام مفید مستعد گردان، دلهایمان را از زنگار خطاها مبرا ساز و لوح ضمیر را از پلیدیها و ناهنجاریها فرو شوی، پروردگارا، تو خود شایستگی پذیرفتن چنین مزایایی را به ما ارزانی دار.

تبرستان
www.tabarestan.info

علی سامی

به خواننده عزیز

تبرستان www.tabarestan.info

در تاریخ جهان کمتر ملتی چون ایران یافت می‌شود که حیات ملی و فرهنگ و هنر خود را در برابر طوفانهای خانمان‌برانداز و ناگواریهای دشوار تاریخ و تاخت و تازهای ویران‌کننده نگاهداری کرده باشد. یا پس از دگرگونیهای وحشتناک و گذشت از سراشیبیها، به طرز درخشان‌تر و پربارتری نمودار شده باشد. این پایداری و پابرجایی را به هیچ چیز نمی‌توان تعبیر کرد، مگر به خصیصهٔ ملی ایرانی و نیروی خلاقه و شگرف نیاکان و درگذشتگان این مرز و بوم، که پس از هر دگرگونی و مصیبتهای گرانباری که از آمد و رفت گروههای مهاجم بیگانه، چون مقدونی و ترک و تاتار، گریبانگیر این ملت کهنسال شده، مردانه قد برافراشته و با مصالح تازه‌تری فرهنگ و تمدن خود را از ورطهٔ نابودی رهایی بخشیده و آن را برای الهام‌بخشی تمدن جهانی با جلاتر و حساس‌تر ساخته است.

دانش و فرهنگی که امروز در دنیا به صورت کلی و واحدی درآمده و به تمدن مغرب‌زمین معروف شده است، میراث مشترک کشورها و اقوامی است که هرکدام به نوبه خود در هزاره و سده‌های خیلی پیش از این، بنیان‌گذار تمدن بشری بوده‌اند. سهم بعضی از این کشورها که جز آثار و نامی از پاره‌ای از آنها چیز دیگری باقی نمانده، بیشتر و برخی کمتر است، و این بیشی و کمی هم از روی آثار و اسناد به جا مانده از آنها، اندازه‌گیری می‌شود. خوشبختانه ایران عزیز، کشور ارجمند ما، در این میانه سهم به سزایی دارد، هم از لحاظ تمدن کهنسال خود و هم از این نظر که تمدنهای کهنسال دوران پادشاهی هخامنشی و ساسانی را جمع‌آوری و پاسداری کرد، با هم مرتبط ساخت و نقش عمده و شگرفی در این مورد بازی کرد.

ساکنان این دیار، روزگار بس درازی که از فرط طول زمان به هزاره و سده آن را تقسیم‌بندی نموده‌اند. مشعل دار و پاسدار تمدن و فرهنگ جهان بوده‌اند. پرچم اقتدارشان در اقصی نقاط خاور و باختر و شمال و جنوب در اهتزاز بود. پشت جبابره آشور و لیدی و فراعنه مصر را به‌خاک رسانیدند. خاقانهای چین و ترک و پادشاهان هند و بابل، پیشانی اطاعت براین آستان می‌سودند. آوازه شهرت دانشمندان و هنرمندانش اطراف واکناف عالم را از چین تا اسپانیا گرفته بود.

در هر گوشه و کنار این سرزمین کهنسال آثار و اسناد زنده‌ای مربوط به این دورانهای درخشان بیادگار مانده است که هر خشت و سنگش مانند یک کتاب قطور، تاریخ تمدن و هنر این دیار ا نمودار و بسیاری از آنها خود صفحات گویا و بی خدشه و تحریف می‌باشد که بیننده را مجذوب و بی‌اختیار وادار به تحسین می‌نماید.

www.tabarestan.info تبرستان

چنین ارج پایگاهی، تو را در برابر وظیفه خطیر و بزرگی قرار داده است. از آدم اصیل و حسب و نسب‌دار انتظاراتی است، که از تازه به‌دوران رسیده‌ها نیست، تو وارث مظاهر و آثار تاریخی گرانبهایی از نیاگان با فروشکوه خود می‌باشی، تاریخی که چند هزارسال می درخشد و چند صد سال است وقت و دقت گروهی دانشمند و باستان‌شناس و مراکز عملی و دانشگاهی و هنری جهان را متوجه خود ساخته و آثارش کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ جهان را به زیور خود آراسته است.

افراد ایرانی نباید از شناسایی و ارزیابی فرهنگ و هنر گذشته خود غافل باشند. اساس و وسیله پیشرفت در مراحل تمدن امروزی معرفت به کارهای هنری گذشتگان است و یکی از شرایط میهن‌دوستی دانستن تاریخ و شاهکارهای هنری و ابتکارات فرهنگی گذشته است.

تو باید با افتخار و مباهات و اتکا به این گنج شایگان، به مدد کوشش و همت در راه فرا گرفتن دانش و هنر و آراستن خود به فضیلت و تقوی و صفات نیک‌مردی، همگام کاروان تیزرو ملل متمدن امروزی گردیده، و بالنتیجه فرزندی شایسته و لایق آن پداران و نیاگان ارجمند دنیای باستان باشی.

دنیای امروز را مردان دیروز ساخته‌اند. مجموعه علوم و فنون، و مسائل و تجهیزات زندگی، سازمانهای اجتماعی و تمامی مظاهر تمدن بشر نتیجه تلاش و

کوششی است که پیشینیان به‌خرج داده‌اند. هر روز به حقیقتی تازه آشنا شده راهی جدید به طرف سعادت گشودند و بر آنچه بود چیزی افزودند و دنیایی بهتر ساختند و پرداختند تا به دست ما رسید. امروز هم هر کس همین وظیفه را برای فردای آیندگان دارد و این فلسفه‌ای از زندگی بشر و تکلیف افراد است، در دوران چند روزه زندگی.

تبرستان
www.tabarestan.info

«در جـوانمردی و سلحـشوری، در جنـگ و در کارهای زمان صلح، در صنعت و معماری، سلسله ساسـانی حقیقتـاً یکـی از بـزرگ‌تـرین و درخشنده‌ترین ادوار تاریخ ایران است.»

کریستی ویلسون

نویسنده *تاریخ صنایع ایران*

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

دربار پادشاهان ساسانی

www.tabarestan.info تبرستان

«شاهان ایران، در نزد جهانیان، بزرگ‌ترین شاهان گیتی شمرده می‌شوند، ایشان را خرد بسیار و فکر و هوش بلند بود. و در آیین شاهی هیچ‌یک از شاهان جهان به پای ایشان نمی‌رسید.» **(ابوالفدا)**

دربار پادشاهان ساسانی مانند دربار هخامنشی، بسیار شکوهمند و پرتشریفات و با ابهت و جلال بوده است و همان‌طور که به گسترش حوزهٔ فرمانفرمایی و اعمال نفوذ و قدرت، کوشا بودند، به تشریفات ظاهری دربار و القاب و عناوین و عظمت پایتخت و کاخ شاهنشاهی و طرز لباس و تاج و پرچم مقید بوده‌اند و حتی در کتیبه‌ها و نامه‌های متبادله نیز این مراسم و عناوین منعکس است و با وجود محدود بودن مدارک باقی‌مانده از آن زمان، باز از روی گفته‌های مورخان ارمنی و رومی و اسلامی، و نوشته‌ها و بقایای آثار و نقوش و تحقیقات محققان و دانشمندان قرون اخیر، قسمتهایی از آن آداب و رسوم تشریفات و طبقه‌بندی مشاغل و مناصب معلوم شده است و شمه‌ای از آنها در ادامه بیان می‌شود.

پادشاهان ساسانی از حیث شکل و اندام، اغلب آراسته و سالم بوده و نقصی در خلقت ظاهری اعضا نداشته‌اند. روی همین اصل، بعضی از اشخاص خاندان را که بیم خطر برای سلطنت‌شان داشتند، ناقص یا کور می‌کردند.

«زم» فرزند دوم کواذ (قباد)، چون از یک چشم کور بود، صلاح ندیدند او را

ولیعهد کنند، با اینکه از خسروانوشیروان بزرگ‌تر بود[1] و انوشیروان پسرش «انوشکزاد» (Anoshaghzadh) را که هنگام بیماری‌اش به او شوریده بود، کور کرد تا نتواند حتی پس از او هم شاه شود.

پسر دوم هرمزد دوم را عمداً کور کردند تا نتواند پادشاه شود و پسر چهارم او «شاهپور دوم» را که کودک بود، به سلطنت برگزیدند. توضیح آنکه آذرنرسه که پسر ارشد بود پس از چند ماه از سلطنت خلع شد و خسرو سومی را که هرمزد نام داشت حبس کرد اما او از حبس گریخت و به روم رفت.

«ویستهم» (Vistahm) که از دودمان بزرگ اسپاهبذان بود با برادرش بندوی «ویندوی» به کاخ سلطنتی حمله‌ور شد و هرمز چهارم جانشین انوشیروان را خلع و کور کردند که دیگر نتواند پادشاه باشد و پسرش خسروپرویز را به سلطنت گزیدند.

رستم فرخ‌زاد پسر «فرخ هرمزد» یکی از اسپهبدان زمان آزرمیدخت که به تحریک این ملکه کشته شده بود، به پایتخت شتافت، و آزرمیدخت را خلع و او را کور کرد. این بود چند مورد از مواردی که شاهان یا شاهزادگان را ناقص‌العضو ساختند تا دیگر نتوانند پادشاهی کنند.

تاریخ بلعمی حکایتی در این باره دارد که عیناً نقل می‌شود:

«چون اردشیر بمرد، شاپور به ملک نشست هرمز را بخواند و او را به خراسان فرستاد چون سالی ده برآمد، هرمز بسیار خواسته و سپاه گرد کرد و مردمان هرمز را حسد کردند. و شاپور را گفتند، سپاه کند و به حرب تو آید و خواهد که ملک را از تو بستاند. شاپور او را پیش خواند و ترسید که اگر بخواند نیاید و این خبرها پنهان همی‌داشت و تدبیر همی‌کرد و همی‌اندیشید که چگونه کند. هرمز بدانست یک دست خویش ببرید و دارو کرد تا بهتر شد و عجم را هر که

---

۱. کواذ سه پسر داشت: فرزند ارشدش کاوس متهم به داشتن مذهب مزدکی بود، از همین لحاظ او را به پادشاهی طبرستان (پذشخوارگر Padhashkhargar) تعیین و او را جانشین خود نکرد. «زم» فرزند دوم نیز از یک چشم کور بود و نمی‌توانست پادشاه شود بنابراین پسر کوچکش خسرو را که لایق‌ترین فرزند برای سلطنت بود، به جانشینی خود برگزید و در ۵۳۱ میلادی که رنجور شد، وصیت‌نامهٔ خود را در این موضوع نوشت و به ماهبذ داد. ماهبذ پس از مرگ کواذ آن را گشود و در برابر خسرو خواند و خسرو پادشاه شد، ولی کاوس بر او بشورید و در جنگ کشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

بر تن او نقصان بود دست یا پای یا چشم یا در عضوی نقصان بودی او را ملک نکردندی. هرمز دست بریده بر سفط[۱] اندر نهاد و سوی شاپور فرستاد و نامه نبشت، که ایدون شنیدن که ملک را گفتند که من اندر ملک او طمع کنم، و من هرگز این نیندیشم، و بدین ملک اندر طمع نکردم نه به زندگانی و نه از پس او، اینک دست خویش بریدم و تن را عیبناک کردم تا ملک بداند که من خویشتن را ناسزای آن کردم، تا هر که را خواهد ولیعهد کند و خواستم تا به درگاه آیم نیارستم آمدن و هرگاه که ملک بخواند من بیایم. شاپور تافته شد، و دلش بسوخت و بدو نامه کرد و به روان اردشیر سوگند خورد که اگر خویشتن پاره پاره کنی من این ملک از پس خویش تو را دهم و او را ولیعهد کرد و به درگاه خواند. هرمز به در او باز آمد و چون شاپور بمرد او را به ملک نشاند و تاج بر سر نهاد و عدل و داد کرد و کارداران پدر را برجای بداشت و گفت همان سیرت نگاه دارید که به وقت پدرم نگاه داشتید».[۲]

پادشاه کمتر خود را به مردم نشان می‌داد و در مرئی و منظر پدیدار می‌شد، مگر در اعیاد و جشنها و بارعام و یا به طور کلی مواقع معینی که برای رسیدگی به شکایات مردم یا شرکت در مراسمی باید در بین مردم باشد و حتی محترم‌ترین شخصیتهای درباری، به‌ندرت شاه را می‌دید و همیشه بین آنها و درباریان مقداری فاصله و پرده‌ای حاجب بوده است. کسی که می‌خواست به حضور پادشاه برسد باید به رسم کهن نماز برد و قبلاً نگاهبانان درگاه از پادشاه اجازه شرفیابی او را می‌گرفتند، چنانچه پروانه صادر می‌شد، به حضور می‌رفت. هنگام شرفیابی پارچه سفید پاکی از آستین بیرون می‌کشید و جلوی دهان می‌گرفت، مبادا دم او به شاه بخورد. این دستمال را در اوستا «پای‌تی‌دانه» می‌گفتند که در برابر اشیای مقدس به دهان می‌گرفتند تا به نفس آلوده و احیاناً پلید نشود.

باریافتگان چون به نزدیک شاه می‌رسیدند، به خاک می‌افتادند و در همان حال می‌ماندند تا اجازه برخاستن داده شود. شخص باریافته بدواً باید برای سلامت و سعادت شاه دعا کند، آنگاه حاجت و عرایض خود را بیان دارد.

---

۱. معرب: سَبَد، سبذ، سبت

۲. *تاریخ بلعمی*، ص ۸۹۹.

www.tabarestan.info تبرستان

جاحظ می‌نویسد که «پادشاهان ساسانی هر سه روز یک بار به سور و سرور می‌نشستند، مگر بهرام گور و اردوان سردار و شاپور که از این قاعدت برکنار بودند و به هر بیگاه می می‌خوردند.»[۱]

تخت سلطنتی: پادشاهان ساسانی بر روی تختی از طلا می‌نشستند و شاهان زیردست حق داشتند که بر تخت نقره بنشینند. تنها به دو حکمران ایالات آلان و خزر اجازه داده بودند که روی تخت زر بنشینند.

در کتاب *وی شو* (Weï Schu) (تاریخ چین مربوط به خاندان وی) شرحی درباره ایران زمان ساسانی نوشته شده است که قسمتهایی از آن که مربوط به بحث ماست در جای خود نقل می‌شود. این مورخ در قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی می‌زیسته و کتاب او متضمن تاریخ ۱۵۰ سال از ۳۸۶-۵۳۵ م است و اطلاعاتش دربارهٔ ایران چون معاصر ساسانیان بوده قابل توجه و اطمینان است. وی درباره تجملات و دربار پادشاهان ساسانی می‌نویسد:

«پادشاه در روی تختی که اطراف آن از طلاست جلوس می‌نماید. تاجی بر سر دارد که با زیورآلات زرین تزیین شده و لباسش زربفت، که با مرواریدها و جواهرات مزین است ...»

«پادشاه در مملکت غیر از پایتخت قریب دوازده نقطه مقرهای کوچک دارد، درست مثل کاخهای تابستانی در چین. هر سال در ماه نیسان و ایاز آنجاها می‌رود که به حال بیاید و در ماه تشرین ثانی به پایتخت بر می‌گردد».

دانشمند آلمانی «کورت فریشلر» از قول «ثابت بن ارطاة» رئیس پلیس مخفی معاویه در کتاب «عایشه» که او نیز از فرستاده خدا حضرت محمد(ص) به دربار خسرواپرویز نقل قول کرده است، طرز عبور موکب این پادشاه در پایتخت را چنین نوشته است[۲]: «پیشاپیش او بیست زنجیر پیل را به حرکت درمی‌آورند و بعد از آنها سواران مخصوصی که همه از شاهزادگان ساسانی بودند حرکت می‌کردند. در عقب سواران مخصوص دویست نفر حرکت می‌کردند که عده‌ای دیگر گل بر زمین می‌ریختند.

---

۱. کتاب *تاج* جاحظ، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، ص ۱۹۲.

۲. فریشلر، کورت، مترجم ذبیح‌الله منصوری، مجله *خواندنیها*، شماره ۸۴، سال ۲۴ (شماره تیرماه ۱۳۴۳)، ص ۱۷.

www.tabarestan.info تبرستان

آنگاه خسروپرویز سوار بر اسب در حالی که یراق اسب او زرین و جواهرنشان بود می‌آمد و بعد از وی دستهٔ دیگری از سواران مخصوص حرکت می‌کردند».

ابن‌البلخی در *فارس‌نامه* خود چنین می‌نویسد:

«از جمله آیین بارگاه انوشیروان آن بود که از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ و پس همچنین کرسیهای زر نهاده بود، و از این سه کرسی یکی جای ملک چین بودی و دیگر جای ملک روم بودی و سه دیگر جای خزر بودی که چون به بارگاه او آمدندی برین کرسیها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بودی برنداشتندی و جز این سه کس دیگر بر آن نیارستی نشستن و در پیش تخت، کرسی زر بودی که بوذرجمهر بر آن نشستی و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی و زیرتر از آن، چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر یک به ترتیب معین بودی که هیچ‌کس منازعت دیگری نتوانستی کرد».

تخت طاقدیس:[1] معروف و منسوب به زمان خسروپرویز است. در این باره نوشته‌اند که در عرض دو سال روزانه ۱۳۰ نفر از جمله بسیاری از استادان زمان در آن کار می‌کرده‌اند و یک صد و چهل هزار میخ نقره که هر یک حدود شصت تا صد مثقال وزن داشته‌اند با یک هزار گوی زرین که هر یک حدود پانصد مثقال وزن داشته‌اند، برای تزیین آن به کار رفته و با انواع جواهرات ترصیع شده بود و نقش دوازده برج و هفت سیاره را می‌نمایانده است. بلندی این تخت را صد ارش نوشته‌اند. این تخت عبارت از سکویی در زیر برای نشستن و سقفی شبیه تخت بر بالای آن و روی این سقف تصویر پادشاه و ماه و خورشید نقش شده بود.

تاریخ بلعمی در توصیف این تخت چنین نوشته است[2]:

«نخستین چیز خسروپرویز، تختی زرین بود، بالای او صد ارش و آن را تخت طاقدیس خواندندی و آن را چهار پایه از یاقوت سرخ بود که هیچ ملک را این نبود. و اندر تاج او صد دانه مروارید بود هر یک دانه چند خایه گنجشکی، و اسبی داشت شب‌دیز نام که هیچ پادشاه را آنچنان اسبی نبود، از همه اسبان جهان به چهار به دست افزون‌تر و بلندتر و از روم به دست وی افتاده بود و چون نعل بستندی بر دست و پای وی هر یکی بهشت میخ زر بستندی...».

---

۱. یعنی تختی که به شکل طاق بوده است.

۲. ص ۱۰۸۹.

www.tabarestan.info تبرستان

ثعالبی این تخت را چنین وصف کرده است:

«این سریری بود از عاج و ساج که صفائح و نرده‌های آن از سیم و زر بود. ۱۸۰ ذراع طول و ۱۳۰ ذراع عرض داشت. روی پله‌های آن را با چوب سیاه و آبنوس زرکوب فرش کرده بودند. آسمان این تخت از زر و لاجورد بود و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئتهای آنان را در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار بر آن نقش کرده بودند. در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز. چهار قالی از دیبای بافته مرصع به مروارید و یاقوت در آن تخت گسترده بودند که هر یک تناسب با یکی از فصول سال داشت».

باستان‌شناس فقید پروفسور هرتسفلد ضمن مقاله‌ای در سالنامه پروس و در کتاب *باستان‌شناسی* از قول کدرنوس (Kédrénos) یکی از مورخان رومی که او نیز از کتب تئوفان مورخ نیمه دوم قرن هشتم میلادی روایت کرده است، راجع به تخت طاقدیس می‌نویسد:

«هرقل پس از شکست خسرواپرویز در سال ۶۲۴ وارد کاخ کنزگ شد. تصویر پرویز را مشاهده کرد که در بالای کاخ بر تختی قرار گرفته بود. این تخت به کره بزرگی شباهت داشت مانند آسمان، و در پیرامون آن خورشید و ماه و ستارگان بودند که کفار آنها را می‌پرستیدند و تصویر فرستادگان پادشاه نیز در اطراف آن بود که هر یک عصایی در دست داشتند. در این گنبد به فرمان خسرو آلاتی تعبیه کرده بودند که قطراتی چون باران فرو می‌ریخت و آوایی رعدآسا به گوش می‌رسانید».

پادشاهان ساسانی در کتیبه‌ها خود را خدایگان (بغ) و از نژاد خدایان نامیده‌اند، لیکن در کمال والامقامی، به پرستش مزدا (برترین خدایان) مباهی و مفتخر بوده‌اند، و به طوری که ضمن کتیبه‌های ساسانی گفته شد[1] شاپور اول در کتیبه‌های نقش رستم و نقش رجب و حاجی‌آباد خود را «پرستنده مزدا، خدایگان شاپور، شاهنشاه ایران و غیر ایران، که نژادش از خدایان است» توصیف و معرفی می‌کند.

نامه شاپور دوم (شاپور بزرگ) به کنستانتیوس امپراتور روم با این القاب شروع می‌شود: «شاه شاهان، همبر اختران، همتای خورشید و ماه» و همچنین در نامه‌هایی که به امرای ارمنستان نوشته‌اند، القاب: «شاه شاهان، ارجمندترین مزدیسنا، همپایه خورشید آسمان» عنوان شده است.

---

۱. جلد اول همین کتاب، ص ۴۷ و ۶۱ تا ۶۳.

مفاد قسمتی از نامه شاپور بزرگ به امپراتور روم چنین است:

«شاپور، شاه شاهان، قرین ستارگان، و برابر مهر و ماه، به برادر خود قیصر کنستانتیوس درود می‌فرستد، و خوش‌وقت است که عاقبت تجربه، امپراتور را به راه راست متوجه ساخت. رومیان همگی می‌دانند که اجداد من تا سرزمین مقدونیه و رود استریمون را در تصرف داشته‌اند و من که بدون قصد خودستایی در انجام تکالیف سلطنت، بر نیاکان خویش سبقت جسته‌ام، حق دارم، که لااقل ممالک ارمنستان و بین‌النهرین را، که رومیان به حیله و تزویر از جدم «نرسی» ربوده‌اند، بازستانم. شما بی‌هیچ ننگ و عار معتقدید، که تحصیل پیروزی خواه از راه دلیری و کوشش و خواه از راه تزویر و تقلب مایه افتخار است، ولی ما ایرانیان هرگز این عقیده ناصواب را نمی‌پسندیم. همچنان که پزشکان، گاه قسمتی از اعضای فاسد بدن را می‌برند و می‌سوزانند تا اعضای دیگر سالم و محفوظ بماند، امپراتور نیز باید از اراضی کوچکی، که مایه اختلاف و خونریزی است، چشم پوشد، تا بر بقیه قلمرو خویش به آسودگی سلطنت بتواند کرد. هرگاه سفیران من بدون اخذ نتیجه بازگردند، پس از پایان زمستان با تمام قوای خود به ممالک امپراتور خواهم تاخت».[۱]

خسروانوشیروان ضمن نامه‌ای که به ژوستی‌نین نوشته خود را بدین القاب می‌ستاید:

«وجودی خدایی، نیکوکار، گستراننده صلح و سلم در کشور، واجب‌الاحترام، خسرو، شاه شاهان، نیک‌بخت، پرهیزگار، نیکوکار، کسی که خدایان او را سعادتمند و صاحب قدرت کرده‌اند، قهرمان قهرمانان، آفریده شده به صورت یزدان».[۲]

خسروپرویز نیز خود را چنین خوانده است:

«انسانی جاویدان در میان خدایان، و خدایی بسیار توانا، در میان آدمیان، صاحب شهرت

---

۱. پاسخ قیصر به این نامه بدین مضمون است: کنستانس فاتح بر و بحر و صاحب شکوه و فر جاودانی، به برادرش شاهپور ... اگر رومیان گاهی دفاع را بر حمله ترجیح می‌دهند، از ترس و کم‌دلی نیست، بلکه از راه مداراست و اگرچه رومیان گاهی در جنگ فیروز نشده‌اند لکن نتیجه قطعی از جنگ هرگز به ضرر آنان خاتمه نیافته است ... (نقل از کتاب آمین مارسلین افسر و مورخ رومی یونانی‌الاصل که در زمان شاهپور دوم خود در جنگهای بین ایران و روم شرکت کرده است).

۲. کریستن‌سن به نقل از مناندر، *تاریخ بیزانس*، قسمت اول، ص ۱۸۰.

بسیار، شهریاری که در طلوع به آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده اوست».[۱]

شاهان ساسانی چون خود را زاده خدایان و حمایت‌شدهٔ اهورمزدا می‌دانستند، سعی داشتند که ریاست عالیه جامعهٔ دینی را نیز داشته باشند. قدرت سلطنت بیشتر محدود به تکالیف و وظایف دینی و اخلاقی بوده است. در دینکرد نوشته شده است: «بهترین خداوند این جهان کسی است که اعتمادش به پیشوای اعظم دین در این دنیا باشد که حاوی حکمت اورمزداست».

همین نامه (دینکرد) تکالیف شاه را در این زمینه چنین نوشته است:

«۱) رعایت آنچه مربوط به تکلیف پادشاهان است نسبت به دین بهی، ۲) عقل سلیم، ۳) اخلاق نیکو، ۴) قوه عفو و اغماض، ۵) محبت نسبت به رعیت، ۶) قوه تهیه آسایش برای رعایا، ۷) شادی، ۸) تذکر دائم به اینکه جهان گذران است، ۹) تشویق بااستعدادان و کاردانان، ۱۰) تنبیه نالایقان، ۱۱) حسن سلوک با رؤسای کشور، ۱۲) صدور اوامر عادلانه، ۱۳) ابقاء رسم بارعام، ۱۴) سخا، ۱۵) دفع آز، ۱۶) بی بیم کردن مردمان، ۱۷) تشویق پزشکان و اعطای مقامات درباری و مناصب دولتی به آنان، ۱۸) مواظبت در نصب کارگزاران مملکت، ۱۹) اطاعت تام به خداوند.»

حافظ ابرو می‌گوید:

«چون بهرام بن بهرام بن بهرام (بهرام سوم) بر اریکه شاهی نشست گفت: ما فعلاً از آن مستحق این تاج و تخت شده‌ایم که از نژاد شاهانیم، اما وقتی به استحقاق صاحب این دیهیم خواهیم بود، که همت بر آسایش رعیت و آبادی مملکت گماریم، و امیدواریم که پروردگار عالم جل ذکره، مرا توفیق دهد تا به این قدر و سعادت فائز شوم. مستمعین از لشکری و کشوری دعا و ثنای او گفتند».[۲]

تعیین جانشین

شهریاران مقدم و بنیان‌گذار یا پادشاهان مقتدر و قوی‌الاراده، جانشینان خود را از بین پسران خود انتخاب می‌کردند و به جانشینی برمی‌گزیدند و آنها طبعاً پس از مرگ شاه، پادشاه می‌شدند. انتخاب افراد شایسته دیگری از خانواده شاهی هم جایز بوده است. ولی در نتیجه ضعف پادشاهان بعدی چون بهرام گور و یزدگرد دوم، این

۱. کریستن‌سن به نقل از تئوفیلاکت.

۲. *تاریخ ساسانیان*، تألیف فروغی، ص ۴۴.

اختیار از دست شاه خارج شد و به دست عالی‌ترین نمایندهٔ طبقات روحانی و جنگیان و دبیران افتاد و چنانچه آنها اتفاق عقیده نداشتند با موبد موبدان بود که جانشین را تعیین کند، و در این حال او تاج شاهی را بر سر پادشاه انتخاب شده، می‌گذاشت.

وی‌شو مورخ چینی معاصر پادشاهان ساسانی می‌نویسد:

«گاهی پادشاه بعد از جلوس به تخت سلطنت در میان فرزندان خود، باهوش‌ترین آنها را انتخاب می‌کرد و اسم او را در سندی می‌نوشت و آن را در یک پاکت مهرشده در خزینهٔ خودش نگاه می‌داشت، بدون آنکه پسران دیگر او یا وزرا مضمون آن را بدانند. هنگامی که شاه می‌مرد، مجلس «شاهزادگان و وزرا» نامه را بیرون می‌آوردند و آن کسی که اسم او از آن پاکت ممهور بیرون می‌آمد باید به تخت نشانده شود و شاهزادگان دیگر باید به منصب سرحدات معین می‌شدند (مرزبانی)، و به این قرار دیگر برادران همدیگر را نمی‌دیدند».[۱]

تاریخ طبری می‌نویسد که اردشیر اول، شاپور اول و شاپور دوم، جانشینان خویش را خود انتخاب کرده‌اند، لیکن انتخاب ولیعهد در مدت زمان بین اردشیر دوم و قباد به دست بزرگان بوده است.

پس از یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م) روحانیان و بزرگان کشور خواستند فرزندان او را از جانشینی محروم سازند و دیگری را پادشاه کنند. بنابراین آنها (شاهپور، بهرام، نرسی) را محروم کردند. شاهپور پادشاه ارمنستان بود، خود را به تیسفون رسانید تا تخت سلطنت را بگیرد، لیکن بزرگان کشور او را کشتند و خسرو یکی از شاهزادگان را به سلطنت برگزیدند. بهرام نیز در نزد امیر عرب (پادشاه حیره) منذر به سر می‌برد. نرسی پسر سوم نیز صغیر و از زن یهودی یزدگرد بود.

بهرام پنجم به همراهی منذر با قوایی به سرکردگی نعمان فرزند منذر برای گرفتن تاج وتخت موروثی عازم تیسفون شد، بزرگان ایران متوحش شدند خسرو را خلع و بهرام را قبول کردند.

مورخان اسلامی و سخن‌سرایان فارسی‌زبان، مخصوصاً حکیم نظامی داستانهایی راجع به این قسمت دارند که ما از آن جمله نوشته جاحظ را ذیلاً نقل می‌کنیم:

---

۱. *مجله کاوه*، ش ۵، ص ۴.

«بهرام گور پسر یزدگرد در دامان نعمان منذر پروریده شد و نعمان فرمانروای حیره[۱] بود و یزدگرد او را به خدمت بهرام کرد و نظر او نیز برین بود که از رسم و راه عرب آگاه گردد و زبان عربی و وقایع و اخبار ایشان را فرا گیرد و بهرام به سامان بود که خبر مرگ پدر را شنید و هم بدانست که ایرانیان دگری را به پادشاهی برگزیده‌اند. از این رو نعمان را گفت که مرا بر تو حقی است و تو بر من مانند پدر بودی، و اینک که یزدگرد وفات یافته است، ایرانیان دگری را که نه از دودمان ماست به شاهی گرفته‌اند و جای آنست که یاری کنی و اگر دریغ داری این پادشاهی به باد رود، و همی گفت تا او را برانگیخت که با وی به مدائن آید و او بتواند تاج پدر بازگیرد.

نعمان گفت مرا نرسیده است که با آل ساسان روبه‌رو شوم، زیرا آنها پادشاهند و من رعیتم، اما چون تو فرمان دهی، لشکری بیارایم و همراهی کنم، تا آنکه آهنگ من مایه قوت تو گردد و عزم تو راست آید وگرنه تو ایران را هستی و ایران تو راست. بهرام گفت من نیز جز این از تو نخواهم.

دگر روز نعمان همی تا در تیسبون به بدرقه بهرام آمد و ایرانیان قدوم ایشان بشنیدند و گروهی پیشواز شدند و آهنگ او را بپرسیدند.

بهرام گفت مرز و بوم پدر، میراث نیاکان و کشور آل ساسان، مرا برانگیخته‌اند تا حق خود بخواهم. ایرانیان پاسخ دادند که پدرت به روزگار پادشاهی همگان را بیازرد و خدای کار او بساخت و ما نیز از این تخمه، کس به پادشاهی نگیریم.

بهرام گفت ستمکاری پدر بر پسر بار نتوان کردن و سرزنش او بر دگران، نه از خردمندی است و نباید کرده او زیان مرا موجب آید و شما را از درون من نه آگهی است، تا بدان توانید مرا ستودن یا نکوهیدن.

ایرانیان گفتند ما دگری را به پادشاهی برگرفته‌ایم و بر او اتفاق کرده‌ایم. بهرام گفت آنچه کرده‌اید موجب تباهی کشور گردد و اگر ناسزایان پادشاهی کنند، توم مملکت[۲] را خلل باشد و نژاد ایرانی را زیان رسد و اینک می‌توانید این لیاقت و کفایت را به آزمون نهید و مرا با او در امری از امور کشور بیازمایید. ایرانیان گفتند این آزمون چه باشد؟

---

۱. حیره و حوالی حیره که به «خور اردشیر» موسوم بود، نشستنگاه والی جزیرةالعرب بوده و نعمان از جانب پادشاه ایران بر آنجا حکومت می‌کرد و گاه نیز این حکومت به فرماندهان ارتش ایران سپرده می‌شد، چنان‌که در زمان خسروپرویز «وهرز» حاکم آنجا بوده است.

۲. توم و تومه، تخمه، تیره، قبیله، دودمان، سرزمین

www.tabarestan.info تبرستان

بهرام گفت دو شیر ژیان به میدان آورید و تاج کشور را به میان آن دو قرار بدهید و آن را که برگزیده‌اید، بگویید تا تاج را از میان آن دو شیر برگیرد. هرگاه او بتواند پادشاهی وی را باشد و اگر نتواند من این کار کنم. و چون از این هنر برآیم از او به کشورداری و پادشاهی سزاوارترم.

گفت چنین است و ما این پیام بدو باز رسانیم.

و این جمله را به خسرو گفتند و خسرو گفت که من این نتوانم کردن و اگر بهرام بتواند که تاج خسروی را از میان دو شیر برگیرد بی‌گمان تخت پادشاهی درخور اوست. شیران را چندی گرسنه داشتند «و دگر روز» دو شیر را به میدان بردند و تاج به میان آنان نهادند و بهرام را گفتند این تاج و این تو، تا چه توانی کردن. مردم گروه‌ها گروه به هر سو نظاره می‌کردند و بهرام در میان ازدحام ایشان از اسب پیاده شد و تبرزین به دست گرفت و به جانب آن دو شیر چمیدن گرفت و در راه که می‌رفت خود را از تبرزین بی‌نیاز دید و آن را به بند میان آویخت و به شیران نزدیک شد و آن هر دو بر وی حمله بردند و بهرام کله شیر را به دست راست و کله آن دیگر به دست چپ و هر دو را با قوت به یکدیگر کوبید، و این کار را همی تکرار کرد تا شیران را بکشت و خود را به تاج رسانید و آن را از زمین برداشت و بر سر نهاد. ایرانیان به پادشاهی او اتفاق کردند و نعمان به حیره بازگردید و بهرام با مردم کشور، نیکی و رادمردی کرد و داد پیشه خود فرمود تا آنجا که ایرانیان وی را گرامی‌ترین پادشاه شمردند و دریغ که بر این پادشاه، عیش‌طلبی و خوشگذرانی همی چیره بود».[۱]

کواذ را نیز بزرگان کشور به جرم برگشتن از دین بهی و طرفداری از مرام مزدک از سلطنت خلع کردند و می‌خواستند اعدامش کنند ولی او را با یک درجه تخفیف در زندان «انوش‌برد» حبس ابد کردند. بعدها به تدابیری با کمک زوجه وفادارش و یکی از سرداران بزرگ «سیاوش» از زندان فرار کرد.

در *نامهٔ تنسر*[۲] به انتخاب و جانشین شاه اشاره‌ای شده است که نقل می‌شود:

---

۱. کتاب *تاج*، ص ۲۰۷.

۲. تَنسَر از زادگان شاهان و امیر محلی یکی از نواحی فارس بوده که از شاهی ملوک‌الطوائفی صرف‌نظر کرد وگرد امور مذهبی و دانش و حکمت گردید و چون اردشیر بر تخت سلطنت نشست، او صمیمی‌ترین و با تدبیرترین مشاورش شد. در دینکرد که از تألیفات قرن سوم هجری است او را هیربذان هیربذ خوانده‌اند و مؤلف می‌نویسد که وی از طرف اردشیر مأمور شد تا قطعات پراکندهٔ اوستا را جمع‌آوری کند.

در عهد اردشیر و وصایای اردشیر به فرزندش فصلی است خطاب به شاهان مابعد، که ترجمه آن چنین است:

«برخی از شما شاهان هست که نام کسی را که پس از او به شاهی می‌نشیند بسیار یاد می‌کند، و یکی از اسباب تباهی رعیت معلوم شدن نام ولیعهدهاست، چه نخستین فسادی که از این بر می‌خیزد، پدید آمدن دشمنی سوزنده میان شاه و ولیعهد است، و هیچ‌گاه دشمنی میان دو تن از آن هنگام سخت‌تر نخواهد شد که هر یک از دو نفر بکوشد که حریف او به مراد خویش نرسد. همچنین است کار شاه و ولیعهدش که آنکه برتر است خشنود نخواهد بود که خواهش کوچک‌تر را که فنای خود اوست، برآورده کند و این کوچک‌تر نیز خشنود نخواهد بود که مراد آن برتر که بقای شخص اوست، برآورده شود و چون شادی هر یک از ایشان در رها شدن از دیگری است هر یک از ایشان هر زمان که چیزی خواهد خوردن یا آشامیدن اندیشناک است که مبادا دیگری به او زهر خوراند، و چون با بدگمانی و بدبینی نزدیک یکدیگر شوند هر یک را کینه‌ای بر زنده ماندن دیگری هست و انجام این کار به سبب فنای ناگزیر به تباه شدن یکی می‌کشد و مقالید امور به دست دیگری واگذار می‌شود، در حالی که او بر گروهی از مردم کینه‌ور است، و می‌پندارد که اگر ایشان را محروم نکند و پست نسازد، و آنچه ایشان قصد داشتند که اگر بر سر کار نشینند بر او فرود آورند او درباره ایشان اجرا نکند، خویشتن ستمدیده خواهد شد، و چون گروهی از رعیت را بدین جهت پست ساخت و برخی را مغضوب کرد از این راه رعیت را بر او خشم و کین پدید آید، و این شما را به بعضی از سختیها که بیم دارم پس از من بر شما وارد آید خواهد افکند، پس چاره آنست که هر یک از شما که به شاهی می‌نشیند اول برای خدا و سپس برای رعیت و آنگاه برای خویش، کسی را به ولایت عهد پس از خود بگزیند و نام او را در چهار صحیفه بنگارد و بسته، مهر کند و پیش چهار تن از برگزیدگان اهل مملکت گذارد و از او در سرّ و علانیه کاری حادث نشود که از آن استدلال توان کرد که چه کسی را به ولایت عهد انتخاب کرده است و نه آن کس را که درباره او وصیت شده است، زیاده به خویشتن نزدیک سازد و عزیز کند که از آن راه شناخته شود و نه دور سازد و اظهار نفرت از او کند که بدان سبب درباره وی به شک افتند و حتی در سخن گفتن و هر نگاه کردنی نیز از این اظهار مهر یا بی‌میلی پرهیز داشته باشد، و چون شاه درگذرد آن نامه‌ها را که نزد آن چهار تن است با نسخه‌ای که در نزد خود شاه بوده است گرد آورند و مهر از آنها برگیرند

www.tabarestan.info تبرستان

و نام کسی را که در همه آنها نوشته شده است، آشکارا بگویند و چون چنان باشد آن ولیعهد که تازه بدان مقام می‌رسد شاهنشهی را همچنان تلقی خواهد کرد که یک نفر بازاری، و چون جامه ملک به تن به همان چشم و همان گوش و همان رای خواهد بود که آن بازرگان هنگام پوشیدن خلعت شاهی، و آن مستی که از یافتن سلطه و قدرت او را حاصل خواهد آمد کافی است، و حاجت نیست که سکر ولایت عهد نیز با مستی و بی‌باکی پادشاهی گرد آید، تا او را پیش از نشستن بر تخت مانند شاهان کور و کر سازد».[۱]

تجارب‌الامم نیز شرحی دارد که عیناً مطابق نوشته *نامهٔ تنسر* است: «کسی را که به ولایت عهد پس از شاه بر می‌گزیند، نامش را در چهار صفحه بنگارد و بسته، مهر کند و پیش چهار تن از برگزیدگان اهل مملکت گذارد... چون شاه درگذرد آن نامه‌ها را که نزد آن چهار نفر است با انبشته‌ای که نزد خود شاه است گرد آورند و مهر همه را بشکنند و نام کسی که در همه آنها نوشته شده است آشکار کنند».

شاه هنگام جلوس به تخت سلطنت سوگند یاد می‌کرده است که عدل و داد ورزد و مزارع از آن خویش نداشته باشد و بازرگانی نکند. بنده و برده را به مهمات امور خویش نگمارد. تنها عواید دولتی شاه را غنی و گنج او را پر می‌کرده است.

لباس و زینتهای پادشاهان ساسانی

لباس شاهانه بسیار مجلل و خیره‌کننده و سر تا پا شکوه و جلال بوده است و هر یک از پادشاهان ساسانی لباس و تاج و آرایشی مخصوص به خود داشتند. لباس و زینت‌آلات و رنگ آنها را از قول مورخان اسلامی بدین صورت وصف می‌کنند:

جاحظ در کتاب *تاج* می‌نویسد:

«هر یک از پادشاهان را در پوشیدن لباس و به کار بردن عطر رسمی و قراری بوده است. برخی از ایشان جامه نوین را جز به یک روز نپوشیده و بعضی دیگر ساعتی به تن کرده و از آن پس به دیگری بخشیده‌اند، و پاره دگر پیراهن یا جامه‌ای را چندان پوشیده‌اند که از بها و رونق افتاده است.

اردشیر پاپکان، یزدگرد اول، بهرام، خسروانوشیروان، قباد، پیراهنی را که دو بار

۱. ملحقات *نامهٔ تنسر*، به کوشش مجتبی مینوی، ص ۶۰.

www.tabarestan.info تبرستان

به شستن رفته بود، برای خلعت دادن نهاده، و این نوع خلعتها نه به هر کس داده می‌شد، بلکه پسران پادشاه، عموها، پسرعموها و برادرزاده‌ها بودند که چنین عنایتی به ایشان تعلق می‌گرفت. زیرا نزدیک‌ترین نزدیکان پادشاه به شمار می‌رفتند، یعنی جامه که با تن پادشاه تماس یافته بود، هرگز به دوران نمی‌بخشیدند».[۱]

«و آنچه را که پادشاهان به روی پیراهن می‌پوشیدند گاه بود که تا یک سال به برداشتند و برخی از جامه‌های فراخ و گرانبها را که بر دامانش بته‌های ابریشمی یا زر دوخت و پرکار بود، سالها می‌پوشیدند».[۲]

تبرستان www.tabarestan.info

طبری می‌نویسد:

«یوانیه (Yuvanoe) یکی از بزرگان نامه‌ای به حضور بهرام پنجم برد. شکوه و جلال کاخ چنان او را مسحور و مجذوب نموده بود که فراموشش شد احترامات لازمه و مقرر را به جا آورد، لیکن علت حیرتش را چون شاه دریافت، او را بخشید».

بلعمی می‌نویسد که سیف ذویزن که به همراه نعمان به دربار انوشیروان آمده بود، هیبت و تزیینات دربار چنان او را متحیر ساخته بود که «تابش به سر برآمد و به روی اندر افتاد» ملک گفت: «برگیرید او را که از هیبت ملک متحیر شد، او را برگرفتند».[۳]

ابن خلدون در *مقدمه* می‌نویسد:

«عادت بر این جاری بوده است که در پارچه‌های حریر و دیبا و ابریشم که برای جامه سلاطین تهیه می‌شد، با رشته‌های زر یا رشته‌های غیر زر که رنگ آن با رنگ زمینه تفاوت داشت، نام شاهان یا علامتهایی را که مختص به ایشان بود می‌بافتند. از این جامه‌ها به اشخاصی که شاه می‌خواست ایشان را تشریف دهد، یا به یکی از وظایف دولت بگمارد اجازه پوشیدن اعطا می‌شده. نیز می‌گویند که پیش از اسلام شاهان ایران می‌فرمودند که در پارچه جامه ایشان، خواه صورتها و تمثالهای خودشان را و خواه برخی صورتها و اشکالی را که به جهت این کار معین شده بود نقش کنند».[۴]

---

۱. کتاب *تاج*، ص ۱۹۵.

۲. *همان*، ص ۱۹۶.

۳. *تاریخ بلعمی*، تصحیح مرحوم ملک‌الشعراء بهار، ۱۳۴۱، ص ۱۰۲۴.

۴. کریستن‌سن، *وضع دربار و دولت و ملت در زمان ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی ص ۱۴۰.

ابوریحان بیرونی دانشمند و ریاضی‌دان قرن چهارم هجری در کتاب *آثارالباقیه* ضمن توصیف مراسم بارعام شاهان ساسانی در روزهای نوروز می‌نویسد:

«و آیین ساسانیان در این ایام چنین بود که پادشاه به روز نوروز، شروع می‌کرد و مردم را اعلام می‌نمود که برای ایشان جلوس کرده که به ایشان نیکی کند، و روز دوم را برای دهقانان که قدری مقامشان بالاتر از توده بود جلوس می‌کرد و خانواده‌ها نیز در این قسمت داخل بودند و روز سوم را برای سپاهیان و بزرگان و موبدان جلوس می‌کرد و روز چهارم را برای اهل بیت و نزدیکان و خاصان خود، و در روز پنجم برای خانواده و خدم خود و هر کدام را آنچه مستحق رتبه و اکرام بودند، ایصال می‌کرد و آنچه مستوجب و سزاوار مبرات و انعام بودند می‌رساند و چون روز ششم می‌شد از قضاء حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و برای خود نوروز می‌گرفت و جز اهل انس و اشخاصی که سزاوار خلوت از کسی دیگر را نمی‌پذیرفت و در این روز آنچه را که روزهای گذشته برای ایشان هدیه آورده بودند امر به احضار می‌کرد و آنچه می‌خواست تفریق می‌کرد و می‌بخشید و هر چه که قابل خزانه و تودیع بود نگاه می‌داشت».[۱]

(وضع ملکه‌ها و بانوان درباری در بحث مربوط به حقوق زنان در زمان ساسانی شرح داده خواهد شد.)

مسعودی مورخ معروف اسلامی در *التنبیه و الاشراف* نوشته است:

«در شهر استخر در سرزمین فارس در ۳۰۳ هجری نزد یک تن از خاندانهای شریف ایران کتاب بزرگی دیدم که در آن دانشهای بسیار بود از علوم و اخبار پادشاهانشان و جز آن ندیدم، و در آن تصویر پادشاهان ایران بود از خاندان ساسان که بیست و هفت پادشاه بودند و از ایشان بیست و پنج تن مرد و دو زن بودند و صورت هر یک از ایشان را در روز مرگشان چه پیر و چه جوان کشیده بودند و جامه و تاج و شکل ریش و حالت سیماهاشان دیده می‌شد و ایشان چهارصد و سی و سه سال و یک ماه و هفت روز جهان را داشتند و چون یکی از شاهانشان می‌مردند، به همان حال تصویر او را می‌ساختند و در خزاین می‌گذاشتند که از زندگانشان حال مردگان پنهان نماند، و صورت هر شاهی را اگر در جنگ بود ایستاده و اگر در کار بود نشسته، ساخته بودند و در گرداگرد هر شاهی بزرگان و خردان دستگاهش هم بودند و هر کار مهمی که در سلطنت او روی داده و پیش‌آمدهای مهم را نوشته

۱. ابوریحان بیرونی، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، ۱۳۲۱، ص ۲۴۶.

بودند، و تاریخ این کتاب این بود که آن را در نیمه جمادی‌الاخره سال ۱۱۳ در خزائن پادشاهان ایران یافته و برای هشام بن عبدالملک بن مروان از فارس به تازی نقل کرده بودند و در آن نخستین پادشاهان اردشیر بود و جامه او در صورتی که از او کشیده‌اند، گلدار و شلوارش آسمان‌گون و تاجش سبز زراندود و نیزه‌ای در دست دارد و ایستاده است و آخرینشان یزدگرد پسر شهریار پسر خسرواپرویز است که ایستاده و نیزه‌ای در دست دارد و بر شمشیرش تکیه کرده است و این صورتها را به انوع رنگهای ایرانی که دیگر مانند آنها در این زمان نیست و از زر و سیم محلول و مس کوبیده روی کاغذ ارغوانی رنگ که بسیار خوب رنگ شده بود کشیده بودند و چنان آن کاغذ زیبا بود و خوب ساخته بودند که پیدا نبود کاغذست یا پوست بسیار نازک...».

www.tabarestan.info تبرستان

حمزه اصفهانی در کتاب *سنی ملوک‌الارض و الانبیا* می‌نویسد:

«جامه اردشیر نقش دینار داشت و شلوارش آسمانی رنگ و تاج او سبز و به زر گرفته و در دستش نیزه بود ـ جامه شاپور آسمانی رنگ و شلوارش گلدار و تاجش سرخ و سبز بود و ایستاده نیزه به دست داشت. هرمز پسر شاپور جامه‌اش سرخ گلدار و شلوارش نیز سرخ و تاجش آسمانی رنگ بود و دو کنگره زرین داشت و پارچه‌ای زربفت بر آن بود، در دست راستش نیزه‌ای و در دست چپش شمشیری بود که بر آن تکیه کرده و ایستاده بود.

بهرام پسر بهرام پسر بهرام جامه‌اش آسمانی و گلدار و شلوارش سرخ و بر روی تخت نشسته و به دست خود تکیه کرده بود و شمشیر در دست داشت و تاجش سبز در میان دو کنگره زرین و پارچه زربفت بود. نرسی پسر بهرام جامه‌اش سرخ گلدار و شلوارش سبز گلدار آسمانی رنگ بود و ایستاده بر دست و شمشیر تکیه کرده و شمشیر را به هر دو دست گرفته و تاجش سبز بود. هرمز پسر نرسی جامه‌اش سرخ گلدار و شلوارش آسمانی گلدار و ایستاده، بر شمشیر تکیه کرده و آن را به هر دو دست گرفته و تاجش سبز بود. شاپور ذوالاکتاف جامه‌اش گلی گلدار و شلوارش سرخ گلدار و تبرزین به دست داشت و تاجش آسمانی و گرداگرد آن زرین و دو کنگره داشت و هلالی از زر در میان آن بود ـ اردشیر پسر هرمز جامه‌اش نقش دینار داشت و آسمانی رنگ و شلوارش به رنگ سرخ و در دست راستش نیزه و به دست چپ تکیه به شمشیر کرده و ایستاده و تاج او سبز بود. شاپور پسر شاپور جامه‌اش سرخ و گلدار و شلوارش آسمانی و در زیر جامه خود جامه دیگر داشت زردرنگ و تاج او سبز و در میان آن سرخی بود در میان دو کنگره زرین و هلالی



تبرستان
www.tabarestan.info

تنگ کاشی مینایی از آغاز قرن هفتم هجری که به سبک یک ظرف نقرهٔ ساسانی طراحی و تزیین شده است. (موزهٔ ایران و باستان)

هم از زر داشت و ایستاده و در دستش چوگانی بود که سرش مانند سر مرغی بود و دست چپ خود را بر دسته شمشیری گذاشته بود. بهرام پسر شاپور جامه‌اش گلدار آسمانی رنگ و شلوارش نیز گلدار و سرخ و تاجش سبز دارای سه کنگره زراندود در دست راستش نیزه‌ای و به دست چپ تکیه بر شمشیر کرده بود. یزدگرد پسر بهرام جامه‌اش سرخ و شلوارش آسمانی و تاج او نیز آبی آسمانی و ایستاده و نیزه به دست داشت. بهرام گور پسر یزدگرد جامه‌اش آسمانی و شلوارش سبز و گلدار و تاج او هم آسمانی بود و بر تخت نشسته و گرزی به دست داشت. یزدگرد پسر بهرام جامه‌اش سبز و شلوارش سیاه و زربفت و تاج او آسمانی بود و بر روی تخت نشسته و تکیه بر شمشیر کرده بود. فیروز پسر یزدگرد جامه‌اش سرخ و شلوارش آسمانی و تاج او نیز آبی آسمانی و ایستاده و نیزه به دست داشت. بهرام گور پسر یزدگرد جامه‌اش آسمانی و شلوارش سبز و گلدار و تاج او هم آسمانی بود و بر تخت نشسته و گرزی به دست داشت. یزدگرد پسر بهرام جامه‌اش سبز و شلوارش آسمانی بود و بر تخت نشسته و تکیه بر شمشیر کرده بود. فیروز پسر یزدگرد جامه‌اش سرخ و شلوارش آسمانی بود و بر تخت نشسته و نیزه بر دست داشت. بلاش پسر فیروز جامه‌اش سبز و شلوارش سرخ دارای گلهای سفید و سیاه و تاجش آسمانی و نیزه به دست ایستاده بود. قباد پسر فیروز جامه‌اش آسمانی و دارای گلهای سفید و سیاه و شلوارش سرخ و تاجش سبز بود و بر شمشیر تکیه داده و بر تخت نشسته بود. خسروانوشیروان پسر قباد جامه‌اش دارای گلهایی به رنگ مختلف و شلوارش آسمانی بود و بر تخت نشسته و بر شمشیر خود تکیه کرده بود. هرمز پسر خسرو جامه‌اش سرخ گلدار و شلوارش آسمانی گلدار و تاجش سبز بود و بر تخت نشسته و در دست راستش گرزی بود و دست چپش را بر شمشیری افکنده بود. خسروپرویز پسر هرمز جامه‌اش گلی و گلدار و شلوارش آسمانی و تاجش سرخ بود و نیزه به دست داشت. شیرویه پسر خسروپرویز جامه‌اش سرخ گلدار و شلوارش آسمانی و مزین و تاج او سبز بود و ایستاده و در دست راستش شمشیری مخروط بود. اردشیر پسر شیرویه جامه‌اش موشح و آسمانی رنگ و تاجش سرخ و ایستاده در دست راست نیزه‌ای داشت و به دست چپ شمشیری که بر آن تکیه کرده بود. پوراندخت دختر خسروپرویز جامه او سبز گلدار و شلوارش آسمانی و تاجش نیز آسمانی بود و بر تخت نشسته تبرزینی در دست داشت. آزرمین دخت دختر خسروپرویز جامه او سرخ گلدار به رنگهای مختلف و شلوارش آسمانی و گلدار و تاجش سبز بود و بر تخت نشسته در دست راستش تبرزینی داشت و دست چپ را بر

www.tabarestan.info تبرستان

شمشیری تکیه کرده بود. یزدگرد پسر شهریار جامه‌اش سبز گلدار و شلوارش آسمانی گلدار و تاجش سرخ و کفش همگی سرخ بود و بر دست نیزه‌ای داشت و بر شمشیری تکیه کرده بود».

تئوفیلاکت در وصف لباس هرمزد چهارم می‌نویسد:

«تاج زرین مرصع به جواهر بر سر داشت، پرتو زبرجدهای آن که از مروارید غلطان محصور بود چشم را خیره می‌کرد و گوهرهایی که به روی او قرار داشت نور مواج خود را با شعاع حیرت‌بخش زمردها چنان آمیخته بود که چشم بیننده از فرط حیرت و شگفتی تقریباً از دیدار عاجز می‌ماند و شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود که آن را با دست گلابتون‌دوزی کرده بودند و بهایی گزاف داشت. به طور کلی او تا حدی که شکوه سلطنت و میل خودنمایی اقتضا می‌کرد، دارای بهاء و جلال بود».

www.tabarestan.info تبرستان

اعزام و پذیرفتن سفرا و فرستادگان

ورود بیگانگان به دربار مجاز نبود، مگر آنکه قبلاً در پنج شهر توقف کنند و مأموران از مقصود و مأموریت سفیر آگاه شوند و برای شرفیابی او از دربار اجازه بگیرند و چنانچه با ورود آنان موافقت می‌شد، به دربار رهسپار می‌شدند. ولی راههای مخصوصی قبلاً برای توقف تعیین شده بود. کسانی که از شام می‌آمدند در هیت (Hit) و اشخاصی که از حجاز آمده بودند در الادیب (El-Udaibe) و آنانی که از پارس می‌آمدند در صریفین (Sarifin) ترکان در حلوان و کسانی که از کشور هباطله و آلانیان می‌آمدند در دربند (باب‌الابواب) توقف می‌کردند. در مورد این واردین یا سفرا، نهایت احترام مرعی می‌شد و در بین راه همه از او پذیرایی می‌کردند و سفیر نباید از خود هزینه‌ای می‌پرداخت. گاهی هیئتی از مرکز برای استقبال و مراقبت و مهمانداری سفیر روانه سرحد می‌شد. کار این اشخاص به ظاهر حفاظت و پذیرایی و ادای احترامات بود، ولی در باطن مراقب بودند که سفیر از اوضاع عمومی کشور باخبر نشود و اطلاعاتی که به ضرر کشور باشد کسب نکند. هنگام ورود به پایتخت باز هیئتی به استقبال او می‌رفت و او را به کاخ شاهی می‌آورد. هنگام پذیرش او شاه با تمام تشریفات و شکوه سلطنتی بر تخت جلوس می‌کرد و صاحبان مناصب نیز با جامه‌های رسمی و زیورهایی که حق استفاده از آنها را داشتند در اطراف ایستاده

بودند، سپس شاه سفیر را بار می‌داد و از نام و نشان و سوابق خدماتش و شرح مسافرت و پیغام و احوال شاه کشوری که سفیر از آنجا اعزام شده بود، پرسشهایی می‌کرد و او را به کاخ می‌برد و بر خوان خود می‌نشانید و لدی الاقتضا کاخها و گنجینه شاه و سایر قسمتهایی را که برای بزرگداشت کشور ضرورت داشت، به سفیر نشان می‌داد و همچنین او را به شکار می‌برد و گاهی به این بهانه هنرهای سوارکاران و سپاهیان و تیراندازان را خاطرنشان می‌ساخت. پس از انجام مأموریت نیز او را با همان تشریفات رخصت می‌داد تا مراجعت کند.

www.tabarestan.info تبرستان

سفرا و نمایندگان مصونیت سیاسی داشتند و در هر حال احترام آنان ملحوظ بوده است. حتی در زمان یزدگرد سوم هنگامی که عده‌ای از سواران عرب پیش از فتح قادسیه از طرف سعد بن ابی وقاص به دربار یزدگرد آمدند، با آنکه گفت‌وگوهای تند و شدیدی بین شاه و آنان رد و بدل شد، مع هذا یزدگرد بنا به احترام و جایز نبودن ریختن خون سفرا، آنان را با تشدد جواب کرد و به محل خود برگشتند.

بهرام فرزند یزدگرد قصد حمله به خاک روم کرد، امپراتور روم در این هنگام تئودوسیوس (Théodusius) فرزند ارکادیوس (Arcadius) بود که تحت سرپرستی و قوامت یزدگرد بزرگ شده بود. تئودوسیوس یکی از سرداران مجرب و کاردان خود به نام آناتولیوس (Anatolius) را برای عقد پیمان صلح به سفارت نزد بهرام فرستاد. سفیر و سردار نام برده چون به اردوی ایران رسید از اسب پیاده شد و مسافت چندی را طی کرد تا به حضور بهرام رسید. بهرام از طرز سلوک و ادای احترام این سفیر بسیار خوش‌وقت شد و به عذری عنان مرکب بپیچانید و سپاهیانش نیز از خاک روم خارج شدند. پس از اینکه به مرز خود یعنی مرز بین ایران و روم رسید، باز سفیر را به حضور پذیرفت و شرایط صلح را همان‌طور که سفیر نام برده عرضه کرده بود پذیرفت، فقط یک ماده بدان علاوه کرد تا هیچ‌یک از طرفین حق نداشته باشند در سرحدات مجاور، قلاع و استحکامات بسازند.[1]

در انتخاب سفرا نیز کمال حزم و احتیاط را معمول می‌داشتند و هر سفیری را که می‌خواستند به کشوری اعزام دارند، قبلاً از او چند بار آزمایشهایی می‌کردند،

۱. پروکوپیوس، *جنگهای ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، ص ۱۹.

چنانچه خوب از آزمایش بیرون می‌آمد و به علاوه فراست و ذکاوت و درستکاری او نیز مورد اطمینان و تأیید قرار می‌گرفت، او را مأمور می‌ساختند.

فردوسی از پذیرش فرستادگان کشورها به دربار ساسانی چنین یاد کرده است:

ز جایی که آمد فرستاده‌ای — ز ترک و ز رومی و آزاده‌ای
از او مرزبان آگهی داشتی — چنین کارها خوار نگذاشتی
بره بر بدی جای او ساخته — کنارنگ[1] از آن کار پرداخته
ز پوشیدنیها و از خوردنی — نیازش نبودی بگستردنی
چوآگه شدی زان سخن کاردار — که او بر چه آمد بر شهریار
هیونی سرافراز و مردی دبیر — برفتی به نزدیک شاه اردشیر
بدان تا پذیره شدندی سپاه — بیاراستی تخت پیروز شاه
کشیدی پرستنده هر سو رده — همه جامه‌هاشان به‌زر آزده
فرستاده را پیش خود خواندی — به نزدیکی تخت بنشاندی
به پرسش گرفتی همه راز اوی — ز نیک و بد و نام و آواز اوی
ز داد و ز بیداد، وز کشورش — ز آیین و از شاه و از لشکرش
به ایوانش بردی فرستاده‌وار — بیاراستی هر چه بودی به کار
وز آن پس بخوان مِیَش خواندی — به نزدیکی تخت بنشاندی
به نخجیر بردیش با خویشتن — شدی لشکر بی‌شمار انجمن
کسی گردنش را فرستاده‌وار — بیاراستی خلعت شهریار

کتاب *تاج* در این باره چنین می‌نویسد:

«و رسم پادشاهان ایران بر این بود که هرگاه مأموری را به سفارت نامزد می‌کردند نخست او را می‌آزمودند.

و این آزمودن به وقتی بود که شاه ساسانی اراده می‌کرد مگر از رعایای خود پیکی برگزیند و به دربار پادشاهی به سفارت فرستد و آزمودن وی بدین‌گونه بود

---

۱. کنارنگ به ضم اول و فتح را و سکون نون و گاف والی ـ حاکم و خداوند زمین باشد که او را مرزبان گویند چه کنا به معنی زمین و رنگ به معنی والی و خداوند هم آمده است و به فتح اول نیز درست است. در پهلوی Kanârang به یونانی Xanarâghes به سریانی Qanarg. (*برهان قاطع*)

www.tabarestan.info تبرستان

که نخست او را به یکی از مرزداران و استانداران یا دگر نزدیکان خود می‌فرستاد و با او پیامی می‌کرد و هم بر او جاسوسی می‌گمارد تا گفتار و کردار وی را از نزدیک همی‌نگرد و آنچه بیند نهانی به شاه گذاره کند.

و بدان هنگام که آن مأمور بازگردیده و آنچه رفته بود باز می‌گفت، گفتارش را با گذاره جاسوس برابر می‌کردند. اگر نیرنگی به کار نبرده بود و دروغی نگفته بود و از عهده برآمده بود، با عقل و کیاست موصوف می‌گردید و با راستی و درستی معروف می‌شد و بار دگر وی را می‌آزمود و به کشور دشمن رسالتی می‌فرمود و زبان‌گیری دگر بر او می‌گمارد تا سخنش را بازدارد و رفتارش بازگیرد و جریده کند و به پادشاه فرستد و زمانی دگر گذاره او را با آنچه پیک پادشاه فرستاده بود تطبیق می‌کردند و اگر پادشاه او را به جانب دشمنی فرستاده بود می‌نگریدند که آیا توانسته است از دشمنی بیگانگان بکاهد یا کاری کرده است که دشمنی ایشان برفزاید؟ و آیا پیام دشمن به درستی رسانیده است یا کمابیش تصرفی کرده و از آن کار به‌خوبی بر نیامده است.

اگر سخن به راستی گفته است و کار به درستی کرده است و در انجام وظیفه خود رستگار شده بود، شاه او را از جانب خود سفیر می‌کرد و به کشوری از کشورهای بیگانگان می‌فرستاد و حکومتهای ایران هم از این هنگام بدو اعتماد می‌کردند و سخنش را به رسم می‌گرفتند و کردارش به آیین می‌شناختند».

«اردشیر بابکان را در نظر سفیران و نمایندگان سیاسی سخنی است و از آن جمله گوید: چه خونها که به ناروا ریخته و چه پیمانها که از بن گسیخته و چه سربازها که از جنگ برتافته‌اند و چه لشکرها که شکست یافته‌اند و چه عزتها که به خاری پیوسته و چه مالها که به غارت رفته و چه عهدها که نقض گردیده و این جمله در اثر خیانت سفیری یا دروغ پیکی به وقوع پیوسته است».

«و در انتخاب سفیر و دگر نمایندگان سیاسی اردشیر را آیینی بوده است چنان‌که گوید:

... و پادشاه را باید که چون سفیری فرستد همراهی «آزموده» نیز با وی کند و اگر ببیند که به یک کشور دو سفیر باید فرستادن این دو را نیز دو همراه باید و بهتر آنکه هر یک از این دو سفیر با هیئت خود جدا باشند و با یکدیگر رهسپار نشوند و در راه برخورد نکنند و نیکوتر آنکه یکدیگر را نبینند و از همه برتر آنکه یکی با دگر آشنا نباشد.

و چون یکی از ایشان نامه آن پادشاه یا پیام وی باز آورد «چه مسرت‌بخش و چه

www.tabarestan.info تبرستان

ناگوار» تا زمانی که چونان نامه با آن دیگری نرسد ـ باید همی مسکوت و مکتوم ماند. و چون پادشاه هر دو را کلمه با کلمه و معنی با معنی نیک نگرد و بالجمله یکسان بیند تواند رأی خود را به کار بردن زیرا ممکن است سفیری را آنچه خواسته است روی ندهد و چون محروم ماند تزویر کند و بر پادشاه آن کشور دروغ بندد و شاه خود را به کین وی برانگیزد».[۱]

تاج پادشاهان ساسانی

تاج شاهان ساسانی مختلف و هر شاهی یک نوع تاج داشته است که در نقوش مسکوکات آنها به‌خوبی مشهود است. اردشیر بنیان‌گذار پادشاهی ساسانی از آغاز سلطنت تاج مروارید نشان اشکانیان را بر سر داشت و بعد آن را به شکل گویی که شاید علامت کره زمین یا خورشید باشد درآورد. تاج شاهپور کنگره‌دار و نظیر تاجهای پادشاهان هخامنشی بوده است، ولی روی آن گویی داشته است مرصع به جواهر و دانه‌های مروارید و گاهی به شکل عقابی است با بالهای گسترده که سرش به طرف جلو نقش شده است. تاج شاپور دوم بدون گو و سه ردیف مروارید در اطراف آن بوده است. آمیانوس مارکلینوس نوشته است شاپور دوم هنگامی که به جنگ می‌رفت تاجی به شکل سر قوچی از طلا که جواهر نشانده بود بر سر داشت.

تاج بعضی از شاهان، روبانی داشته است که آن را گره می‌زده‌اند. تاج بهرام پنجم (بهرام گور) و یزدگرد دوم با گوی مدوری دیده می‌شود که روی آن هلالی است و تاج خسرو اول ستاره‌ای در درون دارد. تاج فیروز در بعضی از سکه‌ها با دو بال نقش شده است. قباد ستاره‌ای به هلال جلو تاج افزود.

تاج خسروانوشیروان را نوشته‌اند که از طلا و نقره بوده و بر آن تعداد زیادی دانه‌های یاقوت و زمرد و سایر جواهرات گرانبها نشانده بودند. این تاج چون سنگین بود و تا نود کیلو وزن آن را نوشته‌اند با زنجیر طلای بسیار نازکی که از دور دیده نمی‌شد، به سقف تالار بار و پذیرایی آویزان بود و شاه در زیر آن می‌نشست، به طوری که تاج روی سر او قرار می‌گرفت.

بلعمی ضمن تشریح بار دادن انوشیروان، ذویزن را شمه‌ای از وضع تجملات و

---

۱. *تاج*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، ص ۱۵۵.

تزیینات دربار را بدین شرح ذکر می‌کند:

«انوشیروان بر تخت زرین نشست، چهارپایه او از یاقوت، و فرش او دیبای زربفت و تاج او زرین بود، و گوهرها و مروارید و یاقوت بدو اندر نشانده. و آن تاج گران بود بر سر نتوانستی نهادن، سلسله زرین از آسمان خانه آویخته بودی به سلسله باریک، چنان‌که کسی از فرود خانه ندیدی تا سخت نزدیک او شدی، و چنان‌که بنشستی آن تاج بر سر او بودی، و اگر کسی از دور بنگرستی اندیشیدی که بر سر او نهاده است و بر سر او از آن گرانی نبودی، و چون کسری از آن مجلس برخاستی، آن تاج همچنان بودی آویخته، و به جامه بپوشیدندی تا خاک و گرد نگرفتی، تا باز کسری بیامدی. و این رسم انوشیروان آورد، جز او را و فرزندانش کسی را نبود».[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

یوستی خاورشناس شهیر آلمانی نوشته است که این زنجیر تا ۱۸۱۲ میلادی باقی بود و در آن سال از بین رفته است. این تاج هنگام تاراج مدائن به دست اعراب افتاد و آنها وزن آن را برابر با یک «قنقل» یا ۳۳ من نوشته‌اند.

درباره خسرواپرویز نیز نوشته‌اند که «تاجی از زر خالص داشته به وزن ۶۰ من، مرواریدهای آن تاج هر یک به اندازه یک تخم گنجشک و یاقوتهای رمانی آن در شب چون چراغ روشنایی می‌داد و آن را در شبان تار به جای چراغ به کار می‌بردند و زمردهایش دیده افعی را کور می‌کرد». این تاج با زنجیر طلایی از سقف ایوان کاخ آویخته بود.[۲] وی تاجی نیز که به دو بال منقوش و مانند تاج فیروز بود، داشت. تاج پادشاهان بعدی نیز، نظیر تاج خسرواپرویز بود با تغییرات مختصر.

و باز می‌نویسند که شاهان ساسانی در گردن‌بندها و تاجهای خود به تعداد هر یک سال که از دوره سلطنتشان می‌گذشت مهره‌ای از سنگهای قیمتی می‌افزودند و از روی تعداد آنها سال پادشاهی‌شان تشخیص داده می‌شد.[۳]

تاج‌بخشی نیز نمودار پاداش خدمت بزرگی بود که شاهان، امرا و ولات خود را بدان مفتخر و سرافراز می‌داشتند و آنگاه شخص حق داشت که بر سر خوان

---

۱. *تاریخ بلعمی*، تصحیح استاد فقید ملک‌الشعراء بهار، ص ۱۰۲۳.

۲. *الجماهر* ابوریحان بیرونی.

۳. *همان الجماهر* ابوریحان.

تبرستان
www.tabarestan.info



سکه‌های ساسانیان

سلطان بنشیند و در مجالس مشاوره شرکت کند.[۱] و حتی اگر بیگانگان در ازای خدمتی، مستحق دریافت تاج می‌شدند، از مزایای آن استفاده می‌کردند، آمیانوس مارکلینوس نوشته است، شاپور دوم به یکی از رومیانی که خدمتی به ایران و خیانتی به روم کرده بود، تاجی بخشود.[۲]

راجع به اردشیر نوشته‌اند که دهان موبدان موبد را که به او خبری نیکو داده بود پر از یاقوت سرخ و مروارید و گوهر کرد.[۳]

هرمزد چهارم به نعمان منذر امیر حیره تاجی بخشیده بود که شصت هزار درهم ارزش داشت.[۴] و خسروپرویز به هوزة بن علی حنفی از امرای عرب تاجی بخشیده بود که قبیله هوزه هرگاه او را با آن تاج می‌دیدند، به او نماز می‌بردند.[۵]

زر و زیور و انگشتر و تاج و کمربند و گوشواره مخصوص شاه و دیگران بود و جز آنانی که شاه بخششهایی از این قبیل بدانان داده بود، کسی حق استفاده از آنها را نداشته است.

پروکوپیوس نوشته است که شاهان ساسانی نام اشخاصی را که خدمات شایانی کرده‌اند در کتیبه‌ها مذکور داشته‌اند. این گفته به‌خوبی از کتیبهٔ شاهپور اول در اطراف کعبهٔ زردشت که نام بسیاری از خدمتگزاران صدیق زمان خود و پدر و نیایش را ذکر کرده[۶] نمودار است. این طرز قدردانی در زمان هخامنشیان هم معمول بوده است و داریوش در کتیبه بیستون نام سرداران و جنگاورانی را که با او همکاری کرده‌اند، ذکر کرده است.

شاپور بزرگ به امانوئل ارمنی امتیازها و بخششهایی از این قبیل داد:

«یک جامه شاهی، یک پوست قاقم، یک قسم زینت آویختنی برای سر که از سیم و زر ساخته شده و مخصوص بستن به عقاب مغفر بود، یک سربند برای بستن اطراف

---

۱. *تاریخ طبری*

۲. *وضع دربار ساسانی*، تألیف کریستن‌سن، ترجمه مجتبی مینوی، ص ۱۵۱.

۳. *سیاست‌نامه*.

۴. کریستن‌سن.

۵. *تاریخ کریستن‌سن*، ص ۳۲۸.

۶. *تمدن ساسانی*، جلد اول، تألیف مؤلف، ص ۵۱.

پیشانی، پیرایه‌های سینه و بر از آن‌گونه که شاهان خود را بدان می‌آرایند، پرده‌سرای شاهانه از نسیج فرفیری (ارغوانی) با یک درفش، فرشهای بزرگ آسمان‌گون برای گستردن در دهلیز پرده‌سرای، و ظروف زرین برای خوان. این همه را انعام کرد».[۱]

هدایایی که بهرام اول (۲۷۲-۲۷۵ م) برای اورلئان امپراتور روم فرستاد بسیار نفیس و مفصل بود. بین آنها جبه‌ای ارغوانی رنگ بود که در بافت آن به‌قدری مهارت به خرج برده بودند و به‌حدی عالی جواهردوزی شده بود که جبهٔ ارغوانی امپراتور روم در برابر آن عادی و معمولی به نظر آمد.[۲]

و چنانچه به کسی خشم می‌گرفتند یا حرکت و رفتار خلاف انتظاری از کسی سر می‌زد تاج و تخت را از او پس می‌گرفتند. مانند تاج شرفی که پیروز مهران دریافت داشته بود و پس از شکست خوردن از بلیساریوس از او باز پس گرفتند.

www.tabarestan.info تبرستان

مهرهای پادشاهان ساسانی

در *مروج‌الذهب* چنین نوشته شده است:

«انوشیروان چهار مهر داشت هر یک با نقش و نگینی خاص. برای امور خراجی نگین آن عقیق و نقش آن «داد» بود. دومی برای کارهای مربوط به املاک با نگین فیروزه و نقش «آبادی». سومی برای دستگیری با نگین سرمه‌ای رنگ و نقش «درنگ». چهارم جهت امور چاپاری که نگین آن یاقوت آتش فام و نقش آن «امید» بود...».

نقش یکی از مهرها شکل گرازی بوده است.

پادشاهان ساسانی چندین مهر داشته‌اند. حکمهای مالیاتی و پاداشها و اعطای مناصب و مجازاتها و نامه‌های محرمانه هر یک مهری جداگانه داشته‌اند. فرمانهای درباری در حضور پادشاه نوشته می‌شد و مأموری در دفتر روزنامه آن را ثبت و سپس مهردار مخصوص آن را به مهر شاه ممهور می‌کرد و نزد دبیران مخصوص می‌فرستاد تا فرمان را به عبارات مطلوب و معمول درآورند و نزد مأمور دفتر بفرستند تا با دفتر و اصل نامه تطبیق داده شود و چنانچه مضمون هر دو یکی بود، صادر و برای اجرا فرستاده می‌شد.

---

۱. *وضع دربار و ملت و دولت در زمان ساسانیان*، تألیف کریسن‌سن، ترجمه مجتبی مینوی، ص ۱۵۲.

۲. *تاریخ ایران*، تألیف ژنرال ساکس، ترجمه فخر داعی، ص ۵۵۴.

دفاتر روزنامه و سالنامه‌ها که فرمانها و قراردادها و سایر امور کشوری و جنگها در آن ثبت شده بود، در خزانه شاهی نگاهداری می‌شد.

فرمانهای سلطنتی و اسناد دولتی با مهری که روی آن نقش گراز بود مهر می‌شد و اگر مربوط به تعهدات آنها در برابر دولتهای دیگر، خواه مستقل یا غیرمستقل بود، کیسه کوچکی از نمک که نمودار غیرقابل نقض بودن آن پیمان و تعهد بود همراه نامه می‌کردند.

مورخ معروف ایرانی ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی در *زین‌الاخبار* که در سلطنت عبدالرشید غزنوی (۴۴۱-۴۴۴ هجری) تألیف کرده است می‌نویسد:

www.tabarestan.info تبرستان

«پرویز یک دست شطرنج داشت که یک صف آن از یاقوت سرخ و یک صف آن از یاقوت زرد بود و یک دست نرد داشت از یاقوت و زمرد و سی و دو هزار پاره یاقوت بیش‌بها و گنج عروس و گنج خضرا و گنج بادآورد و گنج دیبا خسروی و گنج سوخته و زرمشت افشار و تخت طاقدیس و تخت اردشیر و شادروان بزرگ مروارید نشان و مشکوی زرین و دوازده هزار کنیزک و هزار و دویست فیل و سیزده هزار شتر بارکش و ده هزار من عود و پنج هزار من کافور و سه هزار من مشک و چهار هزار من عنبر و دوازده هزار یوز و هزار شیر و هفتصد هزار سوار و سیصد هزار پیاده و دوازده هزار فتیله و کبریت سرخ و هزار بار اسفند و ده هزار غلام و سیصد هزار اسب بارکش و صد هزار نیام زرین و سه هزار زن داشت و هر سال هفتصد و نود و پنج میلیون درم از ولایات به خزینه او می‌آوردند و در خزینه او کیسه‌ای یافتند که در آن نه انگشتری بود که برای مهر کردن در موارد مختلف به کار می‌برد نگین یکی یاقوت سرخ و روی آن صورت بود و گرداگرد آن اوصاف او را نوشته بودند و با آن منشورها و سجلها را مهر می‌کردند و دیگری که نگین آن از عقیق بود و نقش آن جره حواصل و حلقه آن از زر و یادگارها را با آن مهر می‌کرد و سوم انگشتری که نگینش از جزع بود و نقش آن سواری در حال تاخت و حلقه زرین داشت و با آن کیسه‌های بریدان را مهر می‌کرد. چهارم انگشتری که نگینش از یاقوت سرخ بود و نقش آن قوچ کوهی و حلقه آن زرین بود و با آن امان‌نامه‌ها را مهر می‌کرد که به دست گناهکاران می‌دادند. پنجم انگشتری نگینش یاقوت سرخ و حلقه‌اش مرصع به مروارید و نقش آن جره چرغی بود و با آن خزینه جواهر و جامه خانه و پیرایه و بیت‌المال را مهر می‌کرد. انگشتری ششم نقش عقاب

داشت و نامه‌های پادشاهان را با آن مهر می‌کرد. هفتمی نقش مگس داشت و نامه‌هایی را که برای کیفر مردم‌کشان یا آزادی آنها می‌نوشتند مهر می‌کرد. هشتمی نگینی آهنی داشت و چون به گرمابه یا آب می‌رفت آن را در انگشت می‌کرد».

حمزه اصفهانی در کتاب *سنی ملوک الارض والانبیا* راجع به تجملات خسروپرویز می‌نویسد که:

«او سه هزار زن داشته و دوازده هزار کنیزک سازن و بازیگر که به کارهای مختلف می‌پرداختند و شش هزار مرد پاسبانش بودند و هشت هزار و پانصد اسب داشت که مخصوص سواری او بود به‌جز آنچه برای سواری زیردستانش بود و نهصد و شصت فیل و دوازده هزار اشتر مخصوص برای بردن بنه او و هزار شتر داشت».

***

جاحظ در کتاب (*التاج*) که مستند به آیین‌نامک و گاهنامک است چنین می‌نویسد:

«رعایا هرگز نام و لقب شاه را نه در اشعار خود و نه در مذاکرات و هنگام ستایش، بر زبان نمی‌آوردند. موقع شرفیابی، طبقه اول اسواران و شاهزادگان به فاصله ده ارش از پرده‌ای که حاجب بین شاه و حاضرین بود، قرار می‌گرفتند و ندما و محارم ده ارش عقب‌تر از دسته اول و سپس استادان موسیقی و نوازندگان و مطربان و بازیگران».

نگاهبان پرده حاجب، پسر یکی از آسواران بود به لقب «خرم‌باش». هیچ‌کس حق نداشته بدون کسب اجازه داخل اتاق مخصوص شاه شود حتی فرزندان شاه و هیچ‌کس محل خواب شاه را نمی‌دانست. برای بسیاری از شاهان ساسانی چهل بستر در نقاط مختلف قصر تهیه می‌کردند تا شاه در هر جا که بخواهد محرمانه بخوابد.

جاحظ در این باره می‌نویسد:

«و پادشاهان را شایسته است که از خفتن‌گاه ایشان به روز و شبان هیچ‌کس آگاه نباشد و نه این خوابگاه در محلی بود که دگر کس بدان راه یابد، زیرا آنچه مایه توجه و دقت است که پادشاه از وقوف نفس و بیداری فکر برکنار است و این غفلت و انصراف خود درخور احتیاط و پرهیز کردن است، چونان‌که نگهبانان او نیز باید مورد نظر و مواظبت باشند و شرط احتیاط اینست که هیچ‌کس را بر شبستان شاه وقوفی نباشد و برین نشان در تاریخ ساسانیان آمده است که نه خفتن‌گاه ایشان به شب معلوم می‌بود و نه آسایشگاه ایشان به روز مشهود و هویدا.

www.tabarestan.info تبرستان

اردشیر بابکان، شاپور، بهرام، یزدگرد، خسرواپرویز، انوشیروان، هر یک را چهل خوابگاه بوده که چهل تخت نهاده و چهل رخت گسترده و چونان که اگر کسی توانست یکی را از دور نگریدن یقین می کرد که شاه تنها و منفرد در این بستر خفته است و دور نبود که پادشاه در هیچ یک از این شبستانها نبوده، و به جایی خسبیده بود دور از گمان، و نه جایی درخور پادشاهان، و چه بسا که در چنین محلی آرنج خود را به زیر سر نهاده به خواب می‌رفت».[۱]

شاه بایستی خود را در برابر رعیت سخی و گشاده‌دست جلوه دهد و سخاوت بر محبوبیت او می‌افزود و به درباریان و ندما برحسب گذران آنها وظیفه‌ای مقرر می‌داشت.

در مسافرتها آسواران و بزرگان و ملتزمان رکاب باید قبلاً مرکب خود را نزد مستحفظان دواب سلطنتی معاینه کنند و اسبها طوری انتخاب شوند که از اسب شاه جلوتر نروند یا تنبل نباشند که از دسته عقب بیفتند.

در کتاب *تاج* ضمن توصیف آیین ایرانیان و همراهان پادشاه نوشته‌اند[۲]:

«چون پادشاه به عزم سیاحت یا تفرج یا به منظوری دیگر آهنگ سفر می کرد، خواص و نزدیکان او هر یک بدین گمان که با وی خواهند بودن، اسباب سفر ساز می کردند و اسب خود را چونان که مقرر بود، به اصطبل همایونی فرستاده به میرآخور شاه می‌نمودند و آخورسالار، اسبهای ایشان را یکایک می‌آزمود و از آنجا که مقربین پادشاه را به ملتزم بودن سابقت اطلاعی نبوده، نمی‌دانستند که اگر از جانب شاه به ملازمت و همراهی ایشان اشارتی رود، آیا در اثناء سفر وی را به مصاحبت خواهد طلبیدن یا نه، خویشتن را آماده و فراهم می کردند، و رام ترین اسبهای خود را برگزیده به سرکرده میرآخوران سلطنتی عرضه می‌داشتند تا او برسد و ملاحظت کند و بی گمان گردد که آن بارگی کند و بلید نباشد و سم نزند، و بر وی نرود، و رم نکند و از جمله ستوران سرکش نباشد مگر خاطر شاهانه از این جمله مکدر و ملول نگردد، و چون آخورسالار شاهی بارگیها را می‌آزمود آن را که برگزیده و اجازت داده بود نشان می کردند و وازده‌ها را باز پس می‌فرستادند و درباره اسبی که منتخب شده بود، سوارش به‌ناچار اطمینان می‌داد که بارگی او به سرگین کردن و آب ریختن (بول) مفرط نخواهد بودن و در مسیر حرکت هوس مادیان نکند و از جمله ستوارنی نباشد که خواهد همی پیش آهنگ رود مگر با اسب پادشاه هم عنان گردد».

---

۱. کتاب *تاج*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، ص ۱۵۸.

۲. *همان*، ص ۱۰۵.

www.tabarestan.info تبرستان

پیشکشیهای مردم و بخششهای پادشاهان ساسانی

در دو جشن بزرگ فروردگان و مهرگان، بزرگان کشور هدایایی تقدیم می‌کردند و هرکس هر چیزی را که بهتر دوست می‌داشت، تقدیم می‌نمود و پادشاه در ازای هدایا به هرکسی عطایای گرانبهایی می‌بخشید. پادشاهان کشور چین و هند و سراندیب و خاقان ترک هدایای گرانبهایی نزد خسروانوشیروان می‌فرستادند. بخشیدن خلعت و جامه و اعطای القاب و عناوین و مناصب درباری بهترین وسیلهٔ پاداش لیاقت بود و چنانچه شخصی خدمتی به شاه و مملکت می‌کرد، نام او در کتیبه‌های سلطنتی ذکر می‌شد.

www.tabarestan.info تبرستان

اردشیر و بهرام پنجم و انوشیروان را مرسوم چنین بود که در جشنها، بخششهایی از زر و سیم یا لباس می‌کردند. لباسهایی که مرحمت می‌شد با صور پادشاه یا نقوشی که مخصوص دربار بود منقش و مزین بود.

کریستن‌سن از قول فوستوس (Fustus) مورخ می‌نویسد که شاپور بزرگ «مانوئل» سردار ارمنستان را به تشریفات و عنایات زیر مفتخر داشته بود:

«یک جامه خز شاهانه ـ نواری از طلا و نقره که به عقاب کلاه خود بیاویزد ـ یک تاج و زیورآلاتی که پادشاهان به سینه خود می‌آویخته‌اند، سراپردهٔ ارغوانی رنگ ـ یک عقاب با فرشهایی به رنگ آبی آسمانی برای آنکه در جلو چادر خود بیفکند ـ مقداری ظروف زرین جهت خوان او».

کم نظیرترین هدیهٔ تاریخی هدیه‌ای است که خسروپرویز برای فایق آمدن بر بهرام چوبین نزد امپراتور روم شرقی فرستاد تا برای پادشاهی ازدست‌رفته‌اش به او کمک کند.

سفیری که از طرف خسروپرویز نزد امپراتور روم رفت صد نفر غلام خوش‌صورت ترک‌نژاد به همراه داشت که در گوش هر یک گوشواری از طلا و به هر یک مروارید گرانبهایی آویزان بود و بر اسبی که زینی از طلا و یاقوت و مروارید داشت سوار بودند. خوانچه عنبری که همراه این نماینده بود به اندازه سه ذرع و دارای سه پایه از طلا و تاج مروارید نشان بود؛ سه پایه یکی به شکل بازو، دیگری به شکل ساق پای بز کوهی با سم و سومی به شکل پای عقاب و چنگال شیری از یاقوت سبز بود، بین دو ناخن پای بز، یاقوتی سبز و در چنگال عقاب کبکی

از لاجورد با چشمانی از یاقوت سرخ بود که از سرخی می‌درخشید و در وسط خوانچه جامی قرار داشت از جزع یمانی عالی به وسعت یک وجب در یک وجب پر از یاقوت قرمز و با آن سبدی از طلا بود که در آن صد دانه قیمتی هر یک به وزن یک مثقال و صد انگشتری طلای مرصع به جواهر سوراخ قرار داشت و هر سوراخ را از عنبر و مشک پر کرده بودند.[۱]

و نیز نوشته‌اند که اردشیر اول دهن موبذی را که خبر خوشی برای او آورده بود از یاقوت و جواهر و مروارید و مسکوک طلا پر کرد.[۲]

www.tabarestan.info تبرستان

جاحظ در کتاب *تاج* تحت عنوان ساسانیان و پاداش ایشان چنین نوشته است:

«و پادشاهان ساسانی چنین بودند و آنچه می‌کردند بالجمله موجب شده است که نامشان همیشه با نیکی یاد شود و تا انقراض جهان نیز کردارشان به یاد ماند.

و دودمان ساسانی را رسم بر این بود که به هر یک از نزدیکان و یاران مئونتی سنجیده و آن مئونت را چندان به عدل برقرار می‌کردند که نه بر فزونی نهاده شده بود و نه بر اقتصاد و صرفه‌جویی، زیرا حوائج مرد را بالجمله در نظر می‌گرفتند و مئونه او را مقرر می‌کردند و بر وجه مثال اگر مردی را به هر ماه هزار درم مقرر کرده و آن مرد زمینی یا کشتزاری را نیز دارا بود، پادشاه می‌فرمود تا پس از گذشتن هر سی شب نیز ده هزار درم برگیرد و این جمله را به هر تشریفات و مهمانیها و آنچه بدان نیازمند است مصروف دارد و پادشاه این مایه فزونی را بدین‌گونه تعلیل می‌کرد که آن مرد از ملک و قنات و سایر مختصات آنچه دارد پاداشی است در برابر خدمات پیشین گرفته است و نه بر وجه صواب است که امروز نیز خدمت کند و از خزانه و مخزنی که پیشتر به هر خدمتگزاری گرفته است امروز هزینه خود سازد و رسم دادگری بر این است که مخارج وی از خدمتی برآید که هم‌اکنون به عهده دارد و نه از آن پاداش که مولود خدمتهای دیرین بوده است مگر محصول خود را ذخیره کند تا وی را روزی به کار آید، زیرا جهان را همیشه تحولاتی در پیش است و دست روزگار بر ایجاد نوائب و مصائب و مرگ نیز گشاده. گو آنکه هزینه مرگ او و کسانش با آنچه در سوگواری او مصروف گردد خزانه‌دار ما خواهد پرداختن. پادشاهان ایران طبقات مردم را بدین‌گونه منظم

---

۱. *تاریخ جواهر در ایران*، نوشته مورخ فقید عباس اقبال در *فرهنگ ایران زمین*، جلد نهم، ۱۳۴۰، به نقل از کتاب *المحاسن و الاضداد* و کتاب *التاج* جاحظ.

۲. *سیاست‌نامه*.

می‌داشتند تا آنجا که مأموری را بیست سال سپری می‌شد و حاجت نمی‌دید که دهان برگشاید و درمی به زیادت بخواهد یا محتاج گردد، زیرا با نهایت آسودگی و وسعت روز خود را می‌گذرانید و پیوسته خورسند بود که شاهنشاه وی را از نیازمندی و اظهار شکوه و شکایت بی‌نیاز داشته است».[۱]

برای مزید اطلاع در حاشیه مطالب گذشته چند قسمت از نوشته‌های *سیاست‌نامه* (سیرالملوک) و کتاب *تاج* و ابن بلخی که مربوط به این موضوع است نقل می‌شود:

در کتاب *سیاست‌نامه* (سیرالملوک) خواجه نظام‌الملک می‌نویسد[۲]:

«چنان خواندم در کتب پیشینگان که بیشتر از ملوک عجم دکانی بلند بساختندی و بر پشت اسب بر آنجا بایستادندی تا متظلمان را که در آن صحرا گرد شده بودندی همه را بدیدندی و داد هر یک بدادندی. و این به سبب آن بوده است که چون پادشاه جایی نشیند که آن جایگاه را درگاه و دربند و دهلیز بوده باشد صاحب‌غرضان و ستمکاران آن کس را باز دارند و پیش پادشاه بگذارند.

شنیدم که یکی از ملوک به گوش گران‌تر بوده است (گوشش سنگین بوده است) چنان می‌اندیشید که کسانی که ترجمانی می‌کنند سخن متظلمان با او به راست نگویند و او چون حال نداند چیزی فرماید که موافق آن کار نباشد، فرمود که متظلمان باید که جامه سرخ پوشند و هیچ کس دیگر جامه سرخ نپوشد تا من ایشان را بشناسم. و این ملک بر پیلی نشستی و در صحرای بایستادی و هر که را با جامه سرخ دیدی بفرمودی تا جمله را گرد کردندی. پس به جایی بنشستی و ایشان را پیش او آوردندی تا به آواز بلند حال خویش بگفتندی و او انصاف ایشان می‌دادی. و این همه احتیاط از بهر جواب آن جهانی کرده‌اند، تا چیزی بر ایشان پوشیده نگردد».

شکایت از پادشاه به داوران[۳]

و از آن پس پادشاه بارعام می‌داد و به شکوه‌ها رسیدگی می‌کرد و به نامه‌ها می‌نگریست و نخست به شکایت کسانی می‌رسید که از خود او متظلم بودند.

و رسم این دادخواهی چنین بود که پادشاه به یک روز بزرگ موبدان را خوانده

---

۱. *تاج*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، ص ۱۸۳.

۲. *سیاست‌نامه* خواجه نظام الملک، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰، ص ۱۹.

۳. کتاب *تاج*، ص ۲۰۲.

www.tabarestan.info تبرستان

با بزرگ دبیران می‌نشاند، و می‌فرمود تا جار بزنند، مگر آنها که از پادشاه متظلم هستند از آن جمع به یک سو شوند، آنگاه شاهنشاه از جای برخاسته با مدعیان خود در برابر موبد می‌نشست و قاضی را می‌گفت:

ای موبد! تو این را بدان که در پیشگاه خداوند از گناه پادشاه هیچ گناهی بدتر نیست، زیرا پادشاهان از جانب وی گمارده شده‌اند تا رسم ستم براندازند و از زمین تخم بیداد برارند و اگر خود ستم کنند و جابر باشند، دیگران را آسان افتد که آتشکده‌ها ویران کنند و دخمه‌های مردگان بکاوند و کفنهای ایشان بدزدند و تو ای موبد بدان که اگر امروز به گاه قضاوت نشسته باشی فردا در برابر عدل خدای خواهی نشستن، چون اگر امروز جانب خدای بداری، فردا خدای جانب تو بدارد و اگر جانب پادشاه را به ناحق داشته باشی، از تو نگذرد و این گناه تو بگیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

و چون سخن پادشاه به پایان می‌رسید، موبد به پاسخ برخاسته پادشاه را به آوای بلند می‌گفت، مردمی را که خدای جهان خوشبخت خواهد، برترین مرد را به حکومتشان بگمارد و چون خواهد ارج او را بر همکاران آشکار کند این سخنها که گفتی بر زبانش گذارد و از آن پس قاضی به کار پادشاه و مدعی او می‌نگریست و از روی عدل و عدالت حکم می‌کرد و اگر مدعی بر حق بود، قاضی به حکم قانون پادشاه را مؤاخذت می‌کرد و اگر مدعی را ادعایی به بطلان رفته بود، زندانی می‌شد و نتیجه حکم او به عامه مردم اعلام می‌گردید و قاضی این جمله را نیز می‌افزود که کسی که پادشاهی را به ناروا بنکوهد یا به کشور خود بد بگوید، به مکافات رسد و مایه عبرت شود.

و چون پادشاه این کار تمام می‌کرد خدای را سپاس گزارده تاج بر سر می‌نهاد و به گاه می‌نشست و به دوران و نزدیکان و خاصان خود روی کرده می‌گفت:

من از خود آغاز کردم تا دگران خامی نکنند و از من ستمی ننگرند که آن را بهانه سازند و اکنون سزاوار است هرکسی حقی به عهدت خود دارد ادا کند، و خصم خویشتن را با آشتی راضی و خوشنود سازد. در این هنگام هرکس حاضر بود این حقیقت را هویدا می‌نگریست که نزدیکان پادشاه در مقام حق و عدالت از همه‌کس دورترند و قوی‌ترین مهان، ضعیف‌ترین بندگان خدا به شمار می‌روند.

ایران از عصر اردشیر بابکان همچنین بر این آیین می‌زیست تا آنکه یزدگرد بزهکار به تخت نشست و این بی‌باک مرد بازیگر، آیین ساسانیان را دگرگون و جهان را تباه و با ستم دست یازید و مردم را به مضیقت و تنگی نهاد و هم او در این باره گفته است که رعیت را چه حق که از چوپان تظلم کند و فرومایگان را چه ارج

که با بزرگان قیاس شوند و کهتران را چه رسیده است که به حق یا به ناحق با مهتران برابر و مساوی نشینند؟[۱]

رفتار پادشاهان با مهان[۲]

«و از جمله مکارم پادشاهان ملاطفت با نزدیکان و مهان، بازدید ایشان است تا ازیدر مباهات کنند و با قدوم پادشاه افتخاری بیشتر بیابند و جاه و مراتبت خود را به دگران بنمایند. و این نوع دیدار بر چهار گونه بوده است: نخست آن پادشاه را به شب‌نشینی و سور دعوت می‌کردند و دوم آنکه پادشاه ایشان را به هنگام بیماری عیادت می‌کرد و سوم اگر سوگی پیش می‌آمد به تسلیت می‌شد و چهارم آنکه بی‌هیچ سببی دیدن می‌کرد و ازیرا میزبان شرافتی و مرتبتی بیشتر می‌رسانید.

پیداست که نوع چهارم را مزیت و برتری است زیرا که مبنای آن نه بر خواستن و آرزو کردن و خواهش آوردن است، بلکه پادشاه خود به این کار مبادرت می‌کرد و چه بسا از وزیران یا نزدیکان که در این راه نیرنگی به کار برده یا خود را به ناخوشی زده یا خدمتی بسزا انجام داده مگر آنکه پادشاه ایشان را دیدن کند و بر مرتبت و جاهشان بیفزاید و میان اقران برتری دهد.

و کمتر روی داده است که وزیری یا فرماندهی یا جاهمندی چنین مکرمتی را از پادشاهی بخواهد و او نپذیرد، خاصه وقتی که بداند نظر آن مرد فخر کردن با سربلندی شهره گردیدن و سرفراز بودن است و با همه اینها نوع چهارم را مزایایی است معلوم، زیرا نه برای عیادت و تعزیت است و نه برحسب دعوتی انجام یافته است. چو، بدیهی است که هیچ وزیری و هیچ جاهمندی به نام جاه و مرتبت خود دعوت نکند و وقتی که پادشاهی بی‌هیچ و سبب به دیدن او آید وی را طبعاً برتری داده است که دگران بی‌نصیب مانده‌اند.

و آیین ایرانیان «به عصر اردشیر بابکان» و «خسروانوشیروان» چنین بود که اگر پادشاهی یکی از وزیران یا یکی از جاهمندان را دیدن می‌کرد، نامش را در تاریخ می‌نوشتند و به روزنامه‌ها و کارنامه‌ها ثبت می‌کردند و به گرد جهان پراکنده می‌ساختند.

---

۱. عین این قسمت در کتاب *سیاست‌نامه* خواجه نظام‌الملک به کوشش هیوبرت دارک، چاپ سال ۱۳۴۰، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۵۳ با عبارات دیگری نقل شده است.

۲. کتاب *تاج*، ص ۱۹۷.

www.tabarestan.info تبرستان

و چنان بود که هرکس این موهبت می‌دید به چندین امتیاز نائل می‌گردید از آن جمله:

۱. باجگیران و کارمندان دولت و خزانه‌داری را این نبود کز وی باج و خراج گیرند. ولی رسم چنین بود که او خود به ادای باج خویشتن مبادرت کند و در همان وقت که از همه خراج می‌ستاند او نیز خراج مال و املاک خویشتن را مستقیماً به خزانه پادشاه بفرستد.

۲. گله و رمه و اسبها و همه چارپایان وی را «نشان» می‌کردند و داغ می‌زدند تا به گاه ضرورت دولتیان رمه او را به سخره نبرند و سبک نشمرند.

۳. شهربان محل موظف بود که همه روز از بام تا شام سیصد پاسبان سوار، صد تن پهلودار پیاده به در خانه او فرستد تا این جمله آماده باشند تا اگر آن وزیر بخواهد سوار شود پادگان پیاده پیشاپیش او حرکت کنند و سواران به دنبال او ملازم باشند.

۴. به همه دیوانهای داد اعلام می‌شد که هیچ‌کس از نزدیکان و یاران او را زندانی نکنند و بر هیچ‌کس از بندگانش تحکمی روا ندارند و اگر به حکم قانون بر کسانی کیفری واجب می‌شد قضاوتش به خود آن وزیر محول می‌گردید و او خود عقوبت و مجازاتش را معین می‌کرد.

۵. و اگر خراج وی به تأخیر می‌رفت هیچ‌گاه او را تعقیب نمی‌کردند و چندان زنهار می‌دادند تا هر وقت که خود بخواهد آنچه بر عهدت دارد یکسر به خزانه پادشاه بفرستد.

۶. به جشن نوروز به عید مهرگان هدایای او را بر همه ارمغانها پیشی و برتری می‌دادند و موظفین دربار فرستاده او را پیش از همه هدایا به پادشاه عرضه می‌داشتند.

۷. به جشنهایی که شاهنشاه بار می‌داد بر همه بارجویان وی را مقدم می‌کردند.

۸. اگر در بزمی سزاوار بود که با پادشاه نشیند جای او را به سمت راست معین می‌کردند.

۹. اگر در رکاب شاهانه ملازم می‌شد رسم بود که به دست راست پادشاه براند.

۱۰. و چون از بار بیرون می‌شد دگر کس را حق نبود که به جای او قرار گیرد.

مقررات سنگین این قانون بیشتر موجب می‌شد که پادشاهان ساسانی به دیدن هیچ‌کس روی نکنند و به خلعت و انعام اکتفا نمایند یا طرفه به رسم تحفه ببخشند یا پرستنده خوب وی به پاداش دهند و با همه دشواریها و سنگینی قانون دیدار، اگر می‌شد که پادشاه به دیدن جاهمندی برود آن مرد رهواری با زین و برگ زرین آماده می‌کرد تا هر وقت که پادشاه آهنگ رفتن کند او خود رکاب گیرد.

www.tabarestan.info تبرستان

و این آیین همچنان برقرار بود تا زمانی که بهرام یزدگرد به پادشاهی نشست. چون وی را به منادمت نجبا و اسواران رغبتی بود و به بزم ایشان می‌رفت، به هر ساعت خلعتی می‌داد و پاداشی می‌کرد.

و گاه بود که رامشگری یا عودزنی یا رقاصی را پسند می‌کرد و او را به کاخ شاهانه می‌فرستاد و او در سلسله ساسانی نخستین پادشاهی بود که تا این اندازه هوا و هوس را متابعت می‌کرد و به آنچه دلش می‌خواست دست می‌برد ولی پادشاهانی که پیش از وی بودند همان قانون را به کار می‌بردند و از آیین منحرف نمی‌شدند.»

تبرستان www.tabarestan.info

بارعام[۱]

«پادشاهان ایران به جشن نوروز و مهرگان بارعام می‌دادند و دربار به روی هیچ‌کس بسته نبود و مردم «پایتخت» از خرد و بزرگ چه مهتران و چه کهتران؟ همگان بار می‌یافتند. بارعام را چنین رسم بود که پیش از رسیدن عید به چند روز جار می‌زدند تا مردم آگاه بشوند و خود را آماده کنند و ازیرا برخی به تهیه سخن می‌پرداختند و گروهی دگر که تظلمی می‌داشتند شکوه خود را با دلیل و برهان مقرون می‌کردند و آن‌کس که گمان می‌کرد دشمن در آن روز به شاهنشاه شکایت خواهد کرد پیش از وقت به صلح او می‌رفت و آشتی می‌کرد.

و برحسب فرمان پادشاه موبدان موبد گروهی از قضات و معتمدین خود را می‌گمارد تا به دروازه‌های کاخ شاهنشاهی مراقب باشند مگر نگهبانان و پاسداران پادشاه کسی را به ورود منع نکنند و هم در این روز منادی ندا می‌کرد که هرکس متظلمی را از شکوه باز دارد مغضوب خدای است و منفور خداوندگار و چنین کسی خشم و غضب آفریدگار را بر خود هموار کرده و مجازات شاهنشاه را بر خویشتن روا دیده نه از قهر خدا مصون است و نه از داد پادشاه مأمون.»

شاه و مردم[۲]

«و پادشاهان کامکار همیشه از پیرامون خود چشم برانگیزند و از احوال نزدیکان و درباریان خود بی‌خبر نمانند و آنچه بر اطرافیان ایشان رود و یا آنچه بر ملتشان رود بالجمله آگاه باشند.

---

۱. کتاب *تاج*، ص ۲۰۱.

۲. کتاب *تاج*، ص ۲۱۱.

و شاه را هم بدین جهت جهاندار نامیده‌اند که امور جهان و اسرار ایشان کمابیش بداند و اگر پادشاهی از مردم خود غافل باشد و از آنچه می‌کنند آگاه نگردد بدان ماند که فقط نامیده به جهاندار است و تنها از جهت نام پادشاه است. و جهاندار ستوده خصلت آن خداوندگاری است که بر اسرار ملت خود آگاه باشد و چندان که از خود بیند از دگران نیز بداند زیرا که پادشاهان را هیچ امری از امور سیاست و نظم کشور به این اندازه مهم نیست که بالجمله از اسرار و نهانیها آگاه باشند و آنچه در خفا روی می‌دهد بدانند و غافل نمانند.»

تبرستان www.tabarestan.info

پادشاهان آگاه‌دل[1]

«در همه عالم پادشاهی چون اردشیر بابکان نیامده است زیرا او بر تمام امور کشور دانا بود و آنچه درباره او گفته‌اند این است که به هر بامداد می‌دانست که دوشینه در شهر او از خیر و شر چه روی داده است و به هر بیگاه دم آگاه بود که امروز بر مردمش چه گذشته و رأی ایشان بر چه رفته است.

و او هر زمانی که اراده می‌کرد احوال مردم را از خرد و بزرگ بیان می‌کرد و به هر یک از ایشان می‌گفت که دوشینه بر تو چه رفته است و چه بوده است و چه آمده است و آنگاه از آغاز شب تا پایان روز آنچه بر آنها گذشته بود حکایت می‌کرد. و از این روگروهی بر این داستان زدند که همه شب فرشته‌ای از آسمان فرود آید و احوال مردم را به پادشاه باز گوید و این همه از بیداری فکر او برخاسته و از اهتمام او نسبت به امور ملت پدید آمده وی را بر آن داشته بود که از همه چیز و همه‌کس آگاه باشد.

و از مردم کشورش نیز آنها که به خارج می‌رفتند هم بر این نشان با خبر بود و احوال ایشان می‌دانست و آنچه گفته‌اند این است که از پادشاه جهان چه از پیشینیان و چه از معاصرین هیچ خسروی بسان اردشیر بابکان نبوده است که پادشاهان دگر کمابیش از وی بترسند و برخود بیندیشند.»

ابن‌البلخی در *فارس‌نامه* خود که بین سالهای پانصد تا پانصد و ده تألیف شده راجع به اردشیر چنین می‌نویسد:

«و قاعده‌هایی نهاد در عدل و سیاست و حفظ نظام ملک که پیش از آن کس ننهاده بود و شرح آن چندانست کی کتابی به سر خویش است و پادشاهان از

---

۱. کتاب *تاج*، ص ۲۱۲.

خواندن آن استفادت کنند و تبرک افزایند و او را عهود و وصایاست کی نسختهای آن موجود است...

... و ندیمان او جمله حکما و اهل فضل بودندی و در هر هفته دو روز به مجلس انس نشستی، یک روز به بارگاه بزرک با بزرگان دولت شراب خوردی و هرکس را نواختی درخور او بفرمودی، و یک روز در خلوت با حکیمان و فاضلانی که ندیم او بودندی شراب خوردی و از ایشان فایده گرفتی و سراسر مجلسهای او سخن جد رفتی و هرگز به هزل مشغول نگشتی و باقی روزهای هفته به تدبیر ملک و گشادن جهان و قمع دشمنان مشغول بودی و همت او در دشمن شکنی (مصروف) و لذتها بر خویشتن حرام داشتی تا آنگاه که آن مهم کفایت شدی و مآثر بسیار داشت ...».[1]

www.tabarestan.info تبرستان

۱. *فارس‌نامه* ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، ۱۳۴۳، ص ۷۱.

فصل دوم

تقسیم طبقات کشوری

تبرستان
www.tabarestan.info

شهرداران (شتره‌داران)

شاهان ساسانی را شاهنشاه می‌گفته‌اند، یعنی شاه شاهان. حکم‌فرمایان ایالات و کشورهای تابعه دوردست و امرای کل و مرزبانانی که در مرزها و اقصی نقاط کشور، حکومت می‌کردند و حدود و ثغور پادشاهی را پاسبانی می‌نمودند، به منزله شاهانی بودند که تحت اطاعت و حمایت پادشاه ایران گذران می‌کرده‌اند. آنان موظف بوده‌اند که در مواقع لزوم، سپاهیان و خراجهایی در اختیار شاه بگذارند. در ازای این فرمانبرداری بنیاد شاهی آنها و جانشینانشان را، پادشاه تثبیت و تحکیم می‌کرده است. به موجب نامه کرتیر در زمان خسرو اول انوشیروان از مرزبانان، سه مرزبان از لحاظ موقعیت سیاسی با اهمیت‌تر بوده‌اند. مرزبان ناحیه شمال غربی در حدود آلان و خزر - مرزبان مغرب آنجایی که با متصرفات روم هم‌مرز بوده - و مرزبان ناحیه خوارزم که همسایه گرگان بوده است و شاهان کشورهای دست‌نشانده وتابع از قبیل امرای عرب حیره از سلسله مناذره، و شاهان ارمنستان و گرجستان.

نام مرزبانان معروفی که در تاریخ ساسانیان آمده است، شاپور وراز از مرزبان آذربایجان در زمان نرسی، سورِن در زمان انوشیروان، شهرین از دوده مهران مرزبان بیت درائیه و سرزمین Cosséens، پیران گشنسپ از همین دودمان مرزبان گرزان و ارّان، وهریز از تبار ساسانیان مرزبان یمن است.[1]

---

۱. *وضع ملت و دولت و دربار شاهنشاهی ساسانی*، تألیف پروفسور کریستن‌سن، ترجمه مجتبی مینوی، ص ۶۳.

شاهزادگان مخصوصاً آنهایی که می‌بایستی روزی جانشین پادشاه شوند، به حکمرانی (شاهی) یک شهرستان منصوب می‌شدند تا راه و رسم کشورداری را به‌تدریج تمرین کنند. سمت و مقام ظاهری این شاهزادگان، شاهی بوده، ولی نه بدان کیفیتی که اولاد و احفاد آنان بتوانند جانشین آنها شوند. زیرا مقاصد سیاسی ایجاب می‌کرد که هر وقت پادشاه مایل باشد، بتواند آنان را معزول سازد.

دو برادر شاپور اول، اردشیر و فیروز، شاه کرمان (کرمانشاه) و کوشان (کوشانشاه)، شاپور اول و هرمزد اول و بهرام اول و بهرام دوم، پیش از جلوس به تخت سلطنت، والی خراسان (خراسانشاه) و کوشان[1]، بهرام سوم حاکم سیستان (سکانشاه)، اردشیر دوم ادیابن (Adiabéne)، بهرام چهارم والی کرمان و هرمزد سوم والی سیستان بوده‌اند. وقتی وزرگان می‌خواستند بهرام پنجم (بهرام گور) را از سلطنت محروم سازند، دلیلشان این بود که او هرگز شاهی نکرده است. این سه دسته شاهان محلی (مرزبانان، امرای کشورهای تابعه، شاهزادگان) از چهل متجاوز بوده‌اند و معروف‌ترین آنها عبارت‌اند از[2]:

کوشانشاه (پادشاه کوشان در مشرق ایران)؛ مروشاه؛ کرمانشاه؛ ارمینانشاه پادشاه ارمنستان؛ گیلانشاه پادشاه گیلان؛ میشانشاه، شاه دشت میشان؛ آذربادگان شاه؛ مکران شاه در سند؛ تورانشاه در ترکستان؛ هندوانشاه؛ کابلانشاه در سرزمین کابل؛ شروانشاه؛ کشمیرانشاه؛ یمانشاه؛ تازیانشاه؛ بدشوارگرشاه، پادشاه ناحیه پذشخوار در جنوب طبرستان.

دیگر نواحی که شاهان و فرمانداران نیمه‌مستقلی داشته‌اند و تا ظهور اسلام کشورهای تابعه پادشاهی را تشکیل می‌دادند و در تواریخ ضبط شده‌اند به شرح زیرند:

بخاراشاه (یا بخاراخوذاو = بخارا خدا)؛ ترخان شاه سمرقند؛ خسروخوارزم یا خوارزمشاه، شاه خوارزم؛ وردانشاه شاه وردانه؛ ترمذشاه شاه ترمذ، هرات ورازان (= نساوراز)؛ وراز بندک پادشاه غرچستان؛ ختلان شاه یا شیرختل یا شیر ختلان پادشاه ختل؛ اخشید شاه سغد و فرغانه؛ یبغو لقب ملوک کوشانی.

---

۱. فیروز درسکه‌ای «کوشانشاه بزرگ» خوانده شده و هرمزد پسر شاپور اول به «شاهنشاه بزرگ کوشان» ملقب بوده است.

۲. ابن خرداذبه.

ویسپوهران: در درجه دوم و پس از شاهان محلی و منتسب به خانواده‌های بااهمیت بوده‌اند. کلمه واسپوهران (Vaspuhrân) از ترکیبات پهلوی اشکانی و جمع ویس‌پهر (فرزند قبیله) است.

هفت خانواده در زمان ساسانیان از سایر خانواده‌ها مقدم‌تر و متشخص‌تر بوده‌اند. سه تای آنها پارتی بودند که آنها را پهلو می‌نامیدند: خانواده قارن[1] در ماد و نزدیکیهای نهاوند و در اواخر دورهٔ ساسانیان در سوادکوه؛ خانواده سورن[2] در سیستان، و اسپهبد در گرگان و در آخر دوره ساسانیان در طبرستان. چهارتای دیگر، یکی خاندان خود ساسانیان[3] که خود سلاسله پادشاهی بوده‌اند، یعنی فرزندان بابک و اردشیر و فرزندزادگان او که از طرف مادر اشکانی بوده‌اند. اسپندیاذ (Spandiyâdh)[4] در ری (رغ) مهران (Mjhrân)[5] در پارس و زیک (Zik). خاندان آخری در اسناد یونانی دیده شده ولی در اسناد ایرانی ذکری از آن نیست.

بنا به گفته موسی خورنی[6] خانواده قارن پهلو - و سورن پهلو - از اعقاب قارن و سورن فرزندان فرهاد چهارم اشکانی (۳۲-۳۷ ق.م) و برادران فرهاد پنجم هستند و خاندان اسپهبد از اعقاب دختر فرهاد چهارم کشم (Koshm) زن یکی از سرداران بزرگ ایرانی است که برتر از همه بوده است. این هفت خانواده را مؤلفان اسلامی «بیوت سبعه» و «عظما» خوانده‌اند و از مناصب آنها به عنوان «مراتب سبه شریفه» یاد کرده‌اند.

نمایندگان این هفت خانواده جزء شورای سلطنتی بودند و هرگاه پادشاهان ساسانی

---

۱. سوخرا حاکم سیستان که با هپتالیان در زمان پیروز جنگید و بعداً به قباد خدماتی کرد از همین خانواده است.

۲. شغل موروثی این خانواده را تاجگذاری پادشاهان هم نوشته‌اند.

۳. خانواده ساسانیان ارگ پت «ارگبذ Argabadh» رئیس قلعه و دژ بوده‌اند پس از این مقام، ایران سپاهبذ «فرمانده کل قوای سواره‌نظام» و سپس ایران انبارگبذ «رئیس ذخیره و انبار» است. پس از به شاهی رسیدن اردشیر، ارگبذ که لقب او بود مخصوص خانواده سلطنتی و برترین منصب لشکری شد.

۴. مهرنارسه از این خانواده بوده است.

۵. بهرام چوبین از این خانواده و فرزند وهرام گشنسپ بوده است.

۶. Mŏse De Korén مورخ قرن پنجم میلادی معروف به هرودوت ارمنستان.

می‌مردند و جانشین پس از خود را انتخاب نکرده بودند، شورا که از این هفت، نماینده تشکیل شده بود با حضور موبدان موبد جانشین را از میان شاهزادگان بر می‌گزید.

ویسپوهران دارای املاک و اراضی زیادی (به عنوان تیول) بوده‌اند که حق فروش آن را نداشته‌اند و نسل به نسل منتقل می‌شده است. گاهی در سایر استانها نیز دارای اقطاعات و تیولهایی بوده‌اند و شورای سلطنتی در زمان ساسانیان از این هفت خانواده تشکیل می‌شد و پس از مرگ شاه برای جانشین او طرف مشورت موبدان موبد و بزرگان بوده‌اند.

ویسپوهران فارس پس از سقوط دولت ساسانی، در فارس به حال خود باقی ماندند. ابن حوقل در قرن چهارم هجری می‌نویسد: «در فارس سنتی جمیل و عادتی نیکوست که اهل بیوتات کهن را تفضیل می‌نهند و متنعمین قدیم را اکرام می‌کنند و در فارس خاندانهاست که اعمال دواوین از قدیم‌الایام الی یومنا هذا در میان ایشان به ارث منتقل می‌شود».[1]

ابواسحق ابراهیم اصطخری در *مسالک و ممالک* نام چند تن از احفاد اهل بیوت و ستمهایی را که در زمان او داشته‌اند، مانند آل مرزبان بن زادویه و آل مرزبان خداداد و آل مردشاد ذکر کرده است. وی در مقدمه همین مبحث می‌نویسد: «قومی هستند در پارس، ایشان را اهل بیوت خوانند، عمل دیوانها میراث دارند».[2]

تئوفیلاکت (Thèophylacte) مورخ قرن هفتم میلادی مناصب موروثی این خاندانها را این‌طور نوشته است:

«خانواده‌ای که ارتبیدس (Artabides) نام دارد دارای امتیاز شاهی و عهده‌دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه است، خانواده دیگری هست که نظارت امور لشکری را متکفل است و خانواده دیگر مسئول کارهای کشوری است. خانواده‌ای هست که کار او

---

۱. مسعودی هم از اهل بیوتات فارس نام می‌برد. اصطلاح عربی اهل البیوتات و العظماء و الاشراف ترجمه تحت‌اللفظی کلمات پهلوی واسپوهران ـ بزرگان ـ آزادان است.

۲. *مسالک و ممالک* ابواسحق ابراهیم اصطخری، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۲۹. از ابواسحق ابراهیم بن محمدالفارسی اصطخری معروف به کرخی متوفی ۳۴۶ هـ.ق دو کتاب مانده است به نامهای *صورالاقالیم* و *مسالک الممالک* و این هر دو کتاب را مأخوذ از کتاب *صورالاقالیم* ابوزید بلخی دانسته‌اند. کتاب *مسالک الممالک* در قرن ششم یا هفتم هجری به فارسی ترجمه و نقل شده است.

حکمیت در حق اشخاصی است که بر سر چیزی با هم نزاع می‌کنند، خانواده پنجم فرمانده سواره‌نظام، خانواده ششم مأمور وصول مالیات رعیت و حفظ خزانه سلطنت و خانواده هفتم مواظب اسلحه و مهمات لشکر است».[۱]

از احفاد معروف این ویسپوهران زرمهر یا سوخرا (Sökhrä) از خانواده بزرگ قارن است که اصلاً شیرازی و حکمران ایالت سکستان بود و لقب هزارپت داشت. دیگری شاهپور از مردم ری و از خاندان مهران (سرداران بزرگ فیروز) بهرام چوبین از خانواده مهران است که زمان خسروپرویز چندی دعوی سلطنت کرد و در تیسفون تاج بر سر گذاشت و سکه زد.

بزرگان (Vuzurgân): صاحبان مناصب بزرگ و با نفوذترین عمال دولت بوده‌اند که در نصب و خلع پادشاه دست داشته‌اند و در مراسم تاجگذاری حاضر می‌شدند و به شاه تبریک می‌گفتند. همین دسته بودند که در قتل شاپور سوم دست داشتند و اردشیر دوم را خلع کردند و می‌خواستند اعقاب یزدگرد را از سلطنت محروم سازند.

آزادان (Azâdhân): نیز پس از بزرگان، دارای عالی‌ترین مقام و با وزرگان در اداره امور مهمه کشوری همراه و هم‌طراز بوده‌اند. در کتیبه پهلوی حاجی‌آباد که در جلد اول *تمدن ساسانی* شرح آن داده شد، شاپور تیراندازی خود را با حضور این چهار شخصیت مهم کشوری (شهرداران - ویسپوهران - وزرگان -آزادان) انجام داد. این چهار دسته چهار پایه کرسی شاهنشاهی را تشکیل می‌دادند، که شاه در رأس آنان قرار داشته است.

در برابر این قدرتها و مقامات، دسته‌های دیگر اداری بودند که زیر نظر مستقیم پادشاه انجام وظیفه می‌کردند. در رأس آنها وزرک فرمازار یا صدراعظم قرار گرفته بود.

وزرگ فرمازار (Vusurg Framâdhar): در واقع عنوانی مانند رئیس‌الوزرا بود که در ادوار آخری ساسانیان مهم‌ترین مقام کشوری بوده است. احراز کننده این سمت باید جامع کمالات و فضایل نیک و دانشمند و پرهیزگار و آگاه به رموز کشورداری و سیاست باشد تا بتواند امور مملکت را زیر نظر شاه و مطابق سلیقه او

۱. *تاریخ ساسانیان*، کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۶۴.

اداره کند. در غیبت شاه رتق و فتق امور و امر و نهی با او بود و گاهی فرماندهی لشکر را نیز عهده‌دار می‌شده است. وی باید جامع و ماهر در بازیها و واقف بر تواریخ و اسمار و نجوم و احیاناً طبیب حاذقی نیز می‌بود تا عنداللزوم بتواند شاه را معالجه کند. از جمله وزرگ فرمازار مقتدر دربار ساسانی اَبرسام در زمان اردشیر و خسرو یزدگرد زمان یزدگرد اول و کات در زمان شاپور دوم، و مهرنارسه از خانواده اسپندیاذ در زمان یزدگرد اول و بهرام پنجم، و سورن پهلو در زمان بهرام پنجم، و بزرگمهر در زمان خسرو اول (انوشیروان) هستند.

مهرنارسه:[1] در کتیبه تنگاب فیروزآباد خود را وزرگ فرمازار و همچنین در نامه‌ای که به پادشاه ارمنستان نوشته «وزرگ فرمازار ایران و غیر ایران»[2] خوانده است. هزاربذ یا هزارپت (Hazrapet) (فرمانده هزارتن) نیز یکی از مناصب بزرگ درباری بوده است و گاهی وزرگ فرمازار ایران این لقب را نیز داشته‌اند. همین مهرنارسه در نامه‌ای که از ارمنستان به او نوشته‌اند هزاربذ ایران و انیران خوانده شده است.

اَبرسام وُزُرگفَرمازار (وزیر اعظم): اردشیر که از طرف او در *اردشیرخوره* بوده است: هنگامی که شاه اهواز برای برابری با اردشیر مأمور شده بود، در همین محل (*اردشیرخوره*) او را شکست داد.

مورخان اسلامی راجع به این مرد نوشته‌اند که اردشیر زوجه خود را که دختر پادشاه اشکانی (اردوان) بود بدو سپرد تا او را تباه سازد. ابرسام چون زن آبستن بود، او را در سردابی پنهان نگاه داشت و خود را مقطوع‌النسل کرد و در حقه‌ای نهاد، به مهر شاه رسانید و داد در یکی از گنجها نگاهداری کنند، ولی بعدها اردشیر از نداشتن اولاد متأثر شد و از ابرسام سراغ آن زن را گرفت و از نداشتن اولاد اظهار اندوه کرد. ابرسام فرزند اردشیر را به حضور او آورد و شرح ماجرا را بیان کرد و گفت خود را مقطوع‌النسل کرده است تا ظن سویی درباره او نبرند و فرزندی شاپور و اردشیر مسلم باشد.[3]

---

۱. مهرنارسه در قریه ابروان (Abruan) از بلوک دشت بارن (Barèn) محال اردشیر خوره پارس به دنیا آمده است.

۲. ایران یا ارانشهر شامل سرزمین قدیم و همیشگی نژاد ایرانی و انیران یا غیر ایران شامل نواحی دیگری است که ساسانیان به تصرف درآورده بودند.

۳. *نامهٔ تنسر*، به اهتمام مجتبی مینوی.

اران سپاهبذ (Eran Spahbadh): هر یک از شاهان ساسانی که قوی‌الاراده و شجاع و سلحشور و سیاستمدار بودند، خود رتق و فتق امور سپاه را نیز به عهده می‌گرفتند و عنوان اران سپاهبذ تشریفاتی بوده است، در غیر این صورت صاحب این سمت فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ و مأموریت عقد صلح را به عهده داشته است. ضمناً به طوری که گفته شد وزرگ فرمازار نیز گاهی فرماندهی را به عهده می‌گرفته است. خسرو اول این مقام را منسوخ و چهار سپهبذ به فرماندهی چهار ناحیه کشور مأمور کرد (باختر) یا اواختر شمال، خراسان (مشرق)، خاوران (مغرب) نیمروز (جنوب). هر یک از این چهار قسمت نایب‌السلطنه‌ای داشته به نام پاذگوسپان که مأمور رسیدگی به امور کشوری بوده است. از امتیازات اسپهبذان این بود که وقتی وارد خیمه‌گاه می‌شدند، برای تشریفات آنها شیپور می‌زدند. عنوان اسپهبذی تا چندی پس از انقراض سلسله ساسانی به جا بوده است، مخصوصاً حکمرانان محلی طبرستان تا قرنها پس از اسلام استقلال خود و این لقب را نگاه داشتند.

از اسپاهبذان بنام زمان ساسانی سورن بود که مأمور مقاوله با ژوین (Jovein) قیصر روم شد و دیگر ماهبذ (Mahbadh) و مهر مهروی (Mihr Mihrōē)، شاهپور مهران بوده‌اند و نیز (زمان فیروز و قباد) اسپاهبذ اسپبدس بویه (Aspebedes Böē) بود که در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ با نماینده روم موسوم به سلر (Celer) قرارداد متارکهٔ جنگ را امضا کرد. دختر وی را زن قباد و مادر انوشیروان نوشته‌اند.

آرتشتاران سالار (Artêshtārān sālār) (فرماندهٔ جنگجویان): از همه مراتب نظامی حتی اران سپاهبذ برتر و هم‌طراز ارگبذ بوده است. ارگبذ عنوانی نظامی و مخصوص خاندان شاهی بوده است. از آرتشتاران سالاران معروف زمان ساسانی یکی از پسران مهرنارسه به نام «کاردار» بوده است که در زمان کواذ اول سیاوش این سمت را داشته است.

موبدان موبد: ریاست کلیه امور دینی و اجرای اعمال مذهبی و سیاست روحانی با موبدان موبد بوده است که از طرف شاه انتخاب می‌شد. این شخص باید از تمام قواعد و رسوم و آداب مذهبی با اطلاع و تعلیمات لازمه در این باب را فرا گرفته باشد و در حقیقت رهبر اخلاقی و مشاور مذهبی دربار بوده است. عزل و نصب موبدان و

روحانیان و حل و عقد امور معابد و پرستشگاهها با او بوده است. معروف‌ترین شخصی که این سمت را داشته، آذربد مهر اسپندان در زمان شاپور اول است، و این همان شخصی است که برای تصویب متن اوستایی که کسر جمع‌آوری کرده بود کوشش کرد و خود رئیس مجمع مأمور بررسی آن متن بوده است. موبدان در زندگانی مردم و دعاوی اشخاص دخالت داشتند و منازعات را حل و فصل می‌کردند و فتوا می‌دادند.

به نظر می‌رسد که رسیدگی به بزه مقامات عالی کشوری و لشکری که بدانها اشاره شد، در انجمن بزرگی که از اشراف و بزرگان کشور و با ریاست موبدان موبد تشکیل می‌شد صورت می‌گرفت. در این باره نوشته‌اند که وقتی قباد (کواذ) بر سیاوش آرتشتاران سالار، شخصیت عالی‌مقامی که فرار قباد از زندان به کمک او میسر شد، خشم گرفت، دستور داد او را در چنین مجمعی محاکمه و محکوم به اعدام کنند. ثبت ولادت، عروسی، قربانی، نذر و نیاز، صدقات و تطهیر با آنها بوده و در نتیجه ثروت زیادی از این راه اندوخته بودند. کرتیر نیز از موبدان موبد متنفذ و با قدرت زمان خود بوده است.

نفوذ موبدان در دربار ساسانی به‌حدی بود که تا به سلطنت کسی رأی نمی‌داد، پادشاه نمی‌شد. آنگاه باید تاج به دست خود او بر سر پادشاه گذارده می‌شد و حق داشت که پادشاه را خلع کند، همان‌طور که قباد را به دلیل طرفداری از آیین مزدک از سلطنت خلع کردند و به زندان «انوش‌برده» افکندند. مراسم عبادت و سوگند و دادرسی شاهان ساسانی در برابر موبدان انجام می‌گرفت و موبد موبدان حق داشته است که به شکایت اشخاص علیه شاه رسیدگی کند و در یک جای دینکرد این عنوانها منعکس است:

«پس از او (یعنی شاه) در این عالم موبدان موبد بوده است که خردمندترین نوع بشر است».

تاریخ بلعمی راجع به تاجگذاری بهرام پنجم می‌نویسد: «سپهبدان و بزرگان و مهتران عجم بیرون آمدند و کسری بیرون آمد و آن تخت زرین بیرون آوردند و موبد موبدان که تاج به دست وی بود، تاج را بیرون آورد و بهرام بر تخت بنشست و از کسی نیندیشید و دستوری نخواست.»[1] و «خدای را نذر کردم که چون این ملک به من رسد...

۱. *تاریخ بلعمی*، تهران، ۱۳۴۱، ص ۹۳۶.

خدای را بر خویشتن گواه کردم و فریشتگان آسمان و زمین را و همه شما را و موبد موبدان که تاج به دست اوست. و یک سال اندرین بنشینم، اگر به این سخن وفا کنم و شما مذهب من بینید، و اگر نه، من بیرون آیم و تاج این موبد موبدان تو را دهم. او تاج بر سر هر که خواهد نهد.»[۱] «و دیگر روز همه عجم گرد آمدند و آن کسری بیامد و موبد موبدان تاج بیاورد ...».[۲] همان‌طور که قبلاً گفته شد، از این نوشته به‌خوبی معلوم می‌شود که موبدان موبد تاج را به سر شاهنشاه می‌گذارده است.

فردوسی نیز ضمن توصیف پیمان بهرام با ایرانیان درباره پادشاهی چنین گفته است:

چنان بود آیین شاهان وراد — که چون نو بدی شاه فرخ‌نژاد
بر او برشدی موبد موبدان — ببردی سه بینا دل از بخردان
هم او شاه برگاه بنشاندی — بر آن تخت بر آفرین خواندی
ببردی به نزدیک او تاج زر — ازو یافتی زیب و آیین و فر
نهادی کلاه کئی بر سرش — بسودی بشادی دو رخ بر برش
وزآن پس هر آنکس که بر وی نثار — به خواهنده دادی همه شهریار
به موبد سپردند پس تاج و تخت — به هامون شد از شهر بیدار بخت[۳]

از موبد موبدان بزرگ زمان ساسانیان «ماهداذ» زمان اردشیر اول، کریتر زمان بهرام دوم، بهگ (Bahagh) و جانشین او آذربذ مهر اسپندان (زمان شاپور دوم) پسر آذرپاد مهر اسپندان زرتشت و نوه او آذرپاد است که هر دو از موبدان موبد عصر ساسانی بوده‌اند و نوادگان او تا پس از انقراض ساسانیان باز سمت موبدی داشته‌اند و آذر فرنبغ از نوادگان همین شخص است.

مهروراز (Mihr Varaz) و مهرآگاوید (Mihr Aghāvīdh) و مهر شاهپور در عهد وهرام پنجم و آزاذ شاذ در زمان خسرو اول و داذهرمزد و زردشت در زمان هرمزد چهارم موبدان موبد بودند و زردشت به دستور هرمزد چهارم کشته شد.

از موبدان معروف پاپک (موبد خسرو شاذهرمزد) داذ شاهپور (موبد

---

۱. همان، ص ۹۳۷.

۲. بلعمی، ص ۹۳۸.

۳. شاهنامه فردوسی، جلد چهارم، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۲، ص ۲۲۲.

اردشیرخوره) فرخ شاهپور (موبد خورهٔ شاپور) بافرگ (Bäfarragh) (موبد میشان) ضبط شده است.

هیربذان هیربذ: کلمه هیربذ در کتیبه‌های ساسانی ائیهرپت، در اوستا ائثراپائیتی (Aethrapaiti) یعنی مربی و آتش‌بان (آثروان) و نگاهبان آتشکده‌ها و در *برهان قاطع* خدمتکار آتش معنی شده است. در هر صورت این سمت نیز یکی از مناصب مهم بوده و پس از موبدان موبد اعتبار و اهمیتی شایان داشته است و بعضی از تشریفات مذهبی معابد و برخی از امور قضایی را آنان اجرا می‌کردند. تنسر از هیربذان هیربذ معروف زمان اردشیر است.

بالاترین پایه روحانیت، موبدان و پایین‌ترین آنها مغان بوده‌اند. بین روحانیان دسته‌ای بوده‌اند که آنها را زوت (Zaot) می‌نامیده‌اند. اینان مأمور خواندن سرودها و نمازهای مذهبی بوده‌اند و دسته‌ای که نگاهبان آتش بوده‌اند «راسپی» خوانده می‌شدند. از هیربذ هیربذان معروف تنسر (زمان اردشیر بنیان‌گذار سلسله ساسانی)، کرتیر (در زمان شاپور اول) که بعداً در زمان بهرام دوم به درجه موبد موبدانی ارتقا یافت و زروان داذ (Zurvān Dādh) پسر مهرنارسه است.

در اوایل قرن پنجم میلادی، زمان یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م) در صورتی که یعقوبی ذکر کرده است بعد از پادشاه به ترتیب نام وزرگ فرمازار، موبدان موبد، هیربذان هیربذ، دیبهربذ و سپاهبذ نوشته شده است. در اواسط همین قرن یعنی زمان یزدگرد دوم، به موجب صورت مسعودی در *التنبیه والاشراف*، سلسله مراتب این‌طور نوشته شده است: موبدان موبد، وزرگ فرمازار، سپاهبذ، دیبهربذ، هوتخشبد (واستریوشانسالار). از کتاب پهلوی *سورسخون* فهرستی به دست آمده که نام شخص پادشاه و صاحبان مناصب را برحسب تقرب بدین طریق نوشته است: شاهنشاه، واسپوهران، وزرگ فرمازار، چهار سپاهبذ، داذور دادوران، مغان اندرزبذ (موبدان موبد).

در بند ۱۱ همین کتاب نوشته‌اند: «وزرگ فرمازار بزرگ است در بزرگی، تواناست در توانایی، و نیز بزرگ است و نیک برای مردان».

وردبذ (Vardbadh) و دستور (Dastvar) و اندرزبذ نیز مقامات روحانی متوسط و درجه دومی بوده است. روحانیون تماس کامل و مداومی با مردم داشته‌اند، زیرا

www.tabarestan.info تبرستان

تشریفات مراسم ولادت و بستن کمربند مقدس کستی (Costi) و عروسی و مرگ و تشییع جنازه و جشن و عید و طهارت و اعتراف به گناهان و سایر امور و همه با اطلاع و در حضور روحانیون انجام می‌گرفته و در حقیقت ارشاد و هدایت معنوی و تهذیب اخلاق و آموزش و پرورش با آنها بوده است.

واستریوشان سالار (Vāstryöshan Sālār) (رئیس مالیات ارضی): این شخص هم به منزله وزیر دارایی و هم وزیر بازرگانی و کشاورزی و پیشه و هنر بوده است.

هوتخشبذ (Hutukhshbadh): وظایف این منصب وصول مالیاتهای ارضی و تشخیص میزان درآمد و مالیات هر زمین زراعتی و وصول باج و مالیات پیشه‌وران بوده است. از واستریوشانسالاران معروف گشنسب‌آذار (Gushnaspädhār) قبل از جلوس بهرام پنجم، ماه‌گشنسپ پسر مهرنارسه در زمان یزدگرد دوم و یزدین در عهد خسروپرویز (که نصرانی بوده است) هستند. وی از واستریوشانسالاران معروف و متنفذ زمان خود بود که در اردوکشی خسروپرویز همراه سپاهیان می‌رفت تا از غنایم جنگی خزانه‌های سلطنتی را پر کند. خزانه‌دار را گنزور(Ganzvar) و نگاهبان مسکوکات را گاهبذ (Gahbadh) می‌خواندند.

حاکم استان (Ostān) را استاندار می‌گفتند و آنها مباشر املاک دیوانی و اختیاردار قوای نظامی هم بوده‌اند. حاکم شهرستان را شهریک و مباشر ده را دیهیک می‌نامیدند. دهگان یا دهقان اشخاصی بودند شبیه به کدخدایان امروز دهات. آنان در املاک خود زندگی می‌کردند و کارشان وصول مالیات بوده است. این طبقه مقام خود را تا بعد از اسلام نیز حفظ کردند. پدر سلمان یکی از همین دهگانان بوده که در نواحی اصفهان می‌زیسته است.

دبیران (دیبهران) (Dibherun): امور محاسبات دولتی و جمع‌آوری درآمد و هزینه‌ها و تنظیم اسناد و معاهدات سیاسی و فرامین با دبیران بوده است که زبردست‌ترین و کاردان‌ترین آنها در خدمت دربار جمع، و در سفر و حضر مانند موبدان و هیربذان و اران سپاهبذان جزء ملتزمان رکاب و مقربان بودند. رئیس دبیران را اران دیبهربذ (Ēran Dibherbadh) یا دبیران مهیشت (Dibhēran Mahisht) می‌نامیدند و به طوری که متذکر شده‌اند، هر قسمت از کارهای دیوانی به دبیری مخصوص ارجاع

داده می‌شد، از این قبیل:

داذ دیبهر (دبیر عدلیه)، شهر آماردیبهر (دبیر عایدات سلطنتی)، کنز آمار دیبهر (دبیر خزانه‌داری)، آخور آمار دیبهر (دبیر اصطبل سلطنتی)، آتش آمار دیبهر (دبیر عایدات آتشکده‌ها)، روانگان دیبهر (دبیر امور خیریه).

هیئت وزرا تشکیل می‌یافته از وزرگ فرمازار، موبدان موبد، اران سپاهبذ، اران دیبهربذ، واستریوش‌بذ (Vastryöshbadh) و گاهی هیربذان هیربذ و استبذ (Stabadh) (رئیس تشریفات).

سایر مشاغل درباری بدین نام بوده‌اند: دریگ‌بذ (وزیر دربار)، دراندرزبذ (مأمور تشریفات)، اران انبارک بذ (رئیس کل ذخیره)، خوان‌سالار (ناظر)، آخورسالار یا آخوربذ (میرآخور)، پشتیک‌بان (مستحفظ)، پشتیک‌بان سالار (رئیس مستحفظان)، می‌بذ (آبدارباشی)، پزشخوار (چشنده طعام)، دربان (قاپوچی). بعضی از القاب مخصوص زمان بعضی از شاهان بوده است، مانند تهم شاپور (قوت شاپور)، جاویدان خسرو (همیشه با خسرو است)، رام افزود یزدگرد (برخوشحالی یزدگرد افزود). رؤسای برزگران را واس‌تریوشان‌بذ (Vastryöshanbadh)، رئیس کسبه و پیشه‌وران را هتخشان‌بذ (Hutukhshanbadh)، رئیس کل پزشکان را اران درست بذ، و بیطار اسب را ستور پزشک می‌نامیدند. دیهگان کسی بوده که در ده زندگی می‌کرده و مالیاتها را جمع‌آوری می‌نموده است.

آمارکاران (مأموران وصول و رؤسای حسابداری) شهرپاو آمارکار (Shahrpav Àmàrkâr) (رئیس حسابداری شهر) آذربادگان آمارکار (مأمور وصول در آذربایجان).

نام بعضی دیگر از مناصب و القابی که در تواریخ نوشته شده، به شرح زیر است: تچربذ (Tacharbadh) تقریباً رئیس دربار؛ اندیمان کاران (رئیس تشریفات)؛ خرّم‌باش (پرده‌دار)؛ سنکاپان (Senekapan) (عملهٔ خلوت)؛ بازداران (شاهین‌بان)؛ همه‌هرز (Hamaharz) رئیس دسته‌های پشتیگانان یا افواج گارد سلطنتی؛ ستاره‌شناسان (اخترماران) که در دربار تقربی داشتند و رئیس آنان اخترماران سالار لقب داشته است. کار آنها تعیین ساعات سعد و نحس و اطلاع دادن از مغیبات بوده و در واقع حکم کهنه سابق بابل را داشته‌اند.

مسعودی در کتاب *التنبیه و الاشراف* متذکر شده که در گاهنامک نام شش‌صد منصب از مناصب دیوانی و درباری ذکر شده است.

در کتاب *التاج* راجع به تقسیم طبقات کشوری چنین نوشته شده است[1]:

«ایرانیان در رسوم و آداب بر سایرین سبقت و مزیت دارند. و ما از قوانین مملکت‌داری و تدابیر کشوری و آداب پادشاهی و سیاست مُدُن و ملت‌پروری و برخورداری هر طبقه از طبقات مردم ایفاء به حفظ منافع آنها و صیانت حدود هر یک، آنچه آموخته‌ایم سراسر از ایرانیان فرا گرفته و از آداب ایشان برخوردار شده‌ایم».

اردشیر بابکان نخستین پادشاهی بوده است که برای ندیمان و درباریان خود درجات و مراتبی معین کرد و زمام سیاست و تدابیر ایشان را به کف گرفت. او ندیمان و درباریان را به سه طبقه تقسیم کرد:

طبقه یکم: آسواران و شاهزادگان بوده‌اند. این طبقه به اندازه ده ذراع از پرده (درگاه) دورتر می‌نشستند.

طبقه دوم: از نزدیکان و خواص شاه و ندیمان و هم‌نشینانی تشکیل یافته بود، که از دودمانهای بزرگ و از دانشمندان سترک بوده‌اند. این طبقه به اندازه ده ذراع از طبقه اول دور می‌نشستند.

طبقه سوم: از ظرفا و بذله‌گویان تشکیل یافته بود و انتخاب افراد این طبقه را نیز شروطی در کار بود از جمله آنکه می‌باید هیچ فردی از ایشان از دودمانهای پست و بدنژاد نباشند و عضوی از اعضای ایشان ناقص نباشد؛ نه بسیار دراز باشند و نه بسیار کوتاه، نه مریض باشند و نه متهم به ننگ و رسوایی، و نه بی‌پدر و مادر و نه از تخمه جولا یا حجام یعنی آنهایی که به مشاغل پست تن سپرده باشند، هرچند که از لحاظ علم بی‌نظیر باشند و فی‌المثل علم غیب بدانند.

و از سخنان اردشیر است که هیچ چیز برای پادشاه از این بدتر نیست که با سبک مغزی بی‌مایه، هم‌نشین شود یا پستی فرومایه را به مصاحبت اختیار کند، چو همان قسم که روح آدمی در اثر مجالست با نجبا و ادبا و خردمندان فرهی می‌بیند از نشستن با فرومایگان تباهی می‌یابد و به پستی می‌گراید و از مسیر خود که فضلیت و رستگاری است باز می‌ماند، چونان که باد، اگر از جانب گلزار دمیدن گیرد بوی

---

۱. کتاب *التاج*، تألیف ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، تهران، ۱۳۳۲، ص ۲۹.

خوش آورد و به تنها جان بخشد و چون بر پلیدیها بدمد و به مشام آدمی برسد، نفسها در سینه تنگی گیرد و به اعضای رئیسه بدن زیان رساند.

و بر مبنای این نظریه، اردشیر مردم کشور را به چهار طبقه تقسیم کرد و هر یک را در قسمت خود محصور داشت:

طبقه یکم: آسواران، آنها که از زادگانند و شاهزادگان.[1]

طبقه دوم: ناسکان[2] و خدمتگزاران آتشکده‌ها.

طبقه سوم: پزشکان و نویسندگان و اخترشماران.[3]

طبقه چهارم: برزگران[4] و مهان[5] و آنها که در ردیف ایشانند.

و اردشیر بر روی این تقسیم فرموده است:

«هیچ بلایی به آن اندازه ویرانی نیارد و حکومتی را منقرض نسازد چونان که این طبقات با هم مختلط بشوند و در نتیجه فرومایگان به گاه پرمایگان برآیند و بدنژادان جاهمند از ایشان فروتر نشینند.»

یعقوبی متوفای ۲۸۴ هجری درباره مناصب و مقامهای دورهٔ ساسانی می‌نویسد:

«هر نامی که بر هر شاه ایران می‌نهادند «کسری»[6] بود و بدان نام می‌نامیدندش و یادش می‌کردند و می‌گفتند «کسری شاهنشاه» یعنی شاه شاهان و وزیر را «ابرزجفرمذار»[7] می‌گفتند و معنای آن پیشوای کارهاست و دانشمندی را که پیشوای آیین دینشان بود «موبد موبدان» می‌گفتند یعنی دانشمند دانشمندان و نخستین کسی که این نام را بر او نهادند «زرادشت» بود و پاسبان آتش را «هربذ» می‌نامیدند و

---

۱. مورخان رومی ایرانیان را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: زادگان یعنی تمام طبقات حاکمه، آزادگان، سایر افراد ملت (۳۲ کتاب تاج، پاورقی صفحه ۳۲).

۲. ناسک در اینجا آتش‌بانان مقصود است.

۳. کلمه اخترشمار در زمان ساسانی معمول بوده، بعضی از مستشرقین اخترماران خوانده‌اند.

۴. کشاورزان

۵. زکی پاشا چاپ‌کننده کتاب تاج این کلمه را در پاورقی این طور معنی کرده است: کلمه مهان با میم مکسور و های مفتوح آمده و محتمل است جمع ماهن یعنی پیشه‌ور باشد، در این صورت جمع آن به ضم میم و تشدید ها باید باشد مثل صانع که جمع آن صناع است.

۶. معرب خسرو

۷. بزرگفرمازار

www.tabarestan.info تبرستان

کاتب را «دبیربذ» می‌نامیدند و بزرگ خود را «اصبهبذ» می‌نامیدند و معنای آن پیشواست و آن کسی را که زیردستش بود «فادوسبان»[1] می‌نامیدند و معنای آن دشمن‌شکن است و سرکرده شهر را «مرزبان» می‌نامیدند و سرکرده بخش را «شهریج»[2] و جنگ‌آوران و فرماندهان لشکر را «اساوره» می‌نامیدند و صاحب مظالم را «شاهریشت» می‌نامیدند و صاحب دیوان را «مردمارعد»[3] می‌نامیدند».

مسعودی، هم در کتاب *التنبیه و الاشراف* و هم در کتاب *مروج‌الذهب* فهرستهایی ذکر کرده است که هر دوی آن به شرح زیر نقل می‌شود:

در *التنبیه و الاشراف*:

«ایرانیان مرتبه‌هایی داشتند که پنج مرتبه آنها از همه بالاتر بود و واسطه در میان شاه و زیردستان دیگرش بودند و بالاترین آنها موبدست و تفسیر آن پاسبان دین است، زیرا که دین به زبانشان «مو» و «بذ» پاسبان است و او موبذان موبذ سرکرده موبدان و قاضی‌القضات بود و مرتبه او در نزدشان بلند بود و «هرابذه» (هیربدان) در ریاست پایین‌تر از «موابذه» (موبذان) بودند، دومی وزیر بود و نامش «برزجفرمذار» و تفسیر این بزرگ‌ترین مأموریت، و سومی «اصپهبذ» که امیر امیران بود و تفسیر آن پاسبان لشکر است زیرا که لشکر «اصبه» و «بذ» پاسبان است، چنان‌که گفتیم، و چهارمی دبیربذ و تفسیر آن پاسبان کتاب است و پنجمی «تخشه‌بذ» و تفسیر آن پاسبان هرکس است که از دست، روزی می‌یابد، مانند کارگران و کشاورزان و سوداگران و به‌جز ایشان و سرکرده ایشان و از ایشان کسانی بودند که «واستریوش» می‌گفتند. اینها کارگزاران کشور و سرکردگان آن و میانجی میان شاه و زیردستانش بودند. اما مرزبان او حکمران ثغر (مرز) بود، زیرا به زبانشان مرز همان ثغرست و به آن معنی سرکرده و «مرازبه» (مرزبانان) چهار تن بودند، در مشرق و مغرب و شمال و جنوب و هر یک را بر یک چهارم کشور گماشته بودند».

در *مروج‌الذهب*:

«اردشیر بابکان نخستین کسی است که ترتیبی برای طبقات ندیمان خود قرار داد و کسانی از پادشاهان و خلفا که پس از او آمده‌اند از او پیروی کرده‌اند و این را جزء

---

۱. پادوسپان

۲. شهریک

۳. برحسب حدس کریستن‌سن شاید «ایران آمارکار» بوده است. کریستن‌سن این فهرست مناصب را مربوط به زمان یزدگرد دانسته است.(*تمدن ساسانی*، تألیف استاد سعید نفیسی، ص ۲۳۴).

سیاست و تکیه‌گاه ستون ریاست می‌دانست و خواص او بر سه طبقه بودند: نخست «اساوره» و شاهزادگان و نشیمنشان در راست پادشاه بود و تا جایگاه او نزدیک ده ارش می‌شد و ایشان نزدیکان پادشاه و ندیمانش و برآوردگان او از حیث دانش و شرف بودند. طبقه دوم به اندازه ده ارش از طبقه اول جای می‌گرفت و ایشان سرکردگان و «مرازبه» (مرزبانان) بودند و پادشاه جهان که بر درگاه اردشیر مقیم بودند و اسپهبدان که در روزگار او حکمرانی کوره‌ها سپرده به ایشان بود و طبقه سوم که به اندازه ده ارش پس از طبقه دوم جای می‌گرفت، مردم آن مسخرگان و هم‌نشینان و رامشگران بودند. با این همه از این طبقه سوم کسی نبود که نجیب‌زاده یا تن‌درست نباشد و بسیار بلند بالا و بسیار گونه قد باشد یا کسی که آلوده و مابون باشد و یا کسی که پدرش کاری پست داشته باشد مانند پسران جولایان و رگ‌زنان، اگر هم غیب می‌دانستند و از همه دانش‌ها با خبر بودند.[1]

www.tabarestan.info



بشقاب نقره با تصویر قباد در شکار گورخر، پیدا شده در مازندران (موزهٔ ایران باستان)

۱. کریستن‌سن این فهرست را از زمان یزدگرد دوم می‌داند (*تمدن ساسانی*، تألیف استاد سعید نفیسی، ص ۲۳۷).

«ملک حاصل نشود مگر به سپاه و سپاه گرد نیاید مگر به زر، زر به دست نیاید مگر به زراعت و آبادی و زراعت و آبادی بدون عدل و داد صورت نخواهد گرفت» (اردشیر)

سپاه

دولت ساسانی مانند دو دولت نیرومند پیش از خود (هخامنشی و اشکانی)، تشخیص داده بود که تشکیل یک ایران بزرگ مانند ایران هخامنشی، و سپس نگاهداری آن برای مدتی مدید، مستلزم داشتن قوای کافی و ورزیده و منظم و آماده کارزار است. از این رو از زمان اردشیر که بنیان‌گذار ایران بزرگ دوره ساسانی و وارث بالاستحقاق شاهان هخامنشی بود، لشکری نیرومند و مجهز تشکیل شد. این سپاه مرکب بود از سربازان، سواران ایرانی و قوای سایر اقوام اطراف کشور و استانهایی که در لوای این شاهنشاهی گرد آمده بودند و اغلب بهترین و کارآمدترین قوا را تشکیل می‌دادند. مانند قوای سکستان، دیلمی، کوشانی، آلبانی، خیونی، و اقوام گیل و کادوشی و سکاها. در مواقع لزوم افراد مزدوری نیز اجیر می‌شدند که دوش به دوش سربازان جنگ می‌کرده‌اند. چنانکه از گفته‌های فردوسی برمی‌آید، همه جوانان کشور ملزم به خدمت در نظام بوده‌اند. آنان نخست تحت سرپرستی پیران کارزاردیده و جنگ‌آزموده تعلیمات و فنون نظامی را فرا می‌گرفتند و پس از آشنایی به امور نظامی و سربازی به واحدهای ارتشی گسیل می‌شدند و نامشان در آنجا ثبت می‌شد و در جنگها و لشکرکشیها شرکت می‌کردند. طبقات عالی‌تر و اصیل‌زادگان و اشراف در رسته سواره‌نظام و توده مردم و سایرین در پیاده‌نظام و اقلیتهای مذهبی به جای خدمت در نظام مبلغی به عنوان فدیه می‌پرداختند.

وی‌شو مورخ چینی می‌نویسد: «سربازها زره و نیزه و سپرهای گرد و شمشیر و کمان و تیر و فلاخن دارند. آنها در جنگها فیلها دارند که لشکریان سوار آنها می‌شوند و صدها دنبال آنها می‌روند». خسروانوشیروان منصب اران سپاهبذ را ملغی و کشور را به چهار ناحیه مشرق و مغرب و شمال و جنوب تقسیم کرد و بر هر یک

سپهبدی گمارد. سپهبد مشرق سپاه خراسان و سکستان و کرمان و سپهبد غرب سپاه عراق را تا سرحد دولت بیزانس و سپاهبد شمال سپاه ناحیه ماد بزرگ و آذربایجان و سپهبد جنوب افواج پارس و خوزستان را زیر فرمان داشتند. مسعودی می‌نویسد که این سپهبدان هر یک معاونی داشتند به نام مرزبان.

سنت مارتن در تاریخ امپراتوری بیزانس از قول امیانوس مارسلینوس چند جا تصریح کرده است که شاپور همهٔ مردان کشور را علیه رومیها تجهیز کرد و کار مردان در بسیاری از جاها به زنان محول شد. فردوسی چنین گفته است:

به‌درگاه چون گشت لشکر فزون — فرستاد بر هرسویی رهنمون
که تا هرکسی را که دارد پسر — نماند که بالا کند بی‌هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ — به گرز و کمان و به تیر خدنگ
چو کودک ز کوشش به نیرو شدی — بهر جستنی در پی آهو شدی
ز کشور به‌درگاه شاه آمدی — بدان نامور بارگاه آمدی
نوشتی عرض نام و دیوان اوی — بیاراستی کاخ و ایوان اوی
چو جنگ آمدی نورسیده جوان — برفتی ز درگاه با پهلوان

ده هزار نفر از زبده‌ترین سواره‌نظام را «فوج جاودان» نظیر «فوج فناناپذیر» هخامنشی تشکیل می‌داده[1] و فرمانده این فوج را ورهرنیگسان خودای (Varhrnighán Khvadháy) می‌نامیدند.

دسته دیگری وجود داشته که با بی‌باکی و بدون ترس از مرگ می‌جنگیدند. عده‌های زیاد سپاه را گند و فرمانده آنها را گندسالار می‌گفتند. قسمتهای کوچک گند را درفش و دسته‌های جزء هر درفش را وَشت می‌نامیدند.[2]

قوای نظامی به طور کلی بخشی در مرکز و بخشی دیگر در سرحدات و مرزها متمرکز و مهیا بودند. پیاده‌نظام (پایگان) زره‌پوش و به سپرهایی بلند و خمیده که از ترکه بید یا ارژن ساخته می‌شد و پوستی بر آن کشیده بودند و خنجر و سایر

---

۱. فوج جاودان در جنگ بهرام پنجم با رومیها رشادت فوق‌العاده‌ای ابراز داشت، ولی چون نیروی تازه‌نفسی به کمک سپاهیان روم رسید، مغلوب و تا آخرین نفر نابود شدند.

۲. *وضع ملت و دولت و دربار در زمان ساسانیان*: تألیف کریستن‌سن، ترجمه مجتبی مینوی، ص ۹۱.

سلاحهای جنگی، مجهز بوده‌اند. جای آنها در جنگها پشت سر سواره‌نظام بوده است و به طوری که نوشته‌اند، پیاده‌نظام عمل مهمی در جنگها انجام نمی‌داد و مانند بنه‌بردار اردو بوده است.[1] به عکس، سواره‌نظام (تنوریک) پیشاپیش اردو وظیفه عمدهٔ جنگ را برعهده داشته و فتح و ظفر بسته به مقاومت و شجاعت آنان بوده است. این دسته مجهز به زره‌های آهنی بودند که تمام بدن و حتی صورت آنها را می‌پوشانده و بدین وسیله از آسیب تیر دشمن محفوظ می‌داشت، و عده‌ای از آنها تیرانداز و عده دیگر نیزه‌دار بودند. سایر سلاحهای آنها شمشیر، سپر گرد و کمند و گرزی که به کمربند بسته می‌شد و تبرزین و ترکشی بود که دو کمان و چند زه و سی عدد تیر در آن جا می‌گرفت. بنابراین کلاه‌خود آهنی و زره و سپر برای دفاع از خود، و نیزه و شمشیر و گرز و تیر و کمند، اسلحه‌های تعرضی بوده‌اند. اسبانشان نیز با زره‌های سنگین پوشانده شده بود. یکی دیگر از سلاحها مهره‌های خاردار آهنی بود (به اصطلاح اعراب حسک). آن مهره‌ها را در میدان جنگ می‌ریختند و در سم اسبها فرو می‌رفت و مانع هجوم دشمن می‌شد. در جنگ قادسیه یکی از حربه‌هایی که اعراب را به ستوه آورده بود همین مهره‌های خاردار آهنی بود.

پشت سر سوارنظام فیلهای جنگی را قرار می‌دادند تا منظره و نعرهٔ آنها هراس در اردوی دشمن بیندازد و اسبان را مرعوب و متوحش سازد. روی فیلها برجهایی پر از سربازان می‌گذاشتند و این عده خود پشتیبان و کمکی سواره‌نظام بودند. ابن خلدون فیلان را چنین توصیف کرده است: «بر آنها برجهایی چوبین مثل کوشک می‌ساختند و از لشکریان و اسلحه و بیرقها پر می‌کردند و هنگام کارزار در مؤخر لشکر به کردار دیواری ردیف می‌نمودند و لشکریان را بدان پشت گرمی و اطمینان قلب حاصل می‌شد».

آمین مارسلین درباره هنر سواره‌نظام ایرانی در جنگ با پیادگان رومی چنین نوشته است: «سواران ایرانی به شماره بسیار و زره‌پوش به صفوف بسیار تنگ حمله می‌کردند و صفوف ایشان چنان فشرده بود که چشمه‌های زره‌شان در حرکت بدن، پرتو خیره کننده‌ای می‌افکند».

---

۱. فرمانده پیاده‌نظام را پایگان سالار می‌گفته‌اند.

جای پادشاه در جنگهایی که خود او فرماندهی سپاه را اداره می‌کرد در قلب سپاه بود و در غیر این صورت، فرماندهی قوا در این جایگاه قرار می‌گرفت. تخت سلطنتی پادشاه را گارد محافظ و فداکار و ملتزمان رکاب و تیراندازان پیاده محصور و محافظت می‌کردند و چهار پرچم در چهار گوشهٔ تخت در اهتزاز بوده و پادشاه از نزدیک عملیات جنگاوران را نظارت می‌کرد و به‌ندرت چنانچه در چند نقش ساسانی دیده شده است (حجاریهای نقش رستم و نقش روی عقیقی که در کتابخانه ملی پاریس و مربوط به بهرام است) خود شاه در حالی که سوار بر اسب است در جنگ شرکت کرده و با سردار سپاه مخاصم مصاف می‌دهد. شاپور بزرگ نیز در جنگ شرکت کرد و خود را به صفوف دشمن زد.

www.tabarestan.info تبرستان

امیانوس مارسلینیوس که خود شاهد جنگ شاپور و کنستانتیوس بوده است، ضمن تشریح لشکرکشی شاپور بزرگ برای جنگ با رومیها می‌نویسد:

«در سپیده‌دم تمامی صحرا تا هر جا که چشم کار می‌کرد از برق اسلحه می‌درخشید، سواران غرق سلاح، جلگه‌ها و تپه‌ها را پر کرده بودند. شاپور بر اسب خویش نشسته پیشاپیش تمامی لشکر می‌رفت و به بالا از همه در می‌گذشت، چیزی به شکل قوچ که از زر ساخته و جواهر نشانده بودند به جای تاج بر سر داشت. کوکبهٔ عظیمی از طبقات مختلف ارباب مناصب از هر ملت و قومی که در دنبال او بودند بیشتر بر جلال و عظمت وی می‌افزود».

بعضی از شاهان ساسانی قبل از مبادرت به جنگ، فرستادگان کاردانی به نزد دشمن می‌فرستادند تا اتمام حجت کند. چنانچه حاضر به تسلیم یا عقد صلح بود، جنگ را موقوف می‌داشتند و چنانچه پاسخ موافق نمی‌دادند، شاه خود را برای جنگ حاضر می‌کرد. فردوسی راجع به اردشیر می‌گوید:

چو لشکرش رفتی به جایی به جنگ — خرد یاد کردی ورای درنگ
فرستاده‌ای برگزیدی دبیر — خردمند با دانش و یادگیر
پیامی بدادی به آیین حرب — بدان تا نباشد به بیداد حرب
فرستاده‌ای رفتی بر دشمنش — که بشناختی راز پیرامنش
شنیدی سخن گر خرد داشتی — غم و رنج و بد را ببد داشتی
بدان یافتی خلعت شهریار — همان عهد و منشور و هم یادگار

در زمان خسروانوشیروان در دستگاههای نظامی انضباط کامل برقرار بود و به کسانی حقوق پرداخت می‌شد که کارآمد و مهیای کارزار باشند و اسلحه و مهمات سربازی خود را خوب نگاهداری کرده باشند. در این باب حکایت می‌کنند که روزی هنگام پرداخت حقوق و بازرسی اسلحه سربازان و افسران، خود انوشیروان چون مورد بازرسی قرار گرفت دو زه یدکی کمان را همراه نداشت، فوراً برگشت و دو زه کمان را با خود آورد. آنگاه حقوق خود را که چهار هزار و یک درهم و برترین حقوق نظامی و معادل حقوق درجه سپهسالاری بود، دریافت داشت.

شمارش سپاهیان بدین ترتیب صورت می‌گرفت که سپاهیان از برابر شاه عبور می‌کردند و هر یک تیری در سبدی که گذارده بودند، می‌انداختند. و پس از ختم سان، در آن را بسته مضبوط و ممهور می‌کرده‌اند و پس از پایان جنگ باز به همان طریق سپاهیان از برابر شاه می‌گذشتند و تیری از آن سبد بر می‌داشتند. مقدار تیرهای باقی‌مانده نمودار سربازان کشته یا اسیر شده بود. در کتاب *تاریخ بلعمی* نوشته شده است:

«پس چون انوشیروان کار خراج راست کرد با خویشتن بیندیشید که کار مملکت راست شد، اکنون باید کار خرج راست کردن تا همچنان که من یاد دارم که از کجا همی آید اندر بیت‌المال دانم که از کجا بیرون همی‌شود و خواسته ملک که بیرون شود به سپاه شود و کار این سپاه بستدن خواسته بشوریده است، این را نیز راست باید کرد، پس مردی بخواند از دبیران بزرگ و فرزندان دبیران بزرگ از آن کسها که دبیری اندر خانگه ایشان بود از سالهای بسیار، نام او پاپک (بن‌البیروان)[1] و او را ایدون گفت این خواسته بدین سپاه می‌دهید ناروی[2] به کسهای ناحق و ناسزا از آنجا باز دارید و به حق و سزا صرف کنید، و این عرض و عطا به تو خواهم دادن تا این درم بدیشان دهی که بباید دادن و چندان دهی که بباید دادن و بدین سپاه کس هست که قیمت وی و سزای وی را صد درهم است، او هزار درم بستاند (و کس هست که اسپ ندارد و روزی سواران ستاند) و کس هست که تیرانداختن نداند و روزی تیراندازان ستاند و کس هست که شمشیر نداند زدن و روزی شمشیرزنان ستاند و کس هست که سلیح ندارد و روزی سلیح‌داران ستاند و این از ایشان بر من

۱. پاپک نیروان هم نوشته‌اند و پاپک بیروان پسر بیرو و بیرو همان ویرو است که نام برادر ویس نیز بوده است.

۲. من غیر وجه، ناحق، ناسزاوار

ستم است و بیدادی و همچنان که من بر رعیت و سپاه ستم نکنم از ایشان نباید که بر من ستم باشد و این کار به گردن تو اندر کردم و دست تو اندرین خواسته مطلق کردم (و حکم تو روان کردم) و بر در سرای خویش به میدان اندر، ترا مجلسی بسازم و عرض گاه را مجلسی، تو آن جانشین سپاه بر خویشتن عرض کن و حلیت مردم بر نامهاشان و (جنسهاشان) و نشانهاشان و این همه زی خویشتن بنویس و جریده کن. این خاصه و هر صلاحی تمام باز خواه از هر مردی زره پوشیده و زین از جوشن تمام با رکیب و بر سر خود و بر (خودبر) سلسله آویز (وبر) دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسپ گستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر و (سپری و کمری) بر میان به کمر اندر عمودی زده آهنین و پیش کوپه زین تبرزینی آویخته و از پس کوپه زین اندر تیردانی اندر او سی چوبه تیر و از دست چپ کمان‌دانی و اندر وی دو کمانی و بر هر کمانی یک زه و دو زه دیگر تا اگر آن زهها به حرب اندر بگسلد با وی زه بود و بفرمای تا آن دو زه گرد کند و از خود فرود آویزد از پس پشت تا تو بینی کین سلیحها به تمامی دارد. پس چون با مردی همه سلاحها تمام یافتی آن سلاحها برو بنویس تا هرگاه که عرض کنی که روزی خواهی دادن، اگر از این سلاحها یکی با وی کم باشد نپسندی و درمش ندهی، پس چون با مردی این سلاحها تمام یافتی او را عرض کن و بفرمای تا به میدان پیش تو اسپ تازد و از اسپ با سلاح فرود آید و باز بر نشیند تا بدانی کین سوار است یا نه و چه مایه سواری داند پس بفرمای تا هر سلاحی را جداگانه کار بندد تا بدانی که از کار بستن هر سلاحی چه داند.

پس بدان مقدار که دانش او بینی و مردی او، او را روزی بنویس از صد درم تا چهار هزار درم و آن را که پیاده است کم از صد درم منویس (و آنکه سوار است و اگرچه حربی است و مردانه و با سلیح تمام از چهار [هزار] درم افزون منویس) و آن کار به گردن وی اندر کرد و او را خلیفت کرد و بفرمود بر در سرای به میدانی اندر دکانی بزرگ بنا کردند مجلس عرض را و او را به بساط بیاراست و او را دستی پیش گاه بنهاد مصلی دیبای سوزن کرد[۱] و کرسی او را بفرمود که آنجا برنشین و سپاه عرض کن و منادی بفرمود بانگ کرد که همه سپاه خویشتن بر وی عرض کنید. آنگاه که او را فرماید (با آن سلاح که او خواهد) و چندان او فرماید شما را هرکسی روزی کند که ملک حکم او جایز کرد و پسندید و بانگ فرمود کردن برین پایک. دیگر روز بیامد و بر آن کرسی نشست و منادی بانگ کرد هرکسی خواهد که روزی

۱. سوسنجرد، دیبای سوسنجرد را امروز سوزنی گویند.

ملک و نام او در جریده عطا درست شود به دیوان عرض آید با اسپ و سلیح تمام چنان که پیش حرب شود و از مردی چنین و چنین و سپاه[1] خواهند، و هر مردی آن سلاح برگیرد که بتواند کار بستن و سه روز شما را زمام دادم تا هر که سلاح ندارد بخرد و هر که را تمام نیست تمام کند. روز چهارم بیامد به عرض گاه. چون روز چهارم ببود، پاپک به عرض گاه بنشست و سپاه همه گرد آمدند. ایشان را گفت بازگردید که آنکه بباید نیامد. ایشان را بازگشتند خبر به انوشروان برداشتند، چنان دانست که مهتران لشکر نیامدند و پاپک را همچنان که بایست مهتران را نیز جریده کند. چون دیگر روز ببود همه سپاه بیامدند. پاپک همچنان گفت بازگردید که آن کس که بباید نیامد. ایشان بازگشتند و خبر بر ملک بازداشتند، او ندانست که پاپک را که می‌خواهد. پس پاپک منادی کرد که همه لشکر فردا به عرض گاه باز آیند، آن کس که او را ملک است و تاج و تخت دارد نیز حاضر آید و اندر جریده نخست نام وی باید و روزی از بیت‌المال پیدا باید کردن که او یکی از این لشکر. خبر به انوشروان برداشتند. دانست که او را همی‌خواهد، گفت غایت داد این است. چون دیگر روز ببود انوشروان خود بر سر نهاد و همه سلاحها تمامی بربست چنان که خواسته بود و فرموده بود و آن زه کمان که فرموده بود هر کسی را که از خود فرو آویزد از پس پشت فراموش کرد و به اسپ بر نشست و بر عرض بیرون رفت پیش پاپک و آن سپاه همه آنجا ایستاده بود. به لب دکان عرض فراز آمد، پاپک از جای خود برخاست و او را گفت که ای خداوند تاج و تخت و ملک، اسپ برگردان تا خویشتن عرض کنی، و پاپک همه سلیح بدید و آن دو زه ندید، گفت هرچند که ملک و فرمان تراست، اندرین مجلس داد ترا محابا نیست، و اندر سلیح تو نقصانی نپسندم. انوشروان گفت چه نقصانی همی‌بینی اندر سلاح من، نگاه کرد یاد آمدش آن دو زه، بفرمود تا آن دو زه از سرایش بیرون آوردند و از پس خود خویش بیاویخت و از پس پشت فرود افکند. آنگاه پاپک جریده گرفت و نام او بنبشت. انوشیروان را گفت ای خداوند تاج، من کس را بزرگ مردانه و حربی با سلاح تمام بیش از چهار (هزار) درم ننویسم و ترا حق ملک است و تخت زیر تو است و تاج ملک بر سر تو، چنان که حق این ملک افزون باید چند دانی که افزون کنم؟ انوشروان گفت چندان که می‌بینی. گفتا یک درم افزون کردم تا حق ملک گزارده باشم و اندر بیت‌المال نقصانی نیاید. انوشروان گفت پسندیدم و او را چهار (هزار) درم و یک درم نبشت و انوشروان به سرای اندر شد و هیبت پاپک بدان سپاه اندر افتاد و گفتند چون از ملک

۱. سپاه صحیح‌تر است باید اشتباه شده باشد.

شرم نداشت کسی دیگر را نداد و چون ملک را از چهار (هزار) درم افزون نکرد، کس را نفزاید و پایک سپاه عرض کردن گرفت روزی هرکس بدان قدر که او سزید بنوشتن گرفت و چون دیگر روز ببود، به سوی انوشروان اندر آمد و او بر تخت نشسته بود و تاج بر سر نهاده پایک را زمین بوسه داد و گفت ای ملک من، آن استقصا بر ملک بدان کردم تا کس از من محابا نخواهد و چشم ندارد به نقصانی سلاح و یک درم افزون نبشتم، از بهر آن کردم که کس افزونی چشم ندارد بر چهار (هزار) درم. انوشروان گفت نصیحت تو شناختم و اثر تو پسندیدم، همه بر این رو و این خواسته برین سپاه بر مقدار هرکسی قیمت کن و این کار ترا دادم تا زنده‌ام و او را بزرگ کرد و خلعت داد و بیرون آمد و این کار تمام عرض کرد، و کار انوشروان و آن سپاه به داخل و خواسته و خراج راست شد و داوری بر رعیت و سپاه تمام شد».[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

تاکتیکهای نظامی زمان ساسانیان نیز جالب توجه بوده است. هنگامی که دشمن به داخل خاک کشور وارد می‌شد، کشتزارهای گندم و جو را می‌سوزاندند تا به دست دشمن نیفتد. بندهای رودخانه‌ها را باز می‌کردند تا طغیان آب در جلگه مانع پیشروی سریع آنان شود. فیلهای جنگی را در عقب سوار نظام قرار می‌دادند تا هیبت و صلابت آنها ترسی در قشون دشمن بیندازد و روحیه آنان را ضایع سازد.

شیرین‌ترین تدبیر جنگی، شبیخون عظیمی بود که بهرام پنجم (بهرام گور) برای سرکوبی هباطله (هونها) به کار برد. در این شبیخون می‌نویسند که بهرام دستور داد انبانهای چرمی پر از سنگ به گردن اسبها آویزان کنند و شبانه بر اردوی دشمن بتازند. صدای سنگهای داخل انبانها هیاهو و غریو سپاهیان و صدای پای اسبان، سپاه بهرام را صدچندان جلوه داد و طوری ایجاد خوف و هراس در سپاه هونها کرد که نتوانستند خود را جمع کنند. خان هباطله و سردارانش در این شبیخون کشته شدند و سراپرده و دارایی‌اش به دست بهرام افتاد.

پادشاهان ساسانی برعکس پارتها در فنون محاصره و گشودن قلاع و شهرها مهارت بسزایی داشتند. سپاهیان تحت حفاظت سپرها پیش می‌رفتند تا به خندق دور شهر برسند، سپس خندقها را با خاک و خاشاک پر می‌کردند و به کمک گرز و کلنگ و سایر ادوات در دیوار شهر رخنه ایجاد می‌کردند و به درون آن می‌رفتند.

---

۱. *تاریخ بلعمی*، ص ۱۰۴۶ـ۱۰۵۲.

از قرائن و شواهد چنین بر می‌آید که امور جنگی و فرستادن سپاهیان و تصمیم به جنگ و دفاع با مشاوره و رأی مجلسی که در آن فرماندهان و شخصیتهای عالی‌مقام نظامی شرکت داشته‌اند، انجام می‌گرفته است.

وقتی **ذویزن** برای سلطنت از دست رفته خود در یمن به همراه نعمان پادشاه حیره به خدمت انوشیروان آمد و تقاضای کمک کرد تا مسروق حبشی غاصب تخت و تاج یمن را براند و خود به جای پدر و اجداد پادشاه یمن شود، انوشیروان تقاضای او را به شورا ارجاع داد تا هر تصمیمی شورا بگیرد به او ابلاغ شود. مشاوران چون اوضاع یمن را بررسی کردند، صلاح ندیدند که سپاهی به آن سرزمین فرستاده شود. پس از مرگ **ذویزن** پسرش سیف از انوشیروان استدعای وفای به عهد و کمک کرد. در این وهله پادشاه باز اخذ تصمیم را به رأی شورا واگذار کرد. شورا این دفعه با توجه به اصرار سیف بن ذویزن و میل شاه، رأی داد که گروهی از بزهکاران و زندانیان را برای کمک در اختیار او قرار دهند تا چنانچه در جنگ کشته شوند به کیفر خود رسیده باشند و از افراد سپاهی کشته نشوند. سیف با هشتصد مرد زندانی دلیر و شجاع به سرداری وهرز با کمک عدهٔ مجهز خود معدی کرب سپاه حبشی را شکست داد و مسروق سردار آنها با تیر وهرز از پا درآمد و کشته شد. سیف به تخت سلطنت یمن نشست و زندانیان نیز همان جا بماندند.[۱ و۲]

پشت کردن به دشمن خیانتی بزرگ بود و مرتکب، محکوم به اعدام یا حبس سنگین می‌شد و چنانچه از فرامین نظامی سرپیچی می‌کردند، نام متخلف از دفاتر نظامی حذف و از اجتماع رانده می‌شد.

در مورد افسران و فرماندهان نیز در صورت غفلت یا اشتباه، مجازات به‌شدت اجرا می‌شد. خسروانوشیروان دستور داد نخویرگی (Nakvèragh) را که در جنگ با لزها (Lazes) که قومی عیسوی بود، مغلوب و شکست او سبب تباهی ایرانیان شده بود، زنده پوست کندند. فردوسی در این باره گفته است:

---

۱. *تاریخ بلعمی*، ص ۱۰۲۸.

۲. در کتاب *تاریخ ایران بعد از اسلام* تألیف آقای عباس خلیلی، جنگ با مسروق و تقاضای کمک از انوشیروان در زمان معدی کرب پسر سیف ذویزن نوشته شده است، ولی چون منبع ما *تاریخ بلعمی* است، آنچه او نوشته شاهد قرار گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

به دشمن هر آنکس که بنمود پشت — شود زان سپس روزگارش درشت
اگر دخمه باشد به چنگال اوی — و گر بند سایـد پر و بـال اوی
ز دیوان دگر نام او کرده پاک — خورش خاک و خفتنس بر تیره خاک

سپاهیان موظف بودند که به حقوق مردم تجاوز نکنند و به اموال و دارایی اشخاص زیانی نرسانند:

سپه را سراسر بدادی درم — بدان تا نباشند یک تن دژم
وز آن پس یکی مرد بر پشت پیل — نشستی که رفتی خروشش دو میل
زدی بانگ کای نامداران جنگ — هر آنکس که دارد به دل نام و ننگ
نباید که بر هیچ درویش رنج — رسد هم بر آن کش بود نام و گنج
به هر منزلی درخورید و دهید — بر آن زیردستان سپاهی نهید
به چیز کسان کس میارید دست — هر آنکس که او هست یزدان‌پرست

یک دسته پیاده‌نظام به نام «پایگان» تحت فرماندهی «پایگان سالار» مأمور حفظ نظم هر استان و شهرستان بودند و تحت اختیار حکام قرار داشتند. یک دسته تیرانداز نیز تحت ریاست یک نفر «تیربذ» مأمور محافظت دهات بودند.

یکی از نسکهای اوستا به نام «ارتشتارستان» بود که ضمن آن از جنگ و سپاه و فنون و لوازم و قواعد جنگی بحث می‌شد. در این باب شرحی راجع به پیغام رؤسای لشکر و افسران و افراد و حقوق افسران و جیره سربازان و ساز و برگ و آذوقه و علیق اسبان و ادوات و مهمات جنگی در مخازنی به نام انبارک و گنز «قورخانه» انبار می‌کردند و انبارگبذ موظف به نگهداری و تربیت آنها بود و در موقع جنگ بلافاصله تسلیم سربازان می‌شد. به موجب همان دستور، اسبان سوار نظام باید به‌خوبی نگاهداری و تیمار می‌شدند و هنگام ناخوشی، ستور پزشک (بیطار) با گیاهان مخصوصی آنها را مداوا و معالجه می‌کرد و هر روز مقداری گوشت و شیر و نان به سربازان می‌دادند و در مواقع جنگ غذای آنها و علیق اسبان بیشتر می‌شد.

برحسب دستور اوستا، سردار باید در فنون جنگی و اداره اردو مهارت داشته باشد، در کارزار به‌سرعت از جا در نرود و الفاظی که در سربازان ایجاد ترس کند

www.tabarestan.info تبرستان

بر زبان نراند و به سربازان تلقین کند که جنگ با کفار، تکلیف دینی است، اگر فائق آمدند و زنده ماندند اجر و پاداش می‌بینند، و اگر کشته شوند در جهان دیگر به اجر اخروی می‌رسند.

ضمن این فصل از پاداشی که پس از فیروزی به سربازان باید داد و نحوهٔ سلوک با دشمن مغلوب و اسیران دستوراتی داده شده است.

از کتاب *آیین‌نامک* قواعد و دستورهای جالبی برای لشکرکشی نقل شده است، من‌جمله اگر هر دو سپاه در نزدیک رودخانه باشند و بخواهند رود را از همدیگر بگیرند باید صبر کنند تا سواران و چارپایان دشمن رفع عطش بنمایند، زیرا مردان پس از رفع تشنگی زودتر مغلوب می‌شوند و فرمانده سپاه باید سپاه را طوری قرار دهد که باد و آفتاب پشت سر باشد و همچنین مباحثی برای کار جاسوسان و گستردن دام و کمین کردن و شبیخون زدن و متوحش کردن دشمن با هیاهو و فریاد و ارسال پیامهای مدهش و نامه‌های وحشت‌زا، در آن مندرج است.

فرمانده سپاه موظف بوده است که سربازان زیر فرمان خود را به جنگ با غیر زرتشتیان تشویق و تحریک کند و به آنها یادآور شود که در این جهان و جهان دیگر پاداش خواهند گرفت. احداث خندق و استفاده از قلعه‌کوب و منجنیق و خشت‌اندازی و انداختن کمند از ابتکارات ایرانیان بود که به اسلام سرایت کرد و در جنگهای حضرت پیغمبر به کار بسته شده است.

تا زمان خسروانوشیروان ظاهراً نجبای فرودست بدون جیره خدمت نظامی می‌کردند و هزینهٔ ساز و برگ جنگی و نظامی را با پول خود می‌پرداختند، ولی او هر یک از این آسواران را که نادار بود، جیره و اسب و اسلحه داد.

اسواران جمع اسوار است و سواران مخصوص را می‌گفته‌اند (به پهلوی Aspavâr و Asvâr) افزودن همزه به اول آن بدین معنی بوده که هر سواری را شامل نمی‌شود (مانند الاغ سوار-گاو سوار) بلکه شامل نجبا، اشراف و شاهزادگانی می‌شد که بر اسب سوار بوده و غالباً از رسته آزادان بوده‌اند. این کلمه از حیث لفظ و معنی با واژه شوالیه (Chevalier) فرانسوی برابر است. خوارزمی در کتاب *مفاتیح‌العلوم* می‌گوید، ایرانیان کلمهٔ «اسوار» را بر کسی اطلاق می‌کنند که از پهلوانان و معروف به شجاعت و دلیری باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

یعقوبی ضمن ذکر درجه‌های عهد یزدگرد اول، افسران لشکر را آسواران خوانده است. این عنوان به‌تدریج دارای اعتبار مهم اجتماعی شد.

کوچ دادن طوایف مغلوب به نقاط دیگر کشور و پراکنده ساختن آنها از عادات قدیمی است که در زمان ساسانیان نیز معمول بود و گاهی از جوانان و مردان ورزیده آنها برای امور نظامی و مخصوصاً حفاظت از سرحدات حساسی که مورد تهدید بود استفاده می‌شد.

خسروانوشیروان قوم کوهستانی پاریز را که ساکن کرمان بودند به نقاط مختلف کشور کوچانید و به آنها جا و مأوی داد و به خدمت سربازی واداشت. اقوام ابخاز (Abkhaze) و خزر (Khazare) و آلان (Alaine) را در آذربایجان و نواحی آنجا مستقر ساخت.

www.tabarestan.info تبرستان

همچنین به شهرهای نوبنیادی که در نواحی تصرف شده می‌ساختند، سربازان ایرانی را می‌فرستادند تا آنان را در برابر حوادث و تهاجمها یاری دهند و ورزیده کنند. خسروانوشیروان عده‌ای از سربازان دیلم را به شهر یمن فرستاد تا به یمنیها در برابر حمله‌های حبشیها کمک کنند.

از قوم دیگری موسوم به چول فقط هشتاد تن باقی گذاشت و آنها را به شهر شاه رام پیروز منتقل کرد.[۱]

پرچم ساسانی

پرچم ملی ایران در دورهٔ ساسانیان بزرگ و باشکوه و تقریباً ۵×۷ متر بوده است و به انواع جواهرات و زر و زیور تزیین شده بود و پیشاپیش شاه آن را می‌کشیدند. مأمور و محافظ آن فرمانده کل بود و پس از ختم هر جنگ به دست گنجور سپرده می‌شد.

در نقش رستم در مجلسی که ظاهراً جنگ بهرام را می‌نمایاند، یک نوع پرچم به دست شخصی که در پشت سر شاه است نقش شده که سه شیء گوی مانند بر فراز چوب افقی بالای آن جلب نظر می‌کند، یک گوی در وسط و دو دیگر در دو طرف چوب قرار گرفته و دو گوی دیگر با دو قطعه پارچه نیز از آن آویزان است.

---

۱. کریستن‌سن، ص ۲۵۹.

در *شاهنامه* از چند نوع پرچم یاد شده است که روی هر یک از آنها شکل حیواناتی مانند شیر و غزال و گرگ و عقاب و اژدهای هفت سر و گاومیش و ماه نقش شده است.

درفش کاویان در ۶۳۶ (سال ۱۶ هجری) که سپاهیان ایران در قادسیه شکست خوردند از غنایمی بود که به دست سعد بن ابی وقاص سردار عرب افتاد. مورخان اسلامی اکثراً این پرچم را توصیف کرده‌اند، من‌جمله بلعمی می‌نویسد ایرانیان در هر جنگی که فاتح می‌شدند یک گوهر گرانبها بر این پرچم می‌افزودند و در نتیجه، بیرق یاد شده غرق در زر و سیم و در و گوهر شده بود. مسعودی نوشته است که پرچم ساسانیان با یاقوت و مروارید و گوهرهای گوناگون پوشیده شده بود و در جنگ قادسیه به دست ضرار بن خطاب افتاد که آن را به سی هزار دینار فروخت، ولی بهای واقعی آن یک میلیون و دویست هزار دینار بود.

ثعالبی می‌نویسد که ایرانیان درفش کاویان را وسیلهٔ کامیابی خود می‌دانستند و آن را به جواهرات گرانبها مزین کرده بودند و در زیور بستن به آن کمال جهد را می‌کردند، چنان‌که پس از مدتی یکتای جهان و شاهکار قرون و اعجب عجایب روزگار شد. این درفش را پیشاپیش سپاه می‌بردند و جز فرمانده کل سپاه کسی را شایسته نگاهداری آن نمی‌دانستند و پس از آنکه جنگ به فیروزی خاتمه می‌پذیرفت، پادشاه درفش را به گنجوری که مأمور نگهداری آن بود می‌سپرد. و نیز نوشته است که سعد بن ابی وقاص سردار عرب این درفش را همراه با خزاین و جواهر بسیار بزدگرد که خداوند نصیب مسلمانان کرده بود، و با تاجها و کمرها و طوقهای گوهرنشان و چیزهای دیگر برداشت و به خدمت عمر بن الخطاب برد. عمر آن را گشود و دستور داد پاره پاره کنند تا بین مسلمانان تقسیم شود.

و باز نوشته‌اند که در جنگ قادسیه پس از شکست قوای ایران، درفش کاویان به دست عربی افتاد که آن را به ۸۰۰ پوند فروخت در حالی که بهای جواهرات آن بیش از سی هزار پوند بوده است.

طبری می‌نویسد که این درفش از پوست پلنگ بوده و هشت ارش عرض و دوازده ارش طول داشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

خوارزمی می‌نویسد: این درفش از پوست خرس یا به قولی از پوست شیر ساخته شده بود و پادشاهان در جنگها به آن تیمن و تبرک می‌جستند و آن را از زر و گوهرهای گرانبها پوشیده بودند.

مطهر بن طاهر المقدیسی نوشته که این درفش در آغاز از پوست بزغاله یا چرم شیر بوده و بعداً ایرانیان آن را از زر و پارچه زربفت ساختند.

ابن خلدون گوید که صور طلسمی با اعداد و علائم نجومی بر درفش کاویان دوخته شده بود.

تبرستان www.tabarestan.info

فردوسی راجع به درفش کویان (کاویان) می‌گوید:

از آن چرم کاهنگران پشت پای — بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد — همانگه به بازار برخواست گرد
چو آن پوست بر نیزه بر دید، کی — به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آن را به دیبای روم — ز گوهر بر و پیکر وزرش بوم
بزد بر سر خویش چون گردماه — یکی فال فرخ پی‌افکند شاه
فروبست زو سرخ و زرد و بنفش — همی خواندش کاویانی درفش
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه — به شادی به سر بر نهادی کلاه
بر آن بی‌بها چرم آهنگران — بر آویختی نو به نو گوهران
ز دیبای پرمایه و گوهران — بدان گونه گشت اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود — جهان را از او دل پر امید بود

طرز شمارش افراد سپاه

شمارش قشون بدین ترتیب بوده است که سپاهیان از برابر شاه عبور می‌کردند و هر یک تیری در سبدی که گذاشته شده بود، می‌انداختند و پس از ختم سان در آن را بسته مضبوط و ممهور می‌کرده‌اند. پس از پایان جنگ باز به همان طریق سپاهیان از برابر شاه می‌گذشتند و تیری از آن سبد بر می‌داشتند. مقدار تیرهای باقیمانده، نمودار سربازان مفقود و مقتول و اسیر شده بود و از روی آن معلوم می‌شد که میزان جلادت و شجاعت افسران و افراد سپاه چقدر بوده است و به چه بهایی جنگ را برده‌اند.

پروکوپیوس مورخ رومی نیمه اول سده ششم میلادی معاصر قباد و انوشیروان در کتاب *جنگهای ایران و روم* در این باره چنین نوشته است[۱]:

«در میان ایرانی‌ها مرسوم است که وقتی بر ضد دشمن خود لشکر می‌کشند، پادشاه بر اورنگ شاهی می‌نشیند و چند سبد در پیش او می‌گذارند و سپهسالاری هم که سپاهیان را به جنگ می‌برد در کنار اورنگ می‌ایستد. سپاهیان از برابر شاه می‌گذرند و هر یک ژوبینی[۲] به میان سبدها می‌افکنند و سپس سر سبدها را بسته به مهر شاه ممهور می‌سازند و آنها را در جایی محفوظ نگاه می‌دارند. سپاهیان پس از بازگشت دوباره زوبین‌ها را از سبد برمی‌دارند و سپس افسرانی که مأمور این کارند باقی زوبین‌ها را که در سبدها مانده است می‌شمرند و تعداد آنها را به عرض شاه می‌رسانند و بدین ترتیب عده تلفات جنگ معین می‌شود. این قاعده از قدیم در ایران مرسوم بوده است و هنوز هم آن را مراعات می‌کنند. وقتی «ازارس» به حضور قباد آمد، قباد از او پرسید که آیا دژی از رومیان گرفته است یا نه زیرا مقصود عمده از این لشکرکشی که «منذر» هم در آن شرکت نموده بود آن بود که شهر «انطاکیه» تسخیر شود. «ازارس» پاسخ داد که قلعه از رومیها بگرفته‌ام ولی آنها را در جنگ مغلوب ساخته‌ام. آنگاه قباد فرمان داد که مطابق مرسوم سپاهیان در برابر او سان دهند و هر یک ژوبینی از سبدها بردارند و چون پس از شمارش لشکر معلوم شد که گروه زیادی در این جنگ کشته شده‌اند «قباد» «ازارس» را نکوهش بسیار کرد و درجات او را گرفت».

استاد فقید کریستن‌سن با مطالعه و بررسی دقیق تواریخ، وضع سواره‌نظام ایران را در دورهٔ ساسانی از قول آمین مارسلین مورخ رومی چنین توصیف کرده است[۳]:

«نخبه سپاه عهد ساسانی مانند دورهٔ اشکانیان عبارت بود از آسواران زره‌پوش و دسته نجبا. سوارنظام (آسواران) در صف جنگ مقام اول را حائز و فتح و ظفر منوط به قوت و شجاعت آنها بود. ایرانیان افواج منظم سوارنظام را با صفوفی

---

۱. ترجمه محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸، ص ۹۷.

۲. تصور می‌رود همان پیکان باشد که مؤلف ژوبین یادداشت کرده است.

۳. *تاریخ ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸ به نقل از کتاب آمین مارسلین، صفحات ۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۶۲۵-۲۵-۳۲۴-۲۴-۵۱۹.

www.tabarestan.info تبرستان

چنان انبوه به مقابله رومیان می‌فرستادند که از برق زره و سلاح آنان چشم دشمن خیره می‌شد. افواج سواری گویی یک‌پارچه آهن بودند. تن افراد به‌کلی از صفحات آهن پوشیده شده بود و چنان این آهن بر بدن می‌چسبید که مفاصل خشک زره، به‌سهولت از حرکات اعضای بدن تبعیت می‌کرد. برای محافظت چهره، نقابی بر رخ می‌افکندند و بدین جهت هیچ تیری ممکن نبود بر بدن کارگر شود مگر در سوراخهای کوچکی که در مقابل چشم و شکافهای باریکی زیر منخرین تعبیه کرده بودند و از آنجا با کمال صعوبت نفس می‌کشیدند. بعضی از آنها نیزه در دست گرفته، در یک جا بی‌حرکت می‌ایستادند چنان‌که گفتی به وسیله زنجیر آهن به هم متصل شده‌اند، در جوار آنان تیراندازان دستها را دراز کرده کمان نرم خود را به زه می‌کردند به قسمی که زه به جانب راست سینه تماس می‌یافت و پیکان تیر به دست چپ می‌پیوست. در اثر فشار ماهرانه انگشت، تیر می‌جست و خروشی از آن برمی‌خاست و جراحتی هولناک وارد می‌کرد، مع‌ذلک آمین (Ammien) گوید ایرانیان در جنگ مغلوبه طاقت نمی‌آوردند زیرا فقط عادت داشتند که شجاعانه از دور بجنگند و اگر می‌فهمیدند که قوای آنها عقب‌نشینی آغاز کرده است مانند ابر طوفانی پس می‌کشیدند و چون از عقب تیراندازی می‌کردند دشمن نمی‌توانست آنان را تعاقب کند.»

«در پشت سر سواره‌نظام، فیلها قرار می‌گرفتند. نعره و بو و منظره وحشت‌آور آنها، اسبهای دشمن را می‌ترسانید. پیلبانان بر پشت آنها نشسته هر یک کاردهای دسته بلند به دست راست می‌گرفتند تا اگر گاهی فیلی در اثر حمله دشمن ترسیده و در صفوف لشکر افتد و سربازان را به زمین افکند و پایمال کند، پیلبان کارد را در فقرات پشت گردن حیوان فرو برد و از پایش درآورد.

مؤخرةالجیش را پیاده‌نظام «پایگان» تشکیل می‌داد که فرمانده آنان را «پایگان سالار» می‌گفتند. افراد پیاده از روستاییان بودند که خدمت نظام از وظایف آنان محسوب می‌شد و بدون امید اجرت و پاداش به جنگ می‌رفتند، سلاح ایشان شبیه زره‌پوش رومی بود. بعضی از این گروه، سپرهای بلند و خمیده‌ای داشتند که از نی ساخته شده بود و پوستی بر آن کشیده بودند.»

[افواجی که از طرف اقوام جنگجوی اطراف کشور، به یاری لشکر شاهنشاه می‌آمدند خیلی از روستاییان سابق‌الذکر سودمندتر بودند. این اقوام اگرچه جزء کشور بودند، ولی چون امرا محلی مستقل داشتند، نسبتاً صاحب امتیازی بودند. از این نوع افواج سابقاً در لشکر هخامنشیان هم وجود داشت. در لشکرکشیهای

www.tabarestan.info تبرستان

داریوش و خشیارشا، سکاها از بهترین افواج به شمار می‌آمدند. ساسانیان هم در میان افواج کمکی بیش از همه به سکستانیان اطمینان داشتند، یعنی سکاهایی که در ایالت زرنک مسکن گرفته بودند. از دیگر افواجی که غالباً به میدان فرستاده می‌شدند اقوام کوهستانی قفقاز و جنوب بحر خزر، گیلها، کادوسیها، ورتها (Vertes)، و آلینها، دیلمیان، کوشانیان، باختریان، کیونیتها (Chionites) بودند و این طایفه اخیرا ظاهراً در نیمه قرن چهارم میلادی، سرزمین کوشان را تسخیر کردند. گویا بعضی از این اقوام استقلال کامل داشته‌اند و در ازای اجرت، افواج مزدور خود را به اردوگاه بزرگ می‌فرستاده‌اند. هونها را باید از جمله این اقوام مستقل شمرد که گاهی در میان لشکر ایران دیده شده‌اند. این افواج یاور، مانند آسواران ایرانی، سواره جنگ می‌کردند[۱]. افراد سوارنظام ارمنی که در زیر پرچم ایران به جنگ می‌رفتند مورد توجه مخصوص بودند، وقتی وارد تیسفون می‌شدند، پادشاه ایران یکی از اعیان مشهور را به نزد آنان می‌فرستاد تا از احوال ارمنستان جویا شود. این امر سه بار تکرار می‌شد و آنگاه فردای آن روز، شاه شخصاً افواج مزبور را سان می‌دید.][۲]

«واحدهای بزرگ سپاه را «گند» می‌گفتند و فرماندهی آنها با «گندسالاران» بود. تقسیمات کوچک‌تر از آن را «درفش» و از آن کوچک‌تر را «وشت» می‌نامیدند. هر درفش، پرچمی مخصوص داشت.»

[ایرانیان عهد ساسانی فنون قلعه‌ستانی را از رومیان فرا گرفتند و از قوچ و منجنیق و برج متحرک و سایر آلاتی که از قدیم‌الایام برای محاصره به کار می‌رفت، استفاده می‌کردند و وقتی خود آنها محصور می‌شدند، طریقه دفاع در برابر آلات دشمن را می‌دانستند و آلات جنگی خصم را از کار می‌انداختند و فوجهای آنان را در کمند میگرفتند و سرب گداخته یا مواد قابل اشتعال دیگر بر روی ادوات دشمن می‌ریختند.][۳]

و باز همین مورخ (آمین مارسلین) ضمن شرح و تسخیر «آمد» توسط «شاهپور دوم» که خود او نیز در آن جنگ وحشت‌زا شرکت داشته است می‌نویسد:[۴]

---

۱. آمین مارسلین، کتاب ۳۱۹.

۲. مقاله پاتکانیان در *مجله آسیایی* سال ۱۸۶۶.

۳. آمین مارسلین، کتاب ۱۹ و ۲۰.

۴. *تاریخ ساسانیان*، تألیف کریستن‌سن، ص ۱۶۵، نقل از کتاب ۱۸ آمین مارسلین.

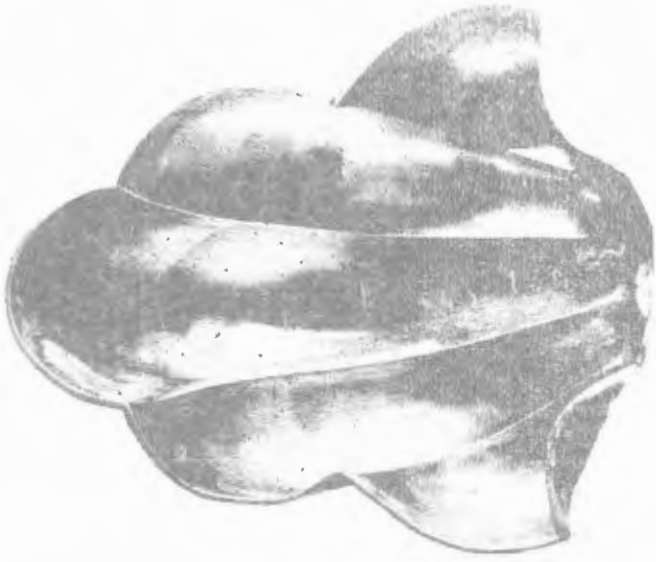
www.tabarestan.info تبرستان

«همین که نخستین پرتو خورشید تابیدن گرفت تا آنجا که نظر بسط داشت از لشکر سیاه می‌نمود. جلا و تلألؤ سواره‌نظام زره‌پوش که کوه و هامون را پوشیده بود، چشمان را خیره می‌کرد. شاهنشاه از سایرین قدی رساتر داشت و سواره پیشاپیش تمام لشکر می‌آمد و به جای تاج کله قوچی بر سر نهاده بود که رنگ طلایی داشت و مکلل به جواهر گرانبها بود. حشمت موکب او از عده زیاد نجبایی که همراهش بودند و اقوام مختلفه که در رکابش می‌آمدند، آشکار بود...».

وی درباره شجاعت و شرکت خود شاپور در جنگ نوشته است:

«پادشاه ایرانیان که عادة مجبور نیست در جنگ شرکت جوید، به‌قدری از این همه حوادث متغیر شده بود که کاری بی‌سابقه انجام داد، یعنی خود را مانند یک نفر سرباز ساده در مغلوبه جنگ انداخت، اما چون جمعیت کثیری همه‌جا او را برای محافظت احاطه می‌کرد به‌آسانی در کار شناخته می‌شد، بارانی از تیر و زوبین متوجه او گشت. بسیاری از سربازان وی از پا درآمدند. اما او خود از آنجا بیرون تاخته از صفی به صف دیگر می‌شتافت و این امر تا غروب آن روز دوام داشت بدون اینکه شاه را از منظره دهشتناک کشتگان و مجروحان وحشتی دست دهد. آنگاه به لشکر اجازه داد که کمی استراحت کند...».

www.tabarestan.info تبرستان



بشقاب نقره بیضی شکل عهد ساسانی

عمر در نامه‌ای که به سعد بن وقاص می‌نویسد، نیرو و وضع آن روزی ایران را چنین توصیف می‌کند: [... بدان تو بر ملتی وارد می‌شوی که عدد نفوس آن افزون و استعداد آنان بسیار و نیروی آنها کامل و کار آنان سخت و محکم است. وارد شهری می‌شوی که ظاهراً آرام و راه آن هموار است، ولی در پیرامون آن دریاچه‌ها و رودهای بسیار است. مرو مگر آنکه در نهر گذری یابی و در ساحل آسایشی بجویی، پس اگر با دشمن روبه‌رو شوی مجال گفتگو مده و قبل از مقابله بر او حمله کن و فرصت را مغتنم بدان ... قبل از شمارش و سنجیدن تعداد، بر آنها بتاز که آنها صاحب مکر و خدعه و دها و فریبند...].

www.tabarestan.info تبرستان

وضع اجتماعی و طبقات و آداب و رسوم مردم

طرز زندگی و جامعهٔ ایرانی را در زمان ساسانیان می‌توان تا حدی از روی منابع قدیمه تعیین کرد و به میزان انضباط و استحکام مبانی آن پی برد. در آن زمان طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند و هر صنف و طبقه‌ای از نجبا و اشراف و اوساط و عوام‌الناس دارای درجه و مقام و حدودی معین و ثابت بودند و کسی نمی‌توانست به حرفه و مقامی غیر از آنچه شایستگی آن را دارد و برای او مقرر شده است مشغول شود. نجبا و اشراف مقامشان محفوظ و نام خاندانهای بزرگ و کهن در دفاتر و دواوین ثبت بود و طبقات عالیه نیز مقامی ثابت داشتند و هر کس می‌بایستی به پیشه و کار خود مشغول باشد. در کتاب مینوخرد نوشته شده که: «پیشه‌وران باید در کارهایی که نمی‌دانند وارد نشوند. آنچه مربوط به پیشه آنهاست به‌خوبی انجام دهند و مزد آن را به نرخ عادله بگیرند، چه اگر کسی به کاری مشغول شود که از آن آگاه نیست، آن کار را ضایع و بی‌فایده کرده است». قوانین مملکتی و همچنین شخص پادشاه حافظ انساب و درجه‌ها و حدود طبقات بود و ارتقا از طبقه‌ای به طبقه دیگر مجاز نبود، مگر آنکه برحسب آزمایش و مشاهده محرز شود که آن شخص استعداد ورود بدان طبقه را دارد. در این صورت اگر شجاع و چابک و در فنون جنگی کارآمد بود، در حلقه جنگیان، و چنانچه پارسا و پرهیزگار بود در طبقهٔ روحانیون و در صورتی که معلومات کافی و عقل وافی و حافظه سرشاری داشت در

طبقه دبیران در می‌آمد. در هر صورت قوانین متین و مصرحی برای حفظ حدود خانواده‌ها و طبقات و درجه‌ها وضع کرده بودند و بدین وسیله امتیاز طبقاتی و حدود فردی را براساس درجه‌های اجتماعی حفظ می‌کردند.

ابوالفدا راجع به تاریخ پیش از اسلام نوشته است: «پادشاهان ایران هیچ کاری از کارهای دیوانی را به مردم پست نژاد نمی‌سپردند».

در *نامهٔ تنسر* نیز آمده است که چنانچه یکی از طبقات مردم اهلیت و شایستگی ورود به طبقه دیگری را پیدا می‌کرد، به پادشاه عرضه می‌شد، چنانچه براساس تجربه و آزمایش اهلیت او برای آن طبقه محرز می‌شد، به غیر طایفه الحاق می‌گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

از وصایای اردشیر:

«هر یک از شما که پس از من مردمان را بر اقسام چهارگانه‌اش یافتید (و آنها اصحاب دین و اهل جنگ و مردان سیاست و کارکنان باشند که آسواران صنفی از آنان‌اند و پارسایان و پرهیزگاران و نگهبانان آتشگاهها صنفی دیگرند و دبیران و اخترشماران و پزشکان صنفی دیگر و کشاورزان و پیشه‌وران و بازرگانان صنفی دیگر) نباید که سعی و جدتان در نگه داشتن این حال و تفتیش آمیزشهایی که در آنها حادث می‌شود کمتر باشد از کوششی که در اصلاح مزاج خویش می‌کنند، و نباید که ناشکیبایی به آن، به سبب معزول شدن خویشتن از شاهی بیشتر باشد که جز عنان از انتقال صنفی از این اصناف از مرتبه خویش به مرتبه دیگر، زیرا که منتقل شدن مردم از مراتب خویش سبب سرعت انتقال شاهی از پادشاه است خواه به خلع و خواه به کشتن، بنابراین نباید از هیچ چیز چندان ترس داشته باشید که از سری که دم گشته یا دمی که سر شده (یعنی رئیسی که تابع شده یا مرؤوسی که مخدوم گردیده، یا دستی به کار مشغول بوده و تهی از کار شده، یا جوانمردی زیانکار گشته، یا فرومایه‌ای بالنده و نازنده شده)، زیرا که از گردیدن مردم از حالی به حالی دیگر نتیجه آن می‌شود که هرکس چیزهایی که نه درخور او و برتر از پایه و منزلت اوست می‌جوید و چون به آنچه جست برسد، چیزهای برتر از آن می‌بیند و آرزوی آن می‌کند و در طلب آن قدم می‌گذارد، و معلوم است که در میان عامه کسانی هستند که به شاهان نزدیک‌تر از دیگرانند، و انتقال مردم از حالات خویش باعث می‌شود آنها که در پایگاه تالی شاهند طمع در شاهی می‌بندند و پس از ایشان هوس مقام ایشان می‌کنند و این مایه بر باد شدن پادشاهی است».

داستان کفشگری که حاضر شد مبلغ هنگفتی به خسروانوشیروان برای جنگ مهمی که در پیش داشت بی‌عوض بدهد به شرط آنکه خسرو فرزند او را به طبقه دبیران داخل کند و رد کردن خسرو درخواست او را نیز کاملاً مبین میزان پرهیز شاهان از اختلاط اصناف و طبقات است. (نقل از صفحه ۵۶ ملحقات *نامهٔ تنسر*)

تقسیمات اجتماعی

در اوستا جامعه ایرانی به سه دسته تقسیم شده بود: روحانیان (آثروان = نگهبانان آتش مقدس) جنگیان (آرتشتاران) کشاورزان (واستریوفشویانت Vâstryôfshuyant) و طبقه دیگری که در «یسنا» به نام صنعتگران (هویتی Huiti) از آن یاد شده است. در زمان ساسانیان همین طبقات به جا بود، به این ترتیب که طبقه سوم شامل دبیران و کارکنان دیوانی بود و طبقه چهارم را صنعتگران و کشاورزان با هم تشکیل می‌دادند.[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

هر یک از این طبقات به دسته‌هایی تقسیم می‌شد:

۱. روحانیان عبارت بوده‌اند از قضات (داذوران)، علمای دینی (موبدان-هیربذان)، دستوران و معلمان که سرپرست کل آنها موبدان موبد بوده است.

۲. جنگیان (سواره‌نظام و پیاده) رئیس کل این دسته اران سپاهبذ بوده است.

۳. دبیران و کارکنان دیوانی: منشیان، حسابداران، نویسندگان احکام دادگاهها، نویسندگان اجازه‌نامه‌ها، قراردادها، مورخان، پزشکان، منجمان رئیس این دسته اران دیبهربذ نامیده می‌شد.

۴. توده ملت: اصناف، بازرگانان، کشاورزان، سوداگران، هنرمندان، پیشه‌وران، صنعتگران (هوتخشان) و روستاییان (واستریوشان). رئیس این طبقات را واستریوشان‌سالار یا هوتخشبذ می‌گفته‌اند. در نامه تنسر به پادشاه طبرستان، باز طبقات به همین ترتیب ذکر شده است.

فردوسی هم در *شاهنامه* این چهار دسته مردم را ذکر کرده که از زمانهای کهن طبقه‌بندی شده‌اند:

---

۱. کریستن‌سن.

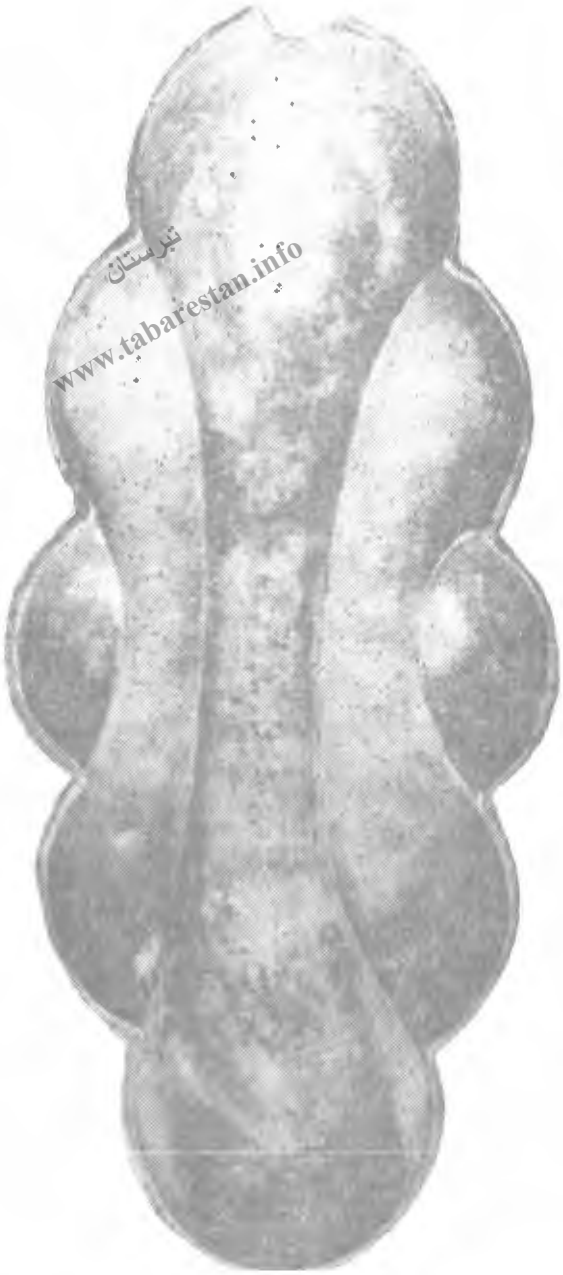
ز هر پیشه در انجمن گرد کرد — بدین اندرون سال پنجاه خورد
گروهی که آتوریان نامیش — برسم پرستندگان دانیش
جدا کردشان از میان گروه — پرستنده را جایگه کرد کوه
صفی بر دگر دست بنشاندند — همی نام رشتاریان خواندند
کجا شیرمردان جنگاورند — فروزنده لشکر و کشورند
بسودی سه دیگر گره را شناس — کجا نیست بر کس از ایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند — بگاه خورش سر زنش نشنوند
چهارم که خوانند اهنوخوشی — همان دستورزان با سرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود — روانشان همیشه پراندیشه بود

طبقه روحانیان در عهد ساسانی به مراتب بیش از ادوار قبلی صاحب نفوذ و مقتدر و مؤثر بودند. نفوذ آنها گاهی تا حدی بالا می‌رفت که برتر سایر مناصب و طبقات قرار می گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان



آتشکده کوچک در صحرای حاجی‌آباد مرودشت



بشقاب نقرهٔ بیضی شکل ساسانی که نزدیک قزوین پیدا شده است. (موزهٔ ایران باستان)

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

سازمان خانواده؛ خوراکیها؛ گلها و عطریات

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه‌ای دربارهٔ وضع بانوان

اطلاعات ما از وضع بانوان و حقوق اجتماعی‌شان در دوره ساسانی نسبتاً مبسوط‌تر از اطلاعاتی است که در همین باره از دوره هخامنشی به دست آمده است. کتابهای باقی مانده از این عهد و روایات تاریخ‌نویسان و نقوش برجسته سنگی تا حدی وضع زنان دوره ساسانی را روشن می‌سازد.

از تصاویر ملکه‌ها و بانوان درباری که در نقوش برجسته طاق بستان و نقش رستم و نقش رجب و برم‌دلک و سرمشهد دیده می‌شود، و نقش بعضی از ملکه‌ها روی سکه‌های ساسانی می‌توان استنباط کرد که زنان، روباز بوده‌اند و حجاب و چادر به طوری که بعد از اسلام در ایران رایج شد، نداشته‌اند.

در نقش رستم در کنار نقش بهرام دوم و درباریانش در یک طرف که سمت راست اوست، بانوان درباری نقش شده و در نقش رجب نیز باز در سمت چپ مراسم تاجگذاری اردشیر بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی، نقش زنان حجاری شده است. در سمت راست نقش شکار خسرواپرویز در طاق بستان تختی دیده می‌شود که بانوان و کنیزکان حرم بر روی آن نشسته‌اند و وضع شکار پادشاه را تماشا می‌کنند و باز در مجلس دیگری که منظره شکار گراز را می‌نمایاند، در پشت سر قایق حامل خسرواپرویز، قایق دیگری نقر شده که حامل رامشگران و نوازندگان و خنیاگران است.

در نقش بهرام دوم در سرمشهد کازرون، در سمت چپ شهریار ساسانی که

مشغول شکار شیر است بانویی حجاری شده است که بهرام او را از حمله شیر حفاظت می‌کند. و در یکی از نقوش برم‌دلک (سمت مشرق شیراز) زنی نمایانده شده که شیئی شبیه به گل، از دست شخص دیگری می‌گیرد.

در این نقوش که خود از شاهکارهای هنری زمان ساسانیان است، جزئیات لباس و تزیینات ملکه‌ها و بانوان نمایانده شده و تا حد زیادی ما را از وضع جامعه و زینت‌آلات و موقعیت و اوضاع زنان آگاه می‌سازد.

بانوانی سزاوار انیسی و جلیسی بوده‌اند که به صفات زیر متصف باشند:

«کنیزکی راست خلقت، تمام بالا، نه دراز و نه کوتاه، سفید روی و بناگوش همه تن به ناخن پا سفیدی، سفیدی گونه او به سرخی زده. غالب به گونه ماه و آفتاب، ابروان طاق چون کمان، میان دو ابرو گشاده، و چشمی فراخ، سیاهی سیاه و سفیدی سفید، مژگان سیاه و دراز و کش، بینی بلند و باریک، روی نه دراز و نه سخت گرد، موی سیاه و دراز و کش، سرش میانه نه بزرگ و نه خرد، گردن نه دراز و نه کوتاه که گوشواره بر کتف زند، [...]، زانوها گرد، و ساقها سطبر، شتالنگهای پای خرد و گرد، و انگشتان پای خرد و گرد، چون رودکاهل بود از فربهی، فرمانبرداری که جز خداوند خود را فرمان نبرد، هرگز سختی ندیده، و به عز و جاه برآمده، شرمگین و باخرد و بامردمی، و به نسبت از سوی پدر پاک و از جانب مادر کریم، اگر به نسب او نگری به از روی، و اگر به رویش نگری به از نسب، و اگر به خلقتش نگری، به از خلق، با شرف و بزرگی، به کار کردن حریص، به دست پرهیزگار، و حریص به پختن و شستن و دوختن و نهادن و برگرفتن، و به زبان خاموش و کم سخن، و خوب سخن، و چون سخن گوید، خوش‌سخن و خوشخوی و خوش‌زبان و خوش‌آواز باشد، اگر آهنگ او کنی آهنگ تو کند، و اگر از او دور شوی، از تو دور شود و اگر با وی بباشی رویش و چشمهاش سرخ شود از آرزوی تو».[1]

تشکیلات خانواده

خانواده اشرافی را در عهد ساسانی رئیس خانواده، پادشازن (زن اول و سوگلی) با فرزندانش، چاکرزنها، پسرخوانده یا دخترخوانده‌ها، بردگان با زن و فرزندانشان تشکیل می‌داد.

۱. *تاریخ بلعمی*، ص ۱۱۰۹.

پسرخوانده فرزند کسی بود که از خود پسری نداشته، ولی برای رعایت دستورهای مذهبی و عبور به‌آسانی از پل صراط (چینود)، پسری را به عنوان پسر خود برمی‌گزیده است. آن مرد قسمتی از دارایی خود را برای پسرخوانده تعیین می‌کرد، و چه بسا که این پسرخوانده‌ها، مردانی با زن و فرزند بوده‌اند که پس از اجرای مراسم پسرخواندگی، همه به خانه پدرخوانده نقل مکان می‌کرده‌اند.

دخترخواندگی به‌ندرت و از لحاظ نگاهداری دختران بی‌سرپرست و مؤنه و یا افزایش یک فرد بر تعداد خانواده، صورت می‌گرفته است. پدر طبیعی دختر می‌توانست مقداری پول یا اشیا از پدرخوانده به عنوان جبران خسارت از دست دادن دختر خود، مطالبه و دریافت کند.[1]

www.tabarestan.info تبرستان

سن ازدواج برای مردان بیست سالگی و برای دختران پانزده سالگی بوده است و خواستگاری به وسیله رابط (دلاله) صورت می‌گرفت و او جریان خواستگاری را با پدر دختر در میان می‌گذاشت. هر دختر مقداری جهیزیه داشت که پدر به او می‌داد، ولی وقتی که دختر شوهر می‌کرد، دیگر هیچ‌گونه حقی به عنوان سهم‌الارث از ماترک پدر نمی‌برد. مهریه یا قبل از ازدواج یا هنگام طلاق پرداخته می‌شد.

در زمان ساسانی دختران این استقلال را داشتند که اگر شوهری را نمی‌پسندیدند و به آنان تکلیف می‌شد، می‌توانستند از ازدواج با او خودداری کنند یا اگر شخصی را مناسب شوهری خود تشخیص می‌دادند، مطلب را با پدر یا ولی عنوان می‌کردند. اگر دختر از ازدواج با مردی که پدر یا ولی برای او پیدا کرده بود، سر باز می‌زد، پدر حق نداشت او را از ارث و سایر مزایای فرزندی محروم سازد. همچنین اگر پدر یا ولی در شوهر دادن دختر سهل‌انگاری می‌کرد، و دختر با مردی روابط نامشروع پیدا می‌کرد، تقصیر به گردن ولی یا پدر بود و دختر از سهم‌الارث محروم نمی‌شد، ولی دختر هم می‌بایست روابط نامشروع خود را قطع کند. فرزندانی که از این‌گونه روابط به وجود می‌آمدند «پیک خدایان» نامیده می‌شدند و نخست تحت سرپرستی مادر خود و در خانه پدربزرگ مادری تربیت می‌شدند و حتی اگر

---

۱. *زن در حقوق ساسانی*، تألیف استاد بارتولمه، ترجمه دکتر صاحب‌الزمانی، ص ۱۷.

دختر می‌بود، پدربزرگ مادری باید مبلغی به عنوان روزانه برای او تعیین کند و چون مادر آن دختر شوهر می‌کرد، بایستی سرپرستی دختر خود را هم به عهده بگیرد و دیگر مسئولیت از گردن پدرش برداشته می‌شد.

داشتن چند همسر در زمان ساسانی معمول بود و یک مرد در صورتی که استطاعت و بنیه مالی‌اش اجازه می‌داد، می‌توانست چند زن اختیار کند، و چنانچه از عهده اداره زنان متعدد بر نمی‌آمد، به همان یک زن اکتفا می‌کرد. زرتشتیان مقیم هند امروز یک زن بیش نمی‌گیرند، ولی زرتشیان مقیم ایران چنانچه زن نازا باشد می‌توانند همسر دیگری اختیار کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

زن اول مقام و منزلتی ارجمند داشته و حتی‌الامکان از حیث نسب و نام‌خانوادگی هم‌طراز و هم‌شأن شوهر انتخاب می‌شده است و پادشازن و کدبانوی خانه[1] نامیده می‌شده است. وظیفه او رسیدگی به امور خانه، تربیت کودکان، سرپرستی سایر زنان و بردگان خانه بوده است. فرزندان وی نیز دارای مزایای بیشتری بوده‌اند و سهم‌الارث بیشتری می‌برده‌اند. سایر زنان «چاکرزن یا چکرزن» نامیده می‌شدند، و الزامی نبوده است که با شوهر هم‌شأن و هم‌رتبه باشند، بلکه غالباً از طبقات پست‌تر بوده‌اند. اینان مهریه هم داشتند و مانند سایر اعضای خانواده از خوراک و پوشاک و خانه استفاده می‌کردند، ولی تحت نظر پادشازن قرار داشتند.

پادشازن و پسرانش سهم‌الارث مساوی داشتند. دختران در صورتی که شوهر نکرده بودند، نصف سهم پسر می‌بردند. چاکرزنان و اولادان آنها سهم‌الارث نداشتند، مگر آنکه رئیس خانواده وصیت کرده باشد که بدانها نیز سهمی داده شود.

به طوری که نوشته‌اند، اصولاً زنان اعم از زنان طبقه اشراف یا غیر آن، و همین‌طور پادشازن یا چاکرزنها، از هر حیث تحت نظر سرپرست و مرد خانه بودند و از او اطاعت می‌کردند و شوهر مجاز بوده است که به آنان هر دستوری بدهد و آنان باید بدون چون و چرا انجام می‌دادند. پروفسور بارتولمه این جملات را به نقل از

---

۱. کذک بانوک یا کدبانو زن سرپرست خانواده و کدخدا یا کتک ختای رئیس خانواده بوده است.

کتاب *روایات*، برای تأیید این مطلب نوشته است: «زن هر روز می‌باید سه بار از شوی و آقای خود بپرسد که چه باید بیندیشد، چه باید بگوید، چه باید بکند».[۱]

ولی به‌تدریج در طول مدت دوره ساسانیان، قرائنی در دست است که تعدیل در این اختیارات یک‌طرفه را تأیید می‌کند. مثلاً چنانچه پدری اموال خود را به موجب وصیت‌نامه به زن و فرزندانش واگذار می‌کرد، دیگر نمی‌توانست آنها را بفروشد یا رهن گذارد و اگر چنین موردی پیش می‌آمد، زن و فرزندان حق داشتند که در محاکمه صالحه طرح دعوی کنند و به حکم دادگاه اموال را پس بگیرند، یا اگر شوهری می‌خواست زن خود را به اتهام نافرمانی یا ناشایستگی طرد و اموالش را ضبط کند، زن می‌توانست علیه شوهر اقامه دعوی کند و شخصاً در اموال خود تصرف نماید، یا در این مورد: «اگر شوهری به اتفاق همسر خود مسئولیت ادای قرضی را به عهده می‌گرفت، طلبکار به دلخواه می‌توانست همان‌طور که حق خود را از شوهر مطالبه کند، از زن وی نیز به تنهایی مطالبه کند. در چنین مواردی شکایت علیه زن به رضایت و یا عدم رضایت شوهر وی ارتباطی نداشت.»[۲] و در مورد دیگر «مردی با دو زن خود رسماً قراردادی می‌بندد که یک شرکت سهامی تجارتی تشکیل دهند، و در این شرکت هر یک از سه طرف دارای حقوقی برابر باشند، به استثنای حق فسخ قرارداد که از آن مرد باقی می‌ماند».

راجع به طلاق پادشازنها نیز از کتاب *هزار فتوای قضایی* این‌طور استنباط کرده‌اند که در موارد فراوان با رضایت طرفین و به‌آسانی صورت می‌گرفته است تا هر یک از زن و شوهر مطلقه، بتوانند بعداً زن و شوهر دیگری اختیار کنند.

زنای محصنه خود یکی از موارد جدایی بین زن و شوهر بود که شوهر به دادگاه شکایت می‌برد و در صورت اثبات و ارائه مدارک کافی، زن را مطرود و مطلقه می‌ساخت و اگر عمل منافی عفت به زور و با ربودن زن انجام گرفته بود، مرد گناهکار و زانی به پرداخت جریمه سنگین‌تری به شوی آن زن محکوم می‌شد.

---

۱. زن در حقوق ساسانی، سخنرانی پروفسور بارتولمه، ترجمه دکتر صاحب‌الزمانی، ص ۳۴ به نقل از کتاب *روایات* همراه دادیستان دینیک، چاپ Ervad B. N Dhabhar، بمبئی ۱۹۱۳.

۲. *همان*، ص ۳۵.

www.tabarestan.info تبرستان

چند فرگرد (فصل) *ارداویرافنامه* نمودار سزای زنانی است که به شوهر خود خیانت ورزند و آنها را رها کنند، یا به شوی خود دشنام دهند و نفرین کنند و پاسخ دهند یا بچه سقط کنند، از جمله:

فرگرد ۲۶

دیدم روان زنی که زبان به گردن همی‌کشید و در هوا آویخته بود.
پرسیدم که این روان از که است؟
سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار زن است که به گیتی شوی و سردار خود پست انگاشت و نفرین کرد و دشنام داد و پاسخگویی کرد.[۱]

فرگرد ۴۴

دیدم روان زنی که به پستان خود کوهی همی‌کند.
بر سر سنگ آسیایی رست[۲] مانند همی‌داشت.
پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان این‌گونه باد فراه برد.
سروش پاک و ایزد آذر گفتند، که این روان آن زن بدکار است که به گیتی کودک خویش مردار و تباه کرد و بیفکند.[۳]

استاد بارتولمه (V.Chri Bartholomae) خاورشناس شهیر آلمانی ضمن بحثی پیرامون بهبود وضع حقوق زنان در زمان ساسانیان می‌نویسد: «زنان و کودکان و حتی بردگان در امپراتوری ساسانی بدون تردید وضعشان در حال ترقی و تحول از پایین به بالا بود. آنان در راهی بودند، که می‌بایست به طرف استقلال و رهایی از بردگی جسمانی و عقلانی، هدایتشان کند».

فرمانبرداری زن از مرد خود

در کتابهای دینی زرتشتیان فرمانبرداری از شوهر از جمله فرایض زن بوده است. در *روایات* داراب (ص ۱۸۹) هرمزد چنین تأکید شده است:

«هر زنی که چهار بار به شوهر خویش گوید که من تو را نخواهم و زن تو نباشم،

---

۱. *ارداویرافنامه*، ص ۴۴.
۲. شب‌کلاه، عرقچین
۳. *ارداویرافنامه*، ص ۵۵.

www.tabarestan.info تبرستان

یک شبان‌روز هم بدین سخن باشد، مرگ ارزان باشد و دوزخی. و هر زن که فرمان شوهر نبرد، و آنچه شوهر فرماید نکند، او را بدان شوهر هیچ حق و بهری نرسد که خواهد و اگر نان و نفقه ندهد گناهش نباشد».

در کتاب *صد در نثر* نوشته‌اند:

«در دین مزدیسنان، زنان را نیاش کردن نفرموده‌اند که نیایش ایشان آنست که هر روز سه بار، بامداد و نماز پیشین و نماز شام، در پیش شوهر خویش باز ایستند، و دست به کش (سینه) کنند و گویند که ترا چه اندیشه است تا من آن اندیشم و ترا چه می‌باید تا من آن گویم، و ترا چه می‌شاید، تا من آن کنم که فرمایی، هر چه شوهر فرماید آن روز بر آن بباید رفتن البته، بی‌رضای شوهر هیچ کاری نکردن، تا خدای از آن زن خشنود باشد چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته».

در فرگرد ۶۳ *ارداویرافنامه* به سزای آن جهانی زنی که سر از اطاعت شوی باز زند و نافرمانبرداری کند، اشاره شده است:

«دیدم روان زنی که به زبان تنور گرم همی‌لیسید و دست خود زیر آن تنور همی‌سوخت.

پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان، این‌گونه گران بادافراه برد.

سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن بدکار زن است که به گیتی نسبت به شوی و سردار خویش پاسخ‌گویی کرد و سگ‌زبان بود و نافرمانبرداری کرد، خواسته از شوی دزدید و به نهانی اندوخته خویش کرد».[۱]

نیاکان ما زن را از نیکیها و نعمتهای جهانی می‌دانستند.

در کتاب *داتستان‌ی مینوگ ی خرت* «زندگی و زن و فرزند و همه نیکی جهانی» در ردیف هم ذکر شده است.

در *واچک‌ای‌چند آتوربات مهرسپندان* آمده است که: «به زنان گستاخ مباشید که به شرم و پشیمانی نرسید. راز به زنان مبرید که رنجتان بی‌بر نشود».

از *داتستانی مینوگی خرت*: «بهترین آرامش، زن نیک خوب طبیعت است.» - «از زنان، آن بدتر، که با او به آرامش نشاید زیست».

باز از همین کتاب: «پرسید دانا از مینوی خرد که کرا بیشتر مراقبت باید کرد؟ مینوی خرد پاسخ کرد که پسر برنا، زن مستور، آتش».

---

۱. *ارداویرافنامه*، ترجمه دکتر رحیم عفیفی، ص ۵۹.

www.tabarestan.info تبرستان

«زن گوهردار (اصیل) گزین، چه آن بهتر و سرانجام نیکنام‌تر بود».

«زن جوان گوهردار نیکنام خوب طبیعت، خانه افروز، که او را شرم و بیم نیک باشد و پدر و نیا و شوی و سردار خویش را، دوست دارد».

«این چند تن فرمانبردار بودن و پرستش کردن باید: زن نسبت به شوی، فرزند نسبت به پدر و مادر، و سردار و دستور و استاد».

از *واچک‌ای چند آتورپات مهرسپندان*: «زن از پیوند و طایفه خویش کنید تا پیوندتان دورتر رود، چه پیداست که پریشان و پراکنده شدن و کین و زیان مخلوقات اورمزد آمد، بیشتر از آن بود که دخت خویش بدادند، و پسر خویش را دخت کسان به زنی خواستند تا دوده تباه شد».

از *اندرز آذرباد مهرسپندان*: «راز به زنان مبر» - «برای خویشتن، خود زن بخواه».

و برای زناشویی تناسب سن را میان زن و شوهر رعایت می‌کردند: «چهار چیز برای مردمان بدتر است: یک پیر بچه طبیعت، که زن برنا به زنی گیرد، و یک مرد جوان که زن پیر به زنی کند.» - «زن جوان به زنی کن».

«چیزهای گیتی به بیست و پنج بهر نهاده است، پنج چیز به بخت، پنج به کردار، پنج به خوی، پنج به گوهر، پنج به ارث. زندگی و زن و فرزند و فرمانروایی و خواسته، به بخت است».

«زن فرزانه و شرمگین دوست دار و به زنی بخواه».

«خوب طبیعت و درست و کارآگاه مرد اگرچه درویش است، پس به دامادی کن، که خواسته از یزدان رسدش».

«دخت خود به زیرک و دانا مرد ده، چه زیرک و دانامرد، چنان چون زمین نیک است که تخم بدو افکنند از او بس غله اندر آید».

«زن شرمگین دوست دار و به زنی به زیرک و دانامرد ده، چه زیرک و دانامرد چنان چون زمین نیک است که تخم اندران افکنده شده است خواربار گوناگون از او فراز آید».

«زن و فرزند خویش بی‌فرهنگ مهل، تا غم و رنج گرانت نرسد و پشیمان نشوی».

«زن فرزانه و شرمگین دوست دار و به زنی بخواه».

www.tabarestan.info تبرستان

«آن زن نه به زن باید داشتن که فرمانبرداری شوی نبود و سود و زیان و اندوه در آرامش شوی همچون آن خویشتن ندارد و با شوی هم‌سود و هم‌زیان نبود چه او از هر دشمن بدتر است».

«زن با شرم و حیا دوست دار، و به زنی به زیرک و دانا مرد ده».

در *یادگار بزرگمهر* آمده است: «خشنودکننده‌تر کس فرزند شایسته و زن شوهر دوست است».

در *اوستا* در وصف فرشته آناهیتا که به شکل زن نمودار شده چنین نوشته شده است:

www.tabarestan.info تبرستان

«آرد ویسور آناهید به اندام دوشیزه‌ایست زیبا بسیار اماوند (زورمند) خوش‌اندام، کمر بالا بسته، راست بالا، باشکوه، آزاده، بازوان او زیبا و سپید و به زور اسب است. او میان می‌بندد تا پستانهایش مناسب شود تا او خود پسندیده آید. پیراهن گرانبهای پرچین زرین در بر، برَسْم در دست، گوشواره چهار کنار زرین در گوش، گردن‌بند در گردن زیبا دارد. بر سر تاجی بسته است صد ستاره، زرین، هشت ترک، چرخ‌وار، نوارهای زیبا که چنبرکی پیش‌آمده دارد، جامه‌ای از پوست (سفید ببر) بر تن دارد، فروتر از قوزک پا چکمه‌ای (کفش) پوشیده است زرین بند و درخشنده».[۱]

راجع به خانواده و حقوق زن و شوهر و فرزند در برابر یکدیگر و سایر مراسم در حدود آنچه ذکر شد و جز آن مقرراتی بوده است که قسمتهایی از آن را از روی تحقیقات آرتور کریستن‌سن (Art. Christensen) دانشمند معروف دانمارکی که دانشمند فقید مرحوم رشید یاسمی ترجمه کرده‌اند، عیناً نقل می‌شود:[۲]

«اوضاع اجتماعی عهد ساسانیان بر طبق قانون مدنی مفصلی اداره می‌شد که مبتنی بر احکام زند و اوستا بوده و در خلاصه که کتاب دینکرد در بر دارد پس از احکام قانون مدنی دیده می‌شود، ولی در اکثر موارد قائل به تفصیل نشده‌اند. اطلاعات مبسوط‌تری که غالباً فتاوی مختلفه قضات و فقها نیز به آن همراه است در قطعات کتاب *ماذیکان هزار دادستان* دیده می‌شود. این کتاب از مجموعه‌های حقوقی عهد ساسانی است و بارتولمه بعضی قسمتهای آن را محل مطالعه قرار داده است، این کتاب نظیر *مجموعه قوانین ساسانی* است که به قلم عیشوبخت تحریر یافته است.

---

۱. دکتر کیا استاد دانشگاه تهران، *مجله دانشکده ادبیات تهران*، فروردین ۳۷، ص ۸۴

۲. چاپ تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷.

اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده به شمار می‌رفت. در عمل عده زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد به نسبت استطاعت او بود. ظاهراً مردمان کم بضاعت به طور کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانه کدخدا «کذگ خوذای» از حق سرداری دوذگ (ریاست دودمان) بهره‌مند بود. یکی از زنان سوگلی، و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را زن پادشائیها (پادشازن) می‌خواندند. از او پست‌تر زنی بوده که عنوان خدمتکاری داشته و او را زن (چکاریها) یا (چاکرزن) می‌گفتند حقوق قانونی این دو طبقه زوجه مختلف بود. ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزء طبقه چاکرزن بوده‌اند. معلوم نیست که هر مردی چند زوجه پادشائیها می‌توانست داشته باشد و آیا عده آنها محدود بوده یا خیر، اما در بسی از مباحث حقوقی راجع به مردی که دو زوجه پادشائیها دارد سخن به میان آمده است. هر زنی از این طبقه عنوان (کذگ بانوک) خانم خانه (کدبانو) داشته است و گویا هر یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده‌اند. شوهر مکلف بوده که مادام‌العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید.

www.tabarestan.info تبرستان

هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حق بوده‌اند اما زوجه‌هایی که عنوان چاکرزن داشته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است. در کتب پارسی متأخر، پنج نوع ازدواج شمرده شده است ولی ظاهراً در قوانین ساسانی جز دو قسمتی که مذکور شد قسم دیگری نبوده است. نصاری بر زردشتیان خرده می‌گرفتند که به‌آسانی مزاوجت می‌کنند و به‌آسانی طلاق می‌دهند، ولی این ایراد مبنای صحیحی ندارد. اهتمام در پاکی نسب و خون یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی به شمار می‌رفت.

به نام تولد طفل صدقات می‌دادند. صدقه پسر بیش از دختر بود. در نامگذاری اختیار اسم کفار را گناه می‌دانستند، تقریباً همه اسمهایی که در نقوش و کتب می‌بینیم از طبقه ممتاز است و اکثر صورت دینی دارند، مثل نام خدا (هرمزد) و اسامی ایزدان ورهرام (ورثراغنا) و نرسی (نیریوسنها) یا ترکیبی از اسم دوایزد مثل مهرنرسی (میثرا+ نیریوسنها)[1] یا ترکیبی از دو جزء که یکی از آنها نام ایزدی است مانند مهروراز (میترا+گراز) و زروان داذ (آفریده زروان)

---

۱. نرسی از کلمه اوستایی نریوسنگ (Nairyo-Sangha) مرکب از نریو یعنی نرینه و سنگ یعنی آموزش و سخن؛ مجموعاً یعنی رساننده آموزش و تعلیم مردان. نام یکی از فرشتگانی است که خدمت پیک و پیامبری بدو واگذار شده است.

ایزدبخت (خدانجات‌ده) و اناهیدپناه (کسی که در پناه آناهیتاست) و غیره، اسامی مرکب از کلمه آذر بسیار معمول بود، مثل آذربزی «نجات به وسیله آتش» و ترکیب از اسامی آتشکده‌های بزرگ مانند آذرگشنسب. گشنسب. مهران گشنسب. گشنسب فر. آذرفربک. فربک. برزین. پناه برزین. اسامی مرکب از سه جزء نیز دیده می‌شود مثل (آذر خورشید آذر). اسم گاهی بین شرافت نسب طفل بوده مانند شاهپوهر (شاه‌پور) یا حاکی از فال نیک می‌شد مانند پیروز و نام ویه (نام به)، نامهای مصغر را به اشکال مختلفه ترکیب می‌کردند. غالباً جزء آخر اسم را قطع کرده به جای آن «ویه» می‌گذاشتند مانند ماهویه که از ماه و پیک جزء مجهولی ترکیب یافته، یووانویه (جوان و دلیر). اسامی زنان غالباً به کلمه دخت (دختر) ختم می‌شده است مانند هرمزددخت و یزدان‌دخت (که اگر هرمزد یا یزدان نام پدر صاحب معنی دختر خدا یا دختر خدایان را داشت) و آزرمیدخت (دختر عفیف). بعضی اسامی به (گ) ختم می‌شد مانند «دینگ» (دین) وردگ (ورد=گل سرخ). صفات نسبی را هم به جای اسم زنان به کار می‌برده‌اند مانند شیرین.

از اواسط قرن پنجم، اسامی دلاوران تاریخ داستانی قدیم استعمال عام پیدا کرد. کواذ ساسانی اسم کواته پادشاه داستانی را گرفت که در یشتهای *اوستا* از او ذکری شده است.

در قرن پنجم و ششم و هفتم میلادی اشخاصی معروف‌اند که نام قدما را مثل سیاوش و خسرو و رستهم (رستم) گرفته‌اند. این اتخاذ دلیل است بر علاقه جدیدی که مردم دوره ساسانی نسبت به داستانهای پرافتخار قدیم کرده بودند. در همین سه قرن اخیر داستانهای قدیم به صورت قطعی چنان‌که در *خوذاینامک (خداینامه)* ضبط شده درآمده است.

بایستی طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند تا زن حائض نزدیک او نشود، زیرا که پلیدی شیطانی آن زن را موجب بدبختی طفل می‌پنداشتند. شیطان را به وسیله آتش و روشنایی دور می‌کردند؛ خصوصاً در سه شب اول تولد طفل و عصاره نبات «هائومه» به طفل می‌دادند و روغن بهاری به او می‌چشانیدند. پرستاری از طفل و شیر دادن و در قنداق پیچیدنش می‌بایستی مطابق آداب مذهبی به عمل آید. قواعدی نیز برای نخستین سرتراشی طفل مقرر بوده است. تربیت طفل به عهده مادر بوده است و در صورت احتیاج پدر خواهر یا دختر بزرگ خود را به تربیت کودک می‌گماشت. اگر پسری پدر را چنان‌که سزاوار شأن اوست حرمت نمی‌گذاشت، ارث پدری تعلق به مادر

www.tabarestan.info تبرستان

می‌گرفت، مشروط بر اینکه مادر بیش از فرزند شایستگی و اهلیت می‌داشت. تعلیم مذهبی دختر را مادر به عهده می‌گرفت لکن حق شوهر دادن او به پدر اختصاص داشت. اگر پدر در قید حیات نبود شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت. این حق نخست به مادر تعلق می‌گرفت و اگر مادر مرده بود متوجه یکی از اعمام یا اخوان دختر می‌شد. دختر خود مستقلاً حق اختیار شوهر نداشت. از طرف دیگر پدر یا شخصی که ولی دختر به شمار می‌رفت مکلف بود به مجرد رسیدن به سن بلوغ او را به شوهر دهد زیرا که منع دختر از توالد گناه عظیمی به شمار می‌رفت.

تبرستان www.tabarestan.info

مراسم نامزدی غالباً در سن طفولیت به عمل می‌آمد و ازدواج در جوانی صورت می‌گرفت. در پانزده سالگی دختر باید شوهردار می‌شد. معمولاً وصلت به وسیله یک نفر واسطه به عمل می‌آمد مهر معین می‌کردند، پس آنگاه شوهر مبلغی به پدر آن دختر می‌پرداخت، لکن می‌توانست آن پول را در بعضی موارد مجدداً مطالبه کند. مثلاً اگر بعد از عروسی معلوم می‌شد که زن ارزش آن مبلغ را ندارد. ظاهراً مقصود از این عبارت آن است که زن عقیم باشد. به علاوه پدر نبایستی دختر را مجبور به اختیار شوهری که خود تعیین کرده بنماید و اگر دختر ابا می‌کرد پدر حق نداشت او را بدین سبب از ارث محروم کند. پس از عقد ازدواج، اجر اعمال خیر زن متوجه شوهرش می‌شد.

اگر دختر جوانی که در موقع مناسب او را به شوهر نداده بودند، ارتباط غیرمشروع پیدا می‌کرد حق نفقه از طرف پدر داشت و از بردن ارث محروم نمی‌شد، به شرط اینکه آن ارتباط را قطع کند و حتی اطفالی که از این پیوند غیرمشروع به دنیا می‌آمدند، نفقه‌شان به عهده پدر آن دختر بود.

شوهر می‌توانست به وسیله یک سند قانونی، زن را شریک خویش سازد. در این صورت زن شریک‌المال می‌شد و می‌توانست مثل شوی خود در آن تصرف کند. فقط بدین طریق زوجه می‌توانست معامله صحیحی با شخص ثالث به عمل آورد، زیرا در این قبیل امور و در عواقب قانونی، آن زن را شخص مستقلی می‌دانستند نه عضو یک خانواده (و الا به موجب قانون زناشویی فقط شوهر شخصیت حقوقی داشت). در این مورد مدعی زوجه می‌توانست بدون اینکه احتیاجی به رضایت شوهر باشد، بر ضد زن اقامه دعوی نماید. دائن در آن صورت می‌توانست با زوجه ممتاز خویش (اشتراک منفعتی) برقرار کند. در این صورت نفع هر یک از آن دو زوجه با شوهر مشترک بود، اما فیمابین خودشان هر

یک از زنان جداگانه مالک نفع خود بودند. مرد می‌توانست در هرموقع این شرکت را به هم زند، ولی زنان از این حق محروم بودند. اما در شرکتی که میان دو مرد برای منفعتی منعقد می‌شد هر یک از آنها می‌توانست به میل خود قرارداد را لغو نماید. احکامی موجود بود که حقوق زن ممتاز را راجع به تصرف در اموال شوهری که مجنون شده باشد معین می‌نمود.

معمولاً پدر خانواده که صاحب اختیار همه بود از عواید اموال خاص زوجه و غلامان خود تصرف می‌کرد، با این تفاوت که اگر مرد، زن را طلاق می‌داد، مکلف بود عوائد خاص را به او بدهد، لکن اگر بنده‌زرخریدی را آزاد می‌کرد، آن بنده حق مطالبه چیزی از آقای خود نداشت. در مورد طلاقهایی که با رضای زوجه واقع می‌شد زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به او داده بود، نگاه دارد. مفهوم مخالف این حکم آنست که زن می‌توانسته است در موقع طلاقی که بی‌رضایت او واقع شده باشد همه مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد.

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی ازدواج (ایدال) است که نویسنده نامه تنسر به شرح آن پرداخته است. در ترجمه فارسی این نامه ذکر این قسم مزاوجت را به اختصار می‌بینیم و تفصیل آن در کتاب *الهند* بیرونی است که مستقیماً از ترجمه مفقوده ابن المقفع گرفته است و آن اینست: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، باید دید، اگر زنی دارد او را به نزدیک‌ترین خویشاوندان متوفی باید بدهند، و اگر زن ندارد دختر یا نزدیک‌ترین بستگان او را با اقرب خویشان باید نکاح ببندند ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد از مال شخص متوفی باید زنی را جهیزه داده و به یکی از مردان خویشاوند میت بدهند، پسری که از این ازدواج حاصل شود فرزند بذ آن مرد میت می‌شود. کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد سبب قتل نفوس بی‌شمار شده است زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است.

قاعده «قبول ـ سذریه Sadharêh» نیز یکی از رسومی است که در جامعه زردشتیان فوق‌العاده متداول بوده است. چون مردی می‌مرد و فرزندی بالغ نمی‌گذاشت، که جانشین او بشود و ریاست خانواده را به عهده گیرد، صغار میت را به قیم می‌سپردند، و اگر میت توانگر بود بایستی شخصی به عنوان (پسرخوانده) قائم مقام او شده، ترکه او را اداره کند، و اگر آن مرد زنی (ممتاز) داشت آن زن به عنوان پسرخوانده مدیر ماترک او می‌شد، ولی زوجه که چاکرزن بود نمی‌توانست به این سمت نصب شود. بایستی او را مثل صغار دیگر به قیم بسپارند. در این صورت مرد قیم، پدر آن چاکرزن

www.tabarestan.info تبرستان

محسوب می‌گردید و اگر قیم وفات می‌یافت برادر (چاکرزن) یا برادری که در میان چند فرزند مقام ارشدیت داشت، یا یکی از خویشاوندان نزدیکش قیم او می‌شد. اگر در خانه مرد میت زنی (ممتاز) یا دختری یگانه نبود سمت فرزندخواندگی به برادر و پس از او به خواهر و سپس به دختر برادر و بعد به پسر برادر تعلق می‌گرفت. و پس از این طبقات به سایر خویشاوندان نزدیک می‌رسید.

زن ممتاز چون بیوه باید مراقب امور خانواده باشد و مراسم دینی و امور خیریه را که بر هر خانواده واجب است، انجام دهد، باید دختر شوی خود را شوهر دهد و خواهران شوی را اگر تحت قیمومیتش باشند پرستاری کند و مانند اینها، به مشارالیها حق دارد که قسمت بزرگی از دارایی متوفی را به مصارف شخصی خود برساند اما به محض اینکه دختری، شوهر اختیار کرد قدرت مادر تقسیم می‌شود و یک بهره به داماد تعلق می‌گیرد و این اختیار داماد از وقتی افزوده می‌شود که فرزندی بیابد، که روزی امکان داشته باشد به ریاست خانواده برسد.

در باب ارث مقرر بود که زن ممتاز و پسرانش یکسان ارث ببرند، اما دختران شوهر نکرده را نصف سهم می‌دادند. چاکرزن و فرزندان او حق ارث نداشتند، ولی پدر می‌توانست قبلاً چیزی از دارایی خود را به آنان ببخشد، یا وصیت کند که پس از مرگ به آنان دهند.

برای مراقبت در اجرای قوانین ارث نظاری معین می‌کردند. چون کسی بدرود حیات می‌گفت، بایستی موبدان مطابق مقررات وصیتنامه به تقسیم اموال او بپردازند و اگر میت چیز نداشت مصارف تجهیز جنازه و نگاهداشت فرزندان او را هم موبدان کفایت می‌کردند.

اگر کسی در وقت مردن قسمتی از اموال خود را به اشخاص بیگانه می‌داد، و وراث قانونی خویش را محروم می‌کرد، این عمل صورت قانونی نداشت، مگر برای تأدیه دینی یا نفقه زنی یا پرستاری اولاد و پدر یا پیرمردی که در ظل حراست او بوده، داده شده باشد. اگر کسی در زمان ابتلا به مرض که چندان خطری نداشته وصایایی می‌کرد، چون شفا می‌یافت صورت قانونی داشت، به شرط آنکه وصیت را در حال شعور کرده و نقصی در قوای او نبوده باشد. چون کسی وصیت می‌کرد مکلف بود که سهمی به هر یک از دختران خود بدهد به شرط عدم اختیار شوهر و دو سهم به زن ممتاز خود بدهد، اگر منحصر به فرد باشد».

***

مورخان رومی و یونانی که نوشته‌های آنها مورد استفاده و مدرک ارزنده

www.tabarestan.info تبرستان

اوضاع زمان ساسانی است، با همه بغض و کینه‌ای که در اثر جنگهای مدام با روم به ایرانیان داشته‌اند، صفات ممتاز و شجاعت و قناعت و بلندنظری و آقامنشی ایرانیان را نتوانسته‌اند نادیده انگارند و غالباً از قلم آنها مطالبی تراوش کرده که امروز برای ما حجت و نمودار اخلاق و آداب و رفتار ایرانیان باستان است.

آمین مارسلین افسر و مورخ رومی درباره اخلاق و آداب ایرانیان عهد ساسانی چنین قضاوت کرده است:

«همه ایرانیان تقریباً قامتی رسا و رشیق و رنگی تیره یا پریده و نگاهی تند و ابروانی هلالی و ریش زیبا و مویی بلند و ژولیده دارند. بی‌اندازه بدگمان و محتاطند، چنان‌که در مملکت دشمن، از باغها و تاکستانها می‌گذرند و از بیم زهر یا جادو به هیچ میوه دست نمی‌زنند. اهتمام دارند که برخلاف ادب کاری نکنند، خیلی کم ایرانیان را می‌توان دید که ایستاده ادرار کنند، یا برای قضای حاجت به جانبی بروند و اگرچه قبای زبرین آنها از جنبین و پیش رو چاک دارد، به قسمی که از وزش باد به اهتزاز می‌آید، ذره‌ای از بدن آنان را برهنه نمی‌توان دید. بازوبند و طوق زرین مرصع به مروارید و جواهر می‌بندند و پیوسته شمشیری حمایل دارند، حتی بر خوان و در مجالس بزم نیز این سلاح را دور نمی‌کنند. کلمات بیهوده بی‌معنی بسیار دارند، خودستای و خشن و هول‌انگیزند، چه در نیکبختی و چه در شوربختی بیم خود را در دل خصم جای می‌دهند. حیله‌گر و مغرور و کم رحمند. رفتاری آزاد دارند. با ناز قدم برمی‌دارند و می‌خرامند، چنان‌که شخصی از ظاهر حکم می‌کند که این قوم چون زنان سست و ضعیفند در صورتی که حقاً دلیرترین اقوام روی زمینند، اگرچه خدعه آنان بر تهور و شجاعتشان می‌چربد و در روز جنگ خاصه در مصافهای با فاصله، بسیار هولناک هستند، با وجود این روی هم رفته مردمی شجاع و چالاکند و همه سختیهای روز جنگ را تحمل می‌کنند. خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایای زیر دست خویش می‌دانند و هیچ‌یک از ملازمانی که به خدمت مشغولند یا در کنار میز غذا ایستاده‌اند، جرأت لب گشودن ندارند، نه برای ادای سخن نه برای انداختن آب دهان. ایرانیان از لواط بی‌اطلاعند. قناعت و صبر آنان در مقابل لذات طعام قابل ستایش است. جز پادشاه هیچ‌یک از ایرانیان وقت معینی برای صرف غذا ندارند. هر وقت گرسنه شوند بر خوان می‌نشینند و هر چه قابل خوردن باشد می‌خورند. هرگز معده را انباشته نمی‌کنند و به سیر شدن خورسندند. اگرچه به نظر اغراق می‌آید ولی نسبت به شکم خوارگی رومیان عهد قیصران، مردم ایران را می‌توان قانع و مرتاض شمرد...».

www.tabarestan.info تبرستان

کریستن‌سن خاورشناس فقید دانمارکی که حق بزرگی در راه نمایانیدن تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران زمان ساسانی دارد، پس از نقل نوشته آمین مارسلین مطالبی نوشته که عیناً نقل می‌شود[۱]:

«روی هم رفته بزرگان ایران زندگی پرمشغله و پرهیجانی داشته‌اند. وقت خود را میان تمرینات جنگی و به کار بردن سلاح و شکار و عیش و عشرت لطیف تقسیم کرده بودند. دین زرتشتی که با زهد و ترک مخالف است، هیچ مانعی در برابر آنان قرار نمی‌داد. ولی زندگی پرمشغله‌ای که ایرانیان در هوای آزاد داشتند، تا اندازه اثرات ضعیف‌کننده عیش و تنعم را برطرف می‌کرد. البته این قوم از عیب منزه نبودند، اما خصلتی بسیار شریف داشتند که سایر ملل قدیمه جهان کمتر به آن متصف بوده‌اند و آن مهمان‌نوازی و بزرگ‌منشی است. آثار این صفت را از آغاز ادوار تاریخی ایران می‌بینیم. کوروش سرمشق بزرگ‌منشی و بلندهمتی است و چه بسیار از یونانیان مطرود و امراء مغلوب خارجی از مهمان‌نوازی و حسن پذیرایی ایرانیان استفاده کرده‌اند. در تاریخ ساسانیان هم نمونه‌های بسیار از این خصلت دیده می‌شود. روزی وهرام پنجم در خاک روم یکی از اعضاء پارلمان روم را دید که پیاده راه می‌سپارد. پرسید، گفتند اناطول (Anatole) سردار سپاه خصم است. وهرام عنان برتافت و با سپاه خود شتابان به خاک ایران بازگشت و چون اناطول را نزدیک دید از اسب به زیر آمد و پیاده او را پذیره شد و همه شرایط رومیان را برای عقد صلح قبول کرد. خسرو اول با همت فوق‌العاده حکماء روم را پذیرفت و در حفظ حقوق آنان پافشاری کرد...».

در *خلاصة‌العجایب* ایرانیان این‌طور ستوده شده‌اند:

«مردمان کلیه ممالک به برتری ایرانیان بر خویشتن معترف بودند. قانون مملکت‌داری، آیین بدیع در جنگ، هنرمندی در استعمال رنگها و آماده کردن خورشها، و آمیختن داروها، شیوه پوشش، نظام و اداره ولایات، مواظبت در نهادن هر چیزی به جای خویش، انشای رسائل و مقالات، تیزهوشی، پاکی و پاکیزگی، درستی و راستی، احترام و تکریم شاهان، این همه در میان ایشان به نهایت کمال و مایه اعجاب و تحسین دیگران بود. تواریخ آنان برای هرکسی که پس از ایشان بخواهد جهانداری کند، دستور و پیشوای خوبی خواهد بود».[۲]

---

۱. کریستن‌سن، ص ۳۶۴.

۲. *وضع دربار و دولت و ملت در شاهنشاهی ساسانی*، تألیف کریستن‌سن، ترجمه مجتبی مینوی ص ۱۷۵.

خوراکیهای زمان ساسانی

«ریذک خوش آرزو، که غلامی از واسپوهران یعنی از زادگان رؤسای دهقانان و از اهل شهر ایران و یَزدگَواذ و مختص به خدمت خسروپرویز بود، و راه آماده کردن طعامهای با مزه و خوش‌گوار و طریقه پرورش بدن را بهتر از همه مردم می‌شناخت، و بهتر از همه کس می‌توانست خوشیهای زندگی را وصف کند، روزی در پیش خسرو دوم نیکوترین اطعمه‌ای را که از گوشت چرندگان می‌توان ساخت چنین برشمرد[۱].

وهیک[۲] دوماهه که به شیر مادر و هم آن گاو پرورده است، رودن[۳] تا با آبکامه[۴] اندوده خورند (هم بره که از دو میش شیر مکیده و دو ماه چریده، پس در آب گرم موی تن او برداشته و در تنور کباب کرده‌اند) یا سینه گاو فربه به‌سپید با خوب پختن و به شکر تبرزد خوردن. (اما مغز استخوان و زرده تخم‌مرغ بامزه‌ترین خوردنیهای خوب است.)

در میان مرغان از همه خوش‌تر و بامزه‌تر فَرَش‌مرغ پُر[۵] و کبک (زمستانی) و تذرو و تیهو و سپید دمبه و کبوتر بچه، روغن پرورده، و کلنگ گشن[۶] و چرز[۷] تیر ماهی و کبکنجیر و خشین‌سار و مرغابی و ماده کدکی[۸] جوان که به شاهدانه و کامه[۹] جوین و روغن زیتون پرورده است به روزی پیش کشتن و رودن و به پی‌آمیختن و روز دیگر به گردناک[۱۰] و شورابه برشتن، از آن مرغ آن خوش‌تر که

---

۱. ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی مورخ قرن چهارم هجری در شاهنامه ثعالبی عین همین مطلب را نقل کرده است. *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸، ص ۳۴۰.

۲. بزغاله

۳. مرغ یا بره‌ای که پر و پشم کنده به روغن بریان کرده باشند.

۴. نان خورشی است معروف که در صفاهان از ماست و شیر و تخم سپند و خمیر خشک شده و سرکه سازند. به عربی مُرَیّ خوانند.

۵. فرش‌مرغ ظاهراً قرقاول و پر به معنی چاق است، یعنی قرقاول چاق.

۶. گشن به معنی نر، اما در اینجا جوان مقصود است.

۷. پرنده‌ای است که با باز یا چرغ شکار کنند.

۸. مرغ خانگی

۹. شیر و دوغ درهم جوشانده و ریچال را نیز گویند و نان خورشی است که بیشتر مردم صفاهان خورند.

۱۰. سیخ

www.tabarestan.info تبرستان

از پشت، و از پشت آن خوش‌تر که به دمب نزدیک‌تر. از آن گوشتها که به افسرد نهند[۱] گاو و گور و گوزن و گراز (گوسفند نر) و خر کودک (کره خر) و گاومیش و گور کدکی (خانگی-اهلی) و خوک کدگی (خانگی) و گور گشن که به سپوس جو پرورده است و پیه دارد، آن را به شیر ترش رونند (از مصدر رودن) و چاشنی گوناگون دهند. از خوردنیهای خامیزی خرگوش ترون‌تر، و اسپ رود[۲] همبودتر[۳] و سمور(؟) بامزه‌تر و دل‌تر(؟) خوشگوارتر، اما با آهوی ماده سترون که افسرده است و پیه دارد هیچ خامیزی را پیکار نیست. از رون خوردی[۴] به هامین (تابستان) لوزینه (به تبرزد و گلاب) و جوزینه (به روغن بادام و گلاب) و جوز آفروشه[۵] و چوب آفروشه، و چوب انگشت که از چرز یا از آن آهو کنند به روغن جوز وریژند.[۶] به زمستان لوزینه و شفتینه و برفینه و تبرزد و گشنیز برتر، اما با پالوده که از آب و مغز گندم و شکر یا انگبین کرده باشند هیچ رون خوردی را پیکار نیست.

از باده‌ها نیکو و خوش (باده انگوری است که رنگ خوش و پاکی و روانی و خوشبویی و خوشگواری و زودگیری فراهم دارد) و باده هریوه و باده مرو روذی و باده بستی و باده ارّانی(؟) و بلخی و پوشنجی و گوری و قنارزی و در غمی بهتر، اما با باده آشوری و باده واژرودی[۷] هیچ باده را پیکار نیست.

از دانینگ[۸] انارگیل که با شکر خورند، به هندی انارگیل خوانند و به پارسی جوزهندی خوانند، پسته گرگانی که با شورابه وریژند، نخود ترون[۹] از آبکامه خورند، خرمای هراتی[۱۰] «؟» که با جوز آکنده است، پسته ترون و (دانه) شفتالوی ارمنی

---

۱. خوراکهای سرد شده که بر خوان نهند.

۲. رود فرزند را گویند.

۳. موافق‌تر

۴. خوردنیهای روغنی-شیرینیها

۵. آفروشه نام حلوایی است و آن چنان باشد که آرد و روغن را با هم بیامیزند و به دست بمالند تا دانه‌دانه شود، آنگاه در پاتیلی کنند و عسل در آن ریزند و بر سر آتش نهند تا نیک بپزد و سخت شود.

۶. از برشتن، سرخ کنند، بو دهند، ظاهراً «نخود بریز از همین ماده است».

۷. در *معجم‌البلدان* واج‌رود نام محل میان همدان و قزوین ذکر شده است.

۸. تنقلات و مأکولاتی که بعد از غذا خورند.

۹. تازه

۱۰. ثعالبی خرمای آزاد با بادام نوشته.

www.tabarestan.info تبرستان

(پوست‌کنده) و بلوت و شاه‌بلوت و شکر، تبرزدک و دانه انار شیرین و انار ترش با گلاب، جُلّاب خشک، سیب شامی یا کومشی (قومس) و مغز ترنج طبری، اما با شاهدانه شهرزوری که با پیه‌پاچان[۱] برشته است هیچ دانینگ را پیکار نیست، هر چه به خوردن به دهان خوش بود به اشکمبه خوشگوارتر و هم بدان کار فرازتر».[۲]

گلها و ریاحین و عطریات و بوی خوش

در همین کتاب، یعنی ریذک خوش آرزو، عطریات و گلها و گیاهان خوشبوی زمان ساسانیان چنین برشمرده شده است:

تبرستان www.tabarestan.info

«اسپرم[۳] یاسمین خوشبوی‌تر، چه بویش به بوی خودایان (شاهان) ماند، خسروی اسپرغم را بوی چنان است که بوی شهریاران... گل[۴] را بوی چنان‌که (بوی نیازیان)، نرگس را بوی چنان‌که جوانی، خیری سرخ را بوی چنان‌که بوی دوستان، خیری زرد را بوی چنان‌که زن آزاد که روسپی نیست،... وسمن سپید را بوی چنان‌که بوی فرزندان، وسمن زرد را بوی چنان‌که بوی زن آزاد نه روسپی، سوسن سپید را بوی چنان‌که دوستی، و مرو[۵] اردشیران را بوی چنان‌که بوی مادر، مرو سپید را بوی چنان‌که بوی پدران، بنفشه را بوی چنان‌که بوی کنیزکان[۶]، شاهسپرغم را بوی چنان‌که بوی گرامیان، مورد را بوی چنان‌که دهبذان (کدخدایان)، نیلوفر را بوی چنان‌که توانگری، و مرزنگوش را بوی چنان‌که بوی پزشکان، سپیذک را بوی چنان‌که بوی بیماران، پلنک مشک را بوی چنان‌که بوی ویوک (عروس)... نسترن را بوی چنان‌که زن پیر، سیسمبر را بوی چنان‌که آزادگی، این همه بوی اسپرغمی اندر (برابر) یاسمین چیزی خوار است، چه بوی او بوی خدایان (شاهان) را ماند».

ثعالبی می‌نویسد:

«بوی شاهسپرم که با ندّ (مشک و عود و عنبر به هم آمیخته) بخور کنند و گلاب بر آن پاشند، و بوی بنفشه که با عنبر، و نیلوفر که با مشک و گل باقلا که با کافور

---

۱. مقطر؟

۲. *وضع دربار و دولت و ملت در شاهنشاهی ساسانی*، تألیف کریستن‌سن، ص۱۵۷.

۳. اسپرم و اسپرغم یعنی ریاحین و همه گلهای معطر به طور عموم.

۴. گل‌سرخ از وَرد (کلمه اوستایی) درست شده است.

۵. بر وزن سرو گیاهی خوشبو

۶. دختران، دوشیزگان

بخور کنند». شاه از خوش آرزو خواست که او را از بوی بهشت آگاهی دهد، وی گفت اگر بوی می خسروانی و سیب شامی و ورد پارسی (گل سرخ شیرازی) و شاهسپرم سمرقندی و ترنج طبری و نرگس مسکی(؟) و بنفشه اصفهانی و زعفران قمی و بَوَنی (بوّانی) و نیلوفر شیروانی وند سه‌گانه که از عود هندی و مشک تبتی و عنبر شحری ساخته باشند همه را با یکدیگر جمع کنی، از بوی بهشت که به پارسایان و پرهیزگاران وعده داده شده است محروم نمانی».[۱]

«پرسید مطبوع‌ترین نواها کدام است؟ گفت نوایی که شبیه به آواز از ساز زه‌داری برآید و با آوازی که تحریر آن به نوای ساز نزدیک باشد، توأم شود. پرویز غلام را گفت: این جمله که گفتی شرح بده. غلام گفت: غرض بربطی است که چهار زه داشته باشد و ستاری که خوب کوک باشد و طنبور هم‌آهنگ و نیی ساده همراه دستان اصفهان و آواز نهاوندی و چکاوک نیشابوری و هر آوازی که از دهان سبیل‌داری خارج نشود.

شاه پرسید بهترین و مطبوع‌ترین آبها کدام است؟ گفت آب سردی است که در ظرف گل نو ریخته شده باشد و با عطش زیاد بنوشند.

پرسید مناسب‌ترین لباس کدام است؟ گفت لباسی است که برای بهار از پارچه مرو یا دبیقی و برای تابستان از پارچه توزی و شطوی و برای پاییز از اقمشه ری با پود دولا (دو پوده) یا پارچه مخلوط و برای زمستان از پارچه پشمی و ابریشمی یا پوست خز تهیه شده باشد و در شدت سرما لباس ابریشمی و پشمی که از همان پارچه آسترکشی شده باشد و پارچه کلفتی لای آن نهند و پرسید راحت‌ترین بستر کدام است؟ گفت بالشهای زری مملو از پر، که یکی روی دیگری نهاده باشند».[۲]

جاحظ چنین نوشته است[۳]:

«پادشاهان ایران هنگام سختی آداب خوردن و تنوع موائد و خوردنیهای گوناگون را متروک می‌کردند و میز پادشاهی برچیده می‌شد و به خوراکی ساده اکتفا می‌رفت و هیچ‌کس را اجازت نبود که با پادشاه هم‌خوراک شود، مگر سه تن که یکی از ایشان موبد موبدان بود و دگر دبیربد و آن دگری افسر بزرگ آسواران ایران، و بر مائده پادشاه جز نان و نمک و سرکه و سبزی خوراکی دیگر نبود و

۱. *وضع دربار و ملت در زمان ساسانیان*، کریستن‌سن، ص ۱۶۳.

۲. *شاهنامه ثعالبی*، ص ۳۴۱.

۳. کتاب *تاج*، ص ۲۱۷.

www.tabarestan.info تبرستان

خسرو و یارانش از این مختصر چیزی می‌خوردند و از آن پس خوانسالار پادشاه قابی که در آن بزم‌آورد[۱] نهاده بود می‌آورد و پادشاه اندکی برگرفته دگران نیز می‌خوردند و پس از فراغت به تدبیر جنگ و تجهیز قوا و رسم راه دفاع می‌پرداختند. پادشاه تا مدتی که آن زحمت رفع نشده بود، روز را با همین سختی می‌گذرانید و چون آن خلاف به اتفاق می‌پیوست و خطر دشمن به نحوی مطلوب و خواسته زایل می‌گردید، و امور کشور بر طبق مرام وی صورت می‌گرفت، خوان پادشاهی به رسم پیش گسترده می‌شد، و پادشاه آنچه را که بر خود حرام کرده بود روا می‌کرد و خواص خویشتن را می‌پذیرفت و از آن پس بارعام می‌داد و همگان به پیروزی و تهنیت می‌رفتند و نخست ناطقین و گویندگان کشور به ایراد خطبه و تحمید خداوند، که آن فتح و ظفر را عنایت فرموده است قیام می‌کردند و پس از ناطقین «موبذ» برخاسته سخن می‌گفت و پس از او هیئت وزیران هر یک به رسم خطبا سخنی ایراد می‌کردند و آنگاه حاضرین برحسب مراتب و درجات خود بر سر میز خوراک می‌نشستند و چون خوردن به آخر می‌رسید برحسب فرمان شاهانه دو بزم بزرگ برپا می‌شد، یکی درون ایوان و دیگری برون ایوان. پادشاه و خواص خود درون ایوان می‌نشستند و شهربان که نظم شهر به او سپرده بود از جانب پادشاه با مردم پایتخت و وجوه اهالی به بزم عمومی می‌شد. رامشگران به موسیقی و اغانی می‌نشستند و بازیگران به نمایش و ملاهی می‌پرداختند.

ایرانیان را اندیشه بر این بود که سپاس نعمت، باید مشهود باشد و آثار آن بر عامه مردم معلوم گردد».

www.tabarestan.info تبرستان

۱. یک نوع خوراکی است از گوشت و کره و تخم‌مرغ.

فصل چهارم

تبرستان
www.tabarestan.info

هنر

هنر: معماری، شهرسازی، حجاری، سایر صنایع

هنر هخامنشی با درخشندگی و ظرافت خاص خود، پس از سقوط آن دولت دچار کسوف و انقلاب عظیم هنری شد، و با آمدن یونانیها به ایران، با هنر یونانی درآمیخت و هنری مختلط از ایرانی و یونانی به وجود آمد، و حتی در زمان سلوکیها که آنچه مورد پسند بود بیشتر جنبه یونانی داشت، هنرمندان محلی، هنر غربی را پسندیدند و در بیشتر موارد از آن پیروی کردند. در نتیجه هنر یونانی و بین‌النهرینی و یونانی و سوریه‌ای، بر هنر یونانی و ایرانی غلبه یافت.

اما در زمان اشکانیان این تحول تقریباً متوقف شد و در مجرای سادگی و بدایت افتاد و آنچه از هنر یونانی که با هنر ایرانی مختلط شده بود، به‌تدریج متروک شد و هنر ابتدایی و خام زمان اشکانیان پدید آمد. این هنر هرچند که از لحاظ نفاست و ظرافت و تناسب و زیبایی، ارزش چندانی ندارد، ولی از این نظر که یک هنر ملی و اصیل و عاری از نفوذ هنر خارجی است، ارزش معنوی خاص دارد. همین هنر در کارهای نخستین سلسله ساسانی مشهود است و به همین دلیل در آغاز این سلسله، ابتدایی‌تر به نظر می‌رسد. بنابراین پارتها، هم از این لحاظ، و هم از لحاظ تسامح و تساهل در احیای هنر عالی دوران هخامنشی، در ظرف پنج قرن زمامداری‌شان آن‌طوری که انتظار می‌رود صنعتگران ماهر و ورزیده و کارآزموده‌ای، بار نیاوردند که صنعت را دست به دست تکمیل کنند و تحویل جانشینان خود دهند.

مکشوفات قرن اخیر عقیده فرگوسن (Fergusson) را تأیید می‌کند که در کتاب خود راجع به تاریخ معماری گفته است:

«معماری شرقی، از زمان حمله اسکندر تا طلوع دولت ساسانی، ساده و بدون ترکیب بوده است».

از طرفی آن دسته از شهریاران ساسانی آنهایی که هنردوست و با ذوق بوده‌اند، قسمت اعظم اوقات خود را صرف زد و خورد با مدعیان و حریف زورمند خود «روم» کردند و طبعاً فرصت و شرایط مناسبی نداشتند تا چون هخامنشیها از هنرمندان زمان، حداکثر استفاده را بکنند و آثار هنری زیادی به یادگار گذارند. بنابراین فقدان کارگر زبردست و ورزیده و اوضاع بی‌ثبات، سبب شد تا حجاری ساسانیان، فاقد آن ظرافت و نفاست و تناسب و ریزه‌کاریهای عهد هخامنشی باشد. لیکن در عین حال در تمام آنها نکات فنی و شبیه‌سازی از قبیل شکل تاج و کمربند و طوق و یاره و ادوات جنگی و زین و برگ اسب و لباس شاه و درباریان و نزدیکان و محارم شاه، مخصوصاً در مناظر بزم و رزم و شکار، مراعات شده و در حد خود حائز اهمیت و درخور توصیف و تمجید است.

نکتهٔ مهمی که از نقوش ساسانی درک می‌شود، مظاهر قدرت و علاقه به دین و مذهب و جنگ‌آوری و عظمت دربار است، و این مظاهر در حجاری نقش رستم و نقش رجب و شاپور کازرون و داراب و طاق بستان کاملاً هویداست. این پیکرها در حال عادی نقش نشده‌اند، بلکه غالباً تصویرهایی از عبادت یا شکار و تاجگذاری و سایر تشریفات درباری و رسمی‌اند و هر یک به سهم خود نمودار صفحه‌ای از تاریخ و اوضاع ساسانی هستند. در تمام این نقوش، شاه نمودار قدرت پادشاهی و مظهر فرد برجسته و هنرمند زمان است به طوری که اینک پس از گذشتن قرنها، هرگاه نظر شخص به آنها می‌افتد از هر ملت و قومی که باشد، احترام و تکریم حس می‌کند و از دیدار همین چند نقش مختصر و مجمل، حدیث مفصلی را می‌خواند.

طاقهای نیم‌دایره‌ای با آجر و پایه‌های سنگی و ستونهایی که از سنگ و گچ ساخته شده‌اند و غالباً متصل به دیوار هستند، از مزایای معماری و ساختمانهای عهد ساسانی است. ویرانه‌های مدائن، وجود بقایای دو کاخ عظیم فیروزآباد و سروستان، بناهای شاپور کازرون و بناهایی در شهر استخر نمونه‌ای از این معماریهاست.

www.tabarestan.info تبرستان

کاخها اکثراً با سنگ و گچهای محکم ساخته شده‌اند، ولی آنها را با گچ‌بریهای عالی یا موزاییک جلوه و زینت می‌داده‌اند. طاقهای هلالی آجری روی تالار چهارگوش زده می‌شد، در حالی که در همان اوقات طاقهای رومی روی تالارهای مدور یا هشت‌گوش زده می‌شد.

معماری زمان ساسانی با احداث طاقهای آجری به جای پوششهای چوبی که بالاخره در اثر پوسیدگی یا موریانه یا آتش‌سوزی منهدم می‌شد، نیاز کاخها را به این ستونها حل کرد. همچنین زیاد بودن تعداد ستونها تالار وسیعی را به شکل جنگلی از ستون سنگی یا چوبی درمی‌آورد، و هنگام پذیراییها ناگزیر عده‌ای در پشت ستونها دیده نمی‌شدند، از لحاظ فرش نیز تولید اشکال می‌کرد. با به کار بردن طاقهای هلالی مرتفع و دهنه‌دار، که فشار آن فقط بر روی جرزهای طرفین بود، از به کار بردن ستون و پوشش چوبی بی‌نیاز شدند. در مورد فایده و اثر محسوس این معماری همین بس که تالار مدائن با ۹۱ متر طول و ۲۶ متر عرض و وسعتی در حدود نصف صد ستون سنگی تخت‌جمشید، بدون وجود ستونهای مسقف، با ارتفاعی بیش از دو برابر ارتفاع کاخ آپادانای تخت‌جمشید سرپا بوده است و اگر خلیفه دوم عباسی «منصور دوانیقی» دست به خرابی آن برای بردن مصالحش نزده بود، چه بسا که به این صورت امروزی درنمی‌آمد و با خلل کمتری باقی مانده بود.

در بسیاری از بناهای ساسانی مصالح کم‌ارزش و پستی از قبیل سنگهای شالوده یا آجر به کار رفته است، ولی در ازا گچ‌کاری و گچ‌بری قابل توجه و شایان ارزشی بر روی آنها انجام می‌دادند. همین گچ‌بریها یکی از مختصات و مزایای معماری ادوار اسلامی تاکنون شده است.

در پاره‌ای از بناهای حوزهٔ روم غربی، از طرح و نقشهٔ ساختمانهای ایرانی تقلید شده است. کاخهای کهنه بلغارستان در آبوبا پلیسکا (Aboba-Poliska) شبیه طرحهای کاخ ساسانی فیروزآباد و سروستان است، همچنین حجاری معروف بلغارستان در منطقه مادابا (Madaba)، کاملاً شبیه حجاریهای ساسانی است.

ساسانیان بانی شهرهای بسیاری بوده‌اند و خرابه‌های چندی از آنها که باقی مانده حاکی از بزرگی و وسعت شهرهاست. در کتاب *شهرستانهای ایران* (*شترستانیهای ایران*) که به زبان پهلوی باقی مانده است، نام صدها شهری که شاهان

www.tabarestan.info تبرستان

ساسانی ساخته‌اند و تا چندی بعد از آنان نیز آباد بوده است، ذکر شده و ما در اینجا فقط به ذکر چند شهری که پیشینهٔ تاریخی آنها بیش از سایرین است، می‌پردازیم و سپس نقوش ساسانی را مورد بحث قرار می‌گیرد.

محققان و باستان‌شناسان قرن اخیر راجع به هنر و تمدن ایران ساسانی مقالات و نوشته‌هایی دارند که قسمتی از آنها در تأیید مطالب بالا عیناً نقل می‌شود:

۱. آقای ر. د بارنت موزه‌دار عتیقه‌های آسیای غربی در موزهٔ بریتانیا در مقاله‌ای تحت عنوان «آثار عتیق ایران در موزهٔ بریتانیا» که در شمارهٔ پنجم ۱۳۳۷ مجله *نقش و نگار* درج شده راجع به هنر ساسانی چنین نوشته است:

www.tabarestan.info تبرستان

«اما آثار ساسانی (۲۵۰-۵۰۰ میلادی)، داستان دیگری است. علاوه بر مجموعه گرانبهای مهرهای غالباً نادر و سکه‌های متعدد، موزه دارای ظروف نقره و کاسه‌های لب طلایی بی‌شماری است که نمودار تجمل و شکوه سلاطین و نجبای ساسانی است. بعضی از این ظروف دارای کنده‌کاری و نقوش چنان ماهرانه‌ای است که نمی‌توانیم بگوییم کسی غیر از نابغه‌ای آنها را ساخته باشد. نقش آدمها و حیوانات بر روی این ظروف، چنان با مهارت کنده‌کاری شده است، و برجستگیها و فرورفتگیهای آن چنان به ظرافت نمودار شده‌اند که آدمی از دیدار آنها حیرت می‌کند. معلوم نیست این نقشهای برجسته و فرورفته را با چکش به وجود آورده‌اند یا به وسیله (موم‌کاری). به هر حال پشت ظروف آن قدر تمیز است که هیچ‌گونه اثری از چکش یا روش دیگری بر آنها آشکار نیست. هنر این عهد گاهی از عهد هخامنشی الهام گرفته است و بر سنن باستانی استوار است و گاه نیز دنباله هنر اشکانی و در نتیجه تا حدی تحت تأثیر هنر یونانی است. اما با وجود این تأثیر اندک خارجی، نمونه‌های هنری که از زمان ساسانی مانده است، صددرصد ایرانی و دارای خصیصه‌های ملی است.

دالتن (Dalton) در کتاب بزرگی که درباره گنجینه‌های کناره آمودریا تنظیم کرده است درباره هنر ساسانی می‌نویسد:

«معلوم نیست که مقاومت ملی در برابر نفوذ تمدن هنر روم و یونان شدید یا ضعیف بوده است، اما از اینکه آثار الهام‌گرفتن از هنر یونان و روم در بعضی از نمونه‌های هنر ساسانی آشکار است، نباید متأسف باشیم. خوشبختانه امپراتوری عظیم ساسانی در برابر تأثیرات غربی نه به زانو درآمد و نه زیاده‌روی کرد، بلکه تنها گاهی الهام گرفت. اگر هنر ساسانی کاملاً تحت تأثیر هنر مغرب‌زمین قرار گرفته بود جز آثاری

تقلیدی با مشخصات خارجی از خود چیزی به یادگار نمی‌گذاشت. ولی سبک چنین آثاری با روحیه و احساس ایرانی، که دارای خصیصه‌های اصیل است سازگار نبود. هنر ساسانی هنری است که عملاً منعکس‌سازنده قریحه‌های فردی و ابداع و نبوغ خاص ایرانی است و اگر هم هنر بیان‌کننده احساسات مردم نیست و نبوغ مردم عادی موجد آن نیست، لااقل متعلق به دربار و نمودار ذوق و سلیقه سلاطین و برگزیدگان ایرانی است».

«هنر ساسانی در حقیقت پایه‌ای بود که هنر اولیهٔ اسلامی در ایران بر آن بنا نهاده شد. درختی که ساسانیان کاشتند در عهد اسلامی شکوفه کرد و میوه‌های برومند داد. اما نمونه‌های هنر اسلامی در موزهٔ بریتانیا آن قدر متعدد است و مجموعه‌های این موزه در این قسمت چنان غنی است که آثار اسلامی نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد».

۲. دکتر گیرشمن دانشمند فرانسوی و رئیس هیئت کاوشهای شوش در کتاب *ایران از آغاز تا اسلام* چنین نوشته است[۱]:

«هنر ساسانی، به‌عکس آنچه معمولاً می‌گویند نه معرف یک تجدد و احیای ناگهانی است نه تجلی متأخری از یونانی و نیز پیدایش مجدد سنن قدیمی شرقی عاری از هرگونه تأثیر غربی هم به شمار نمی‌رود.

هنر ساسانی که آخرین جلوه هنر شرقی قدیم است و قدمت آن به چهار هزار سال می‌رسد، خود معجونی است از هنر ایرانی که متجاوز از هزار سال بر آن گذشته و درهای آن به روی جریانات خارجی باز مانده است. وی آنها را پذیرفت و طبق سنن محلی تغییر شکل داد.

این هنر دائماً مقتبس بود اما چون هنر شاهنشاهی جهانی شده بود به اطراف پرتوافکن شد و خود مورد اقتباس قرار گرفت و در ممالک بسیار بعید جهان نفوذ کرد. تجلیات بسیار قدیم هنر مزبور جانشین مستقیم آخرین جلوه هنر پارتی است که اساساً ایرانی بوده است».

در جای دیگر باز می‌نویسد:

«هنر ساسانی که ممکن است ظاهراً با هنر دوره‌های قبل فرق داشته باشد، در حقیقت و اساساً مبتنی بر عناصر کهن شرقی است. هنر مزبور با هنر غربی هم‌عصر خود مخالف است و با آن شباهتی ندارد و قرابت آن دو که بعضی از دانشمندان

۱. *ایران از آغاز تا اسلام*، تألیف دکتر گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین، ص ۳۲۲ و ۳۵۱.

کوشش کرده‌اند آن را کشف کنند، فقط در موارد خارجی و ظاهری صادق است. هنر ساسانی هنری است ایرانی با جلوه‌های کاملاً خاص و ریشه‌های آن در جهانی بسیار کهن فرو رفته است، هرچند در دنیایی تجلی کرد که توسط یونانیت تغییر شکل یافته است. این هنر که پایان تکامل مادی است آن قدر نیروی حیاتی دارد که در هنرهای اقوام مجاور نفوذ کند.

هنر مذکور در عهد رونق خویش به معماران و طراحان رومی الهام بخشید و آنان اشکال جدید را در هنر بوزنطی (بیزانس) پذیرفتند. در هنر تازه به دوران‌رسیده اقوام صقلاب (Slave) که جدیداً از جنگهای خود بیرون آمده بودند نشانه‌های اقتباس از آن دیده می‌شود. همچنین این هنر از سرحدهای شرقی شاهنشاهی عبور کرد و به خدمت دینی خارجی درآمد و مبانی هنری ایرانی-بودایی[1] را که قرنها از افغانستان تا چین را تحت‌الشعاع خود قرار داد، پی‌افکند. هنر ساسانی که وابسته به اشکال ایرانی است به منزله پلی بین شهرهای کهن آسیا و تمدنهای قرون وسطای غربی به شمار می‌رود. عمل تمدن بخشنده ایرانی دوره ساسانی، بدین جا محدود نمی‌شود. ایران مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو با دولتی هندی یعنی دولت گوپتا (Goupta) داشت، دولت مزبور عاقبت وحدتی ملی ایجاد کرد و دوره نهضتی در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت نقش میانجی و عامل انتقال افکار و هنرهای غربی را داشت و این امور را داخل کشور مجاور کرد. سابقاً گفته شد که در مدت این دوره طلایی تمدن هنری هند به سبب دوستی و مبادلات اقتصادی و فرهنگی که با دولت ایران داشت توانست به صنایع غربی دست یابد و از آن در علوم پزشکی، نجوم، هندسه و منطق استفاده کند و در این موارد لااقل در بخشی از آنها مدیون ایران است».

۳. باستان‌شناس امریکایی پروفسور پوپ در کتاب *شاهکارهای هنر ایران* می‌نویسد:

«سلسله کاملاً ایرانی ساسانیان (۲۲۴-۶۵۰ م) مؤسس رستاخیز فرهنگی عظیمی بود که بر دین و آداب ملی تکیه داشت. نیروی نهضت ملی با دلیری خاصی که حاصل ادراک عظمت دیرین و ایمان به اعتبار و برتری دین ایرانی بود، سراسر آسیای غربی را به زیر فرمان ایرانیان درآورد. جنگهای ویرانگر با دولت روم شرقی که به خود می‌بالید و سلطنت خود را از جانب خدا می‌دانست، سرانجام نیروی دورانی را

1. Irano-Bouddique

www.tabarestan.info تبرستان

که بر هنر سراسر جهان تأثیر کرده بود ناتوان کرد. هنر این دوره دارای چنان عظمت و قدرتی بود که از چین تا اروپای رومی را تحت تأثیر قرار داد.

این سلسله هم مانند هخامنشیان بر اثر تجمل و غرور و نظم اشرافی در امور اجتماعی و مذهبی و سیاسی، کم‌کم ضعیف شد و آن نیروی اصلی که یگانه مایه حیات و برتری آن بود از میان رفت».[۱]

۴. پروفسور کریستی ویلسن نویسنده کتاب *صنایع ایران* راجع به حجاریها و هنر ساسانی می‌نویسد:

تبرستان www.tabarestan.info

«قسمتی از حجاری این عصر در دوره‌های مختلف، استعداد و ذوق صنعتی را می‌نماید و مشکل است تعیین کرد که این حجاریها تا چه اندازه تحت نفوذ صنعتگران خارجی بوده است یا تا چه اندازه یونانیان که چندین صد سال در شرق ایران سکونت داشته‌اند در این صنایع ذی نفوذ بوده‌اند.

پروفسور هرتسفلد معتقد است که اصول و سبک این حجاریها از روی نقاشی بوده است و نمونه مجسمه‌سازی حقیقی نیست. با همه اینها حجاریهای ساسانی قسمت مهمی از صنایع ایران و دنیاست و شکی نیست که بعضی از آنها را صنعتگران درجه اول ساخته‌اند. سلحشوری، تصویر اسبها و سایر حیوانات به‌قدری خوب ساخته شده است که سلحشوری و قهرمانی (شوالری) هزار سال قبل از آنکه اروپا به همان درجه برسد در این نقشها نشان داده شده است».

دانشمند و مورخ شهیر **ویل دورانت** در کتاب *اوج اعتلاء بیزانس* راجع به هنر ساسانی می‌نویسد:

«بر روی هم هنر ساسانیان نمایاننده بازخیزی از چهار قرن انحطاط دوران اشکانیان است. اگر ما به قید احتیاط از بقایای آن قضاوت کنیم، باید بگوییم که در کمال و عظمت به پای هنر دوران هخامنشی نمی‌رسد، همچنین از حیث ابداع. ریزه‌کاری و ذوق، با هنر ایران بعد از اسلام برابری نتوان کرد. اما این هنر مقدار زیادی از قدرت و تبحر دوران گذشته را در نقوش برجسته خود حفظ کرد و در موضوعات تزیینی خویش تا حدی نویدبخش غنا و وفور در هنر آینده شد. ساسانیان افکار و سبکهای جدید را با خوشی پذیرفتند.

هنر ساسانی با اشاعه شکلها و دواعی هنری خود در هندوستان، ترکستان و

---

۱. *شاهکارهای هنر ایران*، تألیف آرتور اپهام پوپ، اقتباس و نگارش دکتر پرویز ناتل‌خانلری، تهران، ۱۳۳۸، ص ۷. (*Master Pieces of Persian Art* By Arthur Upham Pope)

چین، در شرق، سوریه، آسیای صغیر، قسطنطنیه، بالکان، مصر و اسپانیا در مغرب، دین خود را ادا کرد. شاید نفوذ آن به هنر یونانی یاری کرد تا از ابرام در نمایش تصویرهای کلاسیک دست بردارد و به روش تزیینی بیزانس گراید، و به هنر مسیحیت لاتین معاضدت کرد تا از سقفهای چوبی به طارمها و گنبدهای آجری یا سنگی توجه کند. هنر ساختن دروازه‌ها و گنبدهای بزرگ که خاص معماری ساسانی بوده، به مسجدهای اسلامی و قصرها و معابد منتقل شد، هیچ چیز در تاریخ گم نمی‌شود: دیر یا زود بر فکر خلاق فرصت و تحول می‌یابد و رنگ و شراره خود را به زندگی می‌افزاید».[۱]

تبرستان www.tabarestan.info

پروفسور ج. ه. ایلیف مدیر موزهٔ شهر لیورپول انگلستان ضمن مقاله مشروح و محققانه‌ای تحت عنوان «ایران و دنیای قدیم» در کتاب *میراث ایران* راجع به معماری ساسانی می‌نویسد[۲]:

«ساسانیان در زمینه معماری ایران موقعیت مرکزی مهمی دارند، زیرا از شکلهای یونانی اعراض کرده به طرحهای ساختمانی هخامنشی بازگشتند، با این تفاوت که سبک هخامنشی ستونهای «تنه درختی» و نیز بزرگ حمال و سقف سبک بلند تخت‌جمشید، جای خود را به سقفهای گرد ضربی داد که معمول به کار بردن آجر پخته در معماری بود. دالان مسقف قبل از در ورودی در معماری هخامنشی که امروز هم در خانه‌های ایرانی به صورت دهلیز یا ایوان ستون‌داری دیده می‌شود، در کاخهای ساسانی به صورت ایوان و شاه‌نشین جلوباز کاخهای طاق کسری و فیروزآباد درآمده و گنبدی بر پایه‌های سه‌گوشه آجری روی آن را پوشانده است. آشنایی کاملی که با شاه‌نشین جلوباز و سقف‌دار طاق کسری داریم سبک این ساختمان را در نظرمان به منزله طرحهای عمده ساختمانی دوره ساسانیان جلوه می‌دهد، ولی این سبک اهمیت بیشتری دارد، زیرا همین طرح پس از آنکه دو اتاق پوشیده در دو سویش اضافه شد ساده‌ترین نمونه خانه روستایی است و هنگامی که این طرح اصلی دو یا چهار برابر شود و دور حیاط روبازی بنا شود، خانه‌های اعیانی و کاخهای سلطنتی می‌شود که در زمان اسلام به عنوان طرح اصلی مسجد، مدرسه و کاروانسرا از آن استفاده شده است».

---

۱. *تاریخ تمدن*، جلد ۱۰ (عصر ایمان). *اوج اعتلاء بیزانس*، تألیف ویل دورانت، ترجمه ابوطالب صارمی، ص ۲۵۶.

۲. کتاب *میراث ایران*، تألیف سیزده تن از خاورشناسان، ص ۸۰

نقوش طاق بستان (کرمانشاه)

در یک فرسنگی شمال شرقی کرمانشاه در دامنه کوه پَروّ کنار جاده تهران بغداد دو طاق بزرگ و چند نقش به جا مانده که از آثار جالب و مهم ساسانیان است. این کوه با توجه به این‌که یکی از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین سند کتبی دوره هخامنشی در سینه آن محفوظ و مضبوط است، می‌توان تصور کرد که یکی از جاههای مقدس ادوار باستانی و شاید محل ستایش آناهیتا بوده است که دو شاهنشاهی بزرگ ایران باستان در آن یادبودهای گرانبهایی به ودیعه گذاشته‌اند. نقوشی که از دوران با عظمت ساسانی در این محل به جا مانده است، به شرح زیر خلاصه می‌شود:

www.tabarestan.info تبرستان

۱. نقش مراسم تاجگذاری اردشیر دوم ملقب به نیکوکردار (ارت خشتر کرپ کرتار از ۳۷۹-۳۸۳ م) که پسر هرمزد دوم است. در این مجلس مظهر اهورامزدا در سمت راست قرار گرفته و حلقه سلطنتی نواردار را به شاه عطا می‌کند. در پشت سر شاه مظهر مقدس دیگری است که هاله‌ای از نور اطراف سر او را احاطه کرده و دسته چوبی که به شاخه‌های برسم تعبیر شده، در دست گرفته است. لباس هر سه نقش کوتاه تا زانو و پاچه‌های شلوار به وسیله روبانی به کف پا بسته شده است. شخصی در زیر پای پادشاه و مظهر اهورامزدا افتاده و لگدکوب شده است.

۲. تصویر شاپور دوم (شاپور بزرگ، شاپور ذوالاکتاف ۳۱۰-۳۷۹ م) در سمت راست و شاپور سوم فرزندش (۳۸۲-۳۸۸ م) در سمت چپ نقش شده، که روبه‌روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. نقوش از روبه‌رو حجاری شده است، ولی چهره‌هایشان به طرف یکدیگر برگشته و همدیگر را می‌نگرند. دستهای دو نقش به روی قبضه شمشیرشان گذاشته شده است. تاج شاپور دوم نظیر تاج شاپور اول کنگره‌دار ولی تاج شاپور سوم نامحسوس است، زیرا آن قسمت از حجاری ضایع شده است.

دو کتیبهٔ پهلوی در دو سمت راست و چپ این دو نقش برای معرفی آنان نوشته شده است که کتیبه سمت راست نه سطر است بدین مضمون: «این پیکر مزداپرست خدایگان شاپور شاه شاهان ایران و غیر ایران، نژاد آسمانی از طرف خدا، پسر مزداپرست خدایگان هرمزشاه، شاه شاهان ایران و غیر ایران، نژاد آسمانی، نوه نرسی شاه شاهان» و کتیبه دست چپ سیزده سطر است بدین مضمون: «این پیکر

مزداپرست خدایگان شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایران، از نژاد آسمانی، از طرف خدا، پسر مزداپرست خدایگان شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایران، از نژاد آسمانی».

۳. در طاق دوم حجاریهای مفصل و متنوعی از خسرواپرویز (خسرو دوم ۵۹۱-۶۲۷ م) به یادگار مانده است. در ته طاق تصویر شهریار ساسانی نقش شده است که بر اسب کوه‌پیکر خود (شبدیز) سوار و سپر و نیزه بلندی در دست دارد. خسرواپرویز در این نقش در لباس رزم با کلاه‌خود و زره و شمشیر و سپر و نیزه دیده می‌شود. در طرف دیگر، همین پادشاه در حال شکار آهوست، چند آهو از برابر شکارچیانی که چهار نعل اسبهای خود را می‌تازند در تک و دو هستند، شاهنشاه در رأس شکارچیان قرار گرفته است. خدمتکاری در پشت سر، چتر شاهی را بالای سرش نگاه داشته است. در سمت چپ این مجلس حجاری، درباریان و ملتزمان رکاب قرار دارند و در سمت راست تختی است که بانوان و کنیزکان حرم بر روی آن قرار گرفته‌اند و وضع شکار پادشاه را تماشا می‌کنند. در طرف چپ درختان و شتران و شتربانان و در جهت راست پیلان و پیلبانان حامل باروبنه سلطنتی نمایانده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ بلعمی این اسب و نقش را چنین وصف کرده است:

«پرویز اسبی داشت شبدیزنام که هیچ پادشاه را آن‌چنان اسبی نبود، از همه اسبان جهان به چهار به دست افزون‌تر و بلندتر و از روم به دست وی افتاده بود و چون نعل بستندی بر دست و پای وی هر یکی به هشت میخ زر بستندی و هر طعام که پرویز خوردی آن اسب را دادی و چون آن اسب بمرد، پرویز بفرمود صورت کردن تا هر وقتی که او را آزرده کردی به نقش آن اسب اندر نگرستی و همی گریستی و امروز، همچنان هست به کرمانشاه و پرویز را بر آن شبدیز نقش کرده‌اند و کنیزکی بود او را شیرین‌نام که اندر همه ترک و روم از آن صورت نیکوتر نبود. پرویز بفرمود تا آن کنیزک را نیز صورت کردند بدان سنگ، چون بمرد او را نیز دفن کرد و ماتمش بداشت».[۱]

مجلس دیگر شکارگاه گراز را در وسط بیشه و باتلاقی نشان می‌دهد. خسرواپرویز درون قایقی سوار و پاروزنها در جلو مشغول پارو زدن هستند و دو

۱. *تاریخ بلعمی*، ص ۱۰۸۹.

شکارچی دیگر نیز دیده می‌شوند. شاه دو گراز بزرگ را که در باتلاق افتاده، شکار کرده است. در پشت سر این قایقها قایق دیگری حامل رامشگران و نوازندگان و خنیاگران حجاری شده است. اطراف این صحنه فیل‌سواران و خدمتگزاران مشغول تهیه غذا از گوشت شکار هستند.

این نقوش از لحاظ ریزه‌کاریهایی که برای نمایاندن جزئیات سلاحها و لباسها، مخصوصاً لباس شاه و محارم و درباریان و حالات مختلف حیوانات شده، بسیار جالب و از لحاظ شناسانیدن صنعت بافندگی و طراحی پارچه‌ها، حائز کمال اهمیت است. نقش روی لباس پادشاه در یک جا اژدهایی بالدار و در نقش دیگر هلالی در میان تاج است. حاشیه هلال طاق با گل و برگها مزین و دو فرشته بالدار که تاجی را به هم می‌دهند در بالای طاق بزرگ روبه‌روی یکدیگر حجاری شده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

طاق بستان در فاصله نه کیلومتری کرمانشاه قرار گرفته است و در باب وجه تسمیه آن، خاورشناسان و مورخان این نامها را ذکر کرده‌اند: طاق وسطام، طاق وسطان، طاق وسان، طاق بسطان (بستان)، طاق بهستون، طاق بغستان، طاق بیستون[1] اکراد و پاره‌ای از مردم آن نواحی طاق وسان و طاق بسان می‌گویند. و چون بلوکی در آن نزدیکی است به نام بلوک وسطان و این طاق جزو آن بلوک است، دور نیست که به همین علت آنجا را طاق وسطان و به‌تدریج طاق بستان نامیده باشند.

از تاریخ‌نویسان بعد از اسلام ابن حوقل، ابن خرداذبه، اصطخری، یاقوت حموی، حمدالله مستوفی، سید عبداللطیف شوشتری مؤلف تحفة‌العالم، حاج زین‌العابدین شیروانی مؤلف *بستان السیاحة* راجع به این طاق و حجاریهای آن در کتابهای خود اشاراتی کرده‌اند و از بین آنها نوشته **یاقوت** از *سفرنامه* **مسعر بن مهلهل** نقل می‌شود:

«در یک فرسخی شهر قرمیسین (معرب کرمانشاهان) در آن محل صورت شبدیز و مردی که بر آن سوار است در سنگ ساخته‌اند. این سوار کلاه‌خودی بر سر و زرهی بر تن دارد، و زره را حجار به‌قدری خوب ساخته است که گویی زره واقعی و متحرک است. تصویر سوار متعلق به پرویز و اسبش شبدیز است که در تمام روی زمین هیچ مانند و نظیری بر این متصور نتوان یافت. و در آن طاق که این صورت و

۱. راجع به بغستان و بیستون در تمدن هخامنشی جلد اول تألیف مؤلف ضمن شرح کتیبه بزرگ و تاریخی داریوش کبیر مشروحاً توضیح داده شده است.

رسم حجاری شده تصاویر دیگری از مردان و زنان و پیادگان و سواران یافت می‌شود. در برابر تصویر پرویز شخصی یافت می‌شود که کلاهی مخروطی شکل و کمربندی بسته و بیلی در دست دارد، مانند اینکه زمین را حفر می‌کند و چنان می‌نماید که آب از زیر پایش جاری است».

یاقوت بعد از ذکر این قسمت از قول احمد بن محمد همدانی باز می‌نویسد که[۱]:

«از عجایب قرمیسین که در عداد عجایب معدود دنیاست، صورت شبدیز می‌باشد که در قریه خاتان رسم شده و سازنده آن قنطوس بن سنمار حجار معروف بوده که بنای خورنق را در کوفه ساخته و سبب ترسیم صورت این اسب در این محل آن است که شبدیز اسبی از جمیع اسبهای عالم بهتر و قوی‌هیکل‌تر و با تعلیم‌تر و زیرک، و آن را پادشاه هند برای خسرو به رسم هدیه فرستاده بود، به علت آنکه رونده‌ترین اسبها بود و صفات پسندیده خوب داشت. هنگامی که در زیر بود بول نمی‌کرد و چیزی به زمین نمی‌انداخت. شش وجب دور سم او بود و خسرو نهایت علاقه و محبت به این اسب داشت. وقتی که شبدیز مریض شد و ناخوشی او روزبه‌روز فزونی می‌یافت، خسرو عزادار شده فرمود: هرکس خبر مرگ او را به من دهد حتماً او را هلاک خواهم ساخت. قضا را شبدیز مرد و میرآخور او هراسان گشت، نمی‌دانست چگونه این خبر را به خسرو برساند که موجب هلاک او نگردد. تدبیری اندیشید و نزد باربد رامشگر رفت و خبر واقعه به او گفت، باربد گفت من چاره این کار کنم. همین که خسرو باربد را به بزم و طرب دعوت نمود، باربد در ضمن نغمات، اشعاری را که اشاره به مرگ شبدیز می‌نمود انشاد و تغنی نمود. خسرو فرمود وای بر تو، شبدیز مرد؟ باربد عرض کرد. اول شخصی که خبر مرگ شبدیز را اظهار کرد پادشاه است. خسرو را با وجود تأسفها که بر مرگ شبدیز دست داد، حسن تدبیر باربد خوش آمد و او را بر آن لطیفه و تدبیری که مانع هلاک خود و دیگران شده بود تحسین کرد. اما در تأثر این واقعه جزع بسیار نمود و امر فرمود تا قنطوس صورت او را تصویر کند و طوری قنطوس آن را ترسیم نمود و حذاقت و استادی به کار برد که به بهترین و کامل‌ترین وضعی صورت شبدیز ترسیم یافت. به طوری که فرق بین این تصویر و شبدیز اصلی همان داشتن روح بود. پس خسرو به محلی که شبدیز را رسم کرده بودند، آمد و از مشاهده او بگریست و شرحی در موعظه و سرانجام کار هرکس و امثال او از این جهان بر وجه اعتبار فرمود».

۱. *معجم‌البلدان* یاقوت، جلد ۵، چاپ مصر، ص ۲۲۸.

نقوش سلماس

در مغرب دریاچه اورمیه نقشی است که مانند سایر نقوش ساسانیان چندان برجسته و حساس نیست و ظاهراً مانند نقش مراسم تاجگذاری شاپور اول در نقش رجب است. در این حجاری ظاهراً شاپور اول دومین پادشاه ساسانی، سواره تاج سلطنتی را از شخص سوار دیگری که روبه‌رویش ایستاده است می‌گیرد. برجستگی این نقش برعکس سایر نقوش شهریاران ساسانی که خیلی برجسته نقش شده‌اند، کم و فقط اطراف آن برجستگی معمولی سایر نقوش ساسانی را دارد.

جز نقوش طاق بستان و سلماس که در بالا شرح آنها گفته شد، سایر نقوش ساسانی در خاک پهناور فارس و در نقاط نقش رستم، نقش رجب، شاپور کازرون، فیروزآباد داراب، برم‌دلک شیراز، گویم، سرمشهد و سراب بهرام است که توضیح هر یک جداگانه داده خواهد شد و به طوری که نوشته‌اند، دو مجلس حجاری نیز در

www.tabarestan.info تبرستان



بشقاب نقره مربوط به دوران ولیعهدی اردشیر دوم حدود سال ۳۷۵ م که نزدیک راه‌آهن ساری در سال ۱۳۳۴ پیدا شد. (موزهٔ ایران باستان)

کوه معروف به سرسره و چشمه‌علی در اطراف تهران بوده است که در زمان فتحعلی‌شاه قاجار محو شده و نقش وی را بر جای آن کنده‌اند، نقوش اولیه در بعضی از کتابهای مستشرقین و سیاحانی که قبل از محو شدن، آنجا را دیده‌اند، ضبط شده است. روی هم رفته نقوش مکشوفه تا این تاریخ مربوط به اردشیر اول، شاپور اول، نرسی، شاپور دوم، اردشیر دوم، شاپور سوم، بهرام دوم، بهرام پنجم و خسروپرویز است.

نقوش تنگاب فیروزآباد

تبرستان www.tabarestan.info

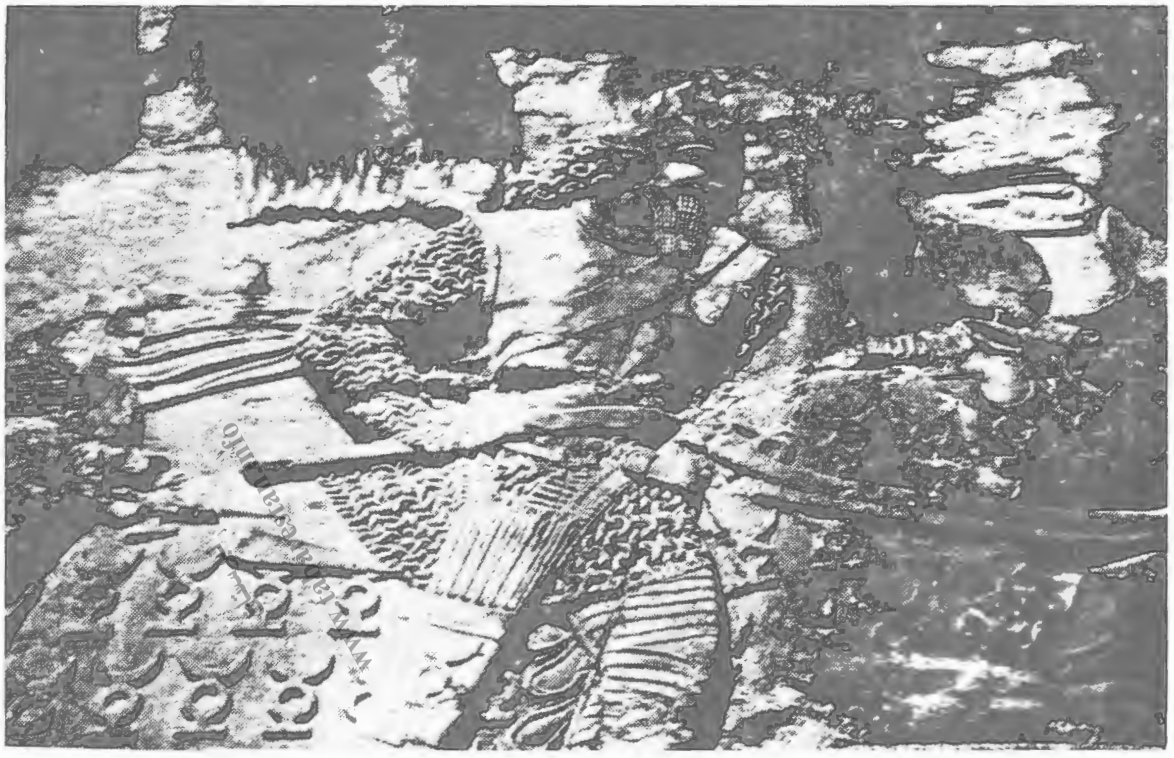
۱. در تنگاب فیروزآباد پانزده کیلومتر مانده به فیروزآباد، دست راست، آن طرف رودخانه در کمرکوه نقشی از مراسم تاجگذاری اردشیر بنیان‌گذار سلسله ساسانی به جا مانده است. در این نقش مظهر میترا تاج سلطنت را به اردشیر عطا می‌کند. پشت سر شاه طفلی که شاید ولیعهد (شاپور اول) بوده و پس از آن سه نفر از وزرا و امرای کشور دیده می‌شوند که به حال احترام ایستاده‌اند. بین شاه و مظهر میترا کتیبه‌ای پهلوی وجود داشته که اینک بسیاری از حروف آن ریخته و ضایع شده است و تقریباً دیگر خوانا نیست. کمی دورتر از این نقش، به طرف جنوب کتیبه دیگری است در هفت سطر به خط درشت پهلوی که شرح مفصل و ترجمه آن ضمن گفتار مربوط به خطوط پهلوی گفته شد. اندازه این مجلس ۲×۶ متر است.[۱]

مظهر خدا و اردشیر در این مجلس مثل مجلس تاجگذاری در نقش رجب نقش شده است، تاج شاه گوی مانند و دستش را به حال احترام بلند کرده است. کمی دورتر از مجلس تاجگذاری، شخص کوتاه اندامی که شاید ولیعهد بوده و سپس سه نفر دیگر نقش شده‌اند. حلقهٔ بین شاه و مظهر خدا و روبان آن تا پایین امتداد دارد. طول و عرض مجلس ۳×۵ متر است و جلو نقش در سطحه‌ای به عرض یک متر، سه نفر پشت سر شاه نیز دستهای خود را به حال احترام بلند کرده‌اند. بلندی نقش از سطح رودخانه چهار متر است و به صعوبت می‌توان از آن بالا رفت. برجستگی نقش زیاد و مخصوصاً نقش شاه و مظهر اهورامزدا، از سایرین برجسته‌تر است.

اشخاصی که مایل باشند نقش و کتیبه را ببینند باید از درخت نارون روبه‌روی

---

۱. شرح این کتیبه در جلد اول صفحه ۷۰ این کتاب داده شده است.



نقش نبرد اردشیر اول ساسانی در تنگاب فیروزآباد

پایه پل سنگی مخروبه صد متری بالاتر روند و از آنجا از رودخانه عبورکنند و با پای برهنه تا پای نقش بروند، زیرا سنگ و قلوه‌های کف رودخانه لیز است و به‌سختی می‌توان با کفش از آن عبور کرد، آن هم در ماههای تابستان و پاییز که سطح آب رودخانه پایین می‌آید.

۲. در حدود ده کیلومتری بالاتر از این نقش به طرف فیروزآباد، نقش دیگری در کمرکوه و آن طرف رودخانه در صحنه وسیع‌تری نمایان است که حالات جنگ تن به تن را می‌نمایاند. اشخاص در این نقش شش نفرند، یکی اردشیر که با حریف خود در نبرد است و وی را از پا درآورده، دومی شاپور است که او نیز بر حریف خود غلبه یافته است، سومی دو نفر سپاهی‌اند که یکی دیگری را از روی اسب بلند کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

برجستگی این نقش مانند نقش سلماس چندان زیاد نیست، ولی ظرافت و نکات و رموز هنری آن کاملاً مرعی و از نظر حجار محو نشده و به‌خوبی از عهده تجسم برآمده است. برای دیدن این دو مجلس حجاری و کتیبه باید به‌زحمت از رودخانه عبور کرد و به آن طرف رفت، ولی هنگام زمستان و اوایل بهار که رودخانه آب بیشتری دارد، گاهی رفتن به آن طرف غیر ممکن است.

برم‌دلک (شیراز)

شش کیلومتر بعد از قصر ابونصر، مکان مصفایی است به نام برم‌دلک. در این بیشه چشمه‌سارهای چندی از زیر کوه جاری است که با هم جمع می‌شود و جدول بزرگی را تشکیل می‌دهد. در بالای یکی از این چشمه‌ها رو به مشرق در پوزه کوه به ارتفاع حدود شش متر از سطح بیشه، سه مجلس حجاری مربوط به شاهان ساسانی دیده می‌شود که چون در جایی کنده شده‌اند که آبهای کوه از روی آنها می‌گذرد، زیاد آسیب دیده‌اند و تقریباً در شرف محو شدن هستند. با این موقعیت نامناسب، علت بقای آنها تا این زمان، برجستگی قابل ملاحظه‌ای است که معمولاً در نقوش ساسانی ملحوظ می‌شد و در این سه مجلس کاملاً رعایت شده است. مجلس اولی (دست راست) ۶×۲ متر است و یکی از شهریاران ساسانی را که شاید شاپور اول باشد، نشان می‌دهد که دستش را به طرف چپ دراز کرده و تاجی را که روبان آن آویزان است، نظیر تاجی که شاپور در نقش رجب از مظهر خدا می‌گیرد، در دست

گرفته است، موهای پری در پشت سرش نمایان است و شمشیری حمایل دارد. طرز ایستادن و شمشیر کمر او نظیر نقش بهرام در نقش رستم است. ۱/۵ متر بعد از این نقش، نقش دیگری است که ۱/۴۰×۲/۷۰ متر وسعت دارد و محتمل است که بهرام پنجم باشد. تاج این نقش گوی مانند، موها به پشت سر ریخته و خنجری در دست دارد و یک دست را به علامت احترام بلند کرده است. سه متر آن طرف‌تر مجلس دیگری است با ابعاد ۱/۵×۳/۵ متر. در این مجلس دو نفر نقش شده‌اند، یکی از آن شکل زنی است و شیئی شبیه به گل، از نقش دیگر می‌گیرد. طرز لباس این نقوش نظیر لباس نرسی در نقش رستم است.

رفتن به نزدیک نقش به واسطه صاف بودن کوه مشکل است و باید با پای برهنه بالا رفت و علاقه‌مندان به تماشای این نقوش، بهتر است یک نفر راهنما همراه داشته باشند، زیرا نقوش تا حدی محو شده و پیدا کردن آن بدون راهنما مستلزم تلف کردن وقت زیادتری است.

www.tabarestan.info تبرستان

نقش بهرام دوم ساسانی در گویم

نقش دیگری از ساسانیان در یک کیلومتر و نیمی مغرب گویم[1] در تنگ قوام‌آباد به نام نقش رستم وجود دارد که متعلق به بهرام دوم است. اندازه نقش ۱/۷ در ۲/۱ متر و در بیست متری یک آبشار، درون باغی به ارتفاع هشت متر از سطح زمین در کوه کنده شده است. طرز لباس عیناً به شکل لباس بهرام دوم در نقش رستم مرودشت است و تا روی کفش کشیده شده است. روی نقش به طرف آبشار است و دو دستش را به جلو بلند کرده است. تاج کره مانندی بر تارک شاه قرار گرفته که روبان آن تا کمر آویزان است و زلفهای پر پشتی تا روی دوشش ریخته است.

این نقش در اثر بدی جنس سنگ کوه، در شرف محو شدن است و مانند سایر نقشهای نقاط مختلف فارس به نقش رستم معروف است و مثل نقوش طاق بستان (کرمانشاه)، نقش سراب بهرام (بین کازرون و فهلیان)، نقش برم‌دلک و سایر نقوش ساسانی، بر کنار چشمه آب در جای باصفا و باطراوتی کنده شده است.

---

۱. گویم بین قصرالدشت و قلات واقع است. (شیراز)

نقش بهرام دوم در سرمشهد کازرون[۱]

در زیر کتیبه پهلوی بزرگ سرمشهد یک مجلس حجاری مربوط به بهرام دوم است. بهرام در این نقش در حال نبرد و کشتن شیری است و لاشه شیر دیگری که قبلاً کشته شده است، در روی زمین افتاده است. بهرام با دست چپ از ملکه که در طرف چپ او قرار گرفته است، حفاظت می‌کند. لباس شاه و ملکه در این نقش مانند لباس نرسی و مظهر آناهیتاست در نقش رستم. چینهای لباس که تا پشت پا کشیده می‌شود به‌خوبی نمایان است و تاج گوی مانند شهریار ساسانی بر تارکش روی زلفان پر پشت او مشاهده می‌شود. مقداری از زلفان او افشان و از بالای دوشش به پشت سر ریخته است. دو نفر که از وزرا و رجال درجه اول درباری هستند، پشت سر شاه و ملکه به حال احترام ایستاده‌اند، زن این نقش را مظهر آناهیتا (ناهید) نیز گفته‌اند، زیرا به طوری که گفته شد، لباس او عیناً مثل لباس مظهر آناهیتا[۲] در نقش رستم است.

www.tabarestan.info تبرستان

حجاریهای نقش رجب

در سه کیلومتری شمال تخت‌جمشید، دست راست جاده شاهی، روبه‌روی راهی که به نقش رستم می‌رود، در کوه، غار روباز و محقری است که در سه بدنه آن (شمالی، شرقی، جنوبی) سه مجلس از مراسم تاجگذاری پادشاهان ساسانی را حجاری کرده‌اند. این حجاریها که بر آثار نقش رستم تقدم دارد، در اثر باران و آفتاب و سایر عوامل طبیعی، رو به خرابی و زوال رفته و می‌رود.

برای وجه تسمیه این مکان به نقش رجب علتی نمی‌توان پیدا کرد، جز اینکه چون ساکنان دهات مجاور آنجا را نقش رجب نامیده‌اند، به‌تدریج به این نام معروف و در کتابهای خاورشناسان و باستان‌شناسان به همین اسم ضبط شده است، فقط مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی در آثار عجم می‌نویسد که اینجا را «نقش قهرمان» نیز می‌خوانند. در نقش رجب سه مجلس حجاری جلب نظر می‌کند که جمعاً بیست و یک تصویر از مردان و زنان و اطفال در آنها حجاری شده است.

---

۱. شرح سر مشهد در صفحه ۳۰ جلد اول این کتاب آمده است.

۲. آناهیتا باید زن بهرام دوم باشد، نه فرشته آناهیتا.



نقش بهرام دوم در سرمشهد (کازرون)

مجلس اول: در شمال محوطه واقع است به فاصله ۱/۵ متر بالاتر از زمین قرار گرفته و شش متر طول و چهار متر ارتفاع دارد.

در این مجلس شاپور اول دومین شهریار ساسانی، سوار بر اسب درشت‌هیکلی است و این‌طور نمایانده شده که برای گرفتن تاج شاهنشاهی، یا حضور در مجلس سرور، یا اجرای امر مهمی می‌رود. لباس چین‌دار او تا ساق پا کشیده و نوارهای شلوارش در اهتراز است. غلاف خنجر ظریف و کوچک او که به روی رانش افتاده، با روبانهای اطراف آن، فوق‌العاده جالب و دیدنی است. زلفان گره‌گره و انبوه از دو طرف صورت، با تاج کره‌مانندی که بالای سرش قرار گرفته، لطف مخصوص و جلوه دیگری به این حجاری داده است.

www.tabarestan.info تبرستان

مجعد نگاه‌داشتن مو از زمان هخامنشیان مطلوب بوده است. اشکانیان و ساسانیان نیز این آرایش را دوست می‌داشتند و مخصوصاً نقوش شاهان زمان ساسانیان دارای زلفان و گیسوان پرپشت است. اسب قوی‌هیکل و درشت‌استخوان شاپور، در حالی که دست چپ خود را برداشته و در حال حرکت است، حجاری شده است. متأسفانه دست و پا و سر و صورت این حیوان را با چکش و قلم، تعمداً تراشیده و از حال طبیعی و اصلی خارج ساخته‌اند. زین و برگ و لجام و روزینی، همه شکیل و حاکی از تزیینات بی‌نظیر است که مخصوص اسب شاه بوده است. در سینه اسب چهار سطر نوشته که هر سطر نیم متر طول دارد به خط پهلوی ساسانی دیده می‌شود و زیر آن شش سطر به خط یونانی به همان مضمون نوشته شده که مفاد آن چنین است:

«اورمزدپرست خداوندگار شاپور، شاهنشاه ایران و غیر ایران، فرستاده از طرف خدا، پسر اورمزدپرست خداوندگار اردشیر، شاهنشاه ایران و غیر ایران، فرستاده از جانب خدا، پسر خداوندگار پاپک شاه».

در متن این مجلس نیز چهار سطر دیگر به خط پهلوی در بالای دست اسب نقش شده است. تعداد نزدیکان و درباریانی که پشت سر شاه قرار گرفته‌اند نه نفر است که یک نفر در بالای سر همه آنها قرار گرفته و چنین به نظر می‌رسد که اهمیتش بیش از دیگران است. این نه تن دارای گردن‌بندهایی هستند که با گلهای گرد زینت یافته و کلاه نمدی بلندی به سر دارند که روی یکی از آنها علامت

مخصوصی نقش کرده‌اند. تمام اندام سه نفر از این نه شخص پیدا و بقیه فقط سر و گردن و سینه‌شان نمایان است. سه نفری که تمام اندام آنها حجاری شده است دارای هیکل درشت و شلوارهای بلند و چین‌داری هستند که تا پشت پا افتاده است. لباس آنها کمی پایین‌تر از زانو است و کمربندی که با گل تزیین شده در کمر دارند. دستهایشان به روی غلاف شمشیری است که تا محاذی پای آنها کشیده شده است.

عضلات بازو، و سینه‌های پهن و گردنهای کشیده این مردها، به طوری مجسم و محسوس است که اینک پس از ۱۷۰۰ سال نمونه‌ای از مردان سلحشور و با عزم و اراده این آب و خاک را در نظر بیننده مجسم می‌کند، یعنی مردانی که چندین قرن با بزرگ‌ترین امپراتوریهای جهان (روم) پنجه در پنجه افکندند و پیوسته غالب بوده‌اند.

ملکه با یکی از محارم نزدیک، بلافاصله پشت سر شاه قرار گرفته و تاج کوچک گردی، نظیر تاج شاه بر سر دارد.

مجلس دوم: مراسم تاجگذاری اردشیر اول سرسلسله و بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی است. این مجلس که ابعاد آن ۴/۵ متر است، از هشت نفر مرد و زن و بچه تشکیل یافته و مراسم اعطای تاج و یا حلقه سلطنتی از طرف روحانی عالی‌مقام یا مظهر اهورامزدا به شاه است. اردشیر تاج سلطنتی را با یک دست گرفته و دست دیگرش را به حال احترام بلند کرده است. تاج شاه در این حجاری، کنگره‌دار است. تاج شاهی در این مجلس و مجلسهای منقوش در نقش رستم نوار پهنی است که در بعضی از نقوش به دور سر شاه پیچیده شده و از پشت سر گره خورده و دو سر آن آویزان است. این قسم تاج به تقلید از یونانیها در زمان سلوکیها و پارتها رواج گرفت و بعداً ساسانیان نیز معمول داشتند.

پشت سر شاه دو نفر قرار گرفته‌اند، یکی از آنها غلام یا کنیزکی است که مگس‌پرانی بالای سر شاه گرفته و دیگری یکی از بزرگان کشور است که به حال کرنش و احترام ایستاده است. جلو شاه و مظهر خدا دو طفل مشاهده می‌شود که یکی از آنها شاید ولیعهد و پسر شاه است. در دست نقش دیگر عصای کوچک گرزمانندی است که پایین آن را گرفته است. نماینده خدا، با یک دست تاج را به اردشیر می‌دهد و با دست دیگر می‌خواهد عصای سلطنتی را به شاه اعطا کند.

www.tabarestan.info تبرستان

پشت سر مظهر اهورامزدا دو نفر از بانوان سلطنتی دیده می‌شوند که به طور جداگانه مراسم احترام را به جا می‌آورند. پشت سر شاه یکی از خواجه‌سرایان مگس‌پرانی بالای سر شاه گرفته و کمی عقب‌تر یکی از ارکان سلطنت که ریش درازی دارد انگشت را به علامت احترام بلند کرده است.

خارج از این مجلس به طرف چپ، شخصی حجاری شده است که دست راست را به حال احترام برداشته و کتیبه را نشان می‌دهد. این نبشته سی سطر به خط پهلوی ساسانی است که در حدود بیست سطر آن سالم مانده و بقیه از بین رفته است. در متن مجلس دوم نیز کتیبه پهلوی بوده که از بین رفته و کلماتی چند از آن را که خوانده می‌شود بدین مضمون تشخیص داده‌اند:

«آیین زرتشت از میان رفته بود. من که شاهنشاهم آن آیین را تجدید کردم».

www.tabarestan.info تبرستان

شکل اردشیر در این مجلس حجاری، از حیث تاج و کلاه مثل نقش اردشیر است در روی مسکوکات اوایل سلطنتش، در حالی که در حجاری نقش رستم تاج او گوی مانند و شبیه تاجی است که روی مسکوکات بعدی او نقش شده است. از همین لحاظ حدس زده می‌شود که این حجاری از حیث تاریخ بر حجاری نقش رستم مقدم باشد و محو شدن پاره‌ای از اشکال و خصوصیات لباس مجسمه‌ها نسبت به نقوش نقش رستم، در اثر ریزش آب باران بوده که قسمتهایی از سنگ را ضایع کرده است.

مجلس سوم: مراسم تاجگذاری شاهپور اول است. تاجگذاری شاهپور به روایت ابن ندیم روز یکشنبه اول نیسان بوده است که مصادف با سال ۲۴۲ میلادی است. نخستین خطبه مانی در این روز به مناسبت تاجگذاری ایراد شد.

در این حجاری که ابعاد آن ۴ متر در ۲/۵ متر است، شاپور اول سوار اسب است و تاج شاهی را از روحانی عالی‌مقام یا نماینده اهورامزدا که او هم بر اسبی سوار است، می‌گیرد. مظهر خدا تاج کنگره‌داری بر سر دارد، گیسوان مجعدش بر روی شانه‌ها ریخته و نوارهای پهنی که به تاج بسته از پشت او آویزان است. جبه او با روبانی که در سینه اسب دیده می‌شود بسته شده است. گردن و سینه اسب با زنجیر و اسبابهایی مزین شده و گوهای مستطیل شکلی در اطراف اسب آویزان است.

طراحی این مجلس نظیر تاجگذاری اردشیر است در نقش رستم، با این

تفاوت که در آن مجلس، شاه در سمت راست، و مظهر اهورامزدا در سمت چپ بودند و آن دو نفر که زیر سمهای اسب شاه و اهورامزدا در نقش رستم حجاری شده‌اند، در این مجلس نیستند و به همین دلیل می‌توانیم این مجلس را مربوط به تاجگذاری شاهپور اول بدانیم.

جلو نقش رجب میدانگاه وسیعی است که می‌توان حدس زد زمانی آبادی و خانه‌هایی در آنجا بوده است و نیز مجراهایی که در کوه نقش رجب مشاهده می‌شود، این تصور را تقویت می‌کنند که چشمه آبی از آنجا جاری می‌شده و جای باصفا و خوش‌منظری بوده است که شهریاران ساسانی نقوش تاجگذاری خود را در آنجا به یادگار گذارده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

نقش رستم

در ادوار باستان کوه نقش رستم یا کوه حاجی‌آباد یکی از جایگاههای مقدس و مورد احترام بوده و مردم برای زیارت آن و دیدن آرامگاه پادشاهان و آتشکده و نثار نذر و نیاز بدانجا می‌آمده‌اند، در نتیجه از هزاران سال پیش از میلاد این محل آباد و تا اواخر عهد ساسانی دارای اهمیت زیادی بوده است.

وجود یک نقش بسیار قدیمی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد در زیر نقش بهرام دوم، اهمیت و احترام این کوه را از قدیم‌الایام می‌رساند و این خود شاید سبب شده است که شهریاران هخامنشی آرامگاه ابدی خود را در کمر آن بسازند و سپس ساسانیان حساس‌ترین و جالب‌ترین صحنه‌های زمان خود را در دامنه آن نقش کنند. در سینه خموش این کوه که نگاهدارندهٔ اسرار تاریخی بی‌شماری است، از دو شاهنشاهی بزرگ ایران کهن یعنی هخامنشی و ساسانی آثار بس گرانبها و مهمی به یادگار مانده است که هر یک از آنها به سهم خود صفحات گویا و بی‌خدشه و تردیدی از تاریخ بزرگیهای ایران است و با دیدن آن می‌توان شکوه و جلال فرمانفرمایان این خطه را حدس زد. همان‌طور که حد اعلای هنر و جلال و قدرت دوران هخامنشی را در تخت‌جمشید می‌توان دید، در نقش رستم نیز فر و شکوه و صلابت پادشاهان ساسانی را می‌توان یافت.

چرا اینجا را نقش رستم می‌گویند: نقش رستم چون بسیاری از نقاط باستانی از قبیل مشهد مادر سلیمان، تخت‌جمشید، تخت سلیمان، قصر ابونصر، نقش رجب و غیره که در ادوار اسلامی به نامهای مستعار محلی مشهور شده‌اند، در پاره‌ای از کتابهای تاریخ‌نویسان بعد از اسلام و مخصوصاً خاورشناسان و سیاحان دو سه قرن اخیر با همین نام به ثبت رسیده است و زبانزد خاص و عام شده است.

علت نام‌گذاری آن به نقش رستم را می‌توان چنین تصور کرد که چون حجاریهایی از پیکار و نبرد شاهان ساسانی با هباطله در آنجا نقش شده است، مردم تصور کرده‌اند قهرمان این نبردها رستم پهلوان داستانی است که مثلاً به ضرب یک نیزه راکب و مرکوب را به روی هم در غلطانده است. بنابراین آنجا را به نام نقش رستم نامیده‌اند. مضافاً به اینکه چند نقش آنجا مانند نقش مظهر اهورامزدا که تاج شاهی را به اردشیر می‌دهد دارای ریش بلندی مانند ریش بلند رستم داستان است.

سیاحان خارجی که از قرن ۱۵ تا ۱۹ به ایران آمده‌اند، از قبل ژوزفا باربرو(Josefa Barbaro) اهل ونیز (قرن ۱۵ میلادی) و نی‌بور(Neibuhre) (قرن ۱۸) این نقوش را مربوط به رستم پهلوان دانسته و تصور کرده‌اند که این آثار مربوط به دوره پارتهاست. ولی بعدها که تاریخ‌نویسان و خاورشناسان دیگری آمدند و خطوط پهلوی را خواندند و تتبع و دقت بیشتری کردند، اشتباه مورخان سابق را جبران کردند و چگونگی امر ظاهر شد.

در *فارس‌نامه* ابن بلخی به نام کوه نفشت ضبط شده است:

«زرادشت حکیم عهد وشتاسف آمد و کیش گبرگی آورد و پیش از آن کیش صابیان داشتندی و چون زردشت بیامد وشتاسف او را به ابتدا قبول نکرد و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب *زند* آورده بود، همه حکمت را بر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود به زر، و وشتاسف آن را قبول کرد و به اصطخر پارس کوهی است، کوه نفشت گویند کی همه صورتها و کنده‌گریها از سنگ خارا کرده‌اند و آثار عجب اندر آن نموده و این کتاب *زند* و *پازند* آنجا نهاده بود و گبران می‌گوید بعد از آن کتاب زند را باز نیافتند، گفتند بر آسمان بردند».[۱]

۱. *فارس‌نامه* ابن بلخی، به کوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز، ۱۳۴۳، ص ۵۸.

و در جای دیگر باز می‌گوید: «کوه نفشت کی کتاب زندگی زردشت آورد آنجا نهاده بود هم نزدیک اصطخر است».[۱] حمدالله مستوفی در *نزهت القلوب* باز همین را نقل کرده است.

(نویسنده راجع به کوه نفشت و دژنبشت در صفحه ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ جلد اول این کتاب بحث کرده است که علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند بدان کتاب مراجعه کنند.)

نقوش ساسانیان در نقش رستم، هفت نقش برجسته است که در کمر کوه حاجی‌آباد کنده شده و به ترتیب ورود به نقش رستم به شرح آنها مبادرت می‌شود:

تبرستان www.tabarestan.info

۱. مراسم تاجگذاری اردشیر اول ساسانی: بدو ورود به نقش رستم در ابتدای کوه، اولین حجاری که جلب نظر می‌کند، مراسم تاجگذاری اردشیر اول سر دودمان ساسانی است که بر اسبی سوار و تاج سلطنتی را با نهایت احترام از مظهر یا نماینده اهورامزدا می‌گیرد. تاج دارای دنباله و روبانی است که به روی گیسوان انبوهش، که تا روی دوش افشان و به پشت سر ریخته است، کشیده می‌شود. روبان تاج که به دور پیشانی بسته شده تا پشت اسب آویزان و نمایان است و بر تارک آن تاج گوی‌مانندی دیده می‌شود. دست چپ اردشیر به حالت احترام که معمول زمان بوده است، بلند شده و مراسم تکریم به نماینده یا مظهر اهورامزدا را مجری می‌دارد. در سینه اسب شاه خطوطی بدین مضمون نقر شده است:

«این سوار، پرستنده خدایگان شاهنشاه ایران از نژاد خدایان پسر پاپک شاه».

در زیر سمهای اسب او شخصی حجاری شده که به پشت روی خاک افتاده است.

عقیده مورخان و باستان‌شناسان بر آن است که شاید اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی است که در سال ۲۲۶ به دست اردشیر بابکان مغلوب و کشته شد. ولی شکل کلاه نمدی او که شبیه به کلاه نقش پشت سر اردشیر است و به کلاه پارتها شباهتی ندارد باعث می‌شود در شخصیت این نقش که آیا اردوان است یا یکی از مدعیان سلطنت اردشیر، که به دست او مغلوب شده، شک کرد. در *تاریخ بلعمی* ذکر شده که وقتی اردوان پنجم در صحرای هرمزدجان شکست خورد

۱. *همان*، ص ۱۶۰.

«اردشیر از اسب فرود آمد و لگد بر سر وی زد به هر دو پای تا مغزش از سر بیرون آمد و آن روز اردشیر را شاهنشاه نام کردند».[۱]

نماینده یا مظهر اهورامزدا نیز بر اسب سوار است و زیر دست او باز سر دیگری افتاده که مارهایی از آن بیرون آمده است و چنین تعبیر کرده‌اند که مظهر اهریمن یا یکی از ارواح موذی و خبیثه باشد.

در دست چپ نماینده خدا عصای سلطنتی است و شاید برسم باشد و با دست راست تاج شاهی را به اردشیر اعطا می‌کند.

تبرستان www.tabarestan.info

پشت سر اردشیر یکی از محارم حجاری شده که با دست راست مگس‌پرانی را بر فراز سر شاه نگاه داشته است. از تنه به پایین او پشت کفل اسب پنهان و نامرئی است. کلاه این مجسمه نمدی و به شکل کلاههای مادی است و روی آن شکل برگی حجاری شده است.

نظیر علامتی که روی کلاه این نقش پیداست در سایر نقوش ساسانی نیز دیده می‌شود، منتها به اشکال مختلف و گویا نشان مخصوص افسران و درباریان و نزدیکان شاه بوده که برحسب منصب و تقرب تغییر می‌کرده است.

تاجی که مظهر اهورامزدا به شاه می‌دهد و پاره‌ای نوشته‌اند حلقهٔ سلطنتی است، دارای روبان و دنباله‌ای است شبیه به روبان کلاه شاه و به دلیل همین شباهت احتمال قوی داده می‌شود که آن شیء تاج است که از طرف خدا به شاه اعطا می‌شود، نه حلقهٔ سلطنتی.

این نوع تاج که به شکل حلقه است، روی موی سر کمی بالاتر از پیشانی قرار می‌گرفت و روبانی دارد که به پشت سر آویزان و در پاره‌ای از سکه‌های فراتاداران و شاهان محلی پارس (بغدات اول، اتو فرادات دوم) و سکه‌های شاهان اشکانی دیده شده است.

اسبان هر دو نقش بی‌رکاب و دارای شلاله و گویهای آویزانی هستند که تا این اواخر نیز برای قشنگی و زینت، به زین و برگ اسبها نصب می‌کردند.

اسب حامل اردشیر دارای حمایلی است که شکل چند شیر روی آن حجاری

---

۱. *تاریخ بلعمی*، ص ۸۸۳

شده ولی حمایل گردن اسب مظهر خدا، با گلها زینت یافته است. شلاله زنجیر روی پهلوی اسب و شلاله دهنه به‌خوبی حجاری و نمایانده شده است. این تزیینات حاکی از دقت نظر و ریزه‌کاری استادان حجار و سازندگان این نقوش است. طول این مجلس حجاری ۵ متر، ارتفاع آن ۴ متر و برجستگی آن ۱۵ سانتی‌متر است.

ارتفاع این حجاریها از سطح زمین فعلاً حدود سه متر است، ولی ارتفاع اولیه آن بیش از پنج متر بوده است و اینک خاکهای فراوانی در دامنه این کوه انباشته شده که ارتفاع نقوش را از سطح زمین کم کرده است. روی سینه اسب اردشیر ده سطر خط پهلوی و روی سینه اسب مظهر خدا سه سطر نقش شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

۲. نقش بهرام دوم: در جوار مجلس تاجگذاری اردشیر که در بالا شرح داده شد، مجلس حجاری دیگری است که به بهرام دوم و خاندان سلطنتی و درباریان او منتسب شده است. نقش یاد شده را به این دلیل به بهرام دوم منسوب داشته‌اند که تصویر شاه و تاج آن با نقوش روی سکه‌های بهرام دوم یکی است و در روی سکه‌ها نام بهرام دوم نوشته شده است.

حجاری فوق در بالای نقوش عیلامی قرار گرفت و لازم به توضیح است که قبلاً در جای این نقش ساسانی، یک مجلس حجاری مربوط به اواسط هزارهٔ دوم پیش از میلاد بوده که در زمان ساسانیان آن را محو و به جایش نقش بهرام دوم را نقر کرده‌اند. هنوز نقش یک نفر ایستاده در گوشه راست همین مجلس حجاری (خارج از مجلس) با همان طرز لباس و هیئت اولیه‌اش برجاست و شبهی نیز از نقوش اولیه در زیر نقش بهرام و همراهان دیده می‌شود.[۱]

تعداد تصاویر این مجلس هشت نفر است. شهریار ساسانی در وسط و از روبه‌رو حجاری شده، ولی صورتش به طرف بانوانی که در سمت راست او قرار گرفته‌اند، متمایل است. تاج پادشاه در این نقش مانند گوی است و دو چیز به شکل بال عقاب از آن به طرف بالا رفته، دو دست شاه نیز به روی قبضه شمشیر گذارده شده است. گیسوان بلند و ریش او مثل سایر نقوش ساسانی است. اشخاص سمت چپ، اولی شاید ولیعهد، دومی ملکه و سومی شاهزاده باشد، سپس اشخاص دیگر نقش شده‌اند، در

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب *آثار تاریخی جلگه مرودشت* ص ۳۵ تألیف مؤلف مراجعه شود.

طرف راست سه نفر از بزرگان کشور و درباریان دیده می‌شوند که دستها را به علامت احترام بلند کرده‌اند. در این مجلس فقط اندام شاه تمام و کمال حجاری شده و بقیه نیم‌تنه است. پروفسور زاره حدس زده است که شاهزاده طرف چپ وهرام سکانشاه و اشخاص طرف راست یکی مؤبدان مؤبد و دیگری شاهزاده نرسی عموی پادشاه باشد.

موضوع جالب در این نقوش، کلاه ملکه و شاهزادگان است که بر فراز یکی از آنها شکل کله اسب و بر دیگری کله شیری به جلو آمده، نقش شده است.

بهرام دوم پسر بهرام اول و نوه شاپور اول است که در ۲۷۵ میلادی به شاهی رسید و در ۲۹۳ میلادی درگذشت. از وقایع برجسته سلطنت او جنگ با کاروس (Carus) امپراتور روم است. کاروس با قشون ورزیده مشغول پیشروی بود، ولی به دلیل یک اتفاق ناگهانی، یعنی رعد و برق شدیدی که در اثنای جنگ حادث شد او را در چادرش مرده یافتند. سپاه بی‌سردار روم ناگزیر به عقب‌نشینی شد و جنگ به سود بهرام دوم پایان پذیرفت.

۳. مجلس سوم: این حجاری در زیر آرامگاه داریوش دوم قرار گرفته است و حدود نه متر طول دارد و ظاهراً جنگ یکی از شهریاران دلاور ساسانی است که به چابکی بر حریف تاخته و می‌خواهد او را به ضرب نیزه از پا درآورد. نیزه دشمن شکسته و اسب او از ته به زمین رسیده و می‌خواهد درغلطد. پشت سر شاه، پرچم‌دار سوار اسبی است و او نیز چهار نعل می‌تازد. این مجلس مانند دو مجلس دیگر که ذکر آنها خواهد آمد زیاد آسیب دیده و جزئیات حجاری‌اش به‌تدریج محو شده است. به همین دلیل تشخیص درست هویت صاحب نقش مقدور نیست. پروفسور زاره آن را متعلق به بهرام دوم دانسته است.

نکتهٔ جالب در این حجاری، تجسم و تبحری است که حجار به خرج داده و حالت غالب و مغلوبی را در حین غلبه نمایانده است. چهار نعل تاختن، شکستن نیزه و حالت زار دشمن، حکایت از آن دارد که استاد فن کاملاً مقید بوده است شجاعت و شهامت شاه را نمودار سازد.

موضوع دیگر، نقش یک نوع پرچم است که به‌ندرت در جاهای دیگر دیده شده است و آن عبارت از چوبی افقی است که به دسته پرچم نصب و روی آن سه گوی نقش شده و دو قطعه پارچه نیز از دو سرچوب آویزان است.

www.tabarestan.info تبرستان

راجع به پرچمهای عهد ساسانی در صفحه ۷۵ توضیح داده شده است.

۴. مجلس چهارم: این حجاری که زیر آرامگاه اردشیر اول هخامنشی نقر شده و به‌تدریج محو می‌شود، باز حالت جنگ تن به تن را می‌رساند که شاه با ضرب نیزه، دشمن و اسبش را به روی هم در غلطانیده است. دم اسب در نواری پیچیده شده و دارای شلاله‌هایی به روی کفل و پشت سر اسب است. دسته شلاله‌ها نشان می‌دهد که از طلا یا نقره بوده‌اند. سازنده این نقش هنرآزمایی خود را بیشتر در حجاری اسب به خرج داده که از سایر جزئیات این مجلس حساس‌تر و جالب‌تر است.

www.tabarestan.info تبرستان

۵. نقش برجسته شاپور و والرین: بهترین نقش برجستهٔ نقش رستم، بلکه حساس‌ترین نقش ساسانی که هم از لحاظ صنعت حجاری و هم از لحاظ تاریخ، شایان ملاحظه و حائز اهمیت فراوان است، این نقش است که استادان زبردست و حجاران هنرمند نهایت دقت را به خرج داده‌اند تا موضوعی را که از حوادث مهم تاریخ دنیای گذشته است، به‌خوبی تجسم ببخشند و اتفاقاً هم خوب از عهده برآمده‌اند. هیمنه اسب شاپور و ابهت و تشخصی که به شاه داده شده و منظره اسیر رومی کاملاً حساس و گویاست، و با سایر نقوش ساسانیان در نقش رستم قابل مقایسه نیست، زیرا هیکل اسب در این مجلس در مقایسه با اسبی که در مجلس تاجگذاری اردشیر نقش شده، متناسب‌تر است و کمتر ایراد فنی و هنری دارد و از این رو می‌توان معتقد شد که صنعت حجاری و مجسمه‌سازی در بیست سال اول سلطنت شاپور ترقی بیشتری کرده است و استادان زبردستی به وجود آمده‌اند. طول مجلس حجاری ۱۲ متر و بلندی آن ۷/۵ متر است.

در این نقش پادشاه فاتح ساسانی در نهایت شکوه و جلال بر اسبی کوه‌پیکر سوار شده و بر فراز تارک او تاج کنگره‌داری نمایان است و انتهای ریش پرپشت او در حلقه دیده می‌شود. لباس شاه نیم‌تنه و شلوارش به روی زانو چین خورده است؛ در گردن او یک گردن‌بند و برگوشش گوشواره‌ای آویزان است و با حالت جدی و محکمی به روی اسب نشسته و دست بخشایش را به جانب والرین که در برابر او زانو زده، دراز کرده است. والرین امپراتور روم، تاج برگ غار بر سر دارد. ردای رومی بر پشت او در اهتزاز است و این‌طور مجسم شده است که او با شتابزدگی و عجله دویده است تا خود را به پای اسب شهریار ساسانی برساند و درخواست بخشایش کند.

والرین با حالت خضوع، زانوی راست را خم کرده و زانوی چپش را بر زمین تکیه داده و هر دو دست را به سوی شاه دراز کرده و لطف او را خواستار است.

پهلوی والرین شخصی که لباس رومی در بر دارد ایستاده و چیزی از دست شاه می‌گیرد. حدس زده‌اند که این شخص سیریادیس (Cyriadis) یا کوردیاس از اهالی انطاکیه باشدکه شاپور او را فرمانروایی روم شرقی داد و فرمان امپراتوری را از دست شاپور می‌گیرد. پشت سر شاه یکی از بزرگان کشور ایستاده و دست را به حال احترام نگاه داشته است. زیر اندام او کتیبه‌ای به خط پهلوی ساسانی در ۳۸ سطر نقر شده که به مرور زمان جملات و سطوری از آن محو گردیده است. روی شکم، زیر شکم و بین دو دست اسب، کتیبه‌هایی به خط پهلوی نقر شده است.[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

شاپور شرح این جنگ را به دور کعبه زرتشت در همان نقش رستم نوشته و نویسنده در جلد اول این کتاب از صفحه ۳۴ تا ۶۰ آن را تفسیر و ترجمه کرده است.

شاپور اول پسر اردشیر، دومین پادشاه ساسانی بین ۲۴۲ تا ۲۷۱ م پادشاهی کرد، در ۲۶۰ میلادی پس از یک سلسله جنگهایی که با رومیان کرد، والرین امپراتور روم برای خلاصی و تصرف انطاکیه که به تصرف شاپور درآمده بود، به پا خاست. بدواً آنجا را گرفت ولی بعداً در اثر خیانت **مکریانوس** (Macrianus) فرمانده قوای او قشون روم تحت محاصره شاپور درآمد و منجر به اسارت امپراتور والرین شد و تا آخر عمر در اسارت باقی ماند. مرگ او را در شهر گندی‌شاپور نوشته‌اند.

۶. نقش جنگ بهرام پنجم با هباطله: این مجلس در زیر آرامگاه داریوش کبیر و در دو قسمت حجاری شده و ابعاد هر قسمت تقریباً ۶/۵×۶/۵ است. در هر دو مجلس شهریار ساسانی و حریفش بر اسب تنومندی سوارند. بهرام نیزه خود را به سوی حریف دراز کرده است. لباس او لباس جنگ است وکمربندی زرین به روی آن بسته است. در زیر سم اسب او جسد کشته‌ای نمایانده شده که تاج گوی‌مانندی بر سر دارد و می‌توان تصور کرد که یکی از امرای سپاه دشمن بوده که به دست بهرام شکست خورده و کشته شده است؛ شاید هم خود امیر هباطله باشد؛ بر پیشانی اسب بهرام کیسه‌ای چرمی بسته شده است. لباس حریف به شکل لباسهای تاتاری است.

---

۱. برای اطلاع از مفاد این کتیبه‌ها به جلد اول این کتاب صفحه ۶۰ مراجعه شود.



نقش شاپور اول و والرین (نقش رستم)

توضیحاً آنکه هباطله در ۴۲۵ میلادی از جیحون گذشتند و بنای تاخت و تاز را در خاک ایران گذاردند. بهرام به ظاهر برای شکار، ولی در باطن برای هجوم ناگهانی به هباطله به طرف آذربایجان رفت و در آنجا قوای دیگری نیز فراهم آورد و محرمانه از راه طبرستان و گرگان به جلو هباطله شتافت و آنها را غافلگیر کرد و شبیخون موحشی در مرو به آنها زد. در این شبیخون حیله‌ای به کار برد و آن این بود که دستور داد برای مرعوب ساختن اسبهای دشمن کیسه‌هایی از چرم بر پیشانی و گردن اسبها بستند و در آن سنگریزه ریختند تا صدای آن خود تولید وحشت بیشتری در دشمن کند. در این نبرد ناگهانی و برق‌آسا، خان هباطله کشته شد و سراپرده و غنایم او به دست بهرام افتاد. بهرام این قوم متجاوز و مزاحم را تا آن طرف جیحون راند و آنها ناچار صلح کردند و تا مدت مدیدی خیال شاهان ساسانی راحت شد و سرحدات شرق شاهنشاهی از دست‌اندازی آنها در امان بود.

www.tabarestan.info تبرستان

مجلس حجاری زیرین، سالهای متمادی در زیر خاک مدفون بود و طبق نوشته فلاندن سیاح و مورخ فرانسوی در ۱۸۴۰ میلادی که او به نقش رستم آمده بود آن را از زیر خاک بیرون آورده‌اند. تا پیش از او سایر خاورشناسان از این مجلس ذکری نکرده‌اند. نویسنده توضیح این مجلس را از زبان خود فلاندن که یابنده آن است نقل می‌کند[۱]:

«این نقش صدها سال در زمین پنهان بود و کسی از وجودش خبر نداشت. مزدوران، با وجودی که بیل و کلنگشان خوب کار نمی‌کرد زمین را به اندازه چهار متر از پهنا و شش متر از طول کندند و سه روزه این نقش را ظاهر ساختند. این نقش از بهترین نقوش و یکی از صفحاتی است که طبیعت بدو دست نیافته و آن را بی‌عیب گذارده است.

این نقش از نقش بالایی به توسط خطی باریک جدا گشته و منظر مشابه آن را نشان می‌دهد. چون بدو آسیبی نرسیده بهتر می‌توان به وضع لباس و اسلحه ایرانیان آن زمان پی‌برد. نهایت، کلاهها شکسته و منهدم گردیده که وضعشان معلوم نیست، لیکن در اثر بررسی عمیق معلوم گشت که با کلاه نقش بالا تفاوتی ندارند. یکی از دو جنگجوی این نقش باز از سلسله ساسانی است. قسمت قابل توجه، آرایش و تزیینات نقوش است و از پولکهایی که بر روی شانهٔ سوار است و بر تن نقش شخصی که در زیر پای اسب سمت چپ است چنین مستفاد می‌شود که هر رزمجویی نیمه‌تنه زره‌مانندی بر تن می‌کرده است.

---

۱. *سفرنامه اوژن فلاندن فرانسوی*، ترجمه حسین نورصادقی، ص ۲۳۰.

نیم‌تنه نام‌برده با آنچه به قرون وسطی در اروپا متداول بوده شباهت دارد، این نیم‌تنه فلزی سوراخ سوراخ و برای حفاظت از سلاح دشمن بسیار نافع است و یکی از اسلحه‌هایی که در هر دو نقش بالا و پایین دیده می‌شود، نیزه‌ای است که جنگجویان به دست دارند. در طرف راست زین، ترکش‌دانی پر از تیر حمایل قرار گرفته است.

از این نقش چنین برمی‌آید که جنگجویان بسیار دوراندیش و محتاط بوده و نه تنها با نیم‌تنه‌آهنی قسمت بالای بدن خود را می‌پوشانیدند، بلکه تنه اسب و حتی قسمتی از دست و پا و گردنش را نیز از زره مستور می‌داشته‌اند. بر روی سینه اسب شکافی است که بدون شک از آن مقصودی حاصل می‌شده، حجاری اسب را با این علائم مختلف، چنین بایستی حدس زد که این حراست‌کننده اسب نوعی روپوش آهنی یا قسمتی از پوست ضخیم حیوانی بوده و با آن اسب را از تیرهای دشمن محفوظ می‌داشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

از کلیه نقوش هخامنشی و ساسانی این نقش تنها نقشی است که با آن می‌توان به سلاح ایرانیان باستان پی برد. اگر این نقش یافت نمی‌شد سلاح جنگجویان به‌خوبی فهمیده نمی‌شد که چه بوده؟ به علاوه کار چندان مهمی هم از ما برنیامده بود، چه پیشینیان و سیاحان قبل از ما سایر جزئیات را به‌خوبی شرح داده‌اند. پس بسی جای خوشبختی برای ماست که چنین اکتشافی را نمودیم».

۷. مراسم تاجگذاری نرسی: آخرین نقش ساسانی در نقش رستم، مراسم تاجگذاری نرسی است. وی تاج سلطنت را از مظهر آناهیتا می‌گیرد. این نقش مثل نقش شاهپور و اردشیر و بهرام دوم نسبتاً بهتر مانده و بسیاری از نکات و ریزه‌کاری حجاری آن محسوس است و اطلاعاتی دربارهٔ وضع لباس زنان و مردان به دست می‌دهد. ابعاد حجاری ۵/۸۰ در ۳/۲۰ متر است.

لباس شاه در این مجلس از نیم‌تنهٔ تنگی است و کفشها با روبانهای ظریف و زیبایی به یکدیگر وصل شده است، موها افشان و مجعد و بر شانه‌ها ریخته و شاه گردن‌بند مروارید نشانی در گردن دارد.

ریش شاه در حلقه فرو رفته است و با یک دست تاج را از مظهر آناهیتا می‌گیرد[1] و با دست دیگر علامت احترام را معمول می‌دارد. پشت سر او یکی از وزرا

---

۱. آناهیتا فرشته موکل آب است. در جلد اول این کتاب از صفحه ۳۱۱ تا ۳۱۹ دربارهٔ همین فرشته بحث شده است و علاقه‌مندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به آن کتاب مراجعه کنند.

به حال احترام ایستاده و سپس خواسته‌اند شخص دیگری را نقش کنند که نیمه‌تمام مانده است. در جلو شاه نقش بچه کوچکی حجاری شده که شاید تصویر هرمزد دوم ولیعهد باشد.

مظهری که تاج شاهی را به نرسی می‌دهد، تاج کنگره‌دار مجللی بر سر دارد که نوارهای پرچینی از آن آویزان است. و موهای افشانش به روی دوش ریخته و کمربندی روی لباس بسته است.

نرسی هفتمین پادشاه ساسانی پسر شاهپور اول است که پس از بهرام دوم و بهرام سوم که شش ماهی بیش سلطنت نکرده بود، در ۲۹۳ میلادی به تخت سلطنت نشست و در ۳۰۲ میلادی بمرد. در زمان همین پادشاه بود که پنج ولایت ماورای دجله از تصرف ایران خارج گشت و شرایط صلح نامیمونی با رومیها بسته شد تا بالاخره شاهپور دوم (شاپور بزرگ) آن را به نحو مطلوبی جبران کرد.

در جوار این مجلس سطحهٔ بزرگی را برای یک مجلس حجاری صاف کرده‌اند ولی هیچ‌گاه موفق به حجاری آن نشدند و به همان حال باقی مانده است.



مراسم تاجگذاری اردشیر در نقش رجب

www.tabarestan.info تبرستان

شاپور کازرون و نقوش آن

ویرانه‌های شهر قدیمی بیشاپور، «وه‌شاپور-به‌شاپور» (به معنی شاپور نیک) در ۲۴ کیلومتری مغرب کازرون بین این شهر و فهلیان در کنار رودخانه شاپور قرار گرفته و در زمان ساسانیان که هنوز شهر کازرون توسعه پیدا نکرده بود، مرکز کوره شاپور بوده است.

جلگه شاپورخوره که معرب آن سابورخره است از سه جهت محصور در کوههای مرتفع و از سمت جنوب شرقی باز است و رودخانهٔ شاپور از وسط شهر می‌گذرد. در طرفین این رودخانه آثار ویرانه‌های قدیمی همه‌جا مشهود است.

www.tabarestan.info تبرستان

در ادوار قدیم و دورهٔ هخامنشیان جای شهر شاپور، شهری وجود داشته که محل زندگانی بوده، ولی آثاری از آن عهد در آنجا دیده نشده است و به جای بناهای قدیمی، در زمان شاپور اول شهر بیشاپور ساخته می‌شود و گسترش می‌یابد. بقایای کاخها و آتشکدهٔ ساسانی و خانه‌ها و برجها و قلعه‌ها از اهمیت این شهر در زمان ساسانیان حکایت دارد. این شهر در ۱۶ هجری (۶۳۷ م) به دست مسلمان فتح می‌شود و از این هنگام به خرابی می‌گراید و کازرون جایگزین آن می‌شود.

ابن حوقل مورخ نیمه اول قرن چهارم هجری می‌نویسد: «شاپور شهری است بزرگ به اندازه شهر اصطخر ولی از آن آبادتر و پرجمعیت‌تر است و مردمانش توانگرترند.» ولی مقدسی که در نیمه دوم قرن چهارم این شهر را دیده می‌نویسد که در حال خرابی است و اهالی از آنجا کوچ می‌کنند و به کازرون می‌روند. با این حال، باز در آن زمان شاپور شهری پر نعمت بود؛ نیشکر و زیتون و انگور در آن فراوان به عمل می‌آمد و انواع میوه‌ها و گلها از قبیل انجیر و یاسمن و خرنوب در آن فراوان بود. قلعه آن «دنبلا» نامیده می‌شد و بارویش چهار دروازه داشته که عبارت بودند از دروازهٔ هرمز، دروازهٔ مهر، دروازهٔ بهرام و دروازهٔ شهر. مسجد جامع آن در بیرون شهر بود و مسجد دیگری هم داشت موسوم به مسجد خضر یا مسجد الیاس.[۱]

ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری معروف به کرخی متوفای ۳۴۶ هجری در کتاب *مسالک الممالک* کوره شاپور را که در زمان او آباد بوده

---

۱. *سرزمینهای خلافت شرقی*، تألیف لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷ ص ۲۸۴.

این‌طور توصیف کرده است:

«کوره شاپور: شهرهای بزرگ آنجا کازرون است و خره[۱] و نوبندجان، شهرهای آبادان است، گل و سنگ و گچ به‌کار برند.

کازرون چون نوبندجان باشد و کازرون استوارتر و آبادان‌تر و درست هواتر است و هوای کازرون از برای همه پارس بهتر است. آب از چاه خورند. میوه و خصب فراوان بود و در کوره شاپور، کازرون و نوبندجان از همه پر نعمت‌تر است».[۲]

در *فارس‌نامه* ابن بلخی که حدود ۵۱۰ هجری نوشته شده شرح این شهر چنین ضبط شده است:

تبرستان www.tabarestan.info

«کوره شاپور منسوب است به شاپور بن اردشیر بن بابک و اصل این کوره بشاوپور است و شهرها و اعمال آن این است:

بشاوپور: بشاوپور را چون به تازی نویسند و بنای این شهر به روزگار قدیم طهمورث کرده بود به وقتی کی در پارس جز اصطخر هیچ شهری نبود و نام آن در آن وقت دین دلا بود و چون ذوالقرنین به پارس آمد آن را خراب کرد چنانک پست شد. پس چون نوبت پادشاهی به شاپور ابن اردشیر رسید آن را از نو بنا کرد و عمارت آن به جای آورد و نام خویش بر آن نهاده است و هر شهری کی این شاپور بنا کرده است نام خود بر آن نهاده است، چنانک یاد کرده آمدست و این بشاپور شهری است هوای آن گرمسیر است و جهت شمال آن بسته است، از این جهت بیمارناک و عفن است و آب آن از رودی بزرگ است کی آن را رود بشاپور گویند. رودی است بزرگ به حکم آنک برنج‌زار است آب آن وخیم باشد و ناگوار. اما چندان درختان میوه‌های گوناگون و نخل خرما و ترنج و نارنج و لیمو باشد، آنجا کی هیچ قیمت نگیرد و آینده از آن باز ندارند و شمومات چون نیلوفر و نرگس و بنفشه و یاسمن نخست بسیار بود و از آنجا ابریشم بسیار خیزد، به سبب آنک درخت توت بسیار باشد و عسل و موم ارزان بود و هم آنجا و هم به کازرون و در این سالها از ظلم ابوسعید خراب شده بود، اکنون به فر دولت قاهره ثبتها الله عمارت پذیرد و جامع و منبر دارد و مردم آنجا متمیز باشند».[۳]

خاورشناسان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که به فارس و تخت‌جمشید و شیراز

---

۱. شاید جره بوده.

۲. *مسالک و ممالک* اصطخری، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۱۲.

۳. *فارس‌نامه* ابن بلخی، به کوشش علی‌نقی بهروزی، شیراز، ۱۳۴۳، ص ۱۹۱.

آمده‌اند، از قبیل موریر (Mr. Morier)، انگلیسی (۱۸۰۹ م)، دوبد (Debode)، (۱۸۴۵ م)، فلاندن و کست (Flandin et Coste)، فرانسوی (۱۸۴۱ م)، دیولافوا (Dieulafoy)، فرانسوی (۱۸۸۴ م)، پروفسور زاره (Sarra)، آلمانی، هرتسفلد (Herzfeld)، آلمانی و چند تن دیگر، شاپور را دیده و در کتابهای خود راجع به آثار و ویرانه‌های آنجا شرحهایی داده‌اند.

کاوشهای علمی شاپور: در اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۴ برحسب تقاضای دکتر گیرشمن فرانسوی و تصویب دولت ایران، نامبرده به خرج موزه لوور پاریس شروع به کاوشهایی کرد که تا فروردین ۱۳۲۰ ادامه داشت. قسمتهایی از بنای آتشکده و کاخ که در زیر خاک بود بیرون آمد و به علاوه چند قطعه موزاییک عالی در یکی از تالارها به دست آمد که مقداری از آن در موزهٔ ایران باستان است و مقداری دیگر که سهم دولت فرانسه شد، به موزه لوور منتقل گردید.

تبرستان www.tabarestan.info

ضمن این کاوشها علاوه بر پیدایش ساختمانها و آتشکده و کاخ و قطعات بسیار نفیس موزاییکها، تکه‌هایی از یک مجسمه مرمری مربوط به دوران ساسانی و بعضی از مسکوکات و قطعات برنزی و مرمری عهد اسلامی به دست آمد.

نویسنده این کتاب نیز هنگامی که سرپرستی ادارهٔ باستان‌شناسی فارس و کاوشهای علمی تخت‌جمشید و پاسارگاد را به عهده داشت، در زمستان سال ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ یک سلسله تعمیرات را در آتشکدهٔ شاپور شروع کرد و در نظر داشت که هر مقدار از سنگهای آتشکده در آن حول و حوش پراکنده است جمع‌آوری و به جای خود نصب کند. ضمناً اتاقهایی را که قبلاً مورد استفادهٔ هیئت علمی فرانسوی بود و از تحولات شهریور ماه ۱۳۲۰ به بعد متروک و ویرانه شده بود تعمیر کرد تا سرسایه و استراحتگاهی باشد برای جهانگردان و خاورشناسان. برای برپا داشتن مجسمه شاپور در غار شاپور نیز اقداماتی صورت گرفته است که در جای خود ذکر خواهد شد.

ویرانهٔ آتشکده: یکی از بناهای مهم شاپور که نسبتاً قسمتهای بیشتری از آن باقی‌مانده بنای مکعب شکلی است به نام آتشکده که از سنگ ساخته شده است. هر ضلع بنای وسط چهارده متر و سطح آتشگاه حدود هفت متر از سطح زمین پایین‌تر

است و با بیست پلکان سنگی از سمت شرق به پایین و درون آن می‌رفته‌اند. این پلکانها و بدنه آتشکده نسبتاً سالم مانده و خاکهای زائد آن تا حدودی که نقشه بنا را معلوم دارد، برداشته شده است. قطر چهار دیوار اطراف آتشکده ۲/۳۰ متر است. دور تا دور آتشکده راهروی است و از دو درگاه که ارتفاع هر یک ۳/۳۰ متر و عرض آنها ۱/۶۰ متر است به درون محوطه وسط می‌رفته‌اند.

در *مسالک و ممالک*، اصطخری به آتشگاهی در شاپور به نام «شبرخشین» اشاره کرده است و در تعقیب ذکر این آتشکده می‌نویسد که: «باز هم در شاپور، آنجا که باب ساسان گویند، آتشگاهی است «گنبد گلوشن» خوانند».[1]

www.tabarestan.info تبرستان

یک پرستشگاه دیگر: در نیم کیلومتری مغرب آتشکده بین ساختمانهای مخروبه، بنایی با دو قلمه ستون که یکی دارای ۱۶ سطر خط میخی است، پیدا شد. زیرستون و سرستون دو ستون نام‌برده در همان محوطه موجود است. بلندی ستونها ۳/۳۰ متر و قطر پایین آنها ۷ سانتی‌متر و قطر بالا ۶۰ سانتی‌متر است و می‌نمایاند که این دو ستون مربوط به آتشگاه و معبد کوچک‌تری بوده باشد. ترجمه کتیبه پهلوی قلمه ستون در صفحه ۶۸ جلد اول این کتاب نقل شده است.

کاخ ساسانی شاپور: در اثنای حفاریهایی که در شاپور به عمل آمد، آثار یک کاخ قدیمی نیز نمودار شد. تالار هشت‌گوش بزرگ کاخ یک متر از سطح معبد بالاتر است و راهروهایی در چهار طرف دارد. دورادور تالار با گچ‌بریهای ظریف عهد ساسانی که در تمام بناهای این دوره به کار رفته است، مزین و کف تالار نیز با گچ‌کاریهای رنگین به رنگهای سیاه و آبی و قرمز اندود شده بود.

قلعه شاپور: در داخل تنگ چوگان بالای دو نقش سمت راست بالای کوه، آثار قلعه خرابه‌ای از گچ و سنگ باقی‌مانده که دارای اتاقها و راهروهای متعددی است. این قلعه فقط یک راه برای ورود دارد و در بین این راه چندین برج و سنگر کوچک برای حفاظت راه ساخته بودند.

تنگ چوگان: تنگ چوگان یا تنگ چکان در شمال شرقی ویرانه‌های شاپور، جایی که رود شاپور از آن می‌گذرد، قرار گرفته است. در این تنگ شش نقش در طرفین

---

۱. *مسالک و ممالک* اصطخری، ص ۱۰۶.

رود، دو نقش در طرف راست و چهار نقش در طرف چپ بر بدنه کوه کنده شده که مختصراً شرح داده می‌شوند.

اصطخری راجع به نقوش شاپور کازرون در *مسالک و ممالک* توضیح داده است:

«به ناحیت سابور کوهی است. در آن کوه صورت هر پادشاه و مرزبانان و موبد و معروفی کی در پارس بودست، کرده‌اند. و آنجا کسانی‌اند کی (که) صورتها و قصدهای آن همه نبشته دارند. و این قوم به ناحیت ارغان به حصن‌الجص باشند».[1]

همین مورخ حصن‌الجص را در جای دیگر ضمن قلاع توضیح داده که در ارجان و سخت منیع بوده است.

و بنا به عقیده دانشمند ارجمند آقای سلطانعلی سلطانی که اطلاعات مبسوطی دربارهٔ تاریخ و آثار شاپور و بهبهان و خوزستان و آن صفحات دارند، «دژ سلیمان» که اکنون بین راه میانه دوگنبدان و گچساران قرار گرفته همان قلعهٔ الجص «دژگچ» است.

۱. نقش شاپور و والرین: اندازهٔ این نقش حدود ۴/۵×۱۰ متر است. والرین امپراتور شکست‌خوردهٔ روم همان‌طور که در نقش رستم حجاری شده، جلو اسب شاپور است و شخصی نیز زیر پای اسب شاپور لگدمال می‌شود.

۲. نقش دیگر: کمی دورتر از این نقش مجلس حجاری دیگری است به اندازهٔ حدود ۱۳/۵×۵ متر که در وسط آن سطحه باز صحنهٔ فتح و فیروزی شاپور بر والرین نمودار شده است و بالای سر شاپور فرشته‌ای شعار پیروزی را برای شاپور می‌آورد. در اطراف این نقش طاقچه‌هایی است که در هر یک نقوشی از سربازان و سواران و اشخاص دیگری حجاری شده است.

کوردیاس، پیاده پهلوی شاپور ایستاده و در چپ و راست دو ردیف سواره‌نظام سربازان پیاده ایستاده‌اند. اسلحه و تزیینات گوناگون آنها نشانه قوم و ملیت آنهاست.

۳. در طرف چپ رودخانه، نخستین نقش در یک کمر منحنی کوه کنده شده است. این نقش نیز نمودار پیروزی شاپور است بر والرین. یک طرف سربازان و

۱. *مسالک و ممالک*، ص ۱۳۱.

اسرای رومی و طرف دیگر سربازان پارسی با شکوه و جلال خاصی نمایانده شده‌اند. این مجلس از تمام مجالس نظیر خود در نقش رستم و داراب و آن طرف رودخانه، بزرگ‌تر و مفصل‌تر و حساس‌تر است.

در این نقش نیز شهریار ساسانی سوار است و مردی را زیر سم اسب پایمال می‌کند. سمت راست، والرین در برابر او زانو به زمین زده، دست استغاثه را به سوی شاپور دراز کرده است و در کنار او دو نفر ایستاده‌اند که یکی از آنها کلاه بلند ایرانی بر سردارد و دیگری تاج یا حلقه‌ای را به شاه تقدیم می‌کند. در پشت سر آنها چند نفر رومی با لباسهای خود و چند نفر دیگر دیده می‌شوند که اسب همراه خود آورده‌اند. مرد دیگری طشتی روی سر گرفته است. در دو ردیف دیگر بالای همین نقوش اشخاصی نقش شده‌اند که پیراهن آنها تا زانو و شلوارشان تا مچ پا رسیده است. هدیه این اشخاص چند طشت، چند تاج، یک کیسه زر و دو شیر به زنجیر کشیده است. در صف پایین اشیای دیگری من جمله یک پرچم رومی و عرابه جنگی والرین است که به دو اسب بسته شده و آن را می‌برند.

سمت چپ نقش چهار صف سواران ایرانی است. کلاه مردان بلند و استوانه شکل است، پنج نفری که در صف سوم بلافاصله پشت سر شاه قرار گرفته‌اند شاید از شاهزادگان باشند. سواران هر دو صف به حال سلام و خبردار ایستاده‌اند و انگشت سبابه دست را به حال احترام، همان‌طور که در بسیاری از نقوش ساسانی ملحوظ شده، به جلو دراز کرده‌اند.

۴. دومین نقش طرف چپ رودخانه مراسم پیروزی بهرام دوم (۲۷۷-۲۹۳ م) بر بادیه‌نشینان عربستان است. بهرام سوار اسب است و پری بر کلاه زده و ترکشش در طرف راست آویخته است. اسرا بعضی اسب می‌آورند و بعضی شتر.

بهرام همان تاج شبیه به بال عقاب را بر سر دارد. نوارهای چین‌دار تاج، در اثر وزش باد در اهتزاز و ترکش بلندی از کمربند او آویزان است. مقابل شاه یک سردار ایرانی که دستهای خود را به شمشیر تکیه داده، ایستاده است. در پشت سر او سران خصم شکست‌خورده با یک سر اسب و دو سر شتر جلب نظر می‌کنند. راولین سن و دیولافوا تصور کرده‌اند که این مجلس نمودار باریابی اهالی پالمیر و تدمر به دربار بهرام دوم باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

۵. نقش دیگر مراسم تاجگذاری بهرام اول (۲۷۳-۲۷۷ م) است. در این نقش بهرام تاج شاهی را از مظهر یا نماینده اهورامزدا می‌گیرد.

تاج بهرام دندانه دندانه است و شیء کروی شکلی بر فراز آن قرار دارد. تاج مظهر اهورامزدا یا شخصیت عالی‌قدر روحانی، کنگره‌دار است. هر دو سوار بر اسب‌اند و مظهر اهورامزدا تاج شاهی را به بهرام می‌دهد. این نقش بسیار ظریف و حساس و از سایر نقوش ممتازتر است.

۶. آخرین نقش مربوط به بهرام دوم است که در قسمت فوقانی مجلس نمایانده شده در حالی که روبه‌رو نشسته و شمشیرش را به دست چپ گرفته و با دست راستش به گرز شهریاری تکیه کرده است. در ردیف چپ نقش بهرام دوم، بزرگان دربار و سران سپاه و در طرف راست نقش اسیران و دژخیمی که سرهای بریده مخالفان را در دست دارد، و ایرانیانی که شکست‌خوردگان (اهالی پالمیر و تدمر) و غنایم را به حضور می‌آورند، نمایانیده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اصطخری مورخ قرن چهارم هجری در *مسالک و ممالک* نواحی و حدود شاپور را در آن زمان این‌طور نوشته است:

«سابور، کازرون، جنجان، باسال، چفته، دزبز، جروج، خشت، کمارج، هندیجان سابور، تیرمردان، جز سابور و کازرون منبر ندارد. نوبندگان منبر دارد. شعب بوان، تنبوک المورستان، جویخان، درخید، مامغان، گنبد ملغان، انبوران، آسک، فرطاست، شکره، بهلو، بهیسکان، کامفیروز پنج روستا دارد، ارز، بازر، اشتادان، کاگان، آتشگاه مستجان، زنجان، بندرهبان، خمایگان بالائین، سیسگان، صور، داذین.

ارّجان[1]، بازرنج، بلادسابور، ریشهر، بنولیس، ملجان، دیرایوب، دیرعمر فرزک، هندیجان ارجان، مهروبان، جنابه، شینیز، صوان‌النجس».[2]

ابن بلخی مورخ اوایل قرن ششم میلادی شهرها و نواحی و حدود شاپورخوره را این گونه نوشته است:

«بشاوپور، جره به پارسی گره، غندجان به پارسی دشت‌باری، خشت و کمارج،

---

۱. ابن بلخی ارجان (شهر قدیم بهبهان) سمت شرقی بهبهان فعلی و هندیجان و ریشهر و جنابه و سینیز و مهروبان را خود یک کوره حساب کرده و ضمن قبادخوره آنها را ذکر کرده است.

۲. *مسالک و ممالک* اصطخری، ص ۱۰۱.

انبوران و باشت قوطا متصل به نوبنجان، جنبد ملغان (گنبد ملغان)، تیرمردان و جویگان، صرام و بازرنگ (میان زیر و سمیرم)، سیم‌تخت، خلار، خمایجان و دیه‌علی (نزدیک بیضا)، کازرون و نواحی آن، نوبنجان و شعب بوان، زیر و کوه‌جیلویه (کهگیلویه)[۱]

کازرون: از شهرهای باستانی فارس است و هنگام آبادانی بیشاپور از شهرهای مهم کوره شاپور بوده و در قدیم نام آن برحسب نوشتهٔ ابن بلخی نودر بوده است و بنیاد آن را به طهمورث، یعنی همان کسی که بیشاپور را احداث کرد، منسوب می‌کند و می‌نویسد که «به عهد شاپور بن اردشیر چون عمارت کرد از مضافات بشاپور بوده است». همین مورخ ضمن صادرات کازرون جامه‌توزی را شرح می‌دهد و می‌نویسد که چگونه آن را می‌بافند و عدل‌بندی می‌کنند و به شهرهای دیگر می‌فرستند.[۲]

www.tabarestan.info تبرستان

اصطخری در *مسالک و ممالک* این شهر را در زمان خود مانند نوبندجان دانسته و نوشته است: «در کوره شاپور، کازرون و نوبندجان از همه پرنعمت‌تر است. کازرون، استوارتر و آبادان‌تر و درست هواتر است. هوای کازرون از هوای همه پارس بهتر است. آب از چاه خورند. میوه و خصب فراوان بود».[۳]

تا قرن چهارم و پنجم هجری اکثر مردم این شهر و شاپور، زرتشتی و به آیین قدیم خود باقی مانده بودند و به طور کلی برحسب نوشته مورخان همین عهد، من‌جمله اصطخری، در پارس عدهٔ زرتشتیان زیاد بود و گروه قابل اهمیتی را تشکیل می‌داده‌اند. وی در این باره می‌نویسد:

«و در پاس گبرکان و ترسایان و جهودان باشند، و غلبه گبرکان دارند. جهودان اندکی باشند، و کتابهای گبرکان و آتشکده‌ها و آداب گبرکی هنوز در میان پارسیان هست. و به هیچ ولایت اسلام چندان گبر نباشد کی در ولایت فارس کی دار ملک ایشان بوده است».[۴]

---

۱. برای اطلاع از وضع و محصولات این شهرها به *فارس‌نامه* ابن بلخی، تصحیح علی‌نقی بهروزی شیراز، ص ۱۹۰ مراجعه شود.

۲. برای اطلاعات بیشتر به *فارس‌نامه* ابن بلخی، به کوشش علی‌نقی بهروزی شیراز، ۱۳۴۳ ص ۱۹۸ مراجعه شود.

۳. *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۱۲.

۴. *همان*، ص ۱۲۱.

همین مورخ می‌نویسد که «به کازرون آتشگاهی هست آن را «چفته» خوانند و دیگری هست «کلاژن» خوانند».[۱]

فردوس‌المرشدیه راجع به احداث مسجدی در کازرون در زمان شیخ ابواسحاق کازرونی عارف عالی‌مقام نیمهٔ دوم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری سرگذشتی دارد که از لحاظ تعداد و قدرت زرتشتیان در آن قرن اطلاعات صحیح و جالبی به دست می‌دهد و به همین مناسبت قسمتی از آن که به موضوع ما مربوط است، نقل می‌شود:

خطیب امام ابوبکر محمدبن عبدالکریم رحمةالله‌علیه گوید: شنیدم از محمد بن علی‌الشیرازی رحمةالله‌علیه که وی گفت شنیدم از شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز[۲] که گفت: سبب بناء مسجد آن بود که اول سنگ جمع کردم و شکل محرابی ساختم و بانگ نماز می‌گفتم و در آن موضع نماز می‌کردم. یک روز مهتر گبران، بفرمود تا آن محراب برکندند و خراب کردند. روز دیگر محرابی بهتر از آن ساختم. امیر گبران کس فرستاد که باز بکندند. سوم بار بهتر از آن ساختم. امیر گبران ملول شد و گفت از این مقدار در کار ما خللی نیست. اگر مسجد بنا کند خراب کنم و دمار از روزگار او برآورم. شیخ مرشد قدس‌الله العزیز (گفت) همچنان در آن موضع نماز می‌گزاردم و بانگ نماز می‌گفتم و گبران می‌آمدند و سنگ می‌انداختند و دشنام می‌دادند. چون دو سه روز بگذشت، دیوار مسجد بنیاد نهادن کردم. گبران خبر یافته بیامدند و آن دیوار را بکندند. چون دو سه روز دیگر بگذشت باز دیوار مسجد بنا کردم و دیگر بار گبران بیامدند وآن را خراب کردند.

محمد بن علی‌الشیرازی گوید که هرگاه که گبران برفتندی و دیوار مسجد را خراب کردند شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز از برابر ایشان به در رفتی و ایشان را رها کردی و آنچه خواستندی بکردند و اصحاب خود نگذاشتی در آن زمان که در برابر گبران شدندی. این نوبت که مسجد را معمور کردند، اصحاب شیخ ایستاده بودند و نمی‌گذاشتند که گبران مسجد را خراب کنند. گبران بسیار بودند. بر اصحاب شیخ ظفر یافتند و مسجد را خراب کردند و برفتند. بعد از آن اصحاب به خدمت شیخ رفتند و حکایت باز گفتند یا شیخ آخر تا کی ما چنین در دست گبران عاجز باشیم و از ایشان خواری کشیم، شیخ قدس‌الله روحه‌العزیز گفت حق تعالی مرا

---

۱. *مسالک و ممالک* اصطخری، ص ۱۰۶.

۲. مقصود شیخ ابواسحق کازرونی متوفای ۴۲۶ هجری و خطیب امام ابوبکر سومین خلیفه‌ای بوده که پس از شیخ ابواسحق بین ۴۵۸ تا ۵۰۲ رهبری پیروان او را برعهده داشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

صبر فرموده است، چنانچه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله را صبر فرمود. قوله تعالی: فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل. و همه پیغامبران صلوات‌الله علیهم‌اجمعین از کافران و قوم خود بلا کشیده‌اند و در آن صبر کردند تا فرج یافته‌اند. پس ما را از صبر کردن ناگزیر است تا آن زمان که حق تعالی فرجی فرستد.

محمد بن علی‌الشیرازی گفت چون شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز در سنه سبعین و ثلث مائه خواست که بناء مسجد کند دیگران او را منع می‌کردند. شیخ قدس‌الله روحه‌العزیز یک سال دیگر بانک نماز می‌گفت و در صحرا نماز می‌گزاردند. چون یک سال بگذشت، شبی رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم به خواب دید که ریسمانی در دست داشت و بنیاد مسجد می‌نهاد. شیخ قدس‌الله روحه‌العزیز به حضرت رسول علیه‌السلام شتافت و سلام کرد. رسول علیه‌السلام شیخ را در برگرفت و بنواخت و تا شیخ مرشد زنده بود بوی وجود مبارک رسول علیه‌السلام از وی می‌آمد. شیخ قدس‌الله روحه‌العزیز از خواب درآمد، دانست که مسجد را بنا می‌باید کردن که رسول صلی‌الله علیه و علی‌آله وسلم اشارت می‌فرماید. روز دیگر به عبادت مشغول شد و بناء مسجد می‌نهاد و در سنه احدی و سبعین وثلث مائه به قدر آنکه به هفت هرس پوشیده شد، و خرج این بنا احمد بن موسی العندجاتی کرد. چون مسجد این قدر تمام شد به قدر چهار سال بگذشت. گبران ملول شده بودند و منع نمی‌کردند.

فصل: و به روایتی دیگر چنین آورده‌اند که چون شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز بنیاد مسجد بنهاد برفتند و با مهتر گبران بگفتند که شیخ دیگر بار بنیاد مسجد کرده است. مهتر گبران گفت اگر این کرت مسجد را خراب کنم خوف آن باشد که مسلمانان اتفاق کنند و شکستی به من برسد. بهتر از آن نباشد که شیخ را بخوانم و او را برنجانم و به زندان کنم. پس مهتر گبران شیخ مرشد را بخواند و برنجانید و بفرمود تا او را به زندان برند. چون گبران در شیخ آویختند امیر گبران پشیمان شد و گبران را منع کرد و گفت اندیشه می‌کنم که اگر او را به زندان کنم مسلمانان متفق شوند و جنگ آغاز کنند و شکست به ما رسد. زیرا که شیخ در میان مسلمانان عزیز و مقبول است و شهرتی تام دارد، یکی را بفرستاد و شیخ را باز خواند. چون شیخ را بیاوردند امیر گبران و آتش‌پرستان گفت یا شیخ ترک این عمارت بکن و از سر مسجد و محراب بگذر تا خلاصی یابی و اگر این نمی‌کنی بانگ نماز مگوی و این قدر مراد ما بجوی که چون تو بانگ نماز می‌گویی آتش‌خانهای ما همه فرو می‌رود. این بگفتند و شیخ رها کردند. شیخ قدس‌الله روحه‌العزیز چون به وطن خود باز آمد وقت نماز در رسید در بام مسجد رفت و بانگ نماز به آواز بلند بگفت و هیچ تشویش از گبران راه به خود نداد و هر روز

www.tabarestan.info تبرستان

که می‌بود در مسلمانی سعی و جد بیشتر می‌نمود و شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز گفت از بس که گبران مرا منع کرده بودند و هیچ فایده نمی‌داشت ملول شدند و من بانگ نماز می‌گفتم و غالب می‌شدم بر ایشان. اذ یقول سبحانه تعالی و جعل کلمهٔ الذین کفروا السفلی و کلمهٔ الله هی العلیا. و گبران دایم در رنج و غم بودند و تیمار می‌کشیدند و هیچ نمی‌توانستند کردن و هر روز که می‌بود مسلمانان بر ایشان غالب می‌شدند.

بعد از آن شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز با دوستان و اصحاب خود مشورت کرد و گفت این مسجد کوچک است و امروز گبران ساکن شده‌اند و می‌توانم که از برای مسلمانان این مسجد بزرگ گردانم. شما چه مصلحت می‌بینید، عمارت کنم یا همچنین بگذارم؟ اصحاب گفتند یا شیخ حکم تراست و تو بهتر دانی، هر چه فرمایی ما کمر خدمت بسته داریم و شیخ قدس‌الله روحه‌العزیز او را این کار فرموده بودند لیکن می‌خواست که با یاران مشورت کند و متابعت پیغامبر کند، چنان‌که حق تعالی پیغامبر را صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود قوله تعالی و شاورهم فی الامر، بعد از آن شیخ مرشد قدس‌الله سره مسجد را به قدر بیست هرس افزون کرد ومدتی بدان بگذشت. بعد از آن مسجد تمامی پنجاه هرس رسانید و تا دیگر بگذشت انبار (این بار) مسجد تمامی صد هرس رسانید. بعد از آن شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز بفرمود نماز جمعه آنجا می‌کردند و بیش از آن اهل نورد نماز جمعه به شهر کهنه می‌کردند. بعد از آن به شهر کهنه نرفتند از برای نماز جمعه و هر روز که می‌بود مسلمانی قوت می‌گرفت و مسلمانان غالب می‌شدند و گبران عاجز می‌شدند و دین گبری نقصان می‌گرفت از برکات شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز و گبران به خدمت شیخ می‌آمدند و مسلمان می‌شدند و مردم از هر طرف می‌آمدند و بر حوالی مسجد جامع و رباط شیخ خانه‌ها می‌ساختند و کازرون معمور شد. پیش از شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز کازرون نبود. دیهی مختصر بود از طرف قبلی رباط شیخ و آن را نورد گفتندی و شهر بلدالعتیق بود یعنی شهر کهنه و مردمان آن حوالی بیشتر گبران و آتش‌پرستان بوده‌اند به سنت ایشان بوده است و بزرگان و سروران نواحی کازرون گبر بوده‌اند لیکن اگرچه گبر بوده‌اند، اما قدرت اسلام برایشان پیش‌دست بود و گبران جزیت به مسلمانان دادندی از آن جهت که از امیران عرب یکی که او را غیاث واضع گفتندی و شجاعت و مردانگی و دلاوری تام داشت لشکری از مسلمانان به جنگ گبران آورده بود و بر گبران مسخر فروکرده بود و جزیت بر ایشان نهاده بود و گبران جزیت به مسلمانان می‌دادند و بر سر دین خود می‌بردند و بیشتر آتش‌پرستان بودند تا آن زمان که شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز

www.tabarestan.info تبرستان

پدید شد و حق تعالی و تقدس او را از لطف خود پیدا کرد و مقتدا و پیشوای اهل اسلام گردانید و از برکات انفاس شریف وی هر روز که می‌بود مسلمانان غالب می‌شدند و گبران نقصان می‌پذیرفتند و چنین گویند که در حوالی کازرون چند خانه‌های گبران بود که سالها بود که شب و روز آتش می‌کردند که پرستیدند که هرگز آن آتش نمرده بود. چون شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز بانگ نماز گفتی به یکبارگی آن آتش‌خانه‌ها همه فرو مردندی و آتش‌پرستان همه اسیر و فرومانده می‌شدند و هیچ چاره نداشتند. به‌تدریج می‌رفتند به خدمت شیخ مرشد و مسلمان می‌شدند و همچنان شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز در جمال حیات بود که بیشتر گبران و آتش‌پرستان بر دست وی مسلمان شده بودند. و در سیرت مسطور است که بیست و چهار هزار کس از گبران و آتش‌پرستان و جهودان بر دست مبارک شیخ مسلمان شده بودند و هدایت یافته بودند از برکات شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز.[۱]

www.tabarestan.info تبرستان



یکی از نقوش ساسانی

۱. *فردوس‌المرشدیه فی اسرارالصمدیه*، تألیف محمد بن عثمان، ۷۲۸ هـ، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۳، ص ۳۶.

مجسمه عظیم شاپور در غار شاپور

از تنگ چوگان به طرف شمال که پیش می‌رویم، به فاصله تقریباً شش کیلومتر دست چپ در وسط کوه آن طرف رودخانه، غار نسبتاً بزرگی است که به مناسبت مجسمه شاپور، غار شاپور نامیده شده است. این غار عمیق است و به موجب اطلاعاتی که ورزشکاران و کوهنوردان داده‌اند و نقشه‌ای هم از آن تهیه کرده‌اند، حدود یک کیلومتر عمق دارد. در یک‌صد و پنجاه متری درون غار به طرف داخل، در بالای غار حفره‌ای است و حکایت از روزنه و راهی دارد که توسط آن از بالای کوه به درون غار می‌رفته‌اند، ولی این روزنه اکنون گرفته شده است.

تبرستان www.tabarestan.info

دهنهٔ غار حدود سی متر عرض و بیست متر ارتفاع دارد و هر قدر در درون غار جلوتر می‌رویم، دهنه از لحاظ عرض و ارتفاع جمع‌تر می‌شود. سطح غار هموار نیست و از پستی و بلندی فراوان و حفره‌های متعدد تشکیل می‌شود و بدون کمک چراغ و وسایل روشنایی رفتن به انتهای غار مشکل و دشوار است. پشت سر مجسمه، کمی آن طرف‌تر، گودال حوض‌مانندی است که قطرات و ترشحات آب غار در آن جمع می‌شود.

غار در دو سوم ارتفاع کوه قرار گرفته و برای اشخاص سالم به طور متوسط $\frac{۳}{۴}$ ساعت الا یک ساعت کوه‌پیمایی لازم است تا از پای کوه بتوانند به درون غار بروند. این جاده که الآن به سهولت می‌توان از آن بالا رفت، تا ۱۳۳۰ وجود نداشت و در پاییز و زمستان آن سال، افراد لشکر فارس و تیپ کازرون آن را تسطیح کردند. در ۱۳۳۶ مجدداً اصلاح و تکمیل و پلکانی در آنجا احداث شد و خلاصه‌ای از این عملیات بعداً ذکر خواهد شد.

مجسمه شاپور یکی از شاهکارهای هنری عهد ساسانی است و در نوع خود بی‌نظیر است، زیرا تاکنون مجسمه‌های زیادی از این نوع به دست نیامده و این تنها مجسمه‌ای است که هنر مجسمه‌سازی دورهٔ ساسانی را نشان می‌دهد. در ۱۹۵۷ که از موزه آکسفورد دیدن می‌کردم یک مجسمه نیم‌تنه از شاپور دوم در آنجا دیدم که به اندازهٔ طبیعی و کمی کوچک‌تر بود.

پیکر شاپور از همان قطرات رسوبی که از سقف غار به‌تدریج می‌چکیده، تشکیل استالاکتیک و استالاک‌میت داده و ستون بزرگی را در وسط غار نزدیک به مدخل

ایجاد کرده که سقف را به کف غار متصل ساخته است. حجار زبردست آن را به صورت مجسمه حساس و بزرگی از شهریار ساسانی درآورده است. بعضی از مورخان معتقدند که چون شاپور بانی شهر شاپور بوده است و گویا در همان جا می‌میرد، شاید این غار مدفن او بوده و به عنوان یادبود مجسمه‌اش را در آنجا برپا داشته‌اند.

از مورخان قدیم، مقدسی که در قرن چهارم می‌زیسته و حمدالله مستوفی در قرن هشتم این مجسمه را وصف کرده‌اند. مقدسی می‌نویسد:

«در یک فرسخی نوبندگان است و هیکل عظیم شاپور در دهانه غار است و تاجی بر سر دارد. پشت سر او آبی است راکد و منفذی ندارد و باد سختی در آنجا می‌وزد. طول آن هیکل یازده ذراع است و ساق پایش سیزده وجب و سه برگ سبز جلو پای او حجاری شده است».

www.tabarestan.info تبرستان

حمدالله مستوفی راجع به نقش شاپور نوشته است:

«... بر ظاهر بشاور شکل مردی سیاه است به هیکل بزرگ‌تر از مردی بعضی گویند طلسمی است و برخی گویند که مردی بود که خدای تعالی آن را سنگ گردانیده، شاهان آن ولایت او را معزز و مکرم دارند و به زیارتش روند و روغن مالند».

راجع به تاریخ و چگونگی سرنگون شدن آن نیز اطلاع صحیحی در دست نیست و معلوم نیست که این مجسمهٔ عظیم کی سرنگون شده است، ولی می‌توان حدس زد که چند قرن پیش دزدان به امید یافتن گنجی در پای آن، بنیاد مجسمه را متزلزل ساخته‌اند و چه بسا که صاعقه‌ها و زلزله‌ها هم در آن بی‌تأثیر نبوده باشد.

خصوصیات مجسمه به شرح زیر است و اهمیت و عظمت و تناسب آن را نشان می‌دهد:

اندازهٔ دور سر	۳۲۰ سانتی‌متر	درازی ابرو	۳۰ سانتی‌متر
درازی چشم	۱۸ سانتی‌متر	درازی بینی	۳۰ سانتی‌متر
درازی سبیل	۸۰ سانتی‌متر	دور گردن	۲۳۰ سانتی‌متر
پهنای شانه	۲۴۰ سانتی‌متر	دور بازو	۱۵۰ سانتی‌متر
دور سینه	۴۰۰ سانتی‌متر	دور مچ دست	۱۰۰ سانتی‌متر
دور کمر	۳۰۵ سانتی‌متر	دور ران	۲۵۰ سانتی‌متر
درازی کفش	۱۱۰ سانتی‌متر	پهنای کفش	۶۰ سانتی‌متر
بلندی مجسمه	۶۰۰ سانتی‌متر (۶ متر)		

وزن مجسمه در حدود سی تن (حدود نود خروار) است.

این مجسمهٔ عظیم که یادبود دومین پادشاه دودمان ساسانی و نمودار مهارت فن مجسمه‌سازی ایرانیان در آن دوره درخشان است، سالهای سال با وضعی نامطلوب و ناپسند در گودالی که در پای مجسمه احداث شده بود و حدود چهار متر عمق داشت، سرنگون شده بود و همان‌طور که در مقدمهٔ کتاب *پاسارگاد یا قدیمی‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران* چاپ ۱۳۳۰ صفحه ۵ متذکر شده‌ام، یکی از زرتشتیان پاک نهاد مقیم هند به نام «ادنوالا» در مسافرتی که در بهار ۱۳۳۰ به فارس کرد و این مجسمه را با وضع اسف‌آور در غار دید، در مراجعت این جمله را در تخت‌جمشید به نویسنده گفت که «بین ما زرتشتیان این عقیده است که تا مجسمه شاپور از زمین بلند نشود و به پای خود استوار نگردد، ایران عزیز نیز آن‌طوری که شایسته است به پای خود استوار نخواهد شد».

نویسنده بنا به وظیفه ملی و اداری که داشت در پاییز ۱۳۳۰ با زحمت بسیار به دیدار مجسمه در غار شاپور شتافت. دیدار آن پیکر با وضع مستهجنی که به روی زمین افتاده و خاک و خاشاک دور سر و صورت او را پوشانده بود، لرزشی بر بدنم مستولی ساخت و در بازگشت، در پای همان غار و در چادر یکی از خوانین قشقایی که در آنجا منزل داشت، نامه‌ای برای ادارهٔ کل باستان‌شناسی و وزارت فرهنگ در مورد تنظیف غار و هموار ساختن راه و برپا داشتن مجسمه تهیه و تقدیم کردم و ضمن آن استدعا کردم که ارتش و سایر مقامات مؤثر و ذی علاقه کشور به این مسئله توجه و به اجرای آن کمک کنند. در نتیجه در زمستان همان سال ارتشیان راه رفتن به غار را تسطیح کردند و تیپ مستقل کازرون در حد امکانات کارهای برپایی مجسمهٔ شاپور را انجام دادند. در ۱۳۳۵ باز این موضوع دنبال شد و بنا به استدعای وزارت فرهنگ و دستور صریح محمدرضا پهلوی، ستاد ارتش مأمور اجرای این مهم شد. و امریه شاه به سپاه پنج جنوب ابلاغ شد و فرمانده علاقه‌مند سپاه جنوب تیمسار سپهبد محمدتقی مجیدی با کمال ایمان و علاقه کمر همت بر این کار بست و افسران شریف سپاه جنوب و تیپ کازرون از ۱۵ شهریور ۱۳۳۶ شروع به کار کردند. در بهمن ماه همان سال پس از پنج ماه تلاش شبانه‌روزی، در نتیجه فعالیت و فداکاری دویست نفر افسر و درجه‌دار و افراد لشکر، و مراقبت مستمر فرمانده سپاه و همفکری ادارهٔ باستان‌شناسی فارس، مجسمه به جای خود نصب و به پا داشته شد و این افتخار که سالها مورد آرزو و آرمان ملت ایران بود در زمان محمدرضا، دومین شاه دودمان

www.tabarestan.info تبرستان

پهلوی نصیب سپاه جنوب و افسران علاقه‌مند و میهن‌پرست ستاد ارتش شد. مراسم پرده‌برداری از مجسمه روز یکشنبه ۱۷ فروردین ماه سال ۱۳۳۷ توسط تیمسار دکتر آریانا فرماندهی نیروی زمینی ارتش و با حضور جمعی از محترمان و مدعوین شیراز و کازرون برگزار شد.


تبرستان
www.tabarestan.info

مجسمه شاپور در غار شاپور کازرون قبل از برپا داشتن آن

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ محمدرضا شاه پهلوی از مجسمه را در غار بازدید کرد و نویسنده که در آن وقت سرپرستی ادارهٔ باستان‌شناسی فارس و کاوشهای علمی تخت‌جمشید و پاسارگاد را به عهده داشت گزارش مختصری که حاوی تاریخچه اقدامات ستاد ارتش و فرماندهی سپاه جنوب در این راه بود، به شرح زیر عرضه نمود:

در این هنگام که دومین شاه دودمان پهلوی به دیدار مجسمه دومین شهریار باعظمت ساسانی تشریف‌فرما گردیده‌اند، این خدمتگزار اجازه می‌خواهد شرح مختصری از وضع مجسمه و مساعی گرانبها و قابل تحسین فرماندهی سپاه پنج و افسران و درجه‌داران و افراد لشکر فارس را که برای هموار ساختن راه غار و احداث پلکان ورودی وتسطیح دهانه غار و برپا داشتن مجسمه، معمول داشته‌اند به شرف عرض برساند.

مجسمه شاپور یکی از آثار هنری مهم و بی‌نظیر دوران باشکوه ساسانی است که متأسفانه از چند قرن به این طرف در اثر خالی کردن زیر پاهای مجسمه به طمع یافتن گنج و سپس تأثیر سایر عوامل مخرب طبیعی از قبیل صاعقه و زلزله، مجسمه شهریار جهانگشایی که در ابتدای همین تنگ در نهایت شکوه و جلال در حالی که والرین امپراتور اسیر روم در برابر اسب کوه پیکرش به زانو درآمده است نمایانده شده، به وضع ناشایستی در درون همان گودال سرنگون شده و گرد و غبار مرور دهور چهره تابناک این شخصیت عالی‌قدر تاریخ گذشته ایران را پوشانده بود.

در سال ۱۳۳۰ برحسب استدعایی که این خدمتگزار به وسیله وزارت فرهنگ تقدیم داشتم، برای تسطیح راه و تهیه مقدمات برپا داشتن مجسمه اوامری صادر و تیمسار سرلشکر عمیدی فرمانده سابق لشکر فارس نیز اقداماتی معمول داشتند ولی به واسطه فقد وسایل و نبودن فرصت کافی و سایر اشکالات به مرحله اجرای کامل در نیامد.

در بهار سال ۱۳۳۶ برحسب استدعای مجدد وزارت فرهنگ و ستاد ارتش، اوامری صادر شد و ستاد ارتش به فرماندهی سپاه پنج بلافاصله با یک برنامه و نقشه منظم و صحیح از ۳۶/۶/۱۵ عملیات را شروع کردند و روزانه در حدود ۲۰۰ نفر افسر و درجه‌دار و سرباز برای اجرای امریه ملوکانه و یک خدمت بزرگ تاریخی و ملی به فعالیت افتادند. نتیجه این کوشش و فداکاری در محلی که با هزاران زحمت مصالح و ابزار و لوازم باید به پای کار برده می‌شد، احداث یک جاده اتومبیل‌رو تا قسمتی از کوه، جاده مال‌رو تا پای پلکان و ساختمان ۲۳۰ پله سنگی با نرده‌های آهنی اطراف آن و سیزده سطحه بین پلکانها و احداث چهار سطحه در دهانه غار و

www.tabarestan.info تبرستان

برپا داشتن مجسمه بود که حتی در عالم خیال نیز انجام آن مشکل به نظر می‌رسید. و در روز ۱۷ بهمن ماه ۳۶ به طوری که اینک ملاحظه می‌شود به پای خویش استوار گردید و البته از لحاظ درآوردن پاهای سیمانی مجسمه به وضع مناسب‌تر و نصب قطعات شکسته قسمتهای مجسمه به جای خود، اقداماتی منظور نظر است که باید توسط اساتید مجسمه‌ساز مرتفع گردد.

سوای تیمسار سرلشکر مجیدی فرمانده محترم سپاه جنوب که تمام عملیات مأمورین اعزامی را هر آن زیر نظر داشت و هر هفته سرکشی می‌نمود، افسران میهن‌پرست دیگری را که در اجرای اوامر با مساعی و فداکاری خود به این آرزوی دیرینه ملت ایران و علاقه‌مندان و پارسیان خارج از کشور جامه عمل پوشانیدند معرفی می‌نماید.

www.tabarestan.info تبرستان



مجسمه عظیم شاپور در غار شاپور کازرون که در بهمن ماه سال ۱۳۳۶ برپا داشته شده

ضمناً به عرض می‌رساند که چون آتشکده بزرگ (معبد آناهیتا)[1] شهر قدیمی شاپور در مغرب تنگ چوگان نیازمند تعمیراتی بود از پاییز سال گذشته توسط اداره باستان‌شناسی فارس تعمیرات آن آغاز و در این سال و سالهای بعد دنبال خواهد گردید تا به صورت اصلی درآید و دو مستحفظ نیز جهت نگاهداری ویرانه‌های آن شهر و سایر نقوش ساسانی واقع در تنگ چوگان در آن شهر قدیمی گماشته شده است.

همان‌طور که در گزارش ذکر شده است، پاهای سیمانی مجسمه نواقص فنی دارد و اصلاح آن یک کار ظریف فنی و کار استادان مجسمه‌ساز و پیکرتراش است تا از روی کمال دقت آن را به صورت اولیه و با وضع مناسبی درآورند. ضمناً این نکته را باید یادآور شد که پای اصلی مجسمه کمی آن طرف‌تر از مجسمه قرار گرفته است. این تغییر محل، هنگام برپا داشتن مجسمه، اضطراری و اجباری بود. زیرا در محیط محدود غار، مهارکردن و برپا داشتن جرثقیل و سایر عملیات فنی عادی و آسان نبود، به علاوه تنه مجسمه بسیار سنگین بود و اگر بیشتر به آن ور می‌رفتند از هم متلاشی و

www.tabarestan.info تبرستان

۱. دکتر رومن گریشمن در فاصلهٔ ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ در ویرانه‌های شهر تاریخی نیشاپور حفاریهایی را آغاز کرد، از جمله در مکان بنای یادبود شاپور در مرکز شهر که به غلط از آن به عنوان جایگاه نذورات و آتشگاه نام برده است. همچنین، گریشمن در کاوشهای خود از بنای مکعب شکل ۱۴×۱۴×۱۴ متری که حدود هفت متر از سطح زمینهای اطراف پایین‌تر است و با سنگهای حجاری شده ساخته شده است، به عنوان «آتشکده» یاد می‌کند؛ گرچه گریشمن نقشهٔ ناقصی هم از این محل تهیه کرده است، اما فقط دالان یا رواق جبهه شمالی بنا را خاک‌برداری کرد و چون حفاری آن کار بسیار دشواری بود و سالیان دراز طول می‌کشید، آن را رها ساخت و تصور کرد که این بنا یک آتشکده است. در حالی که پژوهشگر بیشابور (آقای سرفراز) که کار حفاری را از ۱۳۴۷ در این شهر آغاز کرد، با حفاری علمی و دقیق و رفع خطر موفق به جمع کردن و پیاده‌کردن بنا و مرمت و مطالعهٔ آن شد و معلوم داشت که این بنا نیایشگاه آب و متعلق به آناهیتاست که در آیین مزدیسنای زمان هخامنشی و ساسانی متولی و پاسدار آب است. بنابراین استفاده از عنوان آتشکده برای این بنا اشتباه است و باید معبد آناهیتا نامیده شود. به همین ترتیب، عنوان بنای آتشکده دو ستونی یا جایگاه نذورات غلط است، زیرا این مکان در مرکز شهر نیشابور، بنای یادبود شاپور است که ضمن آمدن به این شهر و دیدن آن به سازنده‌اش ایسای دبیر (مهندس) هدایایی شامل وجوهات، خلعت، باغ و کنیزکانی داده است که به دو خط پهلوی اشکانی و ساسانی بر دو ستون سمت راست جایگاه بنای یادبود شاپور نقر شده است. (سرفراز)

موجب یک تأسف همیشگی و خسران غیرقابل جبران می‌شد. از این لحاظ با همه کوشش و تلاش متصدیان امر پاهای مجسمه کمی به طرف راست مجسمه قرار گرفته است، یعنی میسر نشد که مجسمه در جای اصلی‌اش استوار شود.[۱]

در هر حال نویسنده که ناظر زحمات و تلاشهای مجدانه افراد سپاه بود، حق می‌دهد که کار مشکل بزرگی را با نبودن اعتبار و وسایل لازم، انجام داده‌اند و البته برعهدهٔ اولیای محترم انجمن آثار ملی کشور و وزارت فرهنگ است که پاهای مجسمه را به هر نحوی که صلاح نگاهداری و تعمیر آثار باستانی است اصلاح و این نقص را از لحاظ منظره برطرف سازند.

www.tabarestan.info تبرستان

توضیحات

۱. کلمه خوره مندرج در سطور قبل در فرس قدیم به معنی «روشنی» است. پروفسور نلدکه، کلمه کوره را از کلمه **خورا** یونانی دانسته است، زیرا کلمه شهر در فرس باستان خشتر است که به‌تدریج به کلمه شهر تبدیل یافته است. (کوره معرب خوره است.)

۲. فارس در زمان ساسانیان به پنج کوره (ناحیه) تقسیم می‌شد: کوره استخر، *اردشیرخوره* (فیروزآباد)، دارابجرد، شاپور، ارّجان.

۳. شهر کوچک توج یا تواز (توز) بین کازرون و بندر گناوه از لحاظ بافت پارچه‌های کتانی معروف و به همین نام شهرت جهانی داشته است (کتان توجی یا توزی). در قرن چهارده میلادی حمدالله مستوفی این شهر را خرابه یافته و جای آن را از لحاظ صنعت پارچه‌بافی قریه سینیج یا سینیز در نزدیکی مصب رود تاب (سرحد بین فارس و خوزستان) گرفته بود. شهرت کار پارچه‌بافی این شهر تا ماوراءالنهر نیز کشیده شده بود و در سمرقند پارچه‌ای می‌بافتند به نام سینیزی.

۴. پارچه دبیکی را نیز در کازرون می‌بافته‌اند. دبیک نام شهری بوده است در مصر و چون نخستین بار نوع پارچه‌های بافته شده دبیکی کازرون از روی پارچه دبیکی مصر بوده، همان دبیکی «دبیقی» نامیده شده است.[۲]

---

۱. توضیح اینکه مجسه شاپور اکنون کاملاً مرمت شده است و نقصی ندارد.

۲. *جغرافیای تاریخی ایران*، تألیف استاد بارتولد، ترجمه حمزه سردادور، تهران، ۱۳۰۸، ص ۲۱۸.

فصل پنجم

کاخها و بناهای زمان ساسانی

www.tabarestan.info تبرستان

«شکافی که بینی در ایوان کسری دهانی است گوید بقا
نیست کس را.» **(شیخ رضا طالبانی کرد بغدادی)**

مدائن (تیسفون)

بزرگ‌ترین شهر و باشکوه‌ترین پایتخت ایران ساسانی، شهر تیسفون بود که اکنون ویرانه‌های طاق و رواق و در و دیوار شکسته‌اش در کنار رود دجله، چون آیینه‌سرا با عبرتی نمودار و گویای دوران سرافرازی و فر و شکوه دربار ایران کهن، و نشانه‌ای از آثار صنادید عجم است و با آنکه جزئی بیش از آن برپا نمانده، از لحاظ عظمت و هنر معماری هنوز مورد اعجاب و تحسین جهانیان است.

این پایتخت را یونانیان کتیسفون[1] می‌نامند و در کتابهای مورخان و گویندگان و نویسندگان به نامهای تیسفون، مدائن (شهرشهرها)، مدائن سبعه، ایوان‌مدائن،

---

۱. کتیسفون که اعراب برای اختصار تیسفون گفته‌اند نام یونانی به نظر می‌آید ولی محققان معتقدند که از نام ایرانی محلی تیسفون گرفته شده و یونانی نیست و در هر صورت در زمان ساسانیان گویا به همان نام تیسفون خوانده می‌شد و به طوری که نوشته‌اند کتیسفون همان «کسفیا» در کتاب عزرا (بخشی از تورات) است که بین بابل و بیت‌المقدس به نام شهر «بهین» معروف بوده و کسفیا یک لغت قدیمی کلدانی است. نویسندگان ارمنستان دیسپون نوشته‌اند:

قصری را که اشکانیان ساخته بودند بعدها به نام «کاخ سپید» و نزد اعراب به «قصرالابیض» معروف شد.



ایوان کسری

طاق مدائن، طاق کسری، ایوان کسری، تخت کسری، بارگاه خسرو، طاق خسرو، ایوان‌خسرو از آن یاد شده و به روزگار آبادانی یکی از غنی‌ترین و باحشمت‌ترین دربارهای سلطنتی دنیای قدیم بوده است و قریب هفتصد سال اریکه دو شاهنشاهی بزرگ اشکانی و ساسانی در آنجا قرار گرفته بود. این شهر در ابتدا اردوگاه قشون بود و در برابر سلوکیه از لحاظ سیاسی و برابری با رومیها به وجود آمده بود (در حدود سال ۲۲۰ ق.م) و کم‌کم مقر زمستانی شاهان اشکانی شد و بعداً این شهر و سلوکیه و چند شهر دیگر به هم پیوستند و شهر بزرگی را تشکیل دادند. بغداد از مصالح خرابه‌های شهر مدائن ساخته شد و در حقیقت جانشین مدائن شد.

www.tabarestan.info تبرستان

سلوکیه (Seleuci) را در ۳۱۲ ق.م سلوکوس اول در نزدیکی تیسفون ساخت و بعدها با تیسفون یکی شد. این شهر در کنار رود دجله، جایی که فرات و دجله بیش از هر جای دیگر به هم نزدیک هستند، بنا شده بود و پایتخت دولت شرقی سلوکی بود. مصالح این شهر از بابل آورده شده بود و تعدادی از ساکنان این شهر نیز از بابلیها بودند و اهمیت آن از سلوکیه سوریه بیشتر بود. علت اینکه این شهر را در برابر بابل تقویت کردند تا جانشین بابل شود این بود که سلوکیها می‌دانستند بابل با آن غرور و سابقه دو هزار ساله خود و درک عظمتهای پادشاهان مقتدر بابل و آشور و هخامنشی، به تمدن یونانی اهمیتی نمی‌دهند.

سلوکیه معظم‌ترین شهر و برحسب نوشته سترابون، بعد از اسکندریه مصر، مهم‌ترین شهر بوده و در حدود ششصد هزار جمعیت داشته است و از لحاظ زیبایی و عظمت سرآمد شهرها و از انطاکیه سوریه برتر بوده است. شهر دارای حصاری آجری بوده که به خندقی محدود می‌شده است، آجر این حصار و آجر کاخها را از بابل آورده بودند.[1] مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۸ ق.م) شهر سلوکیه را از سلوکیها گرفت.

نخستین پایتخت اشکانیان پس از توسعه نفوذشان، شهر هکاتُم‌پیلُس (Hecatompylos) یا شهر صد دروازه در نزدیکی دامغان کنونی بود، بعداً به مناسباتی به تیسفون نزدیکی شهر سلوکیه منتقل و بر اثر آبادانی زیاد و توجه دربار اشکانی بدانجا، بر

۱. سکنه اصلی این شهر در زمان اشکانیان غالباً از نژاد آرامی بوده‌اند و به زبان آنها مجموعه شهرها را مدینتا (Medinatha) می‌نامیده‌اند. اعراب از آنها اقتباس کرده و «المدائن» گفته‌اند.

توسعه شهر افزوده شد و با وجود آنکه شاهان ساسانی، پارسی و از این خطه برخاسته بودند و شهرهای چندی در پارس و سایر نقاط ایران بنا نهاده بودند، پایتخت رسمی و تشریفاتی همان مدائن و تیسفون بود و پیوسته بر اهمیت و عظمت این شهر افزودند.

طاق کسری در سال ۱۹ سلطنت خسروانوشیروان، حدود ۵۵۰ میلادی، در وسط شهر روبه‌روی دجله، همان جا که بقایای طاقهای شکسته آن هم‌اکنون سر پا و از فرسنگها مسافت نمایان است، (در شهر اسپانبر) بنا شد، ولی دانشمند فقید پروفسور هرتسفلد معتقد است که این ایوان در زمان شاپور اول بنا شده است. مجموع کاخ و ساختمانهای فرعی آن ۳۰۰×۴۰۰ متر بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

طاق بزرگ که باشکوه‌ترین قسمت کاخ بوده ۴۸ متر ارتفاع، ۹۱ متر طول و ۳۶ متر عرض داشته و در طرفین آن چهار تالار بزرگ وجود داشته که هر یک ۲۳ متر طول و ۶ متر عرض داشته‌اند و به یکدیگر متصل بوده‌اند. عمارت از آجر بوده، نمای خارجی آن با مس روکش شده و به ورقه‌های طلا و نقره مزین بوده است. در زیر طاق بزرگ رواقی به اسم آپادانا یا تالار بار بوده که ۳۵ متر ارتفاع، ۴۳ متر طول و ۲۵ متر عرض داشته و مقر شاه و تختگاه بوده است. طاق هلالی است و در طرفین آن شش طاق نما گرفته است. دیوارهایی که طاق بزرگ به روی آن استوار بوده در پایین هفت متر، در جایی که طاق شروع می‌شده چهار متر و در آخرین نقطه هلالی یک متر قطر دارد. برای نور این بارگاه یک‌صد و پنجاه دریچه که هر دریچه ۱۲ تا ۱۵ متر محیط داشته، در اطراف باز کرده بودند و برای تهویه نیز تنبوشه‌های سفالینی که در حدود بیست سانتی‌متر قطر داشته‌اند در آن به کار برده بودند تا هوای کاخ را خنک کنند و نوری ملایم به درون کاخ بیندازند.

نمای عمارت را بعضی از یک نوع ساروج یا موزاییک (معرق سنگی)، سنگهای مرمر رنگین در پایین و موزاییک شیشه‌ای در بالا و برخی دیگر از صفحات مسین سیم و زراندود دانسته‌اند. ضمن کاوشهای هیئت باستان‌شناسان آلمانی در ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ چند قطعه تزیینات از ساروج و نمونه‌هایی از موزاییک به دست آمده است. این حفاریها در دو تپه شرق و شمال ایوان مدائن بنام ام‌السعاتیر و المعاریذ به عمل آمده، و موزاییکهایی با نقوش برگ خرما و گل و درخت زندگانی که طاوس

روی آن نشسته و اشکال حیوانات از قبیل خرس و گراز و مجسمه‌های کوچکی از رقاصه‌ها و نوازندگان به دست آمده است.

این طاق تا ۱۸۸۸ میلادی برپا بود و در آن سال قسمت شمالی آن خراب شد و اکنون نیز قسمت جنوبی آن در شرف انهدام است و آن همه تزیینات مانند سایر اثاثیه و اشیای کاخ بر اثر غارت و نادانی تازیان مهاجم و سپس ادبار روزگار از بین رفته است.

مراسم بارعام و پذیرایی از نمایندگان خارجی در همین تالار برگزار می‌شد. کف و بدنه کاخ با فرشهای ابریشمی عالی مفروش و هر قسمت که مفروش نبوده با نوع پر نقش و نگار موزاییکهایی که در بالا گفته شد و تزیینات زرین و سیمین مزین شده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

سریر پادشاه در انتهای تالار قرار داشت و پرده زربفت مجللی در جلو آن آویخته بود. دسته‌های گوناگون درباریان و صاحبان مناصب برحسب جاه و منزلت در جای مقرر می‌ایستادند. هنگامی که تمام صفوف و صنوف در جایگاه خود قرار می‌گرفتند، پرده به کناری کشیده می‌شد و شاه نمودار می‌گردید. وی با جامه زردوخت زرنگار روی سریر سلطنتی بر مسند و بالش زربفتی تکیه می‌داد و تاج بزرگ کیانی از طلای ناب و مزین به انواع و اقسام جواهرات، در بالای سرش توسط زنجیر زرین نازکی آویزان بود. به طوری که نوشته‌اند، در تاج نام‌برده یک‌صد دانه مروارید به بزرگی تخم گنجشک و تعداد زیادی دانه‌های یاقوت و زمرد نشانده شده بود و در حدود ۹۱/۵ کیلو وزن داشت و توسط زنجیر نازک و نامحسوسی از سقف آویزان بود. و بدین طریقه روی سر شاه قرار می‌گرفته است. این تاج در غیر مواقع رسمی با پارچه‌ای پوشاند می‌شد تا گرد نگیرد.

تئوفیلاکت (Théophilact) در وصف مراسم جلوس هرمزد چهارم به تخت سلطنت و طرز تزیینات و سایر تشریفات چنین نوشته است:

«تاج زرین مرصع به جواهر بر سر داشت، پرتو زبرجدهای آن که از مروارید غلطان محصور بود چشم را خیره می‌کرد و گوهرهایی که بر موی او قرار داشت نور مواج خود را با شعاع حیرت‌بخش زمردها چنان آمیخته بود که چشم بیننده از فرط حیرت و شگفتی تقریباً از دیدار عاجز می‌ماند. شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود که آن را با دست گلابتون‌دوزی کرده بودند و بهایی گزاف داشت. به طور کلی جامه او تا حدی که شکوه سلطنت و میل خودنمایی اقتضا می‌کرد، دارای بها و جلال بود».

به صورت خلاصه، منظره این تالار بزرگ و سریر سلطنتی و سایر تشریفات به‌حدی با شکوه و ابهت بود که بینندگان تازه‌وارد به طوری در حیرت و اعجاب فرو می‌رفتند که بی‌اختیار برای تعظیم و تکریم به زانو درمی‌آمدند و چه بسا که از خود بی‌خود شده و همه چیز را فراموش می‌کردند.

طبری می‌نویسد که یوانیه (Yauvanoe) یکی از بزرگان نامه‌ای به حضور بهرام پنجم برد. شکوه و جلال کاخ چنان او را مسحور کرده بود که فراموشش شد احترامات لازمه و مقرر را به جا آورد. چون شاه علت حیرتش را دریافت او را بخشید.

یک کاخ دیگر نیز در دو کیلومتری شمال تیسفون (به نام کاخ سفید) بوده است که از قرن چهارم هجری به بعد به طور کلی خراب و محو می‌شود، ولی یعقوبی مورخ قرن سوم هجری آن را دیده و از آن نام می‌برد.

www.tabarestan.info تبرستان

خراب‌کردن قسمت مهم بنا را به منصور خلیفه عباسی (۷۵۴-۷۵۵ م) نسبت می‌دهند، ولی چون خرج خراب‌کردن بیش از منافعی بود که از این کار برده می‌شد، از خراب‌کردن بقیه صرف‌نظر کرد. مصالح کاخ سفید شاهپور دوم در بغداد (قصرتاج) به کار رفت و مقداری از سنگهای مدائن را نیز برای باروی همان قصر حمل کردند. در قرن چهارم هجری مدائن شهری کوچک و پرجمعیت بوده است و مسجد جامعی که در همان اوایل اسلام نزدیک قبر سلمان فارسی ساخته بودند، برجا بوده است.

صاحب *مجمل‌التواریخ و القصص* راجع به خراب‌کردن مدائن توسط منصور چنین می‌نویسد:

«پس منصور خالد برمک[1] را گفت کوشک اسپید که به مدائن است بکنم و آلت و خشتها اینجا آورم. خالد گفت مصلحت نباشد، که آن بنای اکاسره است و فخر آن امروز شماراست که هر آن کسی که بنا بیند، داند، که آن پادشاهی بزرگ کرده است و کسانی که ایشان را غلبه کرده از ایشان بزرگ‌تر باشند، نشاید خراب‌کردن. منصور را از آن خوش نیامد و گفت همواره نصرت گبرکان کنی و دین پدرانت

۱. برامکه از دانشمندان و اصحاب رأی و نظر بوده‌اند و به همین سبب آنها را به زندقه نسبت دادند. خالد سرسلسله و یحیی بن خالد وزیر هارون و پسران او فضل و جعفر و برادر یحیی، محمد بن خالد دانش‌پرور و علم دوست بودند. برامکه در ابتدا رؤسای بتکده و معبد بودایی در نوبهار بلخ بودند و لقب آنها برمک بوده است.

فراموش نگردد. خالد گفتا اگر ایشان را بد خواستم، شما را بدتر و خاموش گشت. منصور بفرمود تا آن کوشک را باز شکافته و خشت پخته به کشتی همه آوردند و چون حساب کردند، مئونت آن از بر شکافتن و به بغداد رسیدن هر خشتی، به درمی سیم بر می‌آمد و به بغداد از نو، به کمتر از این می‌شایست پختن. منصور خالد را گفت، چه می‌بینی در این کار، گفتا چون دست بدان فراز کردی تمام بر باید گرفتن، که اگر به جای بگذاری، مردمان گویند بنا که ایشان بکردند، دیگر ملکان بر نتوانستند شکافتن و خراب کردن، و چنانک بود تمام بر شکافتند».[۱]

اصطخری در *مسالک و ممالک* توصیف مدائن را در زمان خود چنین نوشته است:

«مدائن شهری کوچک است. قدیم سخت عظیم بوده است. از بغداد تا آنجا یک مرحله و آرامگاه پادشاهان بودست. ایوان کسری آنجاست و به سنگ و گچ بنا کرده‌اند. اکاسره را هیچ بنا عظیم‌تر از آن نبوده است، ... مدائن از شرقی دجله است و گویند کی در مدائن بر دجله پلی بودست و ما آن‌را اثر ندیدیم».[۲]

از سلاطین ایرانی بعد از اسلام خاندان آل‌زیار مصمم بودند که بغداد را بگیرند و تیسفون را دوباره پایتخت قرار دهند و خود را پادشاه بدانند.

هفت شهری که مدائن را تشکیل می‌داده عبارت بوده است از: ۱) تیسفون (Tespon)، ۲) رومگان (رومیه)، ۳) وه اردشیر (بهرسیر) (Bahurusir)، ۴) ماحوزه (Mahözé) (شهری بود مجاور سلوسی، که مورخان یهود و سریانی آنجا را بنام ناحیه سلوسی ذکر کرده‌اند)، ۵) درزنیدان (Darzanidhan) (پنج کیلومتری شمال (وه اردشیر)، ۶) ولاشاباز (Valashabadh) (سابات در مغرب وه اردشیر)، ۷) اسپانبر.

پنج شهر از این هفت شهر تا زمان یعقوبی مورخ قرن سوم هجری دایر بوده که وی از آنها نام می‌برد (تیسفون، اسپانبر، رومیه، وه اردشیر، ولاشاباز).

رومگان یا رومیه، در زمان انوشیروان ساخته شده و مورخان رومی و ارمنی انطاکیه خسرو نامیده‌اند. در ۵۴۰ میلادی که انوشیروان انطاکیه و شام و سلوکیه را فتح کرد (کنار نهرالکلب)[۳] اهالی آنجا را به تیسفون کوچ داد و در محله

---

۱. *مجمل‌التواریخ و القصص*، ص ۵۱۵.

۲. *مسالک و ممالک*، به کوشش آقای ایرج افشار، ص ۸۴

۳. رود ارن‌تس

جدیدالاحداثی به شکل انطاکیه در شرق دجله برابر سلوکیه مسکن داد. بـه همـین دلیل به نام رومیها (رومگان، رومیه) معروف شد. عربها آن را رومقان گفتـه‌انـد، و به طوری که نوشته‌اند تا دو قرن بعد از اسلام دایر بود و منصور خلیفـه چنـدی در آنجا اقامت داشته و تا زمان یعقوبی نیز بقایایی از شهر به جا بوده است.

تبرستان
www.tabarestan.info



ظرف نقره با نقش بهرام دوم (موزهٔ ایران باستان)



یک قطعه موزاییک پیدا شده در شاپور کازرون

وه اردشیر (Veh Ardasher) (سلوکیه قدیم) قسمتی از شهر سلوکیه است که در ۱۶۵ میلادی به دست آویدیوستی کاسیوس ویران و در زمان اردشیر مجدداً احیا شد. و این شهر بسیار بزرگ و کوچه‌های آن سنگ‌فرش بود و در کنار هر خانه آغلی برای نگاهداری چارپایان وجود داشت. بازار شهر بزرگ بوده و تجار و سوداگران بسیاری من‌جمله تجار یهودی داشته و در نتیجه شهری ثروتمند و پر جمعیت بوده است و مردمش در عیش و عشرت و تن‌آسایی به سر می‌بردند. شهر دارای کلیسای بزرگی بود که در زمان شاپور دوم خراب و از نو بنا شده بود. مرکز عیسویان و کلیسای سنت نرکس (Saint Narkos) و مکتب روحانیان در قرن ششم در این شهر بوده است و در زمان خسرو دوم دو کلیسای سنت ماری (Saint Marie) و سنت سرژ (Saint Serge) نیز در آنجا بنا شده بود. یهودیان نیز در این شهر زیاد بودند ولی مقر رئیس آنها رش گالوتا (Rèsh Galuta) (راس الجالوت) در شهر ماحوزه (مجاور سلوکیه) بود[1].

این شهر را در تواریخ اسلامی بهرسیر و بهرشیر نوشته‌اند و بهرشیر گفته‌اند، زیرا شیر مخصوص شاه در آنجا بوده است و معروف است که هنگام ورود سپاه اسلام به این شهر که به روایت صحیح‌تر سال پانزدهم هجری و پس از فتح قادسیه بود، آن شیر هم به اعراب حمله کرد و به دست هاشم برادرزاده سعد بن ابی‌وقاص سردار عرب کشته شد.

پس از تسلیم این شهر به سردار عرب، ایوان مدائن که سفید و بلند بود، نمودار شد. ضرار بن الخطاب تکبیری بلند گفت که همه سپاهیان با هم تکبیر (الله اکبر) گفتند. نگاهبان و حکمران این شهر را (دیهگان) شیرزاد[2] یا شیرآزاد[3] نوشته‌اند.

در طرفین دجله کاخهای سلطنتی ساسانی ساخته شده و چون عبور و مرور مردم از پل روی دجله که در برابر کاخ سلطنتی بود، مزاحم و مانع استراحت شاه

---

۱. ماحوزه خرابه‌های این شهر با خرابه‌های قصر جعفری (قصر متوکلیه) مخلوط و در زاویه‌ای از انشعاب نهر نهروان دیده می‌شود. برادر هارون جعفر ملقب به المتوکل که پس از واثق خلیفه شد کاخی در سه فرسنگی شمال کوفه بنا کرد (۲۴۵ هـ.) و به نام خود او قصر جعفریه یا متوکلیه نام‌گذاری شد و با کاخی که هارون‌الرشید به نام هارونیه در ساحل دجله بنا کرده بود، برابری می‌کرد.

۲. *تاریخ طبری*.

۳. *تاریخ ابن‌الاثیر*.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌شد، در زمان شاپور بزرگ پل دیگری برای رفت و آمد مردم ساختند تا ازدحام بر روی این پل کمتر باشد.[۱]

فتح مدائن و انهدام آن

سپاهیان مهاجم عرب پس از فتح قادسیه که در سال چهاردهم هجرت اتفاق افتاد، در سال پانزدهم وارد شهر وه اردشیر (بهرسیر-بهرشیر) شدند. در آن شهر که یکی از هفت شهری بود که مدائن را تشکیل می‌داد، ایوان بزرگ کسری را دیدند. ضرار بن الخطاب تکبیر (الله اکبر) بسیار بلندی گفت و همه سپاهیان با هم آن را تکرار کردند. ضرار اظهار داشت که وصف این کاخ عالی و وعده فتحش را از دهان حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله شنیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

یزدگرد چون دید که مسلمانان آهنگ پایتخت کرده‌اند؛ بانوان حرم و شاهزادگان و مقداری از مال و منال را به حلوان فرستاد و مدائن را به مهران رازی و نخیرجان سپرد، ولی قسمت اعظم ثروت و اسباب و ظروف زرین و سیمین و جواهرات و فرش و اشیای گرانبها در خزاین بماند. طبری نقود خزاین را سه هزار میلیون سکه نوشته است. بعضی از مورخان این مبلغ را به نصف تقلیل داده و متذکر شده‌اند نصف دیگر که یک‌هزار و پانصد میلیون سکه بود، خرج جنگ قادسیه و سپاهیانی شد که

---

۱. در *شاهنامه* فردوسی منعکس است که شاپور دوم در پنج سالگی دستور ساختن پل دیگر را داده است:

چنین تا بر آمد بر این پنج‌سال — برافراخت آن کودکی فرو بال
نشسته شبی شاه در تیسفون — خردمند موبد به پیش اندرون
خروش آمد از راه اروند رود — به موبد چنین گفت هست این درود؟
چنین گفت موبد بدان شاه خرد — که ای نیکدل، نیک پی، شاه گرد
کنون مرد بازاری و چاره جوی — زد که سوی خانه دارند روی
چو بر دجله، یک بر دگر بگذرند — چنان تنگ پل را به پی بسپرند
بترسد همی هر کس از بیم آب — چنین برخروشد چو گیرد شتاب
چنین گفت شاپور با موبدان — که ای راهبر نامور بخردان
یکی پول دیگر بباید زدن — شدن را یکی راه و باز آمدن

تحت سرداری رستم فرخزاد و پیروزان و هرمزان، تجهیز و بسیج شده بودند.

بنابراین سپاهیان اسلام به سرداری سعد بن ابی‌وقاص و راهنمایی سلمان فارسی مدائن را بدون جنگ تسخیر کردند. و این واقعه را در ماه صفر سال ۱۶ هجری نوشته‌اند. روز فتح مدائن به دست اعراب را «یوم‌الجراثیم» نامیده‌اند، زیرا در این روز اتفاقاً رود دجله طغیان کرده و اطراف شهر را آب گرفته بود، تا آنجا که در بعضی از جاها تا زیر شکم اسب آب بود. هر بلندی که از آب مصون بود و اعراب می‌توانستند بدانجا پناه برند، «جرثومه» می‌گفتند که جمع آن «جراثیم» می‌شود.

وقتی سعد بن ابی‌وقاص فرمانده سپاه عرب وارد کاخ شد، این آیه را خواند: «کم‌ترکوا من جنات و عیون و زروع... و اورثناها قوم آخرین» و سپس نماز فتح خواند، که هشت رکعت بود و نماز جمعه آن هفته را در کاخ پادشاهان ساسانی به جا آورد و بار دیگر خانه خدایان ملک و سلطنت، خانه خدای لایزال شد.

سلمان سه راه برای مصونیت مردم شهر به آنان پیشنهاد کرد: قبول اسلام، جزیه، جنگ، و سه روز برای اخذ تصمیم مهلت داده شد. پس از سه روز مردم به قبول جزیه تن دادند و تسلیم شدند.

سعد مشغول جمع‌آوری و تقسیم اموال شد. به هر سپاهی پس از وضع خمس سهم خلیفه، دوازده هزار درهم رسید و سه رأس اسب نصیب هر سوار شد. بسیاری از اموال به دست مسلمانها افتاد، از قبیل اسباب و اثاثیه و لباسهای شاهی و فرشها مخصوصاً قالی معروف بهارستان (بهار خسرو).

بی‌مناسبت نیست که در ای‌جا به نقل قسمتی از نوشته کتاب «کورت، فریشلر آلمانی» تحت عنوان عایشه بپردازیم که ثابت بن ارطاة رئیس پلیس مخفی معاویه آن را تنظیم و آقای ذبیح‌الله منصوری ترجمه کرده است و به تزیینات و شکوه مدائن به موجب نامه سعد وقاص به عمر خطاب مربوط می‌شود:[1]

«اتاقهای این قصر مفروش از طلاست و به جای خشت در کف اتاقها طلا نصب کرده‌اند. ولی من تصمیم دارم هر چه در کف اتاقها یا بر دیوارهاست، جمع‌آوری کنم و با چیزهای دیگر برای تو بفرستم.

۱. شماره ۱۹، سال ۲۵، مجله *خواندنیها*، ۳۰ آبان ماه ۴۳.



ظروف ساسانی

www.tabarestan.info تبرستان

در بعضی از اتاقهای این کاخ مجسمه‌هایی از مرمر و نقره و طلا دیده می‌شود و من مجسمه‌های زرین و سیمین را با غنایم دیگر برای تو خواهم فرستاد تا تحویل بیت‌المال بدهی. هر یک از اتاقهای این کاخ که مستور از طلاست بدون فرش است لیکن اتاقهایی که کف آن را از طلا نپوشانیده‌اند فرش دارد و فرشها را قالی‌بافان برای اتاقهای این قصر بافته‌اند، به طوری که نه بزرگ است نه کوچک و هر قطعه فرش، یک اتاق را مفروش می‌نماید.

در این قصر تالاری است که مخصوص بارعام پادشاه ساسانی بوده و در آن تالار یک قطعه فرش گسترده شده که گرانبهاترین فرش جهان است و قالی‌بافان ایران بیست و پنج سال مشغول بافتن آن بوده‌اند. نقشه آن فرش طوریست که منظره صحرا را در فصل بهار نشان می‌دهد و تمام علفها و درختها و گلها و پرندگان و جانوران در آن نقشه دارای رنگ طبیعی‌اند و انسان وقتی آن فرش را از نظر می‌گذراند مثل اینست که یک منظره بهاری را می‌بیند.

در یک طرف این کاخ که من اکنون در آن سکونت دارم عمارتی است که یک‌صد ذرع ارتفاع دارد و دارای ده طبقه است. سلاطین ساسانی هنگامی که در مدائن به سر می‌بردند، شبهای تابستان، بالای آن عمارت می‌رفتند، وقتی قدم به طبقه دهم می‌نهادند هوا را خنک می‌یافتند و تمام وسایل راحتی آنها در طبقه دهم فراهم شده بود.

قصر سلطنتی در مکانی ساخته شده که نسبت به رود دجله ارتفاع دارد و آب

دجله نزدیک این قصر، سوار بر آن نمی‌شود، ولی معمارانی که این کاخ را ساخته‌اند از نقطه‌های دور، در جایی که دجله ارتفاع دارد، آب را به قصر آورده‌اند، به طوری که آب دجله پیوسته در جوهای این قصر جاری است و از فواره‌ها جستن می‌نماید و برای اینکه هرگز آب گل‌آلود وارد حوضها نشود در قسمتی از کاخ سلطنتی یک منبع به وجود آورده‌اند و آب دجله، بعد از ورود به آن منبع ته‌نشین می‌شود و آب زلال وارد جوها و استخرها می‌گردد... .

... طلایی که تا امروز نصیب ما شده به‌قدری است که مسلمین می‌توانند با آن عمارتی بسازند که به جای خشت، در آن شمشهای طلا کار گذاشته شود و آن قدر جواهر نصیب ما گردیده که می‌توانیم جوالها را پر از جواهر کنیم و با ترازوی رومی آن را وزن نماییم».

www.tabarestan.info تبرستان

***

بین شعرای متقدم عرب و فارسی‌زبان چند شاعر راجع به ایوان مدائن قصاید و اشعار غرا و جالبی ساخته‌اند که اشعار ابوالفرج اصفهانی در *اغانی* (جلد ۱۱، صفحه ۱۳۷) و ابن مقفع و ابی‌نواس و قصیده سینیه بحتری از همه جالب‌تر است.

قصیده بحتری برترین چکامه‌ای است که در وصف ایوان مدائن و عظمت و فضیلت شهریاران ساسانی به زبان عربی سروده شده و در زبان فارسی نیز قصیده حکیم خاقانی بی‌نظیر است و کمال وطن‌خواهی این سخنور عالی‌قدر را می‌رساند.

بحتری ابوعبادة ولید بن عبید بن یحیی طائی یکی از سه شاعر بزرگ طبقه محدثین (دو دیگر ابوتمام و متنبی) متولد ۲۰۶ و متوفای ۲۸۴ هـ. معاصر متوکل خلیفه عباسی و وزیرش فتح بن خاقانی بوده است.

قصیده معروف این شاعر بزرگوار که آقای احمد مهدوی دامغانی آن را ترجمه کرده و در شماره اول سال ۱۳۴۱ مجله *یغما* درج شده است عیناً نقل می‌شود:

***

۱. خویشتن را از هر پلیدی که جانم را بیالاید پاکیزه داشتم و از پذیرفتن ناکسان بلندی گرفتم.

۲. هرگاه که چرخ گردون خواست مرا سرنگون و واژگون سازد، خویشتن را بر سرپا نگاه داشتم.

۳. هنوز اندک پس‌مانده از آنچه که روزگار همواره در پی کاهش آن بوده، برایم باقی‌مانده که زندگی‌ام را با آن بگذرانم.

۴. میان شتری که هر روز و پی‌درپی سیراب می‌شود، با شتری که هر پنج روز یک بار به آب می‌رسد فرق بسیار است.

۵. گویا زمانه دیوانه گشته است که میل روی دلش با ناکس‌ترین سفلگان است.

۶. در معامله که کردم و شام پرنعمت را ارزان فروختم و عراق را خریدم، سخت زیانکارم.

۷. در اندوهی که دارم مرا به حال خود بگذار و درصدد آزمایش مباش، که مرا بسیار بد برخورد خواهی یافت.

۸. دیرگاهی است مرا می‌شناسی که خویی درشت دارم و در برابر کارهای پست چون اسبان سرکشم که سر فرمانبرداری فرو نمی‌آورم.

۹. عموزاده‌ام خویشتن را بسی از من والاتر می‌شمارد این خودخواهی او پس از نرمی و مهربانی که با من داشت مرا دودل و بدگمان ساخته است.

۱۰. چون بر من جفا روا دارند بسیار روا و سزاوار است که در آنجا که شب به سر می‌برم بامدادان برجای نمانم.

۱۱. غمها خانه و کاشانه مرا در برگرفته، پس شترم را به سوی کاخ سفید کسری در مدائن راندم.

۱۲. تا در آنجا از غم تسلی یابم و از مشاهده آن کاخ ویرانه و درهم ریخته ساسانی، غم خویش به باد فراموشی دهم و بر آن فر و شکوه از دست رفته، دلسوزی کنم.

۱۳. مصیبتهای پی‌درپی مرا به یاد خاندان ساسانی انداخت، همانا مصیبتها چیزهایی به یاد می‌آورند و چیزی دیگر از یاد می‌برند. (گویا مقصود این باشد که هر مصیبتی مصیبت بزرگی را که در گذشته بر آدمی وارد شده، به یاد می‌آورد و مصیبتهای کوچک‌تر را از یاد می‌برد.)

۱۴. آنها را (خاندان ساسانی را) به یاد می‌آورم و گویی می‌بینم، که راحت و آرام در سایه ایوان و کاخ بلندی که رفعت آن چشم بینندگان را خسته می‌کند، آرمیده‌اند.

۱۵. در آن کاخ دربسته که از بس رفیع و باعظمت است سرزمینهای پهناور و منزلگاههای بی‌شماری در زیر و دیدگاه آن است، که از کوههای قفجاق (قفقاز؟) و تا شارستان اخلاط و مکس (در ترکیه امروزی) ممتد است.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۶. این منزلگاهها همچون منازل اطلال سعدی در بیابانهای خشک بی‌آب و علف که چون کف دست، صاف و نرم است ساخته نشده است. (سرزمینهای اطراف کاخ همه آباد و معمور و مسکون است.)

۱۷. ایرانیان مساعی جمیله مبذول داشته‌اند که اگر در مقام مسامحه نبودم می‌گفتم که مساعی دو قبیله تازی عنس (یمنی) و عسبس (حجازی) به پای آن نمی‌رسد و همنژادان تازی من یارای آن کوششها را ندارند.

۱۸. زمانه آن کاخها و منزلگاهها را از طراوت و تازگی انداخته وآنها را چون جامه‌های ژنده و تار و پود پوسیده، ساخته است.

۱۹. گویی که کاخ «جرماز» به سبب ویرانی و خالی ماندن چمن، کهنه گوری بر روی زمین است که گرد و خاک بر آن نشسته و زیرگام گذشتگان و آیندگان افتاده است.

تبرستان www.tabarestan.info

۲۰. اگر «جرماز» را ببینی خواهی دید که شبیخون روزگار پس از آن همه سور و شادمانی در آن کاخ که همواره چون جشن عروسی بوده است، اکنون سوگ و ماتم برپا کرده است.

۲۱. آن کاخ با آن همه ویرانی به فصاحت تمام‌تر، از عظمت شگفت‌انگیز مردمی آگاهی می‌دهد، با سخنی که هیچ‌گاه صداقت آن به شک آمیخته نگردد.

از این بیت به بعد بحتری به وصف نقش و نگار داخل کاخ و صور منقوشه بر دیوارهای آن می‌پردازد:

۲۲. چون منظره محاصره شهر انتاکیه را توسط ایرانیان بنگری، به لرزه در خواهی آمد، زیرا که رومیان را مورد حمله و در محاصره ایرانیان می‌بینی.

۲۳. در آن معرکهٔ هولناک که شبح مرگ خودنمایی می‌کند، انوشیروان در سایه درفش کاویان، لشکر خویش پیش می‌راند.

۲۴. انوشیروان در جامه سبز بر سمندی سوار است.

۲۵. نبرد دلیران در مقابل انوشیروان، به احترام او مقرون به آرامی و سکوت و آهستگی است.

۲۶. برخی از آن دلاوران با ناوک نیزه به هماورد خویشتن می‌تازند تا خود را از حمله او رهایی دهند و برخی دیگر از ترس ژوبین در پناه سپر خزیده‌اند.

۲۷. صورتگر ماهر چنان با چیره‌دستی صورتگری کرده است که چشم آن پیکره‌ها را مردمی به راستی زنده می‌بیند که به زبان بی‌زبانی با یکدیگر سخن می‌گویند.

۲۸. اندیشه آنکه این پیکرها مردمی زنده و جان دارند، چنان در من بالا گرفته است که دستهایم با لمس کردن آنها، نشانه زندگی را در آنها می‌جوید.

۲۹. پسرم ابوالغوث با شتاب به سلامتی و افتخار دو لشکر ایران و روم، رطلی گران از می خوشگوار به من نوشانید.

۳۰. از آن می که از درخشندگی گویی ستاره‌ای بود که شب سیاهی را روشن کند، یا چون پرتوی که از خورشید فروزان بدرخشد.

۳۱. از آن می که گمان بری به جای آنکه آن را از دانه‌های انگور فشرده باشند، از دل جان آدمیزاد فشرده و در جامش ریخته‌اند. چرا که هرکس چون جان شیرین دوستش دارد.

- چون از آن باده سرمست شدم چنین به نظرم آمد که خسروپرویز به دست خویش جام می به من می‌بخشد و پهلبد خنیاگر با من سخن می‌گوید و مرا سرگرم می‌سازد.

۳۴. آه... اینکه می‌بینم به بیداری است یا رب یا به خواب؟... آیا این خوابی است که چشمانم را می‌فشارد و آنچه را می‌بینم مانند رؤیایی به نظرم می‌رسد، یا آرزوی دور و درازی است که فکر و خیالم را دگرگون ساخته است؟

۳۵. گویی که ایوان مدائن با چندان هنر شگفت‌آوری که سازنده آن به کار برده، چون شکافی پهناور است که میان کوهی بلند و استوار پدید آمده باشد.

۳۶. چشم در بامداد روشن و شام تاریک، ایوان را با گرد اندوهی که بر پیشانی‌اش نشسته چنان می‌بیند که پندارد:

۳۷. ایوان چون کسی است که به جبر و ستم از دوستان یکدل خود جدا مانده و یا به مانند کسی است که به ناخواه و ناروا وی را به طلاق نوعروس زیبای خود وا داشته‌اند.

۳۸. روزگار، بخت ایوان را آن‌چنان باژگونه کرده که «برجیس» که سعد اکبر است سعادت خود را در آن کاخ بلندپایه به نحوست سپرده و به ستاره نحس مبدل شده است.

۳۹. اما آن کاخ و ایوان شکسته همچنان در زیر سنگینی پنجه ویرانی زمانه که بر او افتاده و او را می‌فشارد، از خود دلیری و خویشتن‌داری نشان می‌دهد.

۴۰. از اینکه فرشهای دیبا و پرده‌های پرنیانش را ربوده و برده‌اند، بر دامن کبریاش گردی ننشسته است.

۴۱. کاخ چنان والا و سرافراز است که کنگره‌های او از سر کوههای «رضوی» و «قدس» گذشته و بالاتر رفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

۴۲. از آن کنگره‌ها که جامه‌های سپیدی از گچ و آهک پوشیده‌اند، چیزی جز توده‌های کوچک پنبه‌مانند به چشم نمی‌رسد.

۴۳. کسی نمی‌داند که آیا این کاخ سر به آسمان کشیده را، آدمیزادگان برای پریانی که اکنون در آن ساکنند ساخته‌اند، یا پریان برای آدمیزادگان پرداخته‌اند؟

۴۴. جز آنکه می‌بینم، ایوان خود گواهی می‌دهد که سازنده و پی‌افکنده آن از پادشاهان ناتوان و دون همت نبوده‌اند.

۴۵. چون به آخرین حد احساس خود رسیم در این ایوان خالی، گویی آزادمردان ایرانی را می‌بینم که بر مراتب و جایگاههای خویش قرار گرفته‌اند.

۴۶. و چنان می‌بینم که ایلچیان و دیگر مردانی که از راه دور آمده و به درگاه کسری بار یافته‌اند، در پرتو خورشید نیمروزی گروهی در پشت انبوه مردم همچنان ایستاده و گروهی دیگر از فرط خستگی مانده و از پای افتاده‌اند.

۴۷. و گویا که کنیزکان خوش‌آواز در وسط شاه‌نشینهای کاخ، در میان بانوان حرم که لبهاشان از فرط سرخی سیاه به نظر می‌رسد، به خنیاگری برخاسته و به نغمه‌خوانی پرداخته‌اند.

۴۸. اینها همه را چنان آشکار می‌بینم که گویا همین پریروز ایشان را ملاقات کرده و با آنها بوده‌ام و دیروز از ایشان جدا گشته‌ام.

۴۹. (ایرانیان در میدان بزرگی و هنر، از همه پیش افتاده و قصب‌السبق را حائز گشته‌اند) چنان‌که گویی کسی که بخواهد بدانان برسد، به مانند آنچنان کسی است که برای رسیدن به فاصله‌ای، در بامداد و پنجمین روز حرکت آن قافله، به دنبالش بیفتد. (و پیداست که ابداً بدان نخواهد رسید.)

۵۰. این کاخها و شاه‌نشینها که اکنون از ساکنین والامقام خویش خالی مانده است، روزگاری با سرور و شادمانی آبادان می‌بود، ولی اینک باعث سوگ و اندوه و مایه پند و اندرز شده است.

۵۱. جای آن است که این کاخ ویران را که بر ذمه من حقی ثابت دارد، با اشک خویش یاری دهم و اشکهایی را که تاکنون نگه داشته و حبس کرده بودم، از سر شوق و عشق بر پای او بفشانم.

۵۲. آری... از من همین برآید و بس... چرا که از نظر نزدیکی و خویشاوندی، این خانه خانه من نیست و نژاد بانیان و ساکنان آن نیز، غیر از نژاد من است.

۵۳. اما نه... ایرانیان بر ما تازیان حق نعمت و سابقه منت بزرگی دارند و با

www.tabarestan.info تبرستان

سخاوت و بزرگواری و جوانمردی و دلاوری خود به نیکوترین صورتی درخت دوستی را در سرزمین دل ما نشانده‌اند.

۵۴. آنان کشور ما را کمک کردند و به پای مردی دلیران خفتان‌پوش، نبرده و کارآزموده خود پادشاهی ما را نیرومند ساختند.

۵۵. و ما را در برابر لشکریان (ارباط) حبشی یاری کردند و با نیزه و ژوبین خویش سینه و گلوگاه آنان را به‌سختی کوبیدند.

۵۶. و از اینها همه گذشته اساساً من خود را چنین می‌بینم که از دل و جان شیفته و دلداده همه بزرگواران آزاده‌ام، از هر نژاد و تباری که باشند.

www.tabarestan.info تبرستان

شاید ترجمه بیت چهل و نهم چنین باشد: «چیره‌دستی نقاش صورتها را چنان به‌نظر می‌رساند که از بیننده فاصله بسیار دور دارند، چنان‌که اگر کسی بخواهد به ایشان برسد باید در این طمع باشد که در بامداد پنجمین روز حرکت خود به سوی آنها بدیشان برسد.

حکیم خاقانی هنگام عبور از مدائن و دیدن طاق کسری گوید[1]:

هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را، آیینه عبرت دان
یک ره ز ره دجله، منزل به مدائن کن
وزدیده دوم دجله، بر خاک مدائن ران
خود دجله چنان گرید، صد دجله خون‌گویی
کز گرمی خونابش، آتش چکد از مژگان
بینی که لب دجله، کف چون به دهان آرد
گویی زتف آهش، لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین، بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی، کاتش کندش بریان
بر دجله‌گری نو نو، وزدیده زکوتش ده
گرچه لب دریا هست، از دجله زکوة استان

۱. *دیوان* حکیم خاقانی شروانی، مؤسسه امیرکبیر، ص ۳۲۱.

گر دجله درآمیزد[1]، باد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده، نیمی شود آتشدان
تا سلسله ایوان، بگسست مدائن را
در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان
گه گه به زبان اشک، آوازه ده ایوان را
تا بوکه به گوش دل، پاسخ شنوی ز ایوان
دندانه هر قصری، پندی دهدت نوتو
پند سر دندانه، بشنو ز بن دندان
گوید که تو از خاکی، ما خاک توییم اکنون
گامی دو سه بر ما نه، واشکی دو سه هم بفشان
از نوحه جغدالحق، ماییم به درد سر
از دیده گلابی کن، درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل، نوحه است پی‌الحان
ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران، تا خود چه رسد خذلان
گویی که نگون کرده است ایوان فلک وشرا
حکم فلک گردان، یا حکم فلک گردان
بر دیده من خندی کاینجا زچه می‌گرید
خندند بر آن دیده، کاینجا نشود گریان
نی زال مدائن کم از پیرزن کوفه
نه حجره تنگ این، کمتر ز تنور آن
دانی چه مدائن را، با کوفه برابر نه
از سینه تنوری کن، وزدیده طلب طوفان

۱. گر دجله درآموزد

www.tabarestan.info تبرستان

اینست همان ایوان، کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی، دیوار نگارستان
اینست همان درگه، کورا زشهان بودی
دیلم ملک بابل، هندوشه ترکستان
اینست همان صفه، کز هیبت او بردی
بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان
پندار همان عهد است از دیده فکرت بین
در سلسله درگه، در کوکبه میدان
از اسب پیاده شو، بر نطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین، شهمات شده نعمان
نی‌نی که چو نعمان بین، پیل‌افکن شاهان را
پیلان شب و روزش، گشته به پی‌دوران
ای بس پشه پیل‌افکن، کافکند بشه پیلی
شطرنجی تقدیرش، درماتگه حرمان
مستست زمین زیرا، خورد است به جای می
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
بس پند که بود آنگه، بر تاج سرش پیدا
صد پند نو است اکنون، در مغز سرش پنهان
کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین
بر باد شده یکسر، با خاک شده یکسان
پرویز به هر بزمی، زرین تره گستردی
کردی ز بساط زر، زرین تره را بستان
پرویز کنون گمشد، زان گمشده کمتر گو
زرین تره کو بر خوان، رو کم ترکوا[1] برخوان

---

۱. اشاره به آیه شریفه: کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوماً آخرین. (سوره مبارکه دخان، آیات ۲۵ الی ۲۸)

تبرستان www.tabarestan.info

بس دیر همی‌زاید، آبستن خاک آری
دشوار بود زادن، نطفه ستدن آسان
خون دل شیرین است، آن می که دهد ازبن
زآب و گل پرویز است این خم که نهد دهقان
چندین تن جباران، کاین خاک فرو خورده است
این گرسنه چشم آخر، هم سیر نشد زایشان
از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
این زال سپید ابرو، وین مام سیه‌پستان
خاقانی ازین درگه دریوزه عبرت کن
تا از در تو زین پس، دریوزه کند خاقان
امروز گر از سلطان، رندی طلبد توشه
فردا ز در رندی، توشه طلبد سلطان
گر زاد ره مکه، تحفه است به هر شهری
تو زاد مدائن بر، تحفه ز پی شروان
هر کس برد از مکه، سبحه زگل حمزه
پس تو ز مدائن بر، سبحه زگل سلمان
این بحر بصیرت بین، بی‌شربت ازو مگذر
کز شط چنین بحری، لب‌تشنه‌شدن نتوان
اخوان که ز راه آیند، آرند ره‌آوردی
این قطعه ره‌آورد است، از بهر دل اخوان
بنگر که در این قطعه، چه سحر همی راند
مهتوک[1] مسیحا دل، دیوانه عاقل جان

مترجم دانشمند قصیده بحتری آقای احمد مهدوی دامغانی در مقدمه ترجمه اشعار در شماره اول سال ۴۱ مجله *یغما* نوشته است که:

۱. مرده

«کاخ و ایوان مدائن در ادب عرب نیز مکانتی را حائز است و در تضاعیف کتب ادب و سیر، نام و عنوان آن گاه‌گاه به چشم می‌خورد و این موضوع می‌رساند که مسلمین غیر ایرانی نیز به این بنای فخیم اعتنا و توجه داشته‌اند. از جمله «ابی‌الفرج اصفهانی» در *اغانی* جلد ۱۱، صفحه ۱۳۷ گوید: محمدبن قاسم انباری به اسناد خود از سنان بن یزید حکایت کرد که او گفت: من با مولایم جریر بن سهم تمیمی در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بودیم. جریر پیشتر از امیر(ع) اسب می‌راند و با اشعاری که ترنم می‌کرد اسب را به سرعت بیشتری در سیر وا می‌داشت، چون به مدائن و کاخ کسری رسیدیم علی(ع) بایستاد ما نیز ایستادیم، مولایم به بیت «اسود بن یعفر» تمثل جست که:

جرت الریاح علی مکان دیارهم فکانما کانو علی میعاد

امام(ع) گفت: چرا آن‌چنان که خدای تعالی می‌فرماید نمی‌گویی که: «کم ترکوا من جنات و عیون الخ...» سپس فرمود ای برادرزادگان من اینان (یعنی ساسانیان) کفران نعمت کردند و انتقام الهی بر آنان فرود آمد. زنهار که کفران نعمت مکنید که بر شما نیز همین سختی و غضب فرود آید. و از جمله داستان عبور «ابن مقفع» از مقابل کاخ و تمثل او به بیت «احوص» و نیز برحسب مشهور داستان اقامت چند روزه «ابی‌نواس» در مدائن و سرود آن ابیات فائقه...».

www.tabarestan.info تبرستان

توضیحات

۱. یعقوبی ارتفاع طاق کسری را ۸۰ ذراع نوشته و یاقوت حموی قطر هر آجر را در حدود یک وجب و طول و عرض آن را یک ذراع نوشته است. حمدالله مستوفی اندازهٔ طاق و صحن را چنین نوشته: «صحن ۱۵۰ گز وسعت داشته صفه‌های بزرگ ۴۲×۸۲ گز به ارتفاع ۶۵ گز».

۲. ابوجعفر عبدالله منصور بن محمد ابودوانیق یا دوانقی از سیزدهم ذیحجه ۱۳۶ تا پنجم ذیحجه ۱۵۸ هجری خلافت کرده است.

۳. مؤلف حدودالعالم نوشته است: «مدائن شهرکی است بر مشرق دجله و مستقر خسروان بوده است و اندر وی یکی ایوان است کی ایوان کسری خوانند و گویند کی هیچ ایوان از آن بلندتر نیست اندر جهان، و این شهری بزرگ بود و با آبادانی، آبادانی وی به بغداد بردند».[۱]

---

۱. *حدودالعالم*، به کوشش دکتر منوچهرستوده، ص ۱۵۱.

۴. آپ پیان مورخ یونانی می‌نویسد که سلوکوس حدود شصت شهر بنا کرد: ۱۶ شهر به نام پدرش آنتیوخوس به اسم آن‌تیوخیا (Antiochia) (انطاکیه)، ۹ شهر به نام خودش سلوکیه (Seleucia)، پنج شهر به نام مادرش لاادیسه (Laodicée)، سه شهر به اسم زن ایرانی‌اش آپام آ (Apaméa)، و یک شهر به نام زن دومش ستراتونیسه (Stratonicée) و چند شهر دیگر به نام اسکندر.


تبرستان
www.tabarestan.info

یک آتشدان سنگی عهد ساسانی در فاروق

۵. انطاکیه از سلوسیه کوچک‌تر ولی به منزله پایتخت بود و در کنار رود اُرُن‌تس قدیم ساخته شده بود و سکنه اولیه آن بیشتر یونانیهایی بودند که از شهر هراکله و قبرس وآن‌تی‌گونیا بدانجا کوچانیده شده بودند. این شهر زیبا و دارای معابد و ساختمانهای عالی و مرکز خوشگذرانی و تفریح بود. سلاطین ساسانی بعضی از شهرهای خود را طوری ساختند که مجلل‌تر و باشکوه‌تر از انطاکیه باشد، مانند گندی‌شاپور[1] «به از انطاکیه شاپور» و غیره. [گندی‌شاپور همان جندی‌شاپور است و منظور از به انطاکیه شاپور، شهر بیشابور است.]

۱. بیشابور درست‌تر است. (سرفراز)

قصر شیرین «عمارت الخسرو»

خرابه این قصر بزرگ بین خانقین و حُلوان است و آن را منسوب بـه شـیرین محبوبـه خسرواپرویز (سیرا) دانسته‌اند. محیط کاخ شش هزار متر و دارای قلعـه‌ای موسـوم بـه قلعه خسروی با چند برج بوده است و خنـدقی بـر گـرد آن کـشیده بودنـد. بعـضی از دیوارهای قصر هنوز برجاست و در حدود ۶/۵ متر ارتفاع دارد. طـول کـاخ ۳۴۲ متـر (از مشرق به مغرب) بوده و در حدود ۱۸۰ متر عرض داشته و قـصر بـر روی صـفه‌ای به ارتفاع ۸ متر بنا شده است. در طرف شرق دو ردیف پلکان داشته که بـه ایـوانی بـه وسعت ۹۹ متر منتهی می‌شده اسـت. مـدخل اصـلی عمـارت همـین پلکـان بـوده و از وسط ایوان از یک سرازیری می‌گذشته است. این راهرو ۲۴ ستون داشـته و از آنجـا به تالار و اتاقهای مخصوص شاه می‌رفته است. سقف اتاقهای قصر اغلب با چـوب و ستونهایش با آجر تراشیده گچ‌اندود بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

این بنا از گچ و سنگ سرخ رنگی ساخته شده و عقیده باستان‌شناسـان بـر ایـن است که این بنا به شتاب ساخته شده است، در داسـتانها نیـز آمـده اسـت کـه خـسرو دستور داد تا آن کاخ را هر چه زودتر برای شیرین آمـاده سـازند. بـه همـین دلیـل در بنای آن چندان دقت نشده است و فرصتی برای این کار نداشته‌انـد؛ بنـابراین بـیش از سایر بناهای ساسانی منهدم و محو شده است و اکنون جز تـوده‌هـای سـنگ و گـچ و ریشه‌های درخت خرما و انار از آن چیز دیگری باقی نمانده است.

نویسندگان و سخنوران و تاریخ نویسان عرب غالباً زیبایی این باغ و قـصر درون آن را ذکر کرده‌اند.

ابن رسته در قرن سوم هجری راجع به این قصر می‌گوید:

«ایوان بزرگ و باشکوهی از آجر و گچ دارد و در اطراف ایوان اتاقهایی که بـه هـم مربوط بودند، وجود داشته».

در کتاب *حدودالعالم* که در قرن چهارم هجری به رشته تحریر درآمده، نوشته است:

«قصر شیرین دهی است بزرگ و باره‌ای دارد از سنگ و اندر وی یکی ایوان اسـت از سنگ مرمر گسترده».[۱]

---

۱. *حدودالعالم*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۵۳.

یاقوت حموی و حمدالله مستوفی نیز از این قصر به تفصیل سخن رانده‌اند و معلوم می‌شود که تا زمان آنها مانده‌هایی از این قصر سرپا بوده است. سایر مورخان از قبیل استخری و ابن حوقل و مقدسی نیز از آن نام برده‌اند.

کتاب فردوس‌المرشدیه که به سال ۷۲۸ هـ. تألیف شده است ابیاتی در شرح حال این کاخ دارد بدین شرح:

شیخ مرشد قدس‌الله روحه‌العزیز گفت ابوالحسن احمد بن عبدالله بن رزیق بغدادی ما را خبر کرد و گفت چون به قصر شیرین رسیدم نگاه کردم و آن قصر دیدم که از سنگهای عالی پرداخته بود. هر سنگی چند کوه پاره، با این همه خراب شده بود پاره سنگ دیدم که این ابیات بر وی کتابت کرده بودند:

یامن یری قصرنا هکذی خربا فلا یغربک ما تبنیه من طین

فلایغربک ما تبنیه من مدر و قد تهدّم ما فی «قصر شیرین»

اما نظرت الی حیطانه انتثرت ترجوا ثبات بناء ظلّ من طین

معنی: ای که می‌بینی قصری چنین عالی بنگر که چگونه خراب شده است. چون چنین است مغرور مشو تو به بنایی که از گل کرده‌ای، که قصر شیرین که از سنگ پرداخته‌اند چنین خراب شده است، و بنگرید به دیوارهای آن که چگونه هر پاره‌ای به جایی افتاده است، شما امید می‌دارید ایستادن بنایی که از گل کرده‌اید، جاودان بماند؟[1]

در قصر شیرین قلعه مربع شکلی بوده به نام «قلعه خسروی» که چند برج داشته و خندقی نیز دورادورآن را احاطه کرده است. بر آن خندق پلی طاق‌وار زده‌اند.

کاخ ماشیتا: کاخ ماشیتا در شرق بحرالمیت، از بناهای معروف خسرواپرویز است. وسعت این کاخ از قصر شیرین کمتر ولی تزیینات آن به مراتب عالی‌تر و دارای نقش و نگار و اشکال زیبایی بوده است که نظیر آن را در سایر آثار ساسانیان نمی‌توان دید.

سنگهای سخت که به چند مثلث تقسیم شده‌اند و در هر قسمتی گل و بوته منقوش است و سپس در تمام اطراف آن، شاخ و برگ و حیوانات و میوه‌جات نقر کرده‌اند. سر پرسی سایکس در کتاب *تاریخ ایران* می‌نویسد:

---

۱. فردوس‌المرشدیه، به کوشش ایرج افشار، ص ۵۱.

«در شاهنشاهی ایران هیچ‌گاه چنین تزییناتی که نمونه جمال و نفاست و ظرافت باشد، دیده نشده و این به دست خسروپرویز در محلی که از ایران بسیار فاصله داشته، صورت گرفته است، ولی مقدور نبود بیش از چند سالی از آن متمتع شود».[۱]

دستگرد یا دستگرت:[۲] تازیان آنجا را الدسکرة یا دسکرة الملک خوانده‌اند. این شهر در کنار شاهراه بین بغداد و همدان کنار رود دیاله، ۱۰۷ کیلومتری شمال تیسفون، نزدیک شهر قدیم ارتمیته (Artamita) قرار داشته است. ویرانهٔ این شهر امروز زندان نامیده می‌شود و فقط در حدود ۵۰۰ متر از دیوار آن باقی مانده است. دوازده برج آن سالم و چهار دیگر خراب شده است. این شهر از زمان خسروانوشیروان به بعد، مقر پادشاهان ساسانی شد. مخصوصاً چون غیب‌گویان به خسروپرویز گفته بودند که اقامت در تیسفون، برای او نامبارک است، از ۶۰۴ تا ۶۲۸ به آنجا نرفت و در همین دستگرد ساکن شد. این شهر هنگام پادشاهی خسروپرویز به منتها حد ترقی رسید و یکی از گنجینه‌های ایران بود، زیرا خسروپرویز از مصر و فلسطین و سوریه، غنایم زیادی در آنجا متمرکز کرده بود.

هراکلیوس (هرقل)، امپراتور روم شرقی (بیزانس) در ۶۲۸ میلادی این قصر را تاراج کرد و سپس بسوزانید و غنایم زیادی از آنجا به قسطنطنیه برد. تئوفانس (Thèophanes) (۷۵۰-۸۱۷ م) در کتاب تاریخ خود مربوط به سالهای ۲۸۴ تا ۸۱۳ م، ضمن شرح جنگ هرقل با خسروپرویز و غنایمی که از پایتخت خسرو برده بود، این اشیا را فهرست می‌کند:

«۳۰۰ پرچم که در جنگهای ایران و روم به دست ایرانیان افتاده بود، مقدار هنگفتی شمش سیم، خوانچه‌هایی که برای جشنهای دینی به کار می‌رفته، فرشهای زربفت، پارچه‌های ابریشمین، جامه‌های ابریشمین، پیراهنهای بی‌شمار از کتان، شکر، زنجبیل، داربوی (عود)، عطرهای گوناگون».

---

۱. تاریخ ایران، تألیف سر پرسی سایکس، ترجمه فخر داعی گیلانی، ص ۶۶۱.

۲. Daskarah. دستگرد به فتح اول و کسر چهارم، معرب آن دستجرد است، دستگره و دسکره نیز گفته‌اند. (برهان قاطع).

www.tabarestan.info تبرستان





تبرستان
www.tabarestan.info

دو قطعه از موازییکهای پیدا شده در شاپور کازرون

خرابه‌های این کاخ تا قرن چهارم هجری برپا بود و «دستگرد کسرویه» نامیده می‌شد. تاریخ نویسان اسلامی که ویرانه‌های آن قصر را دیده‌اند نوشته‌اند:

«عمارات این قصر شگفت‌انگیز، دارای چندین تالار زیبا و گنبد آن چنان نیکو بود که گویی آن را از سنگ یکپارچه تراشیده و پیراسته‌اند». اصطخری در *مسالک و ممالک* نوشته است: «دسکره آبادان است و حصنی گلین دارد. اندرونش فارغ است و آنجا مزرعه‌ای هست گویند کی پادشاه گاه گاه آنجا مقام کردی، آن را دسکرةالملک خوانند».[۱]

۱. *مسالک و ممالک*، ص ۸۷

باستان‌شناس فقید پروفسور هرتسفلد حصار دستگرد را محکم‌ترین حصارآبادی دانسته که از دوره‌های گذشته در آسیای صغیر برجا مانده است، غیر از دیواری که نَبوکد نصر ساخته بود.

شوشتر: این شهر که بر روی تپه‌ای قرار گرفته است از شهرهای صنعتی زمان ساسانیان و مرکز بافتن پارچه‌های ابریشمی و نخی معروفی به همین نام بود که تا دیر زمانی اهمیت صنعتی خود را نگاه داشته بود. دیبای شوشتری به همه نقاط جهان می‌رفت و در قرن دهم برحسب نوشته اصطخری پوشش کعبه (جامه کعبه) در این شهر تهیه می‌شد و بدانجا می‌برده‌اند. قسمتی از رود کارون از این شهر می‌گذرد و فعلاً به نام رود شوشتر معروف است. سد معروف شوشتر «شادروان»[1] که ۴۴ دهنه دارد برای بالا آوردن آب و مشروب ساختن قسمتهایی از اراضی شوشتر در زمان شاپور اول در کنار همین شهر ساخته شده است و بعضیها نوشته‌اند که اسرای رومی مخصوصاً خود والرین امپراتور مغلوب و محبوس روم (۲۶۰ م) در کار ساختمان این پل دخیل بوده و به همین دلیل این پل را پل قیصر و سد آن را سد قیصر نیز گفته‌اند. نیمی از پل اکنون ویران شده و به تعمیر نیاز دارد، ولی نیمی دیگر تقریباً سالم است. اعراب سد و پل شادروان را از عجایب ابنیه جهان می‌دانسته‌اند و در تواریخ قدیم طول پل را تا حدود یک میل نوشته‌اند. پل در حدود چهل و چهار دهنه داشته که بیست دهنه آن سالم مانده و بقیه خراب شده است. سد از سنگهای بزرگ سماقی که همه به هم پیوند خورده‌اند، ساخته شده است.

سد شادروان دیواره مسطح و کوتاهی بوده که در ابتدا ۲۰۰ متر طول و ۲۲ متر عرض داشته است. این سد آب را تا شش پا بالا می‌آورد. اصطخری در توصیف این سد و پل نوشته است:

«بزرگ‌تر رود در خوزستان رود شوشتر است، و ملک سابور در این رود سدی

---

۱. شادروان به ضم دال و سکون، سراپرده‌ای که در پیش در خانه و ایوان ملوک و سلاطین می‌کشیدند. سایبان را نیز گفته‌اند. به معنی فرش منقش و بساط بزرگ گرانمایه هم هست و نام لحنی از الحان باربد مشهور به شادروان مروارید است. (*برهان قاطع*)

www.tabarestan.info تبرستان

کردست آن را شادروان خوانند، به حکم آن کی شوشتر بر بلندی نهادست، سابور این شادروان بفرمود تا آب بالا گیرد و به زمین شهر برآید.

... و از عجایب خوزستان شادروان شاپورست به شوشتر. گویند کی یک میل درازای شادروان است، به گچ و سنگ ساخته‌اند تا آب بر شوشتر افتد».[۱]

اعراب شوشتر را تستر نامیده‌اند. مقدسی از باغهای اُترج و انگور و خرمای زیاد این شهر بحث کرده است، قزوینی از وفور گل سرخ و اشتهار آن نام برده است.

تبرستان www.tabarestan.info

به عقیده طبری، شاپور ابتدا دستور ساختن شهر را داده و سپس فرمان ساختن سد را صادر کرده است.

و به طوقهای آهنین و به سرب بربسته و آب را به اعمال بردند و زرع انداختند و بستانها و باغهای خوب می‌کردند...».[۲]

در *حدودالعالم* نیز شرحی بر همین مضمون نوشته شده است و اضافه می‌کند:

«شادروان به ضم دال ابجد سراپرده و فرش منقش و بساط گرانمایه را گویند، چون زمین رودخانه را به زیبایی از سنگ رخام فرش کرده بودند، شادروان گفته و به معنی جدول و راه رو آب هم به نظر آمده است».

راجع به نام خود شوشتر در کتب قدیم نوشته شده است:

«مردم چون با احداث باروی شهر از آسیب هجوم سباع و حیوانات وحشی و موذی خلاصی یافتند، آن وضع ایشان را بسیار خوش آمد و آن شهر را شوش گفتند به لغت قدیم یعنی خوب و بعد از آن هوشنگ به تقریبی به کنار رود کرن رسید، چون ملاحظه وضع آن مکان نمود گفت اینجا شوشتر است و استعداد آن برای بنای شهر بهتر است و مهندسان را امر نمود که طرح آن ریختند».[۳]

ایوان کرخه: در شش کیلومتری ساحل غربی رودخانه کر و بیست کیلومتری شمال غربی شوش واقع شده است. اعراب چادرنشین آن حدود آنجا را کوت کرخه می‌نامند. بنای نام‌برده مشرف به رودخانه است و در دشت مسطح و

---

۱. *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، ص ۹۰ و ۹۱.

۲. راههای باستانی غرب، دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۲۹ ص ۹۵.

۳. تذکره شوشتری، تألیف سید نورالدین شوشتری.

وسیع خوزستان به وسعتی در حدود ۱×۴ کیلومتر توسط شاپور بزرگ (شاپور ذوالاکتاف) ساخته شده است تا یک پایگاه نظامی برای جلوگیری از تهاجمات اعراب ایجاد کرده باشد.

این ایوان با آجر و گچ ساخته شده است و بارویی داشته که پاسداران از آنجا ایوان را محافظت می‌کردند. بلندی دیوار ایوان ۱۰ متر و طول آن ۱۵ متر و از بناهای عظیم ساسانی است که از لحاظ مهندسی و معماری حائز اهمیت است.

دیوار غربی بنا در عرض بیست سال اخیر بر اثر باد و باران تخریب شده است ولی دیوار شرقی‌اش در سال ۱۳۲۹ توسط اداره کل باستان‌شناسی تعمیر و از انهدام آن جلوگیری شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در شش کیلومتری ایوان روی رود کرخه ویرانه پل عظیمی از زمان ساسانیان باقی است به نام «پای پل». در اطراف پایه‌های پل مجراهایی منشعب است که آب رودخانه را برای اراضی می‌برده است. آب رود کرخه از ادوار باستانی به گوارایی مشهور بوده است و برحسب نوشته هرودوت از این رودخانه در ظرفهای سیمین برای شاهان هخامنشی آب می‌برده‌اند.

علاوه بر ویرانه کاخها و شهرها و پلها و سدها که در بالا بدانها اشاره شد، آثار معابد و قلعه‌ها و سدها و پلها و چهارطاقیهای دیگری بین راه کازرون و اهواز و در نقاط مختلف خوزستان، از زمان ساسانیان باقی‌مانده است، مانند ویرانه کاخ ساسانی در تنگ مالیون بین باشت و سراب ممسنی، چهارطاق و ویرانه پل خیرآباد نرسیده به بهبهان، پل مخروبه ارّجان، پل آبدیز، پل دزفول و غیره که ذکر خصوصیات هر یک در جلدهای دیگر این کتاب به یاری خداوند شرح داده خواهد شد و عجالتاً به ذکر چند شهر و آثار مهم دیگر عهد ساسانی در خاک پارس می‌پردازیم.

گندی‌شاپور هم یکی از شهرهای معروف ساسانیان در خوزستان بوده که به دلیل دانشکده پزشکی آن شهرت جهانی داشته است و چون در جلد اول این کتاب ضمن بحث پزشکی در زمان ساسانی راجع به آن صحبت شده است در اینجا از توضیحات مجدد خودداری می‌شود.


تبرستان
www.tabarestan.info

آتشدان دوگانه در نقش رستم



سر دو مجسمه

فصل ششم

آثار ساسانی شهرهای باستانی

www.tabarestan.info تبرستان

شهر باستانی استخر

بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر باستانی فارس که از حدود پنج قرن بلکه بیشتر پیش از میلاد تا ده قرن بعد از میلاد دایر و معمور و مرکز سیاست و تجارت و مقر روحانیان و موبدان و دستوران دین زرتشتی بوده، شهر استخر است که اینک خرابه‌های آن در هفت کیلومتری شمال تخت‌جمشید، دست چپ جاده قرار دارد. آثار دروازه سنگی در طرف راست جاده هنوز برجاست، و بقایای کاخهای ویران شده این شهر با ستونها و سرستونهایش در گوشه و کنار دیده می‌شود.

از تاریخ احداث این شهر اطلاع صحیحی در دست نیست، زیرا نبشته و آثاری که تاریخ صحیح آن را پیش از دوره هخامنشی تعیین کند، دیده نشده است، و اشیائی هم که ضمن کاوشها به دست آمده بیشتر مربوط به دوره هخامنشی و ساسانی و اسلامی است، ولی وجود آب فراوان رودخانه پلوار و اراضی وسیع و حاصلخیز حوالی این شهر، می‌نمایاند که از ادوار باستانی مسکن مردم و اقوامی بوده است که در این دیار کهنسال می‌زیسته‌اند و آبادی بزرگی را تشکیل داده بودند. آنچه به تحقیق می‌توان گفت این است که استخر در زمان فرمانروایی شهریاران هخامنشی دایر و آباد و پرجمعیت و شهر منتسب به پایتخت (تخت‌جمشید) بوده و تعداد زیادی نفوس در آنجا می‌زیسته‌اند و مرکز داد و ستد، کشاورزی، بازرگانی و مقر خاندانهای کهن، متنفذ و برگزیده کشور بوده است.


تبرستان
www.tabarestan.info

ویرانه یک کاخ هخامنشی در شهر استخر

حدود این شهر را تاریخ‌نویسان قدیم از جلو در تا جلوگیر، یعنی عرض تمام جلگه مرودشت دانسته‌اند، ولی فعلاً آنچه معین است حدود این شهر از شرق تا حوالی سیدان و فاروق، از غرب به زنگی‌آباد و از جنوب و شمال نیز کوههای تخت‌جمشید و حاجی‌آباد بوده است. عبور رودخانه سیوند که هم‌اکنون نیز این صفحات را مشروب می‌سازد، این شهر و اراضی اطراف آن را معمور و سرسبز و پر حاصل کرده و خود شهر نیز دارای حصارهای استوار و محکمی بوده که در دوره‌های اسلامی به‌تدریج به دست سرداران و نمایندگان عرب خراب شده است.

نام استخر نخستین بار در کتیبه پهلوی شاپور سکانشاه که بر جرز ایوان جنوبی کاخ تچر تخت‌جمشید نقش بسته، خوانده شده است. در این کتیبه شاپور پادشاه سیستان و پنجاب و هند، هنگام مراجعت به مقر مأموریت خود از این شهر عبور می‌کند و سپس به تخت‌جمشید می‌آید و در آنجا می‌نویسد که به «استخر» رفته

است.[۱] در کتیبه پهلوی شاپور اول در اطراف کعبه زرتشت نقش رستم نیز به نام ملکه «استخریات»[۲] اشاره‌ای شده است. آنجا را تخت طاوس نیز می‌گویند و تصور می‌رود تخت کاوس بوده که به‌تدریج به طاوس تبدیل شده و نیز کلمه طاوس ممکن است از واژه «تیئوس» یونانی که به معنی خداوند است گرفته شده باشد؛ در این صورت تخت طاوس «تخت خداوند» معنی می‌دهد.


تبرستان
www.tabarestan.info

ویرانه دروازه سنگی ورودی استخر کنار جاده شیراز به تهران، دست راست

استخر پس از هخامنشیان تا ساسانیان

شهر استخر در زمان آبادانی و جلال تخت‌جمشید، شهری بوده بزرگ و منتسب به پایتخت. پس از آتش‌سوزی و انهدام تخت‌جمشید تا چندی این شهر رونق و اهمیت خود را از دست داد. و بعضی از مورخان نوشته‌اند که مردمان آنجا منفور و مغضوب سایر مردم کشور بودند، به این دلیل که از سپاهیان اسکندر جلوگیری نکرده‌اند و در برابر آتش زدن اسکندر ساکت نشسته‌اند. این روایت نمی‌تواند اساس و مبنای صحیحی داشته باشد، زیرا با آن پیشرفت سریع سپاهیان اسکندر، و ادبار و پیش‌آمد ناگواری که گریبانگیر سپاهیان ایرانی شده بود، از دست ساکنان یک شهر چه

۱. *تمدن ساسانی*، تألیف مؤلف، جلد اول، ص ۶۶.
۲. همان، ص ۵۲.

برمی‌آمد، به‌ویژه که اگر گفته‌های مورخان درست باشد، تیری‌داد خزانه‌دار و فرمانده فوج جاودان که مستحفظ تخت‌جمشید نیز بوده است، خود اسکندر را بدانجا راه داده بود.

از چگونگی وضع این شهر در زمان اسکندر و جانشینان او در دوره پارتها اطلاع زیادی در دست نیست و تنها مدارکی که می‌نمایاند نواحی پارس و استخر در چه حال بوده است، وجود چند سرستون با نقش یونانی و پیدایش چند سکه از حکمرانان محلی در این نواحی است. این برهه از زمان تا ظهور اردشیر پاپکان که تقریباً پانصد سال طول کشید از روی مدارک موجود به سه دوره تقسیم شده است:

www.tabarestan.info تبرستان

دوره اول که زمان اقتدار مقدونیها و جانشینان اسکندر بود، سکه‌زنندگان خود را فراتادارا خوانده‌اند و دوره‌ای است که حاکم و شهربان پارس و استخر دست‌نشاندهٔ سلاطین سلوکیه و تحت نفوذ آنها بوده است و بیش از پنجاه شصت سال طول نکشیده است. یک طرف سکه‌های نقره مکشوفه مربوط به این دوره خط آرامی و طرف دیگر آتشگاه است و پرچمی نیز روی آن نقش شده است.

آثار قابل ملاحظه‌ای که از این دوره در استخر به جای مانده عبارت است از چند ستون ساده که دارای ظرافت هنری نیست و سرستونها به شیوه کرینت و به شکل لتوس‌اند که تقلیدی از ستون‌سازی یونان است بدون اینکه تغییری برحسب سلیقه خود در آنها داده باشند و می‌رساند که چگونه پس از ورود اسکندر و یونانیان به ایران، صنعت یونانی بی‌کم و کاست در هنر ایرانی نفوذ پیدا کرده است.

دوره دوم، دوره استقلال پارس است، یعنی پارسیها در این دوره سر از فرمانبرداری سلوکیها باز زدند و خود حکومتی تشکیل دادند. در این دوره صاحبان مسکوک عنوان شاهی «ملکا به زبان آرامی» به خود داده‌اند. این دوره با تطبیق کردن فتح فارس به دست اشک ششم (مهرداد اول ۱۷۱-۱۳۸ ق.م) که در اواسط قرن دوم پیش از میلاد رخ داده حدود یک‌صد و اندی سال دوام داشته است.

دوره سوم، زمانی است که پارس دست‌نشاندهٔ اشکانیان شد و تقریباً سیصد و پنجاه سال طول کشید. در مسکوکات این دوره شاه پارس لباس پارتی در بر دارد و در یک طرف سکه، شکل آتشکده نقش شده و در بعضی از آنها نگاهدارندهٔ آتش نیز در کنار آتشکده نشسته است.

امرا و پادشاهان محلی را آثرپات (آذربان) می‌نامیده‌اند، زیرا در حالی که رتق و فتق امور استانها با آنها بود، رئیس آتشکده و سرپرست موبدان و حافظ اصول مذهب مزداپرستی و اجرای آداب و مراسم آن نیز بوده‌اند. در حقیقت اصول دیانت زرتشت و بسیاری از آداب و شعائر قوم پارسی و ملیت ایرانی را آنها محفوظ نگه داشتند که بعداً به دست خاندان ساسان و پاپک رونق و ترویج یافت.

استخر در زمان ساسانیان

www.tabarestan.info تبرستان

پس از آنکه مجدداً قدرت و شاهنشاهی از شرق به جنوب منتقل شد و اردشیر پاپکان بنیاد پادشاهی ساسانی را پی‌ریزی کرد، شهر استخر نیز مرکز مهم یکی از کوره‌های پنج گانه پارس شد.[۱]

دودمان و نیاکان اردشیر ساسانی در همین شهر استخر زندگانی می کردند. ساسان و پاپک، پدر و نیای او، سرپرست و آذربان آتشکده بودند و مخصوصاً پاپک، موبد بزرگ و متولی پرستشگاه آناهیتا[۲] بود که یکی از پرستشگاههای بزرگ ایرانیان باستان است.



نقش یک سرستون پیدا شده در استخر

۱. شرح کوره‌های پنج گانه بعداً داده خواهد شد.

۲. راجع به پرستشگاههای ناهید و مقام و منزلت آناهیتا در صفحه ۳۱۱ و ۳۱۲ جلد اول این کتاب توضیح داده شده است.


تبرستان
www.tabarestan.info

نقش حجاری روی سرستونهای استخر

بنابراین شهر استخر در آغاز شاهنشاهی ساسانی به منتها درجهٔ اهمیت رسید و شاهان ساسانی مراسم تاجگذاری خود را در آنجا برپا می‌کردند و به همین دلیل است که اردشیر و شاپور و نرسی در نقش رستم و نقش رجب به یادبود تاجگذاری خود آثار و نقوشی به یادگار گذارده‌اند که در صفحات قبلی ذکر آنها رفت، لیکن از لحاظ سیاسی و لشکرکشی و جنگهای دائمی که با روم شرقی داشتند، نمی‌توانستند استخر را پایتخت کل کشور قرار دهند، از این رو همان تیسفون که در صفحات گذشته توصیف کردیم پایتخت ساسانیان شد. منتها چون فارس و استخر مسقط‌الرأس آنها بودند، در نواحی مختلف آن از قبیل فیروزآباد، شاپورکازرون، سروستان، دارابگرد کاخها و آتشکده‌ها و قلعه‌هایی ساختند که به بعضی از آنها اشاره شد و بعضی را بعداً ذکر خواهیم کرد.

یزدگرد سوم را برای نجات از دم شمشیر شیرویه به شهر استخر آوردند و تحت نظر دایه‌ای در یکی از دژهای استخر نگاهداری کردند. پس از آنکه ده دوازده تن از دودمان ساسانی و نوه و نبیره‌های انوشیروان و خسرواپرویز را به روی

کار آوردند و هر یک را پس از چند روز یا چند ماه کشتند، یزدگرد را که در آن وقت جوانی پانزده شانزده‌ساله بود، به سلطنت برگزیدند. بزرگان استخر او را به آتشکده اردشیر (معبد آناهیتا در استخر) بردند و در همان جا تاجگذاری کرده، روانه تیسفون نمودند.

شهر استخر علاوه بر اینکه مرکز کار و فعالیت و ترویج دین مزدیسنا بود، محل نشر علوم و نگاهداری آثار و کتابهای علمی و دینی نیز بوده است. مسعودی در کتاب *التنبیه والاشراف* راجع به کتابی که در شهر استخر دیده بیانی دارد که در صفحه ۲۳ نقل شد.

www.tabarestan.info تبرستان

استخر در گیرودار اسلام

پس از آنکه ستاره بخت پادشاهان ساسانی که متجاوز از چهار قرن و ربع در خاورمیانه و خاور نزدیک فرمانفرمایی داشتند رو به زوال رفت و سپاهیان تازه‌نفس عرب به ایران تاختند، شهر استخر نیز چون سایر شهرهای ایران عرصه تاخت و تاز و زد و خوردهای متوالی و شاهد قتل و غارتهای جبران‌ناپذیر و مدهشی بود که بالاخره به زوال آن منتهی شد.

نخستین باری که نیروی اسلام بر این شهر تاخت، سال ۱۸ هجری و زمان خلافت عمر بود. در این سال سپاهیان عرب به سرکردگی عثمان بن ابی‌العاص پس از فتح کوره‌های شاپور و جور (فیروزآباد) و دارابگرد، به قصد تسخیر این شهر آمدند. فرمانفرمای استخر هیربد داماد یزدگرد سوم که قبلاً نیز در فارس بود، در یکی دو مصاف با عربها دست و پنجه نرم کرده بود، بنابراین با در پیش‌گرفتن رویهٔ مسالمت‌آمیز و پذیرفتن شرایط صلح و تعهد، پرداخت باج و خراج، موقتاً این شهر را از خرابی و تاراج و کشتار نیروی مهاجم در امان نگاه داشت، ولی اطاعت از اعراب و پرداخت باج بر مردمان خون‌گرم پارس که چندین قرن فاتح و غالب و باجگیر بوده‌اند، سخت و ناگوار و گران بود و چندی نپایید که از اطاعت امرای عرب سرپیچیدند. از این رو در سال ۲۹ هجری عبدالله ابن عامر سردار دیگر عرب پس از خوابانیدن شورش شهر گور «فیروزآباد» به سوی استخر شتافت. ساکنان شهر سخت

مقاومت کردند و رشادتها نشان دادند تا مگر مطیع سردار عرب نشوند، ولی سرانجام نامبرده با قهر و غلبه شهر را گشود و کشت و کشتار مدهشی از ساکنان شهر کرد و سپس آنجا را به شریک ابن اعور واگذارد.

شریک در همان سال اول حکمرانی خود پرستشگاههای باستانی را خراب کرد و به جای آن مسجد جامعی ساخت. اصطخری این مسجد را به نام مسجد سلیمان در کتاب خود ضبط کرده است و مسعودی هم ضمن وصف ویرانه‌های این شهر، راجع به این مسجد می‌نویسد:

تبرستان www.tabarestan.info

«من این مسجد را دیده‌ام، تقریباً در یک فرسنگی شهر استخر واقع است. بنایی زیبا و معبدی باشکوه است. در آنجا ستونهایی از سنگ یکپارچه با قطر و ارتفاع حیرت‌بخشی دیدم که بر فراز آن اشکال عجیبی از اسب و سایر حیوانات غریبه نصب بود، به‌گونه‌ای که هم از حیث شکل و هم از لحاظ عظمت، شخص را به حیرت می‌افکند. در گرد بنا خندقی وسیع و حصاری از سنگهای عظیم کشیده بودند که مستور از نقوش برجستهٔ بسیار ماهرانه بود. اهالی آن ناحیه این صور را متعلق به پیامبران سلف می‌پندارند».

به طوری که از نوشته مسعودی بر می‌آید، مسجد فوق جایگزین کاخها و معابد هخامنشی و ساسانی شده است و از سرستونها و ستونها و حجاریهای منقوش آنها برای مسجد استفاده کرده‌اند، کما اینکه امرای اسلامی همین عمل را در پاسارگاد نیز انجام دادند و از ستونهای کاخ پذیرایی کوروش کبیر برای احداث مسجدی در اطراف آرامگاه کوروش استفاده کردند که هنوز آثار و سردر سنگی آن باقی مانده است و الا اعراب را در آن وقت آن ذوق و سلیقه و دانش و فرصت نبود که بتوانند بنایی صنعتی با اوصافی که مسعودی ذکر کرده است، بسازند. مضافاً به اینکه مساجدی هم که در بصره و کوفه احداث شد باز به دست معماران و هنرمندان ایرانی بوده است.

ده سال بعد، یعنی سال ۲۹ هجری زیاد بن ابیه طائفی از طرف خلیفه فرمانفرمای کل فارس شد و شهر استخر را مرکز و مقر خود قرار داد و در سال ۶۸ هجری امارت این شهر به عمر بن عبدالله محول شد.

استخر در اثر طغیانهای پی‌درپی و محاصره‌ها و نرفتن زیر بار امرا و سرکردگان عرب و جنگهای خونینی که در آنجا روی داد، به‌تدریج رو به خرابی

رفت تا در سال ۷۴ هجری محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج شهر شیراز را توسعه داد و در نتیجه دیگر استخر از اهمیت و مرکزیت و آبادانی افتاد و عده‌ای از ساکنان آنجا به طرف شیراز رفتند. دروازه اصفهان فعلی تا چندی دروازه استخر نامیده می‌شد، یعنی دروازه‌ای که به سوی شهر استخر می‌رفته است.

چون دور خلافت به عبدالله بن معاویه رسید، مجار بن موسی یشگری که از متنفذین فارس بود به شهر استخر آمد و والی سابق را بیرون کرد، برای خلافت عبدالله بن معاویه از مردم بیعت گرفت و خلیفه را با تشریفات و جاه و جلال بسیار از اصفهان به دارالاماره استخر آورد (سال ۱۲۹ هجری) و استخر پس از یک قرن و ربع ادبار و تزلزل برای مدت چند روزی باز موقف دربار خلیفه مسلمانان شد.

دو سال بعد عبدالله بن معاویه به دست معن بن زائده سردار مأمور از طرف یزید بن عمر، رانده و مغلوب و این شهر مهم تاریخی مجدداً عرصه کارزار شد.

به طور خلاصه، شهر استخر روزبه‌روز خراب‌تر می‌شد و تحلیل می‌رفت تا بالاخره به طوری که نوشته‌اند در سال ۴۳۶ هجری محی‌الدین ابوکالیجار[1] شهر را خراب و برج و باروی آن را با خاک یکسان کرد و ساکنان آنجا را به شیراز کوچانید. از آن پس این شهر مقدس و معظم پارس و بانوی شهرهای ایران، پس از ۱۵۰۰ سال عمر و شاهد عظمتها و تاجگذاریها و جشنها و شادیها و جنگ و جدالها و تحولات مهم تاریخی بودن، طوری ویران شد که دیگر آبادی آن میسر نشد و از زیر خروارها خاک مرور دهور کمر راست نکرد. شهری که صدها هزار نفر نفوس داشت، در سال ۵۰۰ هجری که ابن بلخی آنجا را دیده است می‌نویسد: استخر دهی بیش نیست که فقط صد مرد در آنجا زندگی می‌کنند و اینک آن صد مرد نهصد سال پیش نیز، در آنجا نیستند.

ابن بلخی راجع به حوادث و تحولات این شهر در سالهای اول ورود اعراب چنین نوشته است:

«در سال ۲۸ از هجرت و در آن وقت بابک در استخر بوده و در میان ایشان صلح

---

۱. ابوکالنجار نیز نوشته‌اند. او فرزند ابوشجاع سلطان‌الدوله ابن ابی‌نصر بهاءالدوله دیلمی بود و او را ابوکالنجار مرزبان صمصام‌الدوله می‌نامیدند. زمان فرمانفرمایی او از ۴۱۵ هجری تا ۴۴۰ هجری بوده است. یک ابوکالنجار دیگر نیز در تاریخ هست که از نواده‌های قابوس وآل زیار است (انوشیروان ابن منوچهر ابن قابوس).

www.tabarestan.info تبرستان

پیوست و عبدالله بن عامر از آنجا با عمال «جور» رفت و شهر جور را حصار می‌داد، در میانه خبر رسید که مردم استخر عهد بشکسته و عامل او را کشتند و چندان توقف نمود که «جور» را بستد و در سال سی‌ام از هجرت سوگند خورد، که چندان بکشد از مردم استخر، که خون براند. به استخر آمد و به جنگ بستد. پس حصار در آن و خون همگان مباح گردانید و چندانک می‌کشتند، خون نمی‌رفت، تا آب گرم بر خون می‌ریختند، پس می‌رفت و عدد کشتگان که نام بردار بودند، چهل هزار کشته بود، بیرون از مجهولان، و اول خلل و خرابی که در استخر راه یافت آن بود و این فتح در سال ۳۲ بود از هجرت. پس حادثه امیرالمؤمنین عثمان افتاد و نوبت خلافت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمد، ولایت عراق و پارس جمله به عبدالله بن عباس رضی‌الله عنهما سپرد. در آن روز مردم استخر دیگر باره سر برآوردند و غدر کردند. عبدالله بن عباس، لشکر آنجا کشید و استخر به قهر بگشاد و خلایقی بی‌اندازه بکشت و چون این آوازه به دیگر شهرهای پارس افتاد هیچ‌کس سر نیارست آوردن، جمله صافی و مستخلص ماند و هر روز اسلام ایشان زیادت می‌شد، تا همگان برگذشت روزگار مسلمان شدند و در پارس تا اسلام ظاهر شدست همگان مذهب سنت و جماعت داشته‌اند و مبتدعان آنجا ثبات نیابند و تعصب مذهب گبری ندانند...»[۱].

صاحب *شیرازنامه* نیز این قسمت را متذکر شده است:

«چون دور خلافت به عثمان رسید، عبدالله بن عباس را با لشکری گران به استخر فرستاد و گروهی از کفار که مانده بودند لطفاً و عنفاً در قید تسخیر زبون ساخت، بعضی را بکشت و بعضی مسلمان گشتند.

در تاریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد از شهر استخر به قتل آوردند تا آن را مسخر گردانیدند و بدین نوع مجموع اقطار و قلاع فارس را تحت ضبط درآوردند و بنیاد کفر را منهدم ساختند و در آن دیار مسجد و صوامع برافروختند».

شهر استخر از نظر تاریخ‌نویسان بعد از اسلام

ابواسحق ابراهیم اصطخری که خود از این شهر برخاسته در *مسالک و ممالک* در شرح استخر و ذکر نواحی آن چنین می‌نویسد:

«اصطخر شهریست نه خرد و نه بزرگ. قدیم‌تر همه شهرهای پارس است. فراخی

۱. *فارس‌نامه* ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، ص ۱۳۴.

www.tabarestan.info تبرستان

آن قدر یک میل بود. پادشاهان پارس آنجا مقام داشتندی. اردشیر آنجا بوده است. و در خبر می‌آید که سلیمان پیغامبر علیه‌السلام بامداد از طبریه برداشتی شب به اصطخر رسیدی. و به اصطخر مسجدی هست، مسجد سلیمان بن داود خوانند. و قومی گویند کی جم پیش از ضحاک بود. سلیمان اوست و غلط می‌گویند. و در قدیم اصطخر را بارو بودست و پل خراسان برون از شهر است».[۱]

«به ناحیت اصطخر بناهای عظیم هست. از سنگ صورتها کرده و بر آنجا نبشته و نگاشته. گویند مسجد سلیمان علیه‌السلام بودست و ایوان ساخته‌اند و مانند آن در شام و بعلبک و مصر هست. و به ناحیت اصطخر سیبی باشد. یک نیمه شیرین و یک نیمه ترش. مرداس ابن عمر این سخن با حسن بن رجا باز گفت، انکار کرد. بفرستاد تا بیاوردند و به وی نمود».[۲]

www.tabarestan.info تبرستان

از صادرات شهرهای فارس آهن را نوشته است که از کوههای استخر استخراج می‌کرده‌اند، و کرباسهای باریک را نیز نوشته است.[۳] خراج آنجا را از شیراز قدری کمتر دانسته است یعنی از لحاظ وصول مالیات و خراج اول شیراز و بعد استخر را به شمار آورده است.[۴]

مورخ در ادامه می‌نویسد:

«کوره‌های پارس پنج کوره‌اند، و بزرگ‌تر و فراخ‌تر کوره اصطخر است. اصطخر شهری است بزرگ، چند *اردشیرخوره* باشد به بزرگی، و به اردشیر خوره شهرهاست چون شیراز و سیراف.

ناحیت یزد بزرگ‌تر نواحی اصطخر می‌باشد، سه جایگاه مسجد آدینه دارد: کثه و میبد و نائین و بهره.

ناحیت روذان از کرمان بودست، با عمل فارس گرفتند و مقدار ناحیت اصطخر شصت فرسنگ باشد.

ابرقو شهری است. اقلید و سرمق دو پاره شهرند ـ به پارسی کلید و سرمه خوانند.

ناحیه جوبرقان. قصبه آن را مشگان خوانند. ارخمان شهری است. جارین منبر ندارد. قوین منبر ندارد. طرخیشان منبر ندارد. بوان قصبه آن مریزجان است. رهنان منبر ندارد.

---

۱. *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۱۰.

۲. *همان*، ص ۱۳۱.

۳. *همان*، ص ۱۳۵.

۴. *همان*، ص ۱۳۷.

آباده دیه عبدالرحمن باشد. مهرزنجان و خورستان منبر ندارد. بودنجان قریةالاس خوانند. صاهک الکبری، و صاهک الصغری منبر ندارد. مروسف منبر ندارد.

شهر فاتک، هراة، رودان، کلس، خبر، اذکان، سرشک، راذان، بیضا، هزار، مائین، ابرج، رامجرد، منبر ندارد.

ناحیت طسوج قصبه آن خرمه. حیره منبر ندارد. کاسکان منبر ندارد. مهرجاسقان. حمزه فاروق، این چهار منبر ندارد. سرداب و کمین هر دو منبر ندارد. رون منبر ندارد. ارد، کورد، کلار، سروستان، اوسبنجان، سردن، لورکان، اسلان، بامان، خمایگان سفلی «همایجان».[۱]

همین مورخ ضمن شرح «حصون فارس» (شهرهایی که حصار داشته‌اند)، استخر را با چند شهر آن ذکر کرده است[۲] و در «ذکر قلعه‌ها» راجع به قلعه‌های ناحیه استخر می‌نویسد:

«قلعه سعیدآباد از کوره اصطخر یک فرسنگ بر باید شدن و آن را در جاهلیت قلعه اسفندیار خواندندی و در روزگار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضوان‌الله علیه زیاد بن ابیه در این قلعه شد، به وی بازخواندند، وزآن پس و در روزگار بنی‌امیه منصور بن جعفر که والی پارس بود آنجا مقام کرد، به وی بازخواندند، وزآن پس مدتی خراب بود و بعد از آن محمد بن واصل الحنظلی آبادان کرد، والی پارس بود. چون یعقوب ابن اللیث او را بگرفت باز بفرمود تا خراب کردند. دیگر باره آبادان کرد و زندان ساخت قلعه اشکنوان از روستای مائین. چشمه آب روان دارد و به دشواری بر توان شدن».[۳]

لیسترنج در کتاب *سرزمینهای خلافت شرقی* راجع به قلعه سعیدآباد می‌نویسد:

«در این مائین قلعه‌ای بوده است موسوم به سعیدآباد که بر فراز تپه تند شیبی ساخته شده بود. این در ازمنه قدیم «اسفید بذ» نام داشت و در زمان خلفای اموی مکرر مورد استفاده شورشیان و مخالفین واقع شده بود. بالاخره یعقوب لیث صفاری در پایان قرن سوم هجری آن را تسخیر کرد و پس از مستحکم کردن و ساختن موانع لازم، زندان محکومین سیاسی قرار داد. اسم اسفید بذ ممکن است صحیح خوانده نشده باشد زیرا گاهی هم به صورت اسفندیار نوشته شده و ظاهراً

۱. *مسالک و ممالک* اصطخری، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰ ص ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹.
۲. *همان*، ص ۱۰۴.
۳. *همان*، ص ۱۰۵.

www.tabarestan.info تبرستان

با اسفیدان مذکور در *فارس‌نامه* ابن بلخی و کتاب حمدالله مستوفی که نزدیک دهکده قهستان و عاری در کوه مجاور آن بود تطبیق می‌کند».[۱]

راجع به قلعه‌هایی که ذکر شد در پایان این مقال توضیحاتی داده خواهد شد.

مؤلف *حدودالعالم* می‌نویسد:

«اصطخر شهری بزرگ است و قدم و مستقر خسروان بوده است و اندر وی بناهاست عجب کی آن را «مزکت سلیمان» خوانند و اندر وی سیب باشد نیمه ترش و نیمه شیرین و اندر کوه وی معدن آهن است و اندر نواحی وی معدن سیم است».[۲]

ابن بلخی مورخ شهیر اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری راجع به استخر توضیحات مشروحی دارد که قسمتهایی از آن به شرح زیر است:

«پارسیان گفته‌اند که دارالملک کیومرث اصطخر بوده است و دیگر اصحاب تواریخ گفته‌اند که مقام او به دماوند بوده است و به قول ایشان بعد از آن اصطخر را بنا کرد و دارالملک ساخت... بعد از کیومرث، هوشهنگ پادشاه شد و در اصطخر فارس بر وی بیعت پادشاهی کردند و اصطخر را «بومی شاه» نام نهادند، یعنی «مقام‌گاه شاه» و به لغت بادی[۳] زمین را که مقام‌گاه اصلی باشد «بوم» خوانند...»[۴]

وی در شرح سلطنت و کارهای جمشید پیشدادی می‌نویسد:

«اصطخر پارس را دارالملک ساخت و آن را شهری عظیم گردانید. چنانک طول آن دوازده فرسنگ در عرض ده فرسنگ است و آنجا سرای عظیم بنا کرد از سنگ خارا کی صفت آن بعد از این در جمله صفتهای اصطخر یاد کرده شود و سه قلعه ساخت در میان شهر و آن را «سه گنبدان» نام نهاد، یکی قلعه اصطخر و دوم قلعه شکسته و سوم اشکنوان. بر قلعه اصطخر خزانه داشتی و بر شکسته فراش‌خانه و اسباب آن و بر اشکنوان زرادخانه... پس بفرمود تا جمله ملوک و اصحاب اطراف و مردم جهان به اصطخر حاضر شوند. چه جمشید در سرای نو بر تخت خواهد نشستن و جشن ساختن ...».[۵]

ابن بلخی گسترش و حدود کوره استخر را چنین نوشته است:

«بسط این کوره جمله پنجاه فرسنگ طول در پنجاه فرسنگ عرض و حد این کوره

---

۱. *سرزمینهای خلافت شرقی*، تألیف لیسترنج، ترجمه محمود عرفان، ص ۳۰۱.

۲. *حدودالعالم*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۴۱.

۳. اولی و ابتدایی

۴. *فارس‌نامه* ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، ۳۳.

۵. *همان*، ص ۳۸.

www.tabarestan.info تبرستان

از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نی‌ریز در عرض».

شهرهای تابع این کوره را شهرهای زیر نوشته‌اند: یزد، کور و کلار، اسفیدان، قهستان، یزدخواست، خبرز، سروات، جرک، قالی، مائین، ابرقویه، اقلید، سورمق، ارجمان، کامفیروز، کمه، فاروق، سیرا، صاهه، هراه، بوان، مروست، ابرج، استخر، مرودشت، رامجرد، قطره، خیر، نی‌ریز، کربال بالائین، کربال پایین، بیضا، آباده، خرامه، مورد و رادان.

ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی در کتاب *شیرازنامه* که بین سالهای ۷۴۳ و ۷۴۴ هجری تألیف کرده است، پس از شرح کوره‌های پنج‌گانه راجع به شهر استخر می‌نویسد:

www.tabarestan.info تبرستان

«اما استخر اول شهری است که در فارس بنا کرده‌اند و بسط آن ۵۵ فرسخ است. کیومرث بنا فرمود... نقل است که جمشید اصطخر ساخت چهارده فرسخ معمور گردانید و سه قلعه در آنجا بساخت. نقل است که شهر استخر به غایت معمور بوده در عهد کالنجار رهبری بظالم بود قتلمش نام آن را غارت کرد و خراب گردانید... کتاب *زند* زرتشت را در این جایگاه معین ساخته است».[۱]

«قاضی ناصرالدین» مؤلف *نظام التواریخ* می‌نویسد:

«زردشت در استخر و کوههای آن سکنی داشته! در زمان گشتاسب زردشت پیدا شد و مردم را به دین مجوس دعوت کرد و از دین صابیان باز داشت و در کوه نشست و استخر مقام خود ساخت و در این کوه دخمه‌ها و صورتها بوده و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجاست... گشتاسب به دین زردشت بگروید و به استخر آمد و در آن کوه نشست و در آن جایگاه آتشکده‌ها بساخت».

در مورد روایت قاضی ناصرالدین ناگزیر از این توضیحم که حضرت زرتشت به طورکلی به طرف فارس نیامده و تاریخ‌نویسان بعد از اسلام چون استخر را مقر شاهان می‌دانستند و معتقد بودند که او به دربار شاهان کیان آمده است و آنها به دین او گرویدند و این آیین را اشاعه دادند، از این رو تصور کرده‌اند که حضرت زرتشت به استخر آمده است. کما اینکه ابومنصور عبدالملک بن محمد اسمعیل ثعالبی که بین سالهای ۳۵۰ تا ۴۲۹ هجری در نیشابور می‌زیسته و دارای تألیفات

---

۱. *شیرازنامه*، به اهتمام دکتر بهمن کریمی، شیراز، ص ۱۶.

زیادی است، در *شاهنامه* خود (*شاهنامه ثعالبی*) همین اشتباه را کرده است و می‌نویسد که زرتشت را در شهر فسا کشتند و از این قبیل گفته‌ها که همه از روی یک مأخذ نوشته شده در تواریخ مورخان بعد از اسلام دیده می‌شود.

صاحب کتاب *مرآت‌البلدان* می‌نویسد:

«منسوب به این شهر را اصطخری و اصطخرزی به زیادتی زاء گویند. شهری است در فارس طول آن ۷۹ درجه و عرض آن ۳۲ درجه از اعیان مدن و حصون فارس و دارالملک آن ایالت است. گویند اول کسی که بنای این شهر نهاد اصطخربن طهمورث پیشدادی بوده و این شخص نزد عجم به منزله آدم ابوالبشر است... قبل از اسلام خزاین ملوک عجم در اصطخر بوده. ادریس بن عمران گوید که بهترین مردم جسماً اهل اصطخرند زیرا که همه پادشاه و پادشاهزاده‌اند...».

www.tabarestan.info تبرستان

بقیه نوشته‌های این مورخ همان مفاد گفته‌های اصطخری است.

ابن اثیر جوزی در تاریخ خود گفته است:

«وقتی که الب ارسلان اصطخر را فتح کرد فیروزه‌ای در آن یافت که اسم جمشید در آن قدح نوشته بود. از عجایب اصطخر آن است که سیب نصف آن ترش و نصف دیگرش شیرین است».

مسعودی در کتاب *مروج‌الذهب* می‌نویسد:

«یکی از آتشکده‌های محترم مجوس در اصطخر است که ابتدا بتکده بود. همای دختر بهمن ملکه ایران بتکده را آتشکده کرد، بعد از چندی آتشی را که به عقیده عجم متبرک بود از آن معبد برداشته، پرستشگاه را ویران ساختند. در این سنه که ۳۳۲ هجری است در میان عوام معروف است که مسجد سلیمان پیغمبر بوده و خرابه‌ها را به همین نام می‌خوانند... اهل بلد گویند حضرت سلیمان صبح در بعلبک و میان روز در تدمر (پالمیر) و شام در استخر استراحت می‌کرده است».

دانشمندان استخر: علمای بزرگی که از شهر استخر برخاسته‌اند عبارت‌اند از:

۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری معروف به کرخی متوفای ۳۴۶ هجری است که از هند تا دریای مغرب مسافرت کرد و دو کتاب یکی به نام *مسالک الممالک* و دیگر *صورالاقالیم* نوشته که ما در همین کتاب پاره‌ای از نوشته‌های او را که با موضوعهای ما ملازمت داشته نقل کردیم. این دو کتاب به زبان عربی هستند و به فارسی نیز ترجمه شده‌اند.

۲. حسن بن احمد بن یزید استخری که مدتها در قم و سیستان قاضی بوده و در سال ۳۲۸ هجری وفات یافته است.

۳. به موجب نوشته اصطخری «سیبویه النحوی الکاتب» مؤلف معروف کتاب نحو که قبر او در شیراز «محله سنگ سیاه» است، از اهل استخر بوده است.[۱ و ۲]


تبرستان www.tabarestan.info

نقشه شهر استخر از کتاب دکتر اشمیت

نتیجه کاوشهای علمی در ویرانه‌های استخر

وجود رودخانه پلوار[۳] در کنار ویرانه‌های این شهر باستانی مدلل می‌دارد که از

---

۱. *مسالک و ممالک*، ص ۱۲۸.

۲. راجع به شرح حال این دانشمند شهیر به کتاب *شیراز* تألیف مؤلف، ۱۳۳۷، ص ۱۹۹ مراجعه شود.

۳. این رود که دنباله رودخانه سیوند است، پس از عبور از استخر و دهات گلیان و فتح‌آباد و عمادآباد و فیروزی، در حوالی پل خان به رودخانه کر می‌ریزد. شرح آن در کتاب پاسارگاد، تألیف مؤلف، ضمیمه جلد چهارم *گزارشهای باستان‌شناسی*، ص ۲۷ آمده است.

در *حدود العالم* ضمن شرح رودها راجع به پلوار چنین نوشته شده است: «و دیگر رود فرواب است هم از پارس از روستا و فرواب رود روی به مشرق نهاده و چون به ناحیت اصطخر ←

دیرگاهان این سرزمین مسکن طوایف و قبایلی بوده و بالاخره تبدیل به شهر و آبادی بزرگی شده است. وجود بقایای یک نقش کهنسال مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد در نقش رستم زیر نقش بهرام دوم نیز مؤید این موضوع است و می‌رساند که این نواحی از هزاره‌های پیش از میلاد آباد و دایر بوده است. کاوش‌کنندگان تخت‌جمشید برای روشن ساختن وضع و تاریخ این شهر سلسله کاوشهایی در چند نقطه انجام داده‌اند. نخستین باستان‌شناسی که کاوش را در ویرانه‌های استخر آغاز کرد دانشمند فقید پروفسور هرتسفلد آلمانی بود که در گوشه‌ای از آنجا در ۱۹۳۲ م حفاریهایی کرد و سپس جانشین او دکتر اریک اشمیت رئیس هیئت علمی امریکایی که از طرف بنگاه شرقی شیکاگو در تخت‌جمشید حفاریهایی می‌کرد، در نقاطی دیگر به جستجو پرداخت، ولی با آنکه تا عمق هفت هشت متری نیز پایین رفتند و چند ماه با روزی صدها کارگر وقت صرف کردند، نتیجه‌ای که انتظار می‌رفت عایدشان نشد و جز مقداری کوزه بدون لعاب و ظروف لعاب‌دار مربوط به سده‌های اول بعد از اسلام، و مقداری مسکوک مربوط به همان عهد، محصول جالب دیگری به دست نیامد.

بعضی از خانه‌هایی که از زیر خاک بیرون آمده‌اند، از حیاطهای کوچکی هستند که در ادوار اسلامی با سنگهای شکسته قصرهای هخامنشی و ساسانی به طور نامنظم مفروش گردیده و اطراف آن اتاقهای خشتی کوچکی وجود دارد. در این حیاطها اغلب دو سه چاه دیده می‌شود که به واسطه نزدیکی به رودخانه چندان عمیق نیستند و زود به آب می‌رسد. پایه‌های ستون و تنه و سرستونها در همه‌جا پراکنده است و خود حاکی از انهدام و پریشانی این شهر تاریخی در دوره‌های آخر عمر آن بوده است. در آن طرف رودخانه نیز آثار خانه‌هایی است که دنباله شهر بوده‌اند و با پلهایی به یکدیگر متصل می‌شده است. در یک جای این خرابه هنوز یک ستون آن با سرستون گاو دوسر و سه چهار درگاه سنگی که درزگیری و شفافیت و حجاری آنها عیناً نظیر درگاهها و حجاریهای تخت‌جمشید و مربوط به دوران هخامنشی است، به جا مانده است. (شکل صفحه ۱۹۴)

← رسد عطف کند و بر مشرق اصطخر اندر «رود کر» افتد و این رود کر درست‌ترین آبی است اندر پارس و بهترین».

www.tabarestan.info تبرستان

چند پایه جرزهای سنگی یکپارچه دروازه این شهر در دامنه کوه طرف راست جاده شیراز به تهران هنوز سرپا و گویای دروازه و بنای معظمی در عهد آبادانی استخر است. این دروازه در حدود شش متر عرض دارد و در وسط سه ستون داشته که نیمی از آنها بر جای مانده است و دو طرف دروازه آثار دیوارهای سنگی و ساختمانهایی دیده می‌شود. بر بدنه یکی از سنگهای شمالی این دروازه چند سطر خط پهلوی ساسانی نقر شده است. (شکل صفحه ۱۹۵)

تکه‌های یافت‌شدهٔ سفال لعاب‌دار بهترین نمونهٔ کاشی‌سازی ایران بعد از اسلام و دنبالهٔ هنر سفال‌سازی ایران پیش از اسلام است و از لحاظ تبحر در این صنعت حائز اهمیت و دقت است. رنگ‌آمیزی و نوع کار و نقاشی روی سفال و طرز لعاب دادن آن و به کار بردن رنگهای پخته و طلایی حکایت از صنعت سفال‌سازی و کاشی‌سازی مهم و ماهرانه‌ای دارد که در اوایل اسلام در این سرزمین وجود داشته و از اینجا به سایر نقاط نفوذ کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

این سفالها و کاشیها را آقای دکتر ج. کریستی ویلسن مؤلف *تاریخ صنایع ایران* به نحو مطلوبی توصیف کرده است و قسمتی از آن عیناً نقل می‌شود[1]:

«سفال‌سازی بعد از اسلام مانند سایر صنایع از روی اصول و نمونه‌های قدیم ساخته می‌شد، ولی بعضی از اقسام جدید به زودی پس از غلبه اعراب به وجود آمد. دکتر اریک اشمیت در خرابه‌های استخر که در چند میلی شمال تخت‌جمشید واقع است و مدتها پایتخت جنوبی ایران بوده است به حفریات و کاوش پرداخت و نمونه‌هایی از سفال دورهٔ اولیهٔ اسلام در این محل به دست آمد. در این دوره لعاب ظروف به رنگ آبی نزدیک به سبز و مانند سفال‌سازی زمان ساسانی ساخته می‌شده است. ظروفی نیز به دست آمده که علائم یا تصاویری روی آنها کنده شده یا قبل از آنکه لعاب داده شوند کشیده شده است و به علاوه سبوهای قالبی زیادی از سفالهای لعاب نداده به دست آمده. این ظروف را در دو قسمت می‌ساختند و به یکدیگر اتصال می‌دادند و سر و ته آنها غالباً شبیه بوده است. قسمت جالب سفالی است که زیر لعاب، جلای طلایی دارد و گاهی یاقوتی رنگ شده و با تغییر نور، رنگهای مختلف به خود می‌گیرد و حتی سبز رنگ هم می‌شود.

۱. صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران، ۱۳۱۷، ص ۱۲۷.

این قسم جلا دادن که از این ناحیه شروع شده در صنایع ایران مقام مهمی احراز نمود و از خدمات این منطقه به صنعت سفال در تمام دنیاست.

از رنگهای دیگر لاجوردی است که روی زمینهٔ خاکستری روشن یا کرم ساخته می‌شده. تصور می‌رود که این طرز عمل یا خود ظروف از بین‌النهرین به ایران آمده باشد، زیرا نمونه‌هایی شبیه به این ظروف در سامره پیدا شده است. غیر از این، نوع دیگری سفال به دست آمده که رنگ سبز و زرد در لعاب آن مخلوط شده است و «لعاب‌پاشیده» نامیده می‌شود. طرز ساختن آن به این نحو بوده است که وقتی سفال مرطوب بوده و هنوز خشک نشده بود رنگها را روی آن می‌ریختند، این دو رنگ با یکدیگر مخلوط می‌شد و اشکال نامنظمی تشکیل می‌داد. از این قسم سفال در سامره نیز پیدا شده و چنین تشخیص داده‌اند که احتمالاً این قسم سفال لعاب پاشیده از چین آمده باشد و در ایران و بین‌النهرین از آن تقلید شده است».

سایر اشیائی که از استخر به دست آمده عبارت‌اند از: شکسته‌های ظروف کاشی و شیشه‌ای که به‌ندرت برخی از آنها سالم است، اشیای فلزی از قبیل ماهی‌تابه، شیردان، هاون و دسته، تبر، خمهای بزرگ و کوچک سفالی و کلوکهای لعاب‌دار و سکه‌های بعد از اسلام و دست‌بند زنانه و عطردانهای شیشه‌ای. تعدادی از این اشیا در موزهٔ ایران باستان و تعدادی نیز در موزهٔ تخت‌جمشید نگاهداری می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

دژ باستانی کوه استخر

در صفحهٔ ۲۱۰ ضمن مطالب مربوط به شهر استخر از کوه استخر صحبت شد. اینک توضیحاتی راجع به این دژ باستانی داده می‌شود.

قلعه استخر از قلاع معروف و تاریخی است که تقریباً در انتهای شمال غربی جلگه مرودشت قرار گرفته است. کوهی که این قلعه بر فراز آن قرار دارد و دو کوه دیگر (قلعه شکسته، اشکنون) مجاور یکدیگرند و از هر نقطهٔ جلگه مرودشت و ابرج و رامجرد مانند سه گنبد به نظر می‌رسند و سه گنبدان نیز نامیده می‌شود. فردوسی راجع به این سه کوه می‌گوید:

به سه گنبدان ستخر گزین نشستنگه شاه ایران زمین

و در جای دیگر گفته است:

پناه دلیران ایران زمین گل است و سپید و ستخر گزین

مقصود سخندان عالی‌مقام باید سه دژ معروف گل و گلاب در کهکیلویه و قلعه سپید یا دژ اسپید در خاک ممسنی و همین کوه استخر باشد و در جای دیگر راجع به دژ اسپید فرموده است:

دژی بود کش خواندندی سپید بدان دژ بد ایرانیان را امید

و این همان دژ است که اتابک ابوبکر سعد زنگی به داشتن آن هنگام بیم و اضطراب، و به نزهتگاه شعب بَوّان[1] هنگام آسایش و فراغ خاطر، افتخار می‌کرده است.

ابن بلخی به طوری که گفته شد راجع به کوه استخر و دو کوه مجاورش (سه گنبدان) می‌نویسد:

«جمشید سه قلعه بساخت در میان شهر و آن را سه گنبدان نام نهاد، یکی قلعهٔ استخر و دوم قلعهٔ شکسته و سوم قلعهٔ اشکنون. بر قلعهٔ استخر خزانه داشتی، و بر شکسته فراش‌خانه و اسباب آن، و بر اشکنوان زرادخانه ...»

و در جای دیگر باز نوشته است که:

«در جهان هیچ قلعه قدیم‌تر از این قلعه نیست و هر احکام کی صورت بندد آنجا کرده‌اند و بعد پیشدادیان آن را سه گنبدان گفته و دو قلعه دیگر را کی نزدیک آن است یکی قلعه شکسته و دیگر قلعه اشکنوان، هر دو قلعه ویران است».

ابن بلخی راجع به استخر بالای کوه نوشته است:

«عضدالدوله حوضی ساخته است آنجا که حوض عضدی گویند و چنانست که دره بوده است بزرگ، کی راه سیل آب قلعه بر آن دره بودی، پس عضدالدوله به

www.tabarestan.info تبرستان

۱. شعب بوّان یکی از بهشتهای چهارگانهٔ قدیم بوده است سه دیگر: سغد سمرقند، غوطه دمشق، نهر اُبُلّه می‌باشد. شعب بوان به کسر شین و سکون عین جلگه پردرخت و خوش آب و هوایی بوده است در شولستان فارس (نوبنجان) که یکی از شهرهای کوره شاپور بوده است. این جلگه بین دو کوه واقع است و حدود سه فرسخ طول و یک فرسخ عرض دارد. وسط آن رودی روان بوده و درختان زیاد و انبوهی داشته است. سغد سمرقند (سغد را به صاد نیز نوشته‌اند) جایی بوده در سمرقند بسیار باطراوت و مشجر و مخصوصاً نوشته‌اند که عابر شش روز در میان انبوه درخت می‌گذشته است. غوطه دمشق: شهر خرم و زیبا و خوش آب و هوای دمشق و شهر ابله به ضم همزه و ب و تشدید لام نهری در شهر بصره بوده که هوای اطراف آن بسیار خوب و باطراوت و دارای درختان بسیاری بوده است. در *حدودالعالم* نوشته شده: «شهری استوار است و آب از گرد وی برآید و بر مغرب دجله است و از وی دستار و عمامه بلّی خیزد.»

ریختگری روی آن دره برآورد مانند سدی عظیم و اندرون آن به صهروج و موم و روغن بیندود، بعد با کرباس و قیر چند لابرلا در آن گرفته و احکامی کردند کی از آن معظم‌تر نباشد و این حوض است و بسط آن یک قفیز کم عشری است و عمق آن ۱۷ پایه است کی چون یک سال هزار مرد از آن بخورند یک پایه کم شود و در میان حوض ۳۰ ستون کرده‌اند از سنگ و صاهروج و بر سر آن حوض پوشیده و بیرون از آن دیگر حوضهای آب و مصنعها هست و عیب این قلعه آن است کی حصار منیع توان داد و سردسیر است مانند هوای اصفهان و کوشکهای نیکو و سرایهای خوش و میدان فراخ دارد ...» (*فارس‌نامه* ابن بلخی، ص ۲۲۰).

راه دشوار و منحصر به فرد این کوه، آنجا را طوری مستعد ساخته که در حال حاضر هم چنانچه یک یا دو تفنگچی در عرض راه صعود به کوه قرار بگیرد، دیگر به هیچ وجه دست یافتن به بالای کوه میسر نخواهد بود و حتی با سنگ اگر به مهاجم حمله شود، قادر به بالا آمدن نخواهد بود، زیرا فقط یک راه باریک و خطرناک دارد که از وسط کوه بالا می‌رود و پیدا کردن این راه جز به مدد راهنما میسر هر راهگذر نخواهد بود.

از جاده یعنی آنجایی که با اتومبیل می‌توان تا پای کوه رفت (از راه بنی‌یکه) دو ساعت تمام طول می‌کشد تا به بالا روند. با آنکه ارتفاع خود کوه از سطح جلگه در حدود چهارصد متر بیش نیست، ولی در حدود یک فرسخ باید از کوه بالا رفت. چند متری مانده به بالای کوه آثار پلکانی دیده می‌شود که در کوه تراشیده‌اند.

در بالای کوه سه دره خاکی هر یک به طول تقریباً یک کیلومتر به موازات یکدیگر از شرق به غرب دیده می‌شود که مستعد زراعت دیم (بدون آب) است و به طوری که اظهار می‌دارند در سالهای ناامنی اشخاصی که در پناه این دژ به سر می‌برده‌اند، در همان جا زراعت می‌کردند.

رود کر از دامنه غربی این کوه در بستر مارپیچی خود بی سر و صدا می‌گذرد و اراضی مرتب و منظم زراعتی اطراف، از بالای کوه منظره‌ای بس زیبا و دیدنی دارد.

در وسط دره دومی بالای کوه یک استخر بزرگ آبی است که پنجاه و پنج متر طول و بیست متر عرض و هشت متر عمق دارد و ظرفیت آن در حدود نه هزار متر مکعب است. آب این استخر از آب بارانهای زمستانی و بهار تأمین می‌شده است. بدنه و کف استخر از سنگهای شالوده و ملاط آهک مستحکم شده است. دو استخر

www.tabarestan.info تبرستان

کم عرض دیگر که هر یک تقریباً سی متر طول و شش متر عرض و شش متر عمق دارند در امتداد این استخر وجود دارد که آنها نیز از سنگ و آهک ساخته شده‌اند. آب آنها پس از پرشدن به استخر بزرگ می‌ریزد.

در کنار استخر وسطی سرو کهنسالی که در حدود ده متر ارتفاع دارد و محیط تنه آن ۴/۶۵ متر است قد برافراشته است. این درخت یکی از سروهای کهن روزگار است که چندین قرن را پشت سر گذاشته است و در ۱۲۵ سال پیش که فلاندن آن را دیده تقریباً به همین قطر و ارتفاع بوده و شکل آن را در کتاب خود ترسیم کرده است.

دژ استخر علاوه بر حوادثی که در خاطره خود دارد و تاریخ موفق به ضبط آنها نشده، پیوسته پناهگاه دلیران و زندان امرای بنام و گردنکشان بوده است. از امرای معروفی که در این قلعه زندانی بوده‌اند، فضلویه پسر علی بن الحسن است که پس از اخراج از پارس به دست ملک قاورد به درگاه الب‌ارسلان رفت و او را برانگیزاند تا لشکر به پارس کشید و باز پارس را به فضلویه داد. فضلویه سپس سر از امر شاه پیچید. خواجه نظام‌الملک او را گرفت و در قلعه استخر محبوس داشت و در همان جا نیز یاغی شد و قلعه را به دست گرفت تا بالاخره او را گرفته و کشتند و پوستش را پر از کاه کردند تا عبرت دیگران شود. قوم رامانیان در تواریخ قدیم از اعقاب همین مرد بوده‌اند.

و نیز نوشته‌اند که ابوبکر بن سعد چون بر پدر یاغی گشت، اتابک سعد او را شکست داد و در قلعه استخر محبوس کرد. قبل از این جنگ با سلطان محمد خوارزمشاه معاهده بست که هر سال خراج مملکت فارس را به دربار بفرستد و سه قلعه اشکنون در ابرج و قلعه استخر و شکسته را به کوتوالان شاه خوارزم سپارد.

سلجوقشاه برادر محمدشاه بن سلغر شاه برادرزاده اتابک ابوبکر در همین کوه مدتی محبوس بوده و برای خلاصی خود این رباعی را می‌نویسد:

درد و غم و بند من درازی دارد　　عیش و طرب تو دلنوازی دارد
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک　　در پرده هزار گونه بازی دارد

چون محمدشاه اسیر شد سلجوقشاه از قلعه بگریخت و به همراهی امرای مغول به اتفاق ترکان خاتون بر تخت سلطنت نشست، ولی فرانروایی سلجوقشاه بیش از چند ماهی طول نکشید و از لشکریان التاجو که از طرف ایلخان مغول مأمور دستگیری او

www.tabarestan.info تبرستان

شده بود، شکست خورد و به کازرون فرار کرد و در ۶۶۲ هـ. پای دژ اسپید که قبلاً ذکر آن گذشت او را شهید کردند.[۱]

و نیز نوشته‌اند که وقتی در ۶۲۰ هـ. سلطان غیاث‌الدین بن محمد خوارزمشاه به فارس هجوم برد، اتابک سعد زنگی چون تاب مقاومت نیاورد در همین قلعه پناهنده شد. شاه اسمعیل صفوی را نیز نوشته‌اند که در اوان کودکی زندانی این دژ بوده است. تفصیل واقعه از این قرار است که شاه اسماعیل فرزند شیخ حیدر و عالم شاه بیگم دختر اوزون حسن در ۸۹۲ هجری به دنیا آمد. یک سال از تولدش نگذشته بود که پدرش در جنگ با شروانشاه و آق‌قوینلوها کشته شد. او یک سال داشته و با دو برادرش سلطانعلی و سلطان ابراهیم به دست یعقوب پسر اوزون حسن آق‌قوینلو گرفتار شد. چون مادر آنها خواهر یعقوب بود سلطان از کشتن آنها صرف‌نظر کرد و در ۸۹۴ هجری آنها را به استخر فارس تبعید و در همین کوه استخر حبس کرد. در ۸۹۸ هـ. به فرمان امیررستم پادشاه آنها را با احترام از حبس نجات داد و به تبریز آورد و روانه اردبیل کرد.

www.tabarestan.info تبرستان



منظری از مجموعه ابنیه مربوط به یک آتشکده بزرگ ساسانی در سی کیلومتری جنوب فیروزآباد. نقل از کتاب *اقلیم پارس* تألیف محمدتقی مصطفوی

۱. *شیرازنامه*، ص ۶۳.

فیروزآباد

اردشیر پس از گسترش فرمانروایی خود در خاک پارس و کرمان و نواحی کرانه خلیج فارس قبل از شکست اردوان، در فیروزآباد کاخ و آتشکده‌ای بساخت. کاخ فیروزآباد نخستین بنای طاق‌دار سبک ایرانی و کار معماران و مهندسان ایرانی است که از ادوار باستانی باقی مانده است. در این شهر بهتر از هر جای دیگر می‌توان معماری زمان ساسانیان را به خوبی دید. پس از آن در سروستان و بیشاپور کازرون.

تبرستان www.tabarestan.info

اردشیر شهرهای دیگری نیز در حوزه پادشاهی ایران ساسانی بنا کرده که در *تاریخ بلعمی* عده‌ای از آنها به این شرح ذکر شده است: «به پارس شهر جور و آن را اردشیر خوره نام کرد و شهری دیگر به نام رام اردشیر و دیگر هم آنجا نام وی ریو اردشیر، و به ناحیت اهواز شهری بنا کرد نام او هرمز اردشیر و آن را سوق‌الاهواز خوانند، و به سواد شهری بنا کرد نام آن به اردشیر و آن به عربی مدائن است وایساباد اردشیر و آن را کرخ میسان خوانند و به بحرین شهری بنا کرد نام آن بوذر اردشیر و امروز آن را خرّه خوانند».[۱ و ۲]

فردوسی شهرهایی را که اردشیر ساخته این‌طور بیان کرده است:

به گیتی مرا شارسانست شش — هوا خوشگوار و پر از آب کش
یکی خوانده‌ام خره اردشیر — هوا مشکبوی و به جوی آب شیر
چو رام اردشیر است شهری دگر — گر آن بر سوی پارس کردم گذر
دگر شارسان اورمزد اردشیر — که گردد زیادش جوانمرد، پیر
کزو تازه شد کشور خوزیان — پر از مردم و آب و سود و زیان
دگر شارسان برکه اردشیر — پر از باغ و پرگلشن و آبگیر
دو در بوم بغداد و آب فرات — پر از چشمه و چارپا و نبات
که خوانی بنا پادشاه اردشیر — چو از من سخن بشنوی یادگیر

۱. *تاریخ بلعمی*، ص ۸۸۵

۲. شهر وهیشت آباد اردشیر (بصره زمان اسلام) را نوشته‌اند.

فیروزآباد پس از جلگه مرودشت و استخر و شاپور کازرون از نواحی باستانی فارس و بلکه کشور ایران است که آثار بنا و نقوشی از دوران گذشته در کنار و حوالی خود به یادبود نگاه داشته و به سهم خود یکی از آثار گرانبهای باستانی ماست.

در مغرب شهر فعلی آثار صفه‌ای از سنگهای گران‌وزن دیده می‌شود که سبک حجاری و اندازه و طرز نصب سنگها به حجاری و کارهای دوران هخامنشی شباهت دارد. قطعه‌ای از تنه یک ستون از سنگ سیاه رنگ که اینک در مدخل امامزاده‌ای در همان حوالی صفه افتاده و شبیه قلمه ستونهای به کار رفته در تخت‌جمشید است، این حدس را تأیید می‌کند که صفه یاد شده بنایی از دوران هخامنشی بوده که بعداً در زمان اردشیر آن را ترمیم و تجدید کرده و توسعه داده‌اند، زیرا به طوری که گفته شد، معروف است که اسکندر آب به روی شهر بست تا شهر ویران شود و مدتی این جلگه به صورت باتلاق و دریاچه بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

فیروزآباد کنونی را در قدیم *اردشیرخوره* و شهر «گور»[1] می‌نامیده‌اند و معرب آن «جور» شده است. این شهر در قدیم‌الایام یعنی زمان ساسانیان و اوایل اسلام مرکز کوره اردشیر بوده و یکی از پنج ناحیه معروف فارس را تشکیل می‌داده است[2] و نام کنونی‌اش برحسب گفته مقدسی مورخ قرن چهارم هجری چون خوش‌آیند امیر عضدالدوله دیلمی نبود که بگویند «ملک به گور رفت» یعنی به شهر گور رفت، به فیروزآباد تبدیل شد و ظاهراً این نام باید از اسم فیروز جد انوشیروان گرفته شده باشد که بناهایی در زمان خود در آنجا ساخته است. راه شیراز به بندر قدیمی سیراف از همین شهر بوده است.

کوره اردشیر از شیراز تا خلیج فارس و جزایر جنوبی خارک تا قشم و از مشرق به دارابجرد و از مغرب به شاپور و کازرون محدود می‌شده است و بعد از کوره استخر از بزرگ‌ترین کوره‌های پنج‌گانه فارس بوده است. امروز نیز از آن لحاظ که نخستین

---

۱. به عقیده نلدکه و طبری این شهر در محل کور تلفظ می‌شده، ولی تصور می‌رود همان گور صحیح‌تر باشد، زیرا معمولاً اعراب حرف گاف را به جیم تبدیل می‌کنند و به همین سبب این شهر را نیز جور گفته‌اند، مانند گرگان «جرجان»، سوسنگرد «سوسنجرد»، رام‌گرد «رام‌جرد» و غیره.

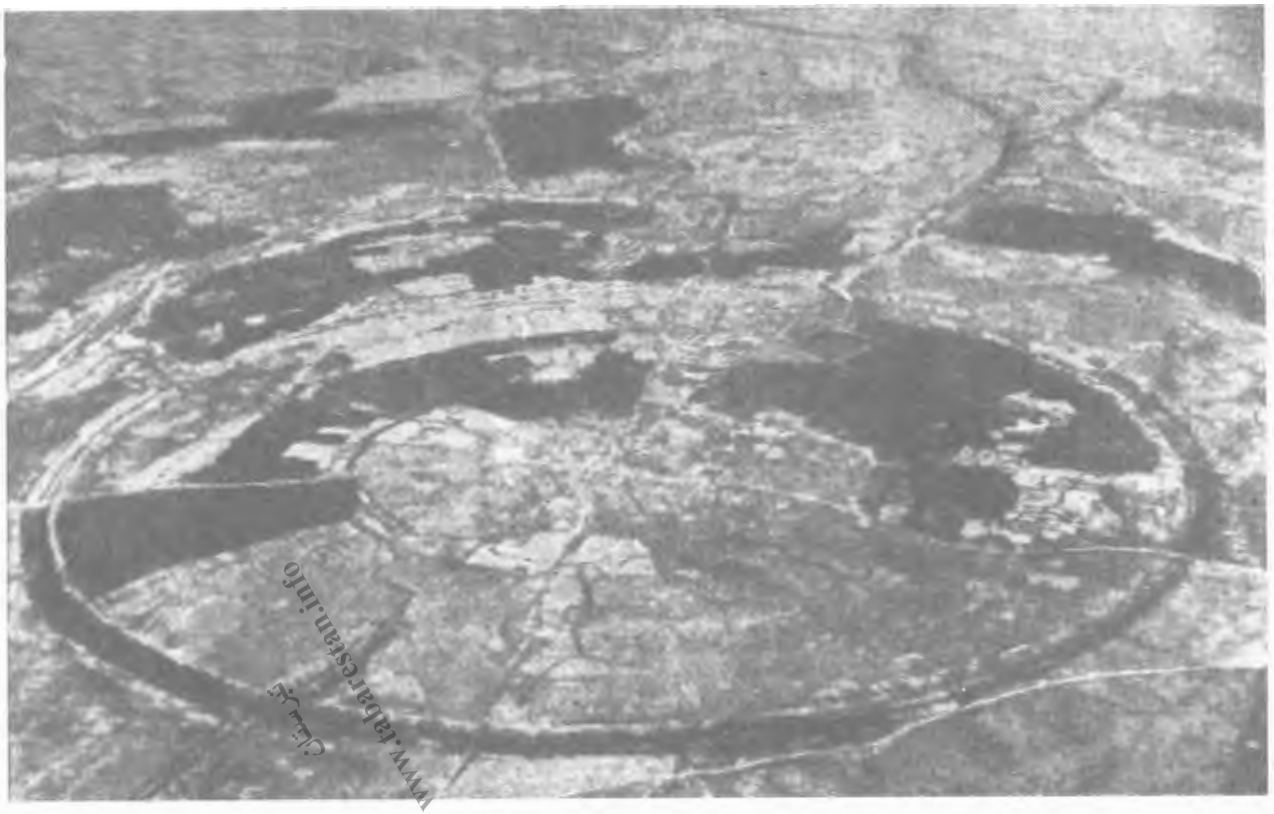
۲. فارس در زمان ساسانیان به پنج کوره (ناحیه) تقسیم می‌شد: کوره استخر، اردشیر خوره، دارابجرد، شاپور، ارجان.

بنا و نقوش مربوط به بنیان‌گذار پادشاهی ساسانی را در جوار خود نگاه داشته است و به مناسبت نمایاندن معماری و هنر شگرف این سلسلهٔ درخشان، از نظر باستان‌شناسان و محققان و مورخان یکی از نقاط باارزش و باستانی کشور به شمار می‌رود.

بنای فیروزآباد را به زمان اردشیر ساسانی نسبت می‌دهند و مورخان اسلامی از قبیل ابن فقیه (قرن سوم هجری) و مقدسی و استخری (مورخان قرن چهارم هجری) نیز این مطلب را تأیید کرده‌اند. مقدسی از وجود آتشکده‌ای در دروازهٔ شهر صحبت می‌کند که کتیبه‌های پهلوی داشته و متذکر می‌شود که برای ساختمان این معبد سی هزار دینار طلا مصرف شده است. باز همین مورخ از میدانی بزرگ در وسط شهر و باغهای فراوان گل سرخ یاد کرده است و می‌نویسد: «از هر دروازهٔ شهر که شخص بیرون رود تا شش کیلومتر در باغ و عمارت راه می‌پیماید». قزوینی نیز گلهای سرخ ممتاز و فراوان فیروزآباد را توصیف کرده است و می‌نویسد: [بهترین انواع گل سرخ که شهرت همه‌جایی دارد در باغات این شهر به حد زیاد موجود است] و به همین مناسبت یکی از صادرات عمدهٔ این شهر در قدیم گلاب بوده است.

یاقوت حموی مورخ اوایل قرن هفتم هجری در *معجم‌البلدان* در توصیف این شهر نوشته است که «خوش آب و هوا، پاکیزه و زیبا و سبز و خرم است. از هر سو که شخص بخواهد وارد این شهر شود باید شش میل در باغ و بوستان و از زیر درختان سبز و خرم بگذرد تا به دروازه شهر برسد». در مهاجرت اعراب «گور» سالها محاصره بود و مردم آن شهر برای نگهداری مرز و زادگاه خویش مدتها دلیرانه و جسورانه مقاومت کردند. اما پس از سالها ایستادگی به دلیل فقدان آذوقه و نداشتن خواربار مقاومت آن مردم دلیر درهم شکسته شد و شهر به تصرف اعراب درآمد، با فتح اسلام نام آن معرب شد و «جور» گفتند. عضدالدوله از ملوک آل بویه که در تشیید اصول ملی ایرانی خدمات بزرگی انجام داده است، برای اینکه عمل اعراب را در مورد تسمیه این شهر به جور ملغی کرده باشد، نام آن را به «فیروزآباد» مبدل ساخت. و همچنین وی نوشته است که «اسکندر هنگام محاصرهٔ فیروزآباد مجرای رودخانه را تغییر داد و شهر در آب متراکم غرق و خراب شد و همان‌طور بود تا زمان اردشیر که باتلاق را خشکاند و شهر جدیدی ساخت».

www.tabarestan.info تبرستان



منظره هوایی ویرانه‌های شهر گور (فیروزآباد کنونی) ـ عکس از دکتر اشمیت،
نقل از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف محمدتقی مصطفوی

اصطخری مورخ دیگر قرن چهارم اسلامی به همین مضمون نوشته است که جای فعلی شهر استخر آب راکدی بود. اردشیر بابکان چون نذرکرده بود در جایی که بر دشمن خود غلبه یابد شهری بسازد و بر یکی از دشمنان خود در همین نقطه فائق آمده بود، دستور داد آب آن را با حفر کانالهایی بخشکانند و شهر را در آنجا بسازند و نیز از بنایی به نام طربال یا ایوان ذکری به میان آورده که در وسط شهر بر فراز تلی ساخته بودند. این بنا فعلاً خرابه است و باقی‌ماندهٔ سنگهای آن روی همان تل و در کنارهٔ غربی شهر فعلی فیروزآباد جلب نظر می‌کند. بنابراین در زمان ساسانیان شهری بزرگ بوده و به اندازه شهر استخر وسعت داشته است و مدور ساخته شده بود و چهار دروازه داشته است: دروازه شمالی به نام دروازه هرمز، جنوبی به نام اردشیر، شرقی به نام مهر (میترا) و دروازه غربی به نام بهرام.

www.tabarestan.info تبرستان

به طوری که گفته شد، فیروزآباد پس از جلگه مرودشت و شهر استخر، مانند شاپور کازرون از نواحی مهم باستانی فارس و بلکه کشور کهنسال ایران است و آثار بناها و قلعه‌ها و نقوش و کتیبه‌ای از دوران گذشته را در کنار و حوالی خود به یادبود نگاه داشته است و به سهم خود گنجینه‌ای از آثار گرانبهای ادوار باستانی ما را تشکیل می‌دهد که مختصری از چگونگی آنها به شرح زیر بیان می‌شود:

در مغرب شهر فعلی فیروزآباد صفه‌ای از یک کاخ یا آتشکده قدیمی با سنگهای گران‌وزن دیده می‌شود که سبک حجاری و اندازه و نصب سنگها بی‌شباهت به حجاری و کارهای دورهٔ هخامنشی نیست. قطعه‌ای از یک قلمه ستون سیاه رنگ تراشیدهٔ شیاردار شبیه قلمه ستونهای تخت‌جمشید در مدخل بقعهٔ امامزاده جعفر این حدس را تقویت می‌کند که این بنا، شاید بدواً در زمان هخامنشیان احداث شده باشد، نظیر کاخهای کوچک سَروَان ممسنی و قصر ابونصر و تپه حَکَوان کوار، و در زمان اسکندر، به طوری که گفته‌اند ویران و به سرنوشت سایر آثار این سلسله دچار شده باشد، و بعداً در زمان اردشیر بنیان‌گذار پادشاهی ساسانی در مورد ترمیم و احیا و توسعهٔ آن اقدام شده باشد. درازای صفه در حدود هشتاد متر و پهنای آن شصت و پنج متر است، در وسط آن چارطاق بلندی به ارتفاع تقریبی هشت متر و نیم طول، و عرض بیست و شش متر مسقف به طاقهای ضربی وجود داشته است. دورنمای صفه و مخصوصاً چهارطاقی روی آن وسیع و زیبا و از فراز آن

منظره تمام شهر و باغات داخل و خارج به‌خوبی نمایان بوده است و به طوری که نوشته‌اند از محاذی صفه، نهر و جدولی احداث کرده بودند که آب به شکل آبشار از یک طرف آن جاری و از طرف دیگر خارج می‌شده است.

آتشکده و بنای یاد شده در دورهٔ اسلام ویران شد و در زمان اصطخری (قرن چهارم هجری) ویرانه‌ای بیش از آن باقی نمانده بود. در ادامه توصیف اصطخری از این بنا را نقل خواهیم کرد. امروزه نیز حدود صفه تا حدی مشخص و مقداری از سنگهای ساختمانی در همان حول و حوش پراکنده است و برای جهانگرد و رهگذری که بر فراز آن می‌ایستد دورانی از جلال و شکوه و عظمت را حکایت می‌کند.

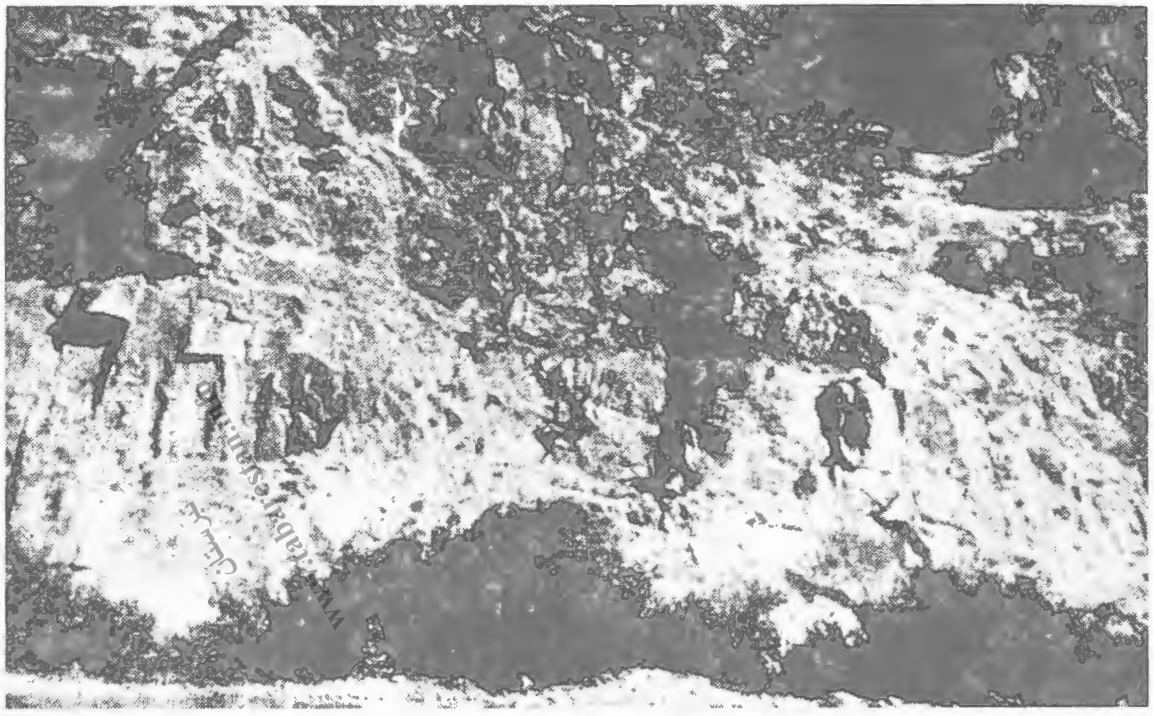
در دویست متری جنوب این ویرانه برج سنگی چهارگوش مرتفعی نمودار است که هر ضلع آن تقریباً ده متر است و بیش از بیست و پنج متر ارتفاع دارد و با پلکان مارپیچی که در اطراف آن بوده به بالای برج می‌رفته‌اند.

از اردشیر دو نقش در تنگاب فیروزآباد باقی مانده است که در صفحه ۱۲۱ و ۱۲۳ ذکر گردید. کتیبهٔ پهلوی نیز در همان تنگاب، نزدیک نقش اردشیر و مربوط به زمان مهرنارسه است که در صفحه ۷۰ جلد اول این کتاب شرح داده شد.

در حوالی نقش اردشیر آثار یک دژ معظم و مفصل ساسانی که از سنگ و گچ ساخته شده، در بالای کوه نمودار است. این قلعه خرابه قدیمی که به قلعه دختر معروف است دارای اتاقها و بناهای تو در توی مفصلی بوده که برای دفاع و نگاهبانی راهی که به شهر می‌رفته، در روی کوه و مشرف به جاده ساخته شده است و شاید مربوط به زمان شاپور اول باشد.[۱]

از دیگر بناهای معظم و کم‌نظیر باستانی فیروزآباد که متأسفانه به صورت ویرانه‌ای درآمده، کاخ بزرگی است در مغرب فیروزآباد و آن طرف رودخانه. فضای زیر بنا ۵۵×۱۰۴ متر است و همان‌طور که گفته شد، اردشیر پس از فتح تمام نواحی فارس و کرمان و مقهور ساختن شاهان محلی این نقاط دستور داد تا در فیروزآباد علاوه بر تجدید بنای شهر، آتشکده و کاخی بسازند و پس از شکست اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی و تأسیس پادشاهی ساسانی بعضی از اوقات خود را در آنجا می‌گذرانید.

۱. طبق نظر آقای دکتر سرفراز این اثر متعلق به خود اردشیر اول است.



نقش برجسته اردشیر در تنگاب فیروزآباد.

این کاخ اولین بنای طاق‌دار ساسانی است و با آنکه در آغاز این سلسله ساخته شده، از بهترین ابنیه آن دوره و نقشه آن کاملاً ایرانی است. قسمتهایی از این بنا که طاقهای سنگی گنبدی آن باقی مانده، شامل بسیاری از نکات و اصول جالب معماری است که در ادوار بعدی از آن تقلید شده است و چون اساس بنا از سنگهای میخکی ساخته شده و به علاوه تالارها و راهروها و ایوانها و اتاقهای زیادی دارد، بر کاخ سروستان که طاق گنبدی آن از آجر است و تالارها و اتاقهایش محدودترند، برتری دارد.

کریستی ویلسن، نویسندهٔ *تاریخ صنایع ایران* راجع به این سبک بدیع معماری ساسانی و طاق آجری و سنگی بحث محققانه‌ای دارد که مفاد قسمتی از آن این است:

«معمولی‌ترین شکل طاق زمان ساسانی طاقهای نیم‌دایره‌ای است که اغلب اوقات از ستونهای خود عقب‌تر زده شده است. طاقهای شلجمی شکل را در قسمت بالا با گچ پر می‌نمودند تا اینکه شکل نیم‌دایره به خود گیرد. اگرچه طاقهای نوک‌تیز در زمان ساسانیان دیده می‌شود، ولی باستان‌شناسان معتقدند که این شکل طاق در زمانهای بعد بیشتر مرسوم و متداول گردیده است. ستون در ساختمانهای ساسانی به کار برده می‌شد، ولی زیاد معمول نبود، مگر اینکه ستونها را از چوب می‌ساختند که اثری از آنها باقی نمانده است. یک قسم ستون بزرگ که از آجر و سنگ و گچ ساخته می‌شد، مورد استعمال زیاد داشت. ستونهای متصل به دیوار جهت تزیین ساخته می‌شد، مانند ستونهای سردر طاق کسری در تیسفون و ستونهای عقب غار طاق بستان. دیوارهای ضخیم که یا از سنگ نتراشیده و یا از پاره‌آجر و گچ ساخته شده‌اند مخصوص این زمان و متداول بوده است. اگرچه این گونه ساختمان خیلی ظریف نیست، ولی نتایج نیکو از آن می‌برده‌اند. قصرها و عمارات را در داخل و خارج با گچ‌بریهای قشنگ تزیین می‌نمودند و اگر لطافت نداشت قوی و محکم به نظر می‌آمد».[۱]

دیوارهای خارج کاخ، پنجره نداشته و شبیه دیوار قلعه ساخته شده، اما دارای ستونهای برجسته و طاق‌نماهایی بوده است. در جهت جنوبی خارج از کاخ، غدیر آب زلالی است به نام خنپ یا قمپ که آب از همان جا می‌جوشد و جاری می‌شود.

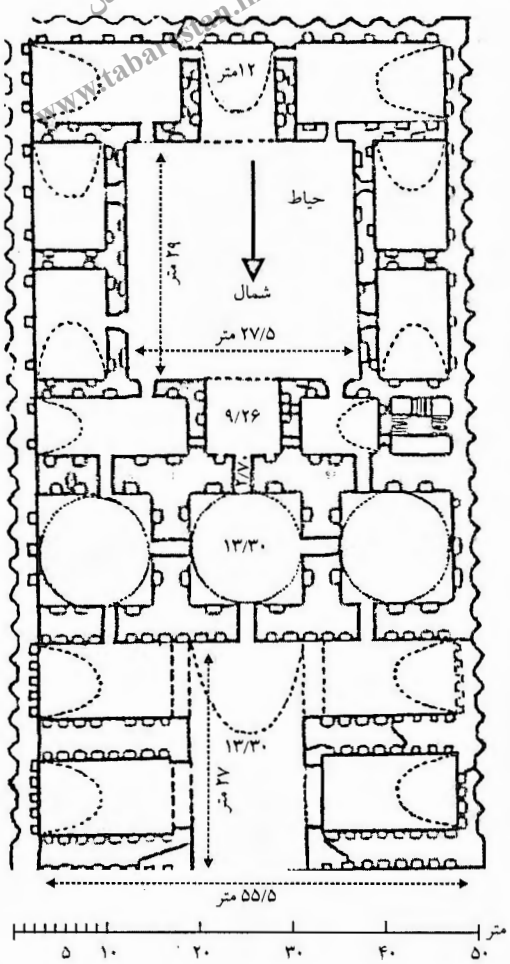
مستشرق شهیر روسی استاد و. بارتلد نویسندهٔ *جغرافیای تاریخی ایران* از قول اصطخری می‌نویسد که دم دروازه شهر در کنار استخر آب، معبد آتش‌پرستان به نام

۱. تاریخ صنایع ایران، تألیف پروفسور کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله فریار، تهران، ۱۳۱۷، ص ۱۲۵.

«بارین» برپا بوده و کتیبه‌ای به خط پهلوی داشت که بر روی آن نوشته بودند برای ساختمان این معبد سی هزار دینار خرج شده است.[۱]

بقایای این کاخ می‌نمایاند که هنگام آبادانی تا چه حد مجلل و عظیم بوده است و اینک که از ایوان بزرگ مدائن و بناهای فراوان دیگر ساسانیان قسمتهای مهمی برپا نمانده است، نگاهداری بقایای این کاخ و بنای سروستان و شاپور کازرون و ترمیم آن، بر هر فرد ایرانی واجب و از فرایض ملی به شمار می‌رود.

www.tabarestan.info تبرستان



نقشه کاخ اردشیر ساسانی در فیروزآباد. به نقل از کتاب *اقلیم فارس* تألیف سیدمحمدتقی مصطفوی

۱. جغرافیای تاریخی ایران، تألیف بارتلد، ترجمه حمزه سردادور، تهران، ۱۳۰۸، ص ۲۱۵.

نویسنده در ۱۳۳۹، یک سال پیش از بازنشسته شدن، هنگامی که تصدی ادارهٔ باستان‌شناسی فارس و کاوشهای علمی تخت‌جمشید و پاسارگاد را به عهده داشت، توجه انجمن آثار ملی ایران را به تعمیرات اساسی این بنای معظم کهنسال جلب کرد و با مساعی تیمسار سپهبد آق اولی رئیس هیئت مدیره آن انجمن برنامه‌ای برای تعمیر آن تنظیم و در زمستان همان سال پی‌بندی بنا شروع شد. و امید است که روزی آن برنامه جامه عمل پوشد و از انهدام کلی بنا جلوگیری به عمل آید.

مهرنارسه که سازندهٔ پل تنکاب است، یکی از نخست‌وزیران متنفذ و دانشمند زمان ساسانی و تاریخ ایران است. صدارت سه پادشاه را عهده‌دار بوده است. در خارج از ایران بزرگ‌ترین دشمن نصرانیت شناخته می‌شد و مورد کینه و ترس عیسویها بود و در داخل کشور به عنوان یک مرد نیکوکار بزرگ ستوده شده است، لقب هزار بندک را داشته که یکی از القاب بزرگ زمان ساسانیها بوده است. نسبش به خانواده سپند یاد یکی از هفت خاندان ممتاز زمان اشکانی می‌رسید.

مهرنارسه آتشگاه بزرگی به نام مهرنرسیان بساخت و در نزدیکی زادگاه خود ابروان (Abruvan) نزدیک *اردشیرخوره*، چهار ده با چهار آتشکده برای خود و سه فرزندش زرواندادان، ماه‌گشنسپان و کارداران بساخت. این سه فرزند در دربار ساسانی سه مقام بزرگ کشوری و مذهبی و لشکری را داشته‌اند. زرواندادان هیربذان هیربذ بود که بعد از موبدان موبد برترین مقام روحانی به شمار می‌آمد. ماه‌گشنسپ و استریوشان سالار، یعنی وزیر مالیات ارضی و کارداران ارتشتاران سالار (سپهسالار بزرگ) بوده است.

این شخصیت بزرگ تاریخ ساسانی نامه مهم و مستدل و مفصلی در رد دین عیسویت به نجبا و بزرگان و روحانیان ارمنستان نوشته که نیم قرن پس از او، لازار فرپی عین آن را ضبط کرده است. مهرنارسه در این اعلامیه تاریخی، خود را وزرک فرمازار ایران و غیر ایران خوانده است، همان‌طوری که پادشاهان ساسانی از شاپور اول به بعد پس از جنگ با رومیها و گرفتن قسمتی از ایالات آسیای غربی، خود را پادشاه کشور ایران و غیرایران می‌نامیده‌اند. (شرح پل در صفحه ۷۱ جلد اول همین کتاب داده شده است.)

www.tabarestan.info تبرستان

محققان معتقدند که بنای کاخ سروستان و آتشکدهٔ جره کازرون از بناهای همین صدراعظم است که برای خود و فرزندانش ساخته است و در فیروزآباد نیز بناهایی نظیر آنها وجود داشته که یا یکی از همین بناهای ویران شده است یا مرور قرنها آنها را به‌کلی محو و نابود ساخته است.

نظر مورخان بعد از اسلام دربارهٔ فیروزآباد

مؤلف *حدودالعالم* که به سال ۳۷۲ هجری تألیف شده است، می‌نویسد:

www.tabarestan.info تبرستان

«گور شهری است خرم، اردشیر بابکان کرده است و مستقر او بودی و از گردوی بارهٔ محکم است و از وی گلاب جوری خیزد کی به همه جهان ببرند و از وی آب طلع و آب قیصوم خیزد کی به همه جهان ببرند و جایی دیگر نباشد و اندر وی چشمه آب است سخت به جیربگان، جیره، بانو، مهرا شهرکهائی‌اند از حدود گور، بسیار نعمت و آبادان و با آبهای روان».[۱]

ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی اصطخری متوفای ۳۴۶ هـ. در *مسالک‌الممالک* شهر فیروزآباد را این‌طور وصف کرده است:

«جور، اردشیر بنا کرده است. گویند دریاچه بود. چون اردشیر دشمن را آنجا قهر کرد خواست کی شهری بنا کند. بفرمود تا آب را راهها ساختند، چنان‌که به شیبها برون شد و این شهر بنا کرد. دیواری از گل دارد و چهار دروازه بروست: یکی را «باب مهر» گویند سوی مشرق، و یکی سوی مغرب است «دروازه بهرام» و بر دست راست «دروازه اردشیر». و در میان شهر بنایی هست چون دکانی، آن را طربال گویند و آن را به پارسی «ایوان و کیاخره» خوانند. اردشیر ساخته بود و بر هر روستا و ناحیه از آنجا دیدار افتد. و در برابر آن از کوه آبی برون آوردست، و آب هم‌چون فواره به این طربال برآید و در مجرای دیگر فرو شود. و از گچ و سنگ ساخته بود. اکنون ویران شده است و در شهر آبهای روان بسیار است. و به هر دروازه مقدار یک فرسنگ بوستان و تماشاگاه باشد».[۲]

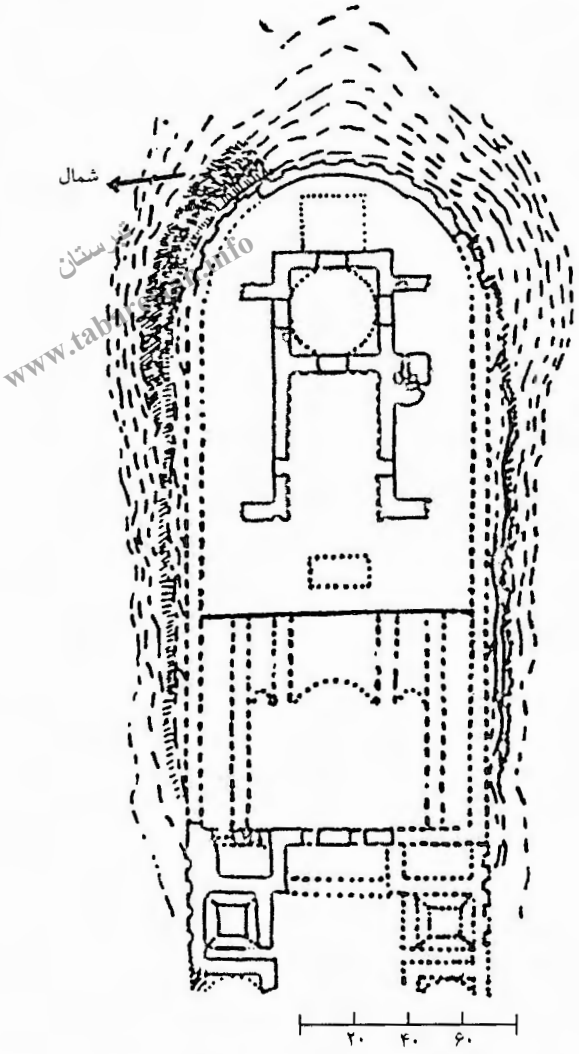
این مورخ نواحی و مضافات اردشیر خوره را چنین نوشته است:

---

۱. *حدودالعالم*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۳۲.

۲. *مسالک ممالک* اصطخری، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۱۰.

«شیراز مقر عاملان پارس باشد، و آنجا دروازه طسوج[1] هست. در هر طسوجی ناحیت و عمارت است. و هر طسوجی عملی باشد در دیوان مفرد.



نقشه قلعه دختر فیروزآباد. نقشه از دکتر گیرشمن فرانسوی،
نقل از کتاب *اقلیم پارس* تألیف سید محمدتقی مصطفوی

... جور قصبه آن جور و میمند قصبه آن مائین است. و صیمکان و شهر آن صیمکان است و خُوار منبر ندارد. فرجان، باسجان، خنیفغان، منبر ندارد. خبر منبر

۱. معرب تسو به معنی بخش امروزی

ندارد و این خبر غیر از خبر اصطخر است. باذوان، خورستان، فوسجان، همند، جیبرین، هرمز، تشکانات، سیف بنی‌الصفار، همجان، کوهکان، کیزرین، حسکان، سیف‌آل ابی زهیر، سیف‌عماره به جلندی بازخوانند. کُران این جایگه هیچ منبر ندارد. سیراف قصبه‌ایست منبر ندارد. نجیرم، جم، دشت‌وارین، غندجان، دستیقان، قصبه آن صفاره است، توّج، خربق قصبه اغرستان، کیر(خیر)، کارزین، ایرز، سمیران، کوار، کهرجان منبر ندارد. جزیره‌های معروف در دریا: جزیره بنی‌کاوان. لافت منبر ندارد. خارک جزیره بزرگ است».[1]

اصطخری بین شهرها و قصبات بالا شهر جور را با حصار بدون ربض خوانده، ولی شیراز و کارزین و کیر (خیر) و ایرز (ابرز) و سمیران را دارای قهندز و ربض، و بدون حصار نوشته است.

فارس‌نامهٔ ابن بلخی که تألیف آن را حدود ۵۱۰ هجری حدس زده‌اند، شرح مفصلی راجع به کوره اردشیر و قصبات و شهرهای نواحی آن دارد که ذکر همه آنها در اینجا مناسبتی ندارد فقط نوشته او راجع به خود شهر جور که مرکز و حکومت‌نشین این کوره بوده است به شرح زیر نقل می‌شود:

«فیروزآباد به قدیم جور گفتندی، گل جوری بدانجا منسوب است و به روزگار کیانیان این شهری بزرگ بود و حصاری عظیم داشت، پس چون ذوالقرنین به پارس آمد، چندانک کوشید آن را نتواست ستدن و رودی است آنجا که رود «برازه»[2] گویند و بر بلندی است، چنانک از سر کوه می‌آید. اسکندر آن رود بگردانید و در شهر افکند و لشکر بنشاند تا نگاه می‌داشتند و به حکم آنک فیروزآباد در میان آخره نهاده است کی پیرامن کوهی گرد بر گرد درآمدست چنانک به هر راه کی در آنجا روند به ضرورت گریوه بباید بریدن. از این آب آن شهر غرق شد و آن آخره پرآب بیستاد همچون دریایی و آن را هیچ منفذ نبود و روزگارها درکشید و آن همچنان می‌افزود تا اردشیر بن بابک بیامد و جهان بگرفت و آنجا آمد و مهندسان و حکما را جمع آورد تا تدبیر گشادن آن آب کند و مهندسی سخت استاده بود نام او برازه تقدیر کرد کی نشیب آن آب به کدام جانب

۱. *مسالک و ممالک* اصطخری، ص ۹۹.

۲. اصطخری این رود را «نهر تیرزه» نامیده که از شهر خنیفغان برمی‌خیزد. خنیفقان یا خنیفغان را خنفگان گفته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

تواند بودن و پس زنجیرهای قوی سخت بساخت و میخهای آهنین هر یکی چند ستونی در آن کوه سخت کرد و کوه را سولاخ (سوراخ) می‌کردند هم او و هم کارکنان تا چنان شد کی پاره ماند تا سولاخ شود. پس اردشیر آنجا حاضر شد و حکیم برازه او را گفت اگر تمام سولاخ کنم آب زور آورد و مرا و آنان را کی با من کار می‌کنند، ببرد، و زنبیلی عظیم از چرم فرمود کردن و برازه مهندس با کارکنی چند در آنجا نشست و بدان زنجیرها چنان محکم عظیم ببست و خلایقی را تربیت کرد تا چون سولاخ شود آن زنبیل را زود برکشند. ایشان شکنها کار بستند تا آن پاره‌کی مانده بود سولاخ شد و آب نیرو کرد و زنبیل بلا حکیم و آن جماعت درکشید و چندانک از بالا مردم قوت کردند فایده نداشت و آب چنان زور آورد کی آن زنجیرها بگسست و باقی آن زنجیرها بر آن کوه هنوز ماندست و چون از آنجا بیفتاد شهر فیروزآباد کی اکنون هست بنا کرد و شکل آن مدور است چنانک دایرهٔ پرگار باشد و در همان شهر آنجا کی مثلاً نقطه پرگار باشد، دکه انباشته برآورده است و نام آن ایران گرده و عرب آن را طربال گویند و بر سر آن دکه سایها ساخته و در میانگاه آن گنبدی عظیم برآورده و آن را گنبد کیرمان گویند و طول چهار دیوار این گنبد تا زیر قبه آن ۷۵ گز است و این دیوارها از سنگ خارا برآورده است و پس قبه عظیم از آجر بر سر آن نهاده و آب از یک فرسنگ از سر کوه رانده و به فواره بر این سر بالا درآورده و دو غدیر است یکی بوم شاید (برم باشد) ببر گویند و دیگر بوم جوان و بر هر غدیری آتشگاهی کرده است و شهری است سخت خوش و تماشاگاه و نخجیر بسیار و هوای آن معتدل است و درست به غایت خوش و میوه‌های پاکیزه بسیار از همه نوع و آبهای فراوان و رودهای روان و گوارا جامع و بیمارستان نیکو ساخته‌اند و صاحب عادل دارالکتبی ساخته است سخت نیکو کی هیچ جایی مانند آن نیست و قلعه سهاره بدان نزدیکی است و مردم فیروزآباد متمیز و به کار آمده باشند و به صلاح موسوم».[۱]

مقدسی گوید:

«شهری بسیار نیکوست و انسان از هر دروازه شهر که بیرون رود تا یک فرسخ در باغ و عمارت راه می‌پیماید. آب شهر از کوهی نزدیک می‌آید و از ظرفی مسین که سوراخ تنگ دارد آبی بسیار تند خارج می‌شود».

اصطخری نیز عباراتی بر همین مفاد دارد:

---

۱. *فارس‌نامه* ابن‌بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، ۱۳۴۳، ص ۱۸۱.

www.tabarestan.info تبرستان

«بر در شهر سوی شیراز برکه‌ای هست در میانه آن دیگی مسین به رو فرو نهاده‌اند و سوراخی در بن دیگ است و آبی عظیم از آن سوراخ تنگ می‌آید».[۱]

کاخ ساسانی سروستان

در فاصله ده کیلومتری جنوب شرقی سروستان در محلی که به «چهارطاقی» معروف است نیز بقایای یک کاخ عظیم ساسانی وجود دارد. این بنا و ضمائم آن کمی از کاخ فیروزآباد کوچک‌تر و طاقهای گنبدی آن با آجر زده شده، در حالی که طاق کاخ فیروزآباد با سنگهای کوچک تراشیده زده شده است. تالار مرکزی این کاخ حدود ۱/۳×۱۳ متر وسعت و حدود ۱۸ متر ارتفاع دارد. جرزهای این تالار و سایر ساختمانهای اطرافش تقریباً سالم و برپاست، ولی سقفهای آن باید تجدید و ترمیم شود. بقایای ایوان مدائن، کاخ فیروزآباد، این کاخ و بناهای شاپور کازرون از بهترین آثار معماری دوره ساسانی‌اند که تاکنون به یادگار مانده‌اند و به هر وسیله‌ای که ممکن باشد باید از انهدام بیشتر آنها جلوگیری شود. نویسنده هنگامی که تصدی ادارهٔ باستان‌شناسی فارس و کاوشهای علمی تخت‌جمشید و پاسارگاد را به عهده داشت در سالهای ۳۶ و ۳۷ و ۱۳۳۸ تا حدودی که وسایل کار و مقدورات و اعتبارات اجازه می‌داد، با موافقت و اجازهٔ وزارت فرهنگ برای تعمیرات این بنا اقداماتی انجام داد، یعنی پیهای بنا به طور کلی تعمیر شد و در نظر بود که برای ترمیم و تجدید طاقهای گنبدی آن اقدام شود، اما به دلیل بازنشسته شدن توفیقی حاصل نشد و امیدوار است که بعداً مأموران علاقه‌مند و دوراندیش سازمان باستان‌شناسی کشور، به این امر توجه کنند و اقدام لازم را به عمل آورند.

آثار ساسانی در دارابگرد

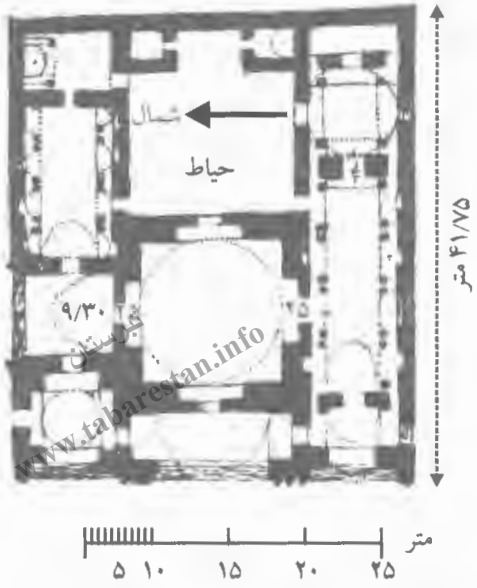
یکی دیگر از شهرهای باستانی فارس که آثاری از دوران ساسانی دارد شهر دارابگرد است که معرب آن دارابجرد است ولی فعلاً داراب خوانده می‌شود. در زمان ساسانیان داراب مرکز کوره دارابگرد بود و دارابگرد یکی از کوره‌های پنج‌گانه

۱. *مسالک و ممالک* اصطخری، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۳۱.

www.tabarestan.info تبرستان



ویرانه کاخ ساسانی سروستان



www.tabarestan.info تبرستان



نقشه مقطع کاخ عهد ساسانی در سروستان. نقل از کتاب *اقلیم پارس*
تألیف سید محمدتقی مصطفوی

فارس بوده که در انتهای حد شرقی خاک پارس قرار گرفته است و از آنجا به کرمان و هرمز می‌روند. مومیایی معروف داراب از قول تاریخ‌نویسان بعد از اسلام خواهد آمد.

در دامنهٔ کوه داراب نقش پیروزی شاپور بر والـرین تکـرار شـده، ولـی چـون آسیب زیادی دیده به‌خوبی نقوش نقش رستم نیست.

کمی خارج از داراب در کنار جـدول آب، معبـدی در زمـان ساسـانیان در سنگ کوه تعبیه کرده بودند که در ادوار اسلامی با نقـر آیـات قرآنـی و احادیـث در شاه‌نشینهای آن به مسجد تبدیل شد و اینک نیز «مسجد سـنگی داراب» نامیـده می‌شود، ولـی از آن اسـتفاده نمـی‌شـود و چنـد سـال پـیش کـه نویـسنده آن را از نزدیک بازدید کرد، متأسفانه آغل گوسفندان شده بود.

تبرستان www.tabarestan.info

این معبد دوره ساسانی و مـسجد دورهٔ اسـلامی در سـنگ کـوه کنـده شـده و چهار شاه‌نشین دارد. نور از سقف محوطه وسط گرفته می‌شود، یعنی در بـالای طـاق هلالی قسمت وسط که از سنگ کوه بوده، سنگ را بـه قطـر حـدود چهـار پـنج متـر بریده‌اند و در همان بالای کوه گذارده‌اند و اکنون نیز بـه همـان صـورت بـاقی مانـده است. این بنا به سهم خود از لحاظ معماری و زحمتی که برای خالی کردن قسمتی از کوه متحمل شده‌اند، حائز اهمیت و توجه است.

سایر خصوصیات این شهر را از قول تاریخ‌نویسان قرن چهارم و پنجم هجـری که نزدیک به زمان ساسانیان هستند، نقل می‌کنیم:

ابواسحق ابراهیم اصطخری متوفی ۳۴۶ هجری راجع به این کوره چنین نوشـته است:

«دارابجرد ملک دارا بنا کرد. باروی محکم دارد و خندقی با آب دارد. در این آبهـا گیاهها و خارها باشد کی در میان پیچد و به دشـواری از میـان آن بـرون تـوان آمـد چهار دروازه دارد. و در میان شـهر کـوهی جداگانـه اسـت چـون گنبـدی. عمـارت ایشان از گل بود.[۱]

بزرگ‌تر شهر در آنجا پسا است. چند شیراز باشد و هوای پسا به از هوای شـیراز است. و چوب سرو در عمارت به کـار برنـد. و شـهری قـدیم اسـت، حـصار دارد و خندق و ربض. و آنجا هر چه در گرمسیر و سردسیر بود یا بند: رطب و جوز و ترنج و همه شهرهای دارابگرد متقارب است.[۲]

---

۱. *مسالک و ممالک* اصطخری، ص ۱۱۰.

۲. *همان*، ص ۱۱۲.

و به دارابگرد در خندق شهر ماهی خیزد سخت خوش و هیچ استخوان ندارد. و در روستای دارابگرد مومیایی خیزد، سالی یک بار آن را در باز کنند و معتمدان سلطان حاضر شوند و مقدار ناری حاصل شده باشد، مهر برنهند و بردارند.

و به ناحیت دارابگرد کوههای نمک باشد سپید و سیاه و سبز و زرد. از آن خوانچه‌ها سازند و در آفاق ببرند».[۱]


تبرستان
www.tabarestan.info

سردر معبد سنگی داراب از بناهای ساسانی که در زمان اسلامی به صورت مسجد درآمده است.

حدود و نواحی و شهرهای دارابگرد را اصطخری چنین می‌نویسد:

«ناحیه کرم دو قصبه دارد: آباده و کردبجرد، مصّ، پسا، طَمَستان، محوّله، کردبان، جهرم، فستجان، دارکان، ازبراه، سنان، جویم، ایج، اصطهبانات، نی‌ریز، مریزجان، ماروان، حشوا، روبنج، روستای رستاق، فُرج، تام، ماسکنات، قنطره، سوانجان،

۱. *همان*، ص ۱۳۴.

شق‌الرستاق، شق‌الرود، تالات، شق‌الماسنان، شهریار و این رَم[۱] قصبه است.[۲]

مؤلف ناشناس *حدودالعالم* می‌نویسد:

«داراگرد شهری است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوای بد و از وی مومیایی خیزد کی به همه جهان جایی دیگر نبود و اندر نواحی وی کوههاست از سنگ سپید و سیاه و سرخ و زرد و هر رنگی و از او خوانها کنند نیکو ... رم، روستا، رستام، فرخ، تارم شهرکهائی‌اند میان داراگرد و حدود کرمان جایهایی با کشت و بزر بسیار و نعمت فراخ...»

«... تمستان، بستکان، ازبرا، دارکان، مزیرکان، سنان، شهرکهائی‌اند میان پسا و داراگرد، آبادان».[۳]

«کاریان شهرکیست از داراگرد، اندر حصاریست صعب و محکم و اندر وی آتشکده‌ایست (معبد) کی آن را بزرگ دارند... سمیران، ایرج، روفته، ماذران، کویم شهرکهایی است از داراگرد، آبادان و با نعمت.»

جهرم شهری است خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد. کیژ، شهری است واندر وی حصاری است استوار. خیر، کردیان دو شهرک‌اند آبادان و با کشت و بزر بسیار- از پسا. ایج، اسطهبانات، حیار، ماشکانات شهرکهائی‌اند ببرا کوه نهاده کم مردم و با کشت و برز و بسیار نعمت».[۴]

ابن بلخی گوید:

«کوره دارابجرد منسوب است به دارای بزرگ پسر بهمن بن اسفندیار. دارابجرد را دارابن بهمن بنا کردست. شهری است مدور چنانک به پرگار کرده‌اند و حصاری محکم در میان شهر و خندقی کی به آب معین برده‌اند و چهار دروازه بدین حصاراست و اکنون شهر خراب است و هیچ نماندست جز این دیوار و خندق و هوای آن گرمسیر است و درخت خرما باشد و آب آن روان به دست و مومیایی از آنجا خیزد، از کوهی قطره قطره می‌چکد. و کانی است کی از هفت رنگ نمک از آنجا خیزد. «پرگ و تارم» دو شهرک‌اند. پرگ بزرگ‌تر است و قلعه‌ای دارد محکم و هر دو به سرحد کرمان است و هوای آن گرمسیر است چنانک بیشترین خرما و دوشاب آن جانب از

---

۱. قبیله

۲. *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۰۱.

۳. *حدودالعالم*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۳۴.

۴. *همان*، ص ۱۳۵.

www.tabarestan.info تبرستان

این دو جای خیزد و دخل همه از خرما و غله باشد. نیکو بافند آنجا به دست و به هر دو جای جامع و منبر است و «کاس و فرعان» از آن اعمال است.

«پسا» بهمن دارا بنا کردست و شهری است بزرگ چنانک بسط آن چند اصفهان باشد اما مختل است و بیشترین ویران، و اعمال و نواحی بسیار دارد و آبهای آن از جمله کاریزهاست و هیچ چشمه و آبی دیگر نیست و هوای آن معتدل است و درست بر جایی سخت و خرم و نیکوست و میوه‌هایی در گرمسیرها و سردسیرها باشد جمله آنجا موجود است. چنانک در هر باغی درخت گوز (جوز-گردو) و ترنج و نارنج و انگور و انجیر و مانند آن از میوه‌های سردسیری و گرمسیری مهم باشد بسیار و مثل آن جایی دیگر نیست...».[۱]

www.tabarestan.info تبرستان



آثاری از جادهٔ عهد ساسانی بین فیروزآباد و خلیج فارس

خارک

جزیره خارک در ۳۷ کیلومتری جنوب باختری گناوه در خلیج فارس قرار گرفته است. طول آن ۸/۵ کیلومتر و عرض آن ۳/۵ کیلومتر است و تا بندر ریگ ۳۵ کیلومتر مسافت دارد. این جزیره و جزیره دیگر نزدیک آن «خارکو» به مناسبت نزدیکی با کرانه‌های جنوبی کشور و بندر بوشهر از لحاظ بازرگانی و سوق‌الجیشی دارای اهمیت

۱. *فارس‌نامه* ناصری، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، ۱۳۴۳ ص ۶۴.

بوده است و از ۱۳۳۶ شمسی به دلیل موقعیت خوبی که از لحاظ پهلو گرفتن کشتیهای بزرگ دارد، دومین بندر بزرگ صدور نفت ایران به خارج شده است.

جغرافی‌دانان و تاریخ‌نویسان قدیم از جمله استرابون (Strabon) جغرافی‌دان سده اول یونانی، پلین (Pline) مورخ رومی، کلود پتولومه (Claude Ptolémée) جغرافی‌دان قرن دوم از این جزیره در کتابهای خود صحبت کرده‌اند. پلین به یک معبد پزوئید (Poseidon) (خدای دریاها) اشاره کرده است.

در این جزیره آثاری از قرن اول قبل از میلاد تا دوران اسلامی وجود دارد که از همه مهم‌تر و نسبتاً مفصل‌تر بناهایی است مربوط به دوره ساسانی. در چند سال پیش که فعالیتهایی در این جزیره آغاز شد، آقای دکتر گیرشمن رئیس هیئت علمی فرانسوی در شوش با گمانه‌زنیها و کاوشهای مختصر، گزارشی راجع به آثار تاریخی آنجا تهیه کرد که توسط شرکت ملی نفت چاپ شد و در اینجا قسمتهایی از نوشته‌های نام‌برده که مربوط به بحث ماست نقل می‌شود[1]:

منابع تاریخی که از خارک نام می‌برد قدیم‌تر از قرن اول پیش از میلاد نیست. ولی بدین دلیل نمی‌توان گفت که در اعصار پیشین از وجود آن بی‌خبر بوده‌اند. محتملاً از دیرباز دریانوردان آن را در کار خود گرفته بودند. جزیره می‌بایست از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح جزو قلمرو کشور عیلام بوده باشد، زیرا با کشتی بادی فقط سه یا چهار ساعت با بوشهر، بندر مهمی که در کرانه ایران است، فاصله دارد. و قلمرو عیلام که شوش پایتخت آن بود تا بین قسمت خلیج فارس می‌رسید، زیرا نیم قرن پیش هیئت باستان‌شناسان فرانسوی در بوشهر خشتهایی یافتند که بر آنها نوشته‌هایی درباره پادشاهی عیلام منقوش است.

داریوش کبیر پس از فتح هند در حدود ۵۱۴ ق.م به دریادار خود اسکولاکس کاریاندی (Scylax De Caryande) که از یونانیان آسیای صغیر بود فرمان داد تا بحریه‌ای بر روی رود سند تشکیل دهد و راه بین هندوستان و مصر را کشف کند. به نظر می‌رسد که در این زمان دیگر خلیج فارس و جزیره خارک گذرگاه و جای ناشناخته‌ای نبوده است. نارک (Néarque) دریادار اسکندر کبیر نیز با بحریه‌اش از دهانه رود سند حرکت

---

۱. *جزیره خارک*، گیرشمن، شرکت ملی نفت، ۱۳۴۲، ص ۶.

www.tabarestan.info تبرستان

کرد تا به فرات برسد. او از بندر و نزدیکی کرانه حرکت می‌کرد تا رابطه خود را با دسته‌ای از سپاهیان اسکندر که در طول ساحل دریا از هند باز می‌گشتند، از دست ندهد. بحریه او به جزیره خارک برنخورد، اما به محض رسیدن به مقصد یکی از همراهانش به نام آندرستن را موظف کرد تا کشف خلیج را به پایان رساند.

استرابون نویسنده قرن اول پیش از میلاد می‌گوید که آندرستن انتهای خلیج را دور زد و همچنان‌که پیش می‌راند و خشکی در جانب راست وی بود، به جزیره‌ای ایکار (Icare) نام که گویی به ساحل می‌شود، رسید. او در آن جزیره معبد آپولو (Apollon) و یکی از هاتفان آرتمیس توروپل (Artemis Tauropole) را یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌توان پنداشت جزیره‌ای که آندرستن دور زده بود، همان خارک (ایکاریوس) باشد که نام آن در نوشته استرابون تغییر کرده است. کناره شرقی خلیج که برای دریانوردان لنگرگاهی ارزشمند است، از جزیره کاملاً پیداست، می‌توان مانند شارل پیکارد (Charl Picard) چنین اندیشید که همراهان آندرستن که برای نیایش آرتمیس توروپولس الهه محبوب اسکندر مدت نسبتاً زیادی در جزیره ماندند، نخستین کلنی یونانی در خارک بودند. در جزیره‌ای به نام ایکاریویس در مجمع‌الجزایر اژه نیز توروپولس را نیایش می‌کردند.

پلین نویسندهٔ رومی قرن اول میلاد نیز جزیره را آراکیا (Aracia) نامیده است که می‌توان در آن به سهولت ریشه نام امروزی را یافت. به عقیده این نویسنده قدیمی جزیره «با کوهی بس بلند وقف نپتون (Neptune) بود.» و این توضیح به شناخت آن کمک می‌کند. برای دریانوردانی که از خلیج می‌گذشتند کاملاً طبیعی بود که معبدی برای خدای اقیانوس برافرازند تا لطف و حمایت وی را به دست آورند.[۱]

---

۱. طبق مطالعات و پژوهشها و کاوشهایی که آقای دکتر سرفراز در خارک انجام داده و کتاب آن را نیز منتشر کرده‌اند، نام اصیل این جزیره همان خارک است، نه آراکیا. در این جزیره نیز معبد پزوئید پانتئون خدای دریاهای یونانی وجود ندارد و آنچه به این نام نوشته‌اند، آتشگاهی است مربوط به زمان ساسانی. آثاری که پلین نویسندهٔ رومی از آن یاد کرده است، در جزیره کویت و نام آن فیکله است و آراکیا هم که به نام معبد ایکاریوس مربوط می‌شود، در همان جزیره واقع است و هیئت باستان‌شناسان دانمارکی به سرپرستی آقای دکتر کلوب، آن را در جزیره کویت یافته‌اند نه جزیره خارک.

کلودپتولومه جغرافی‌دان قرن دوم میلادی به همان نام آراکیا از جزیره یاد کرده و آن را «جزیرهٔ اسکندریه» دانسته است. این قسمت از نوشته گنگ است. آیا این نام سبب شده است که دریانوردان بحریه اسکندریه جزیره را کشف کنند؟ یا سبب آنست که جزیره می‌بایست چون پایگاهی برای اکتشاف دریایی تازه‌ای که اسکندر اندکی پیش از مرگ، می‌خواست آغاز کند، به کار گرفته می‌شد... .

«در نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان قرون وسطی اطلاعات کمی راجع به خارک می‌توان یافت. مؤلف ناشناس *حدودالعالم* که در ۳۱۶ هجری نوشته شده، از شهر بزرگ و آبادی در خارک سخن می‌گوید و تأکید می‌کند مرواریدی که در اطراف جزیره صید می‌کردند به علت گرانبهایی شهره بوده است. یاقوت حموی جغرافی‌دان دو قرن بعد جزیره را چون کوه بلندی می‌داند که از دریا سر بر کشیده است. او مشخص می‌کند که از آبادان تا خارک چه مدت راه است و تأکید می‌کند که مردی خوش دید می‌تواند از آنجا جنابا (گناوه فعلی) را ببیند. در زمان مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ه.) الخارگی شاعر در خارک به جهان آمد.

در زمان یاقوت تا آغاز عصر جدید از خارک چیزی نمی‌دانیم.

قدیم‌ترین آثاری که هیئت باستان‌شناسی فرانسوی یافته است دو مقبره مگالیتیک Megalithigue بناهای ماقبل تاریخ که با قطعات بزرگ سنگ ساخته می‌شده. مربوط به تقریباً هزار سال پیش از میلاد است. این دو قبر در سنگ کنده شده و هنوز لحد آنها که عبارت از دو تخته سنگ ضربی است حفظ شده است...».

ویرانه آتشگاه زرتشتی

به طوری که از حفریات بر می‌آید، در قرن چهارم میلادی معبد ویران شده و بر خرابه‌های آن آتشگاهی زرتشتی با توجه به مذهب رسمی ایران ساسانی ساخته شده است. سکه هرمز، که در آغاز قرن چهارم سلطنت می‌کرد، تاریخ احتمالی بنای مجدد معبد را به دست می‌دهد. آتشگاه از سنگ نتراشیده و ملاط گل ساخته شده و در میانه تالار آن بر محرابی آتش جاوید مقدس می‌سوخته است، همچنان که هنوز هم در آتشگاههای پارسیان یزد می‌توان همانند آن را دید. سه جانب آتشگاه را میدان اجتماع در بر گرفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

بنا به مراسم مذهبی زرتشتیان تنها موبدان به آتشگاه راه دارند، اما به فاصله ناچیزی از جایگاه آتش جاوید مقدس، یک چهارطاقی می‌ساختند که چهار ستون و چهار سقف داشت و گنبدی آنها را می‌پوشاند. این بنا از چهار جهت باز بود و موبد که باید نماز می‌گذاشت، در ظرفی آتشی را که از شعله آتشگاه برافروخته بود، می‌آورد و برابر پیروان که نزدیک چهارطاقی و در زیر آسمان گرد آمده بودند، می‌نهاد. هیئت فرانسوی بازمانده این چهارطاقی را در صد متری جنوب آتشگاه کشف کردند.

در قرن هفتم، اسلام پیروزمند ایرانیان را به مذهب دیگری درآورد. بسیاری از آتشگاههای زمان ساسانیان تبدیل به مسجد شد. آتشگاه خارک نیز سرنوشتی جز این نداشت. در دیوار رو به قبله محرابی برای ادای فرایض دینی مسلمانان ساخته شد. بدین ترتیب در طی تقریباً هزار سال، معابد سه مذهب از پس یکدیگر در یک نقطه از صخره برپا گردید. با وجود تغییر مذهب و نژاد ساکنان جزیره، این مکان پیوسته مقدس بوده است. چشمه کور و دریاچه خشک شد، اما هنوز هم نزدیک خرابه‌های یاد شده، مسجدی با بام هرمی‌شکل که از قرن هشتم میلادی در جنوب غربی ایران شناخته شده بود، برپاست. نام این مسجد «میرمحمد» است... .

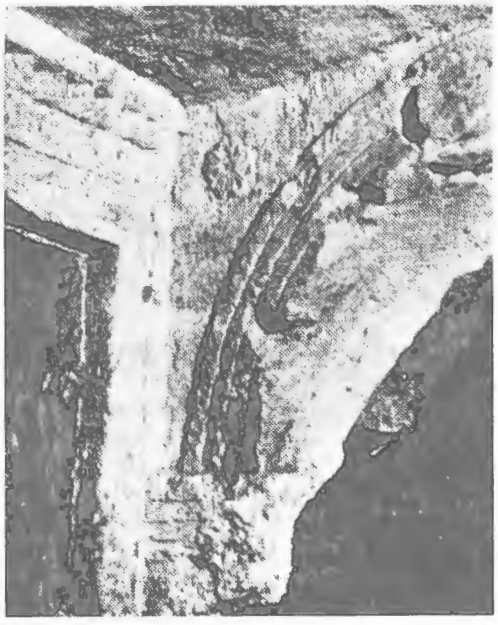
در بدنهٔ گرداگرد آن بیش از هشتاد قبر حفر شده است. پاره‌ای با مدخل گرد و کم‌عمق، استودان یا استخوان‌دان بوده‌اند. در حقیقت زرتشتیان مانند پارسیان ایران و هند نه می‌توانند مردگان خود را به خاک سپارند نه بسوزانند و نه به دریا افکنند، زیرا این سه عنصر مقدس را با جسد ناپاک نمی‌توان آلود. جسد را بر بالای بلندیهای کوهها می‌نهادند تا گوشت آن به‌کلی فرو ریزد و سپس استخوانها را گرد کرده، در استخوان‌دانی (استودان) می‌نهادند.

مقبره‌های بی‌شماری با مدخل مستطیل‌شکل نیز وجود دارد که در سردر آنها نوعی صلیب مخصوص عیسویان نسطوری حک شده است. بالاخره دو دخمه بزرگ وجود دارد که هر یک از آنها در مطالعه تاریخ فعالیت ساکنان قدیمی جزیره دارای اهمیت خاص است. نمای دخمه جنوبی به احتمال قوی مانند بسیاری از مقابر دیگر در دوران اشغال هلندیها خراب شده است. در این زمان قلعه‌ای در انتهای شمال شرقی بنا شد که شهری مستحکم گرداگرد آن را فرا گرفته بود. کارگران برای به دست

www.tabarestan.info تبرستان


تبرستان
www.tabarestan.info

مدخل معبدی در خارک



قسمتی از نقوش قدیمی خارک

آوردن مصالح ساختمانی کافی، ستونها و پایه‌های این دو مقبرهٔ بزرگ را اره کردند. نمای دخمهٔ شرقی تقریباً دست نخورده مانده است و با مشاهدهٔ آن می‌توان به نمای دخمه جنوبی نیز پی برد که درست مانند نمای منازل همان عصر است. در ورودی در وسط قرار دارد. پنجره‌گونه‌ها با قرنیزهای برآمده و برجستگیهای دندانه‌دار و ستونها با سرستون، مجموعه‌ای است که عوامل معماری پارتی و ساسانی در آن نمودار است. به محض ورود به دهلیز در دیوار سه ردیف لوکولی (Loculi) برای جا دادن مرده‌های عطرآگین دیده می‌شود. بر هر یک از این لوکولیها سنگی چهارگوش نهاده‌اند. بین دهلیز و تالار مرکزی یک طاق ضربی سه‌گانه وجود دارد که در مقبره جنوبی بسیار خراب و در مقبره شرقی قسمتهایی از آن سالم مانده است. طبق اصل معمول معماری پارتی و ساسانی طاق وسطی بزرگ‌تر از کناریهاست.

تالار بزرگ مقبره جنوبی تزیین شده است. روبه‌روی مدخل نقش برجسته مدوری به شکل سنگ قبر قرار دارد. گرچه نقش آن زیاد پاک شده معهذا می‌توان تشخیص داد که کسی بر بستر لمیده، یا آرنج بر بالشی تکیه داده و جامی به دست گرفته است. در پای او شخص کوچکی را می‌توان دید. اشخاص کوچک دیگری نیز به صورت خیلی محو در قسمت پایین تشخیص داده می‌شوند. پشت نقش برجسته، در دو جانب سه لوکولی بزرگ وجود دارد. در مدخل اولی مجسمه فرشته‌ای است که بر گویی ایستاده و دست خود را به حالت نثار قربانی دراز کرده است. دور قبری که در جانب راست نقش برجسته قرار دارد شاخ و برگ انداخته‌اند. در سراسر دو دیوار دیگر تالار مرکزی سه ردیف لوکولی کنده شده است.

نقش برجسته، موضوع و وضع آن، مجسمهٔ فرشته بر گوی و لوکولیهایی که در چپ و راست تالار کنده شده‌اند، همه نشانهٔ مقبره پالمیری‌اند. ترتیباتی که در این مقبره به کار رفته چنان کلاسیک و همسان مقابر دیگر پالمیری است که باید آن را نیز دخمه‌ای از آن پالمیریان دانست که احتمالاً جمعی از آنان در جزیره می‌زیسته‌اند. وجود پایگاه تجارتی، پالمیریان در خارک گوشه تاریکی از فعالیت بازرگانی این مرکز بزرگ تجارتی، یعنی پالمیر را در قرنهای پیش از میلاد و آغاز عهد میلادی آشکار می‌کند. کاروانهای آنان به بابل، سلوکیه، دجله و از آنجا به چاراکس (Charax) و شوش

می‌آمدند. با وجود چنین پایگاهی در خلیج فارس می‌توان حدس زد که امتعهٔ وارداتی هند، مانند فلفل و دارچین و پنبه و ابریشم چین در آنجا معامله می‌شده است. این امتعه احتمالاً باید در خارک از کشتیهای بحرپیما به کشتیهای اجاری یا متعلق به پالمیریها بار می‌شد. سپس مستقیماً از این جزیره به سوی فرات می‌راندند و کاروانها امتعه آنها را به نقاط دورتر بنادر مدیترانه مانند تیر، سدوم یا بیروت می‌رساندند. از آنجا مجدداً بار کشتیها شده به مغرب زمین مخصوصاً رم حمل می‌شد. بدین ترتیب جزیره خارک جنوبی‌ترین نقطهٔ تجارت پالمیریها بود. تجارتی که به حمل و نقل کاروانهای آنان فعالیتهای بازرگانی را نیز می‌افزود.

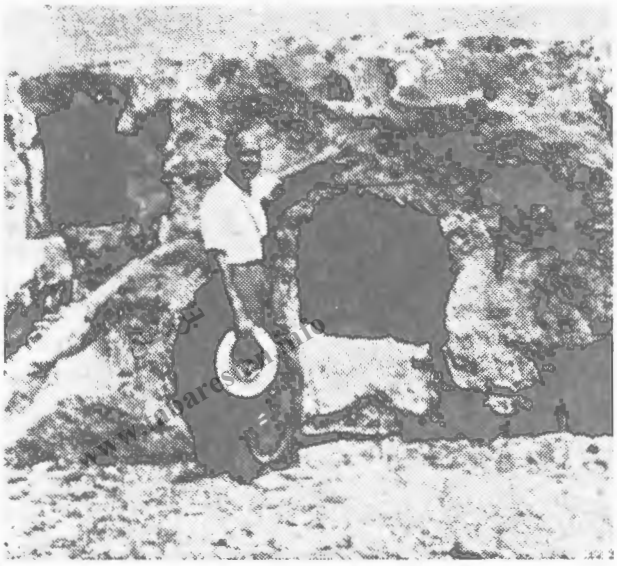
www.tabarestan.info تبرستان

تعداد مقابر مسیحی که بر مدخل آن صلیبی ساده به شکل صلیب نسطوریها حک کرده‌اند نشان می‌دهند که در عصر ساسانیان (از قرن سوم تا هفتم) جماعت بزرگی از نسطوریان[1] در خارک وجود داشته‌اند. نخستین مسیحیان ایران در حدود سال ۱۰۰ میلادی می‌زیستند. در قرن دوم ایران شش هفت اسقف‌نشین داشت و در قرن سوم مرکز مهم مسیحیان ایران، شهر ریو اردشیر در ده کیلومتری بوشهر بود و در نتیجه با کشتی بیش از سه یا چهار ساعت با خارک فاصله نداشت.



مدخل یکی از استودانها ـ خارک

۱. راجع به نسطوریان در صفحه ۲۴۴ جلد اول این کتاب توضیح داده شده است.



نمای خارجی استودانها ـ خارک

قلمرو ایران در دوره پادشاهان ساسانی

حدود و قلمرو فرمانفرمایی پادشاهی ساسانی پس از سلسلهٔ هخامنشی، در ادوار پیش از اسلام از با وسعت‌ترین امپراتوریهای جهان بوده است. مشرق این سرزمین شامل قسمت مهمی از هند و پنجاب تا دروازه دربند (دهلی) و تا نزدیکی بمبئی و سکستان و بلوچستان و کابل و قسمت اعظم کوشان تا شهر پیشاوور بود. در شمال شرقی تا سرحدهای کاش (کاشغر) جیحون و آمویه امتداد داشت. در شمال و شمال غربی ماورای خزر، قفقاز و ارمنستان و گرجستان، تمام دره کر تا معبر آلانان (دریال جدید) شامل قفقاز، گرجستان، آران (آلبانی) و قسمتی از ارمنستان را در بر می‌گرفت. از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس راه داشت. چون پادشاهان این سلسله مرتباً با امپراتوری بزرگ روم و بیزانس در زد و خورد بودند، حدود غربی دچار تغییرات افزایشی و کاهشی بوده است، ولی به طور کلی در مواقع عادی از بالای خلیج فارس و صحرای عربستان می‌گذشت در محل هیت (ساحل راست فرات ۳۳ فرسخی بغداد) از سرسه زیوم تا بزابد و قسمت غربی ارمنستان و قارص امروزه فراتر می‌رفت و به کوههای قفقاز منتهی

می‌شد. و شامل جزایر کرانه‌های خلیج فارس، قسمتی از خاک عربستان و بین‌النهرین یعنی کلده و آشور و بابل قدیم و قسمت اعظم ارمنستان و دریاچه وان و حیره و ادیابن و زابده بوده و نصیبین نیز از زمان شاپور دوم به تصرف ساسانیان درآمد. در زمان شهریارانی چون شاپور اول، شاپور دوم، قباد، انوشیروان، بهرام پنجم و خسروپرویز حدود غربی باز عقب‌تر رفت و گسترش یافت تا جایی که در زمان خسروپرویز تا مصر کشیده شد.

مدرک زنده و محکمی که از حدود و نام کشورهای تابعه ساسانی در زمان شاپور اول (۲۴۲-۲۷۳ م) در دست است کتیبه پهلوی دور کعبه زرتشت در نقش رستم مرودشت است که توضیح و ترجمه آن را در صفحه ۳۴ تا ۶۰ جلد اول این کتاب ذکر کرده‌ایم. در این کتیبه مهم تاریخی شاپور اول دومین شهریار ساسانی می‌نویسد:

«اینها هستند امارات و ایالات امپراتوری ایران: پارس - پارت - خوزستان - میشان - آشور - آدیابن - عربستان - آتروپاتکان (آذربایجان) - ارمینا (ارمنستان) - ویرچان - سیکان - آردان - بالاسکان تا حدود کوههای کاپ - قفقاز - تنگه آلان و کلیه کوههای پارشخوار (طبرستان) - ماد - ورکان - مارگو (مرو) - خرو (هرات) و تمام آپارخشتر - کرمان - سیستان - تورستان - مگوران - پرتان - کیندستان (هندوستان) - کوشان تا حدود پشکابور (پیشاوور) تا کاش (کاشغر) سوگد (سغد) و کوههای چاچستان تا آن قسمت از دریا به نام داخی خشترو و ما آن را هرمزد اردشیر شاپور نامیدیم و این کشورها و مملکتها و ایالات زیاد خراج گذار و مطیع فرمان ما شده‌اند».

سپس نویسنده عالی‌مقام این کتیبه پس از ذکر جنگ خود با رومیها و پیروزی بر فیلیپ قیصر روم شهرهایی را که از رومیها گرفته است به این صورت شرح می‌دهد:

«شهر آناط و کلیه نواحی اطراف آن - دژاسپوراکان و کلیه نواحی اطراف آن و شهرسورا و کلیه نواحی اطراف آن و باربالیسوس - منبوک - حلب - گین چرای - آپومایا - رانی‌پوس - زوگما - اوریما - گیندار - آژمیخ - سلوکیه - آنتیوک - کورس سلوکیه دیگری - اسکندریه - نیکوپولیس - سزار - خامات - اریستون - دیکول - دولا - دورکو - سرسزیوم - ژرمانیسیا - باتنی - خانار در کپدوکیه - ساتالا - دمانا - آرتان - گیل - سویزر - سوئیدا - فربتا و کلیه شهرها با نواحی اطراف آبادی را مسخر کردیم».

www.tabarestan.info تبرستان

و باز پس از پیروزی بر والرین و اسارت آن امپراتور، شهرهای دیگری را که از رومیها گرفته و ضمیمه قلمرو پادشاهی خود کرده است به شرح زیر توصیف می‌کند:

«کاتیزان - ساموساتا - کاتابلن - ای‌گا ای - مومپسواستیا - مال - آدانا - ترسوس - زفیزین - سباست - گریکس - اگریپاس - کاستابالا - نرنیاس - فلاویاس - نیکوپولیس - اپی فانیا - کلندریس - انمورین - سلینوس - می‌نوپولیس - آنتیوک - سلوکیه - دم‌تی پلیس - تی‌یانا - قیصریه - کمانا - کی‌بی‌سترا - سباستیا - بیرتا - رکوندیا - لاراندا - ایکونیوم (قونیه امروز)».

مدارک دیگری که کشورهای تابعه سلسلهٔ ساسانی را نشان می‌دهد نوشته‌های تاریخ‌نویسان رومی و ارمنی است. آمین مارسلین اسامی استانها و شهرستانهای ایران در قرون سوم و چهارم میلادی را این‌طور ضبط کرده است:

«آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کارمانابزرک، هیرکانی، مرو، بلخ، سغد، سکستان، سیت‌های ماوراء، امودون، سریکا، آریا، پاروپانیزادها، زرنک، آراخوزی، زدروزی».

ولایات کوچک‌تر دیگری نیز بود که از ذکر آنها صرف‌نظر شده است.

دانشمند و باستان‌شناس فقید پروفسور هرتسلفد معتقد است که پس از فتوحات بهرام دوم (۲۸۳ میلادی) کشورهای زیر در مشرق و شمال شرقی ایران ضمیمه قلمرو ساسانی شده است:

«گرگان (هیرکانی) و تمام خراسان، خوارزم، سغد، سکستان که مکوران و توران نیز ضمیمه آن بوده است. ممالک وسطای رود سند و مصبهای آن شط کچه و کاثیادار و مالوا و ایالات ماورای این ممالک، سوای دره کابل و پنجاب که به کوشانیان تعلق داشته است».

نلدکه این ایالات را ذکر کرده است:

«ارمنستان (بعد از ۴۳۰ م) بیت آرامایی، پارس، کارمانی، سپاهان، آذربایجان، طبرستان، زرنک، بحرین، هرات، مرو، سرخس، نیشابور (نیوشاهپور) - طوس».[1]

نمایندگان چین که بین ۴۵۵ تا ۵۳۱ م به دربار ساسانیان آمدند راجع به

۱. کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۸۵.

پایتخت و وضع کشور به طور کلی یادداشتهایی نوشته‌اند که ذکر مفاد آن در اینجا نه تنها بی‌مورد نیست، بلکه جالب توجه و شایسته ذکر است:

«پایتخت دولت پوسز (Posz) (یعنی ایران) در سوه‌لی (Sohli) (تیسفون) واقع است...

... و آن صدهزار خانوار است. این سرزمین نسبتاً مسطح و هموار است، محصولات طبیعی آن عبارت است از: طلا، نقره، مرجان، عنبر، مروارید اعلا، اشیای زجاجی، آبگینه آلات، بلور، الماس، مس، شنجرف، جیوه یا زنبق، من‌جمله از کالاهای حریر گلدار، گلدوزی یا ملیله‌دوزی، فرش قالی، پرده قلاب‌دوزی... آب و هوای آن خیلی گرم است. خانواده‌ها در منازلشان یخ نگاه می‌دارند. قسمت اعظم سرزمین از احجار ملی تشکیل یافته است، برای آبیاری در هر جا ترتیب قنوات داده‌اند. غلات و حبوبات پنج گانه آنها مثل مال چین مرغوب و نیز طیور و سایر حیوانات قشنگ و خوب‌اند... اسبان عالی‌نژاد، الاغهای درشت و بزرگ، و نیز شتر به‌کثرت در این کشور تربیت می‌شوند... همچنین فیلان سفید و شیر و تخم‌مرغهای بزرگ پیدا می‌شوند. مرغی است در آنجا به شکل شتر، ولی دارای دو بال که در امتداد یک خط می‌تواند پرواز کند، اما از صعود عاجز است. مرغ نامبرده علف و گوشت هر دو را می‌خورد و نیز می‌تواند آتش بلع کند».[۱]

www.tabarestan.info تبرستان





نقش بهرام دوم در تنگ چوگان کازرون.
عکس از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف سید محمدتقی مصطفوی

۱. *تاریخ ژنرال ساکس*، ترجمه فخر داعی گیلانی، ۱۳۲۳، ص ۶۱۴.



قسمتی از کاخ ساسانی فیروزآباد

آرامگاههای پادشاهان ساسانی

اگـر شـهریاری اگـر زیـر دسـت — جـز از خـاک تیـره نیـابی نشـست
کجـا آن بزرگـان بـا تـاج و تخـت — کجـا آن سـواران پیروزبخـت
کجـا آن خردمنـد کنـد آوران — کجـا آن سـرافراز جنگـی سـران
همـه خـاک دارنـد بـالین و خـشت — خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت

فردوسی

تاریخ‌نویسان قدیم دربارهٔ آرامگاهها و محل دفن شاهان ساسانی اطلاعات صریحی ذکر نکرده‌اند، ولی در *مجمل‌التواریخ و القصص* ذکری از مدفن آنها شده که در ادامه نقل می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

ضمناً در کتاب *روایات* به تفصیل از «مرغوزن (گورستان) انوشیروان عادل» یاد شده و به اختصار این است:

[مأمون خلیفه عباسی به دیدن تیسفون رفت.در آنجا از شکوه بارگاه ساسانیان در شگفت ماند. به وزیران گفت باید کسی را پیدا کنید که مرا به آرامگاه خسروانوشیروان راهنمایی کند. پس از چندی پیری را یافتند که پشت به پشت نیاکان وی خدام آن آرامگاه بودند. آن پیرمرد به خلیفه گفت: آرامگاه انوشیروان در بالای کوهی است و از اینجا تا بدانجا پنج فرسخ است. خلیفه مأمون به راهنمایی آن پیر و چندین تن از کسان خود به سوی آن مرغوزن (گورستان) شتافت و آنجا را به زر و گوهر و جامه‌های گرانبها آراسته یافت و خسرو را بر تختی خفته دید، و چنین می‌نمود که هنوز زنده است و پس از گذشتن چندین صد سال از مرگ وی تباه نشده و از خوشی و خرمی خود برنگشته است. مأمون از هیبت وی بگریست و این چهار سطر اندرز که به دستاری به زبان عجم نوشته بود بخواند:

گیتی که یزدان کرد از من چه کوشش
عمر که نبشت، بر من چه کوشش
گیتی نه جاوید بر من چه رامش
شاید که نشاید دانست][1]

۱. مقدمه استاد پور داود *بر اندرز خسرو کواتان*، تألیف دکتر محمد مکری، ص ۱۲.

و اینک شرح *مجمل التواریخ و القصص*:

«اردشیر پاپک به اصطخر مدفون است. هرمزد شاپور به پارس نهاده است. بهرام بن بهرام معلوم نیست. نرسة ابن بهرام به پارس. بهرام بهرام به پارس. هرمزد بن نرسه گروهی به شام گویند و گروهی به پارس. شاپور بن هرمزد به طیسفون مدفون است. اردشیر بن هرمزد به زمین میسان. شاپور بن شاپور معلوم نیست. بهرام بن شاپور به مدائن. یزجرد بهرام به طوس. بهرام گور، گویند در شکارگاه به چاه فرو رفت چندانکه پاک کردند از او اثری نیافتند و گویند به شیراز. یزجرد بن بهرام به شام و گویند به عراق، فیروز بن یزدجرد به زمین هیاطله. بلاش بن فیروز به مدائن. نوشیروان عادل بر کوهی گویند گنبدی ساخته و او را به طلسم بر تخت نشانده، هرمزد... پرویز بن هرمزد به مدائن مدفون است. قباد بن شیرو به مدائن. اردشیر بن شیرو به مدائن. شهربراز معلوم نیست. پوراندخت و آزرمیدخت دختران پرویز به مدائن. کسری هم به مدائن. یزدجرد به ولایت مرو کشته شد و آنجا مدفون است».[۱]

ثعالبی راجع به مرگ یزدگرد نوشته است که آب، جسد پادشاه را تا جدولی برد و در آنجا بود تا اسقف گروهی از نصاری که در آن محل بودند جسد را شناخت و آن را در طیلسانی مشک‌آلود پیچید و دفن کرد و قبر او را ظاهر و معلوم ساخت (۶۶۱ م برابر با ۳۱ هجری، هشتمین سال خلافت عثمان). برخی هم نوشته‌اند که جسد او را از مرو به استخر آوردند و در آنجا دفن کردند.

آرامگاه شاپور اول را بعضی در غار شاپور کازرون تصور کرده‌اند از آن رو که مجسمه او را در آن غار برپا داشته‌اند.

وجه تسمیه بعضی از نامهای شاهان ساسانی

پاپک (Pâpak): پدر اردشیر مرکب از واژه پاپ و پاپا (پدر)، وک در اینجا برای تعظیم و بزرگی اضافه شده است نه از لحاظ تصغیر.

اردشیر (Artaxshthra): از واژه ارته یا ارده یعنی مقدس و خشتره یعنی شهر، جمعاً می‌شود شهریاری مقدس. در فرس پهلوی «Artaxshîr» و در فارسی امروز اردشیر.

---

۱. *مجمل التواریخ و القصص*، تألیف ۵۲۰ هجری، به تصحیح استاد ملک‌الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸ ص ۴۶۳.

شاپور (Shâhpuhr): شاه پهر از واژه شاه و پهر = پور یعنی پسر و روی هم رفته «پسرشاه» معنی می‌دهد.

هرمزد: از اهورامزدا گرفته شده است؛ اورمزد، ارمز، هرمزد و هرمز یونانیها (Hermès) (عطارد).

بهرام: در اوستا ورثرغن (Verethraghna) در فرس پهلوی وهران (vahrân) و وهرام یعنی پیروزمند. واژه اوستایی این نام از جزء ورثر (Verethra) یعنی ابری که باران را در خود محبوس می‌دارد و آریاییان آن را بزرگ‌ترین دشمن خود محسوب می‌داشتند. جزء دوم، Ghan، به معنی زدن و کشتن. این نام بزرگ‌ترین و محترم‌ترین لقب خدایانی است که به ورثر حمله می‌کردند مخصوصاً ایندرا (Indra) (رب‌النوع رعد). بهرام بهرام از ایزدان بسیار بزرگ دین مزدیسنا و از نظر مقام، هم‌پایه سروش است. در مهریشت آمده که بهرام یار و همراه مهر (فرشته رزم) و پاسبان عهد و پیمان است. نام یشت چهاردهم اوستا «بهرام یشت» است. آتش بهرام که به جای کاتدرال (Cathédrale) عیسویان است، رابطه مخصوصی با ایزد پیروزی، بهرام دارد.[۱]

نرسی (نرسه Narseh): از واژه اوستایی نریوسنگ (Nairyô-sangha) مرکب از نریو یعنی نرینه و سَنگَ یعنی آموزش و سخن است و مجموعاً یعنی رساننده آموزش و تعلیم مردان. نام یکی از فرشتگان حامل وحی و پیک و پیامبر اهورمزدا بوده است. در پهلوی Nairyôsang.

یزدگرد: معرب یزدکرت (Yazdkart) در اوستا Yazatôkereta از واژه یزد = ایزد و کرد = آفریده یعنی آفریده خدا است.

پیروز (فیروز): در پهلوی Pêrôs در اوستا Paiti-Raocah. پیروزگر در پهلوی Perôckar و معرب آن فیروز به معنی غالب آمدن بر دشمنان و غالب شدن است. مبارک و میمون هم آمده است.

بلاش: به فتح اول در پهلوی وَلَخش (Valaxsh) در ارمنی والارش (Valarsh) به لاتینی Vologeses، در زبان پارتی والاگاش (Valagash) است.

---

۱. حاشیه *برهان قاطع*، به اهتمام دکتر محمد معین.

www.tabarestan.info تبرستان

قباد: ریشه اوستایی این نام کوات (Kavâta) است که در پهلوی Kavâdh قباد خوانده می‌شود، به ضم قاف غلط است. کواته مرکب از کوا (kavâ) به معنی کی (کوی) لقب شاهان کیانی و وته Vâta به معنی محبوب است، روی هم رفته یعنی کی محبوب، سرور گرامی.

انوشیروان: انوشک روان (Anoshak-Ruvân) (جاوید روان) یا روح جاوید، که برای ذکر خیر و دعا و طلب آمرزش برای مردگان استفاده می‌شد. انوشک از «ا» علامت نفی و اش (Ash) مرگ ترکیب یافته و نون بین اَ و اشک همان نونی است که در لهجه‌های قدیم ایرانی غالباً برای متصل کردن دو حرف صدادار، بین آنها می‌آمده است مثل انیران (غیرایرانی).

www.tabarestan.info تبرستان

اش همان هوش در زبان فارسی است و به معنی مرگ و میر هم آمده است.

فردوسی:

ورا هوش (مرگ) در زاولستان بود　　به دست یل پوردستان بود

و به معنی جان، فردوسی گوید:

مبر پیش پیل ژیان هوش خویش　　نهاده بر این گونه بر دوش خویش

و به معنی قوه درک و فهم هم آمده است. انوشک در فارسی به انوشه بدل شده است. روان (Ruvân) اوستایی آن اورون (Vrwan) پارسی آن روان.

خسرواپرویز: خسرو در پهلوی Husrûv (نیک شهرت) در اوستا Hu-Sravah (نیکنام-مشهور) معرب آن کسری است.

اپرویز: یعنی شکست ناخوردنی (مظفر). معرب آن «ابرویز»، و اَ در اول آن علامت نفی است، بنابراین این اسم بدون اَ یعنی پرویز تنها، غلط است و معنی عکس آن یعنی شکست خوردنی را می‌دهد.

شیرویه (Shêrôê): از شیر (سلطان وحوش) ویه (ôê) پسوند نسبت اضافه ترکیب یافته یعنی مانند شیر، منسوب به شیر.

پوران‌دخت (Bôrân-Doxt): بوران ترکیب دو جزء Bôr یعنی سرخ و «آن» نسبت، یعنی گلگون و سرخ‌رنگ است[1] و در *برهان قاطع* این‌طور معنی شده است:

---

۱. از افادات استاد پورداود.

«که چون از او کارهای مردان به ظهور آمده او را پوران‌دخت نامیدند». در سکه‌ها به پهلوی بوراندخت نوشته شده و صحیح‌تر از پوراندخت مصطلح است، زیرا واژه بوران با پور پیوستگی ندارد.

آزرمیدخت: از دو جزء آزرمی و دخت ترکیب یافته است. آزرمی در اوستا A.Zarema، اَ علامت نفی و زرم به معنی پیر و فرتوت است. روی هم رفته می‌شود پیرناشدنی ـ همیشه جوان. آزرمیدخت یعنی دختر پیرناشدنی ـ دختر همیشه جوان.

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست پادشاهان ساسانی

قضاوت تاریخ دربارهٔ آنان

آغاز سلطنت سلسلهٔ ساسانی: ۲۲۶ میلادی

پایان سلطنت ساسانی: ۶۵۲ میلادی

ساسان: روحانی بزرگ معبد آناهیتا در شهر استخر. زن او رام بهشت دختر یکی از پادشاهان با زرنگی بود.

پاپک: فرزند ساسان در شهر خیر نزدیک نی‌ریز حکومت می‌کرده و شاپور و اردشیر دو فرزند او بوده‌اند.

شاپور: پسر پاپک، اردشیر برادر خود را مطیع ساخت و خود را پادشاه خواند. (زمان اردوان پنجم اشکانی) وی زیر آوار رفت و مرد (۲۱۱-۲۱۲ میلادی).

۱. اردشیر (ارت خشتر)، ۲۲۴ تا ۲۴۱ م: پسر پاپک پس از مرگ شاپور به سال ۲۱۲ م پادشاه شد. در ۲۲۳ م بر اردوان پنجم بشورید و علم استقلال برافراشت. ابتدا کرمان و بعد خوزستان و عمان و اصفهان را تسخیر کرد. اردوان در صحرای هرمزدگان، سمت شرقی اهواز با وی جنگ کرد، ولی شکست خورد و در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی کشته شد. در ۲۲۶ م تیسفون پایتخت اشکانیان را گرفت و سپس تمام خاک ایران را زیر نفوذ خود درآورد، به هند نیز حمله برد و باج و خراج فراوانی از پادشاه هند گرفت. در ۲۲۸ م از رود فرات گذشت و با سپاهیان الکساندر سوروس (Alexandre Severus) امپراتور روم زد و خورد کرد و در ۲۳۲ م سه لشکر روم را شکست داد. سپس ارمنستان را تسخیر کرد و در ۲۴۱ م بمرد. ابرسام وزرکفرماذار این پادشاه بوده است.

اردشیر اساس ملوک‌الطوایفی را برچید. دستور داد کتاب اوستا را جمع‌آوری کردند و در تشیید مبانی دین زرتشت بکوشید. آتشکده‌ها را رونق بخشید، مردم را برحسب حرفه و کارشان به طبقات تقسیم کرد، شهرهای چندی بساخت که در جای خود بدانها اشاره شده است. وی مانند کوروش کبیر بنیان‌گذار امپراتوری ساسانی است. او امور مذهبی، سیاسی، مالی، اداری و دادگستری را به صورتی منظم و صحیح سازماندهی کرد و همان تشکیلات توانست دومین امپراتوری مقتدر و باشکوه پارس را تا چهار قرن استوار سازد.

تبرستان www.tabarestan.info

اعمال اردشیر گواه نبوغ نظامی، نیرومندی، سیاست‌مداری و کاردانی اوست. وی در فکر رفاه و آسایش مردم بود و به‌طوری که از وصایایش به شاپور برمی‌آید، اساس انتظام امور را عدل و انصاف می‌دانسته و مخصوصاً تصریح می‌کند که: [ملک و دین با هم توأم هستند و هر یک را باید نگهبان دیگری دانست. انتظام امور کشور باید طوری باشد که کسانی را که خدای متعال زیر سرپرستی من و تو قرار داده است از ما راضی کند و دعای خیر آنان را به طرف خود جلب کنیم].

۲. شاپور اول (شاه‌پهر)، ۲۴۱ تا ۲۷۱ م: پسر اردشیر بود و در ۲۴۱ بر تخت سلطنت نشست. در همان سال شورش ارمنستان و هاترا را فرو نشاند و سپس با رومیها مصاف داد. نصیبین را گرفت و تا انطاکیه و دریای مدیترانه پیش رفت (۲۴۱-۲۴۴ م). از ۲۵۸ تا ۲۶۰ م مجدداً با رومیها جنگ کرد و سرانجام آنان را شکست داد، والرین امپراتور روم اسیر شد و کوردیاس (سیریادیس) از اهالی انطاکیه را به سمت امپراتوری روم منصوب کرد و تمام آسیای صغیر مسخر وی شد (۲۶۰). نموداری از این پیروزی را در کوههای نقش رستم، شاپور، داراب، نقش کرده‌اند. مانی فرزند پاتک، در زمان این پادشاه دین خود را عرضه داشت. وی شهرها و ابنیه زیادی در عهد خویش ساخته است. از کارهای برجسته عمرانی او ساختمان سد شادروان بر روی رود کارون است. بنای شهر پیشاپور که اکنون خرابه‌های آن در ۲۴ کیلومتری شمال کازرون موجود است، شهر نیشاپور در خراسان و گندی شاپور در خوزستان از شهرهای معروفی هستند که در زمان او ساخته شدند.

شاپور را مورخان مانند داریوش کبیر می‌دانند؛ همان‌طور که آن شهریار

بـزرگ هخامنـشی، تـشکیلات دولـت معظـم هخامنـشی را بنیـاد گذاشـت و آن را استحکام بخشید، شاپور نیز مبانی پادشاهی ساسـانی را کـه بـه دسـت توانـای پـدرش تأسیس شده بود، در تعقیب کارهای برجسته او، استوار ساخت. وی پادشاهی بـود بـا عزم، قوی‌الاراده، دلیـر، شـکیل، سـخی، جـوانمرد. در زمـان او عظمـت ایـران، هنـر، کشاورزی و بازرگانی، به اوج اعتلای خود رسید.

۳. هرمزد اول، ۲۷۱ تا ۲۷۲ م: فرزند شاپور. مانی مجدداً در زمان ایـن پادشـاه به ایران برگشت. او در زمان پدرش شاه خراسـان بـود (خراسانشاه) و نگذاشـت کـه طوایف سرکش شرقی به درون ایران راه یابند. او دارای اخلاقـی ملایـم بـود و شـهر رام‌هرمز را از بناهای او می‌دانند.

۴. بهرام اول (ورهران)، ۲۷۲ تا ۲۷۵ م: برادر هرمزد اول. در زمان این پادشاه، کشور تـدمر کـه بـین ایـران و روم بـود بـه دسـت اورلئـان (Aurelien) امپراتـور روم مضمحل شد و شروع به دست اندازی به خاک ایران کرد. مانی در زمان ایـن پادشـاه کشته شد. در زمان ایـن پادشـاه نفـوذ و تـأثیر روحانیـان در دربار و در امـور کـشوری بسیار زیاد بود.

۵. بهرام دوم، ۲۷۵ تا ۲۹۲ م: فرزند بهرام اول. او سکاها را که در مشرق ایران دست‌اندازی می‌کردند مطیع ساخت. کاروس امپراتور روم مشغول پیشروی شد و تـا تیسفون آمد، ولی در اثنای پیشروی دچار برق‌گرفتگـی شـد و درگذشـت و رومیـان عقب‌نشینی کردند. در همان سال چون ایران از طرف مشرق تهدید می‌شد، ناچـار بـا رومیان معاهده صلح منعقد کرد و در نتیجه ارمنستان و بین‌النهرین به تـصرف رومیـان درآمد.

۶. بهرام سوم (سکانشاه)، ۲۹۲ م: پسر هرمزد اول. سلطنت او چند مـاهی بـیش طول نکشید.

۷. نرسی (نارسس)، ۲۹۳ تا ۳۰۱ م: فرزند شـاپور اول. در جنـگ اول سـپاهیان روم را شکست سختی داد (۲۹۶ م)، ولی در جنگ دوم که به سال ۲۹۷ م اتفاق افتاد، ایرانیها شکست خوردند و خود نرسی زخم برداشت و رومیها شرایط صـلح سـنگینی به ایران تحمیل کردند، در نتیجه پـنج شـهر در سـاحل راسـت رود دجلـه بـه رومیهـا

www.tabarestan.info تبرستان

واگذار و رود دجله سرحد دو دولت شد. نرسی پس از انعقاد این معاهده از سلطنت کناره‌گیری کرد و طولی نکشید که از غصه بمرد (۳۰۱ میلادی).

۸. هرمزد دوم، ۳۰۱ تا ۳۰۹ م: پسر نرسی که در جنگ با اعراب کشته شد. در زمان او روابط ایران با همسایگان دوستانه بود. مردم در امن و آسایش به سر می‌بردند. عدالت به نحو مطلوبی اجرا می‌شد و خود پادشاه در محاکمات حاضر می‌شد. فرزندان او یکی آذرنرسی، دومی اورمزد و سومی شاپور (شاپور دوم یا شاپور بزرگ) بود.

۹. آذر نرسی، ۳۱۰ م: پسر هرمزد دوم. چند ماهی بیش سلطنت نکرد. چون سفاک و بی‌رحم بود او را زندانی کردند و کشتند و پسر دیگر هرمزد را نیز کور کردند تا نتواند پادشاهی کند و طفل جنین را پادشاه کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۰. شاپور دوم (شاپور بزرگ ـ شاپور ذوالاکتاف)، ۳۱۰ تا ۳۷۹ م: پسر هرمزد دوم هفتاد سال شاهی کرد، یعنی از هنگامی که در شکم مادر بود تا وقتی که مرد سلطنت کرد. این پادشاه بزرگ، با اقتدارترین پادشاه ساسانی بوده است. در ۱۶ سالگی زمام امور مملکت را به دست گرفت. اعراب بحرین را مطیع ساخت، به خلیج فارس کشتی انداخت، جنگ اول با رومیها از ۳۳۸ تا۳۵۰ م طول کشید و از این جنگ فاتح درآمد. از ۳۵۰ تا ۳۵۷ م با هونها در شمال شرقی ایران جنگ کرد و آنها را شکست داد. مجدداً از ۳۵۹ تا ۳۶۳ م با رومیها جنگید و شکست نرسی را تلافی کرد، ولایات از دست رفته را پس گرفت و ارمنستان را از منطقه نفوذ رومیها خارج ساخت.

شاپور پادشاهی بود بسیار مقتدر و شجاع و خوش‌قیافه و دوراندیش. مدت سلطنت او ۷۱ سال بود که طویل‌ترین مدت پادشاهی در ایران است. سرکشان داخلی و خارجی را به‌کلی مغلوب کرد و از بین برد. عظمت و شکوه پادشاهی ساسانی را به بالاترین درجه رسانید.

۱۱. اردشیر دوم ملقب به نیکوکار[۱]، ۳۷۹ تا ۳۸۳ م: برادر شاپور بزرگ بود، ولی مورخان ارمنستان و از متأخرین هانری راولین‌سن، معتقدند که پسر شاپور بزرگ بوده است. او از سلطنت کناره‌گیری کرد. *تاریخ بلعمی* دربارهٔ علت کنار رفتنش می‌نویسد که بزرگان و موبدان کشور را کشت و این کشتار او را از سلطنت به زیر کشید.

---

۱. مر او را نکوکار از آن خواندند که هرکس تن آسان از او ماندند. (فردوسی)

۱۲. شاپور سوم، ۳۸۳ تا ۳۸۸ م: پسر شاپور بزرگ. در زمان این پادشاه ارمنستان بین ایران و روم تقسیم و قسمت مهم آن جزو ایران شد. اعراب او را شاپورالجند یعنی شاپور لشکری می‌خواندند. بلعمی می‌نویسد که مرگ او در اثر پاره شدن یا بریدن طناب چادر بوده است، یعنی چادر بر سرش فرود آمد و بمرد.

۱۳. بهرام چهارم (کرمانشاه)[۱]، ۳۸۸ تا ۳۹۹ م : پسر شاپور دوم که پس از برادرش شاه شد. در زمان او خسرو والی ارمنستان بنای بدرفتاری را گذاشت، بهرام چهارم او را شکست داد و در قلعه انوش‌برد زندانی کرد (۳۹۱ م). راجع به کشته شدن بهرام چهارم نیز نوشته‌اند که چون به شکایات مردم رسیدگی نمی‌کرد سپاهیان بر او بشوریدند و او را کشتند، ولی قاتل او معلوم نشد (بلعمی).

www.tabarestan.info تبرستان

۱۴. یزدگرد اول (بزه‌کار)[۲]، ۳۹۹ تا ۴۲۰ م: ارکادیوس (Arcadius) امپراتور روم ولیعهد خود تئودوسیوس (Théodosius) را که طفلی کوچک بود تحت حمایت یزدگرد قرار داد. او نیز در مورد تربیت و سرپرستی ولیعهد روم کوتاهی نکرد. شهر یزد را از بناهای او می‌دانند. او در مورد مسیحیان طریقه رأفت و اغماض پیش گرفت و به آنها برای اجرای آداب مذهبی و تجدید بنای کلیساها آزادی کامل داد، به همین دلیل مردم او را «گنه‌کار» خواندند ولی به زودی از عقیده خود برگشت و مجدداً ایذای مسیحیان معمول شد. راجع به مرگ او نیز این افسانه وجود دارد که اسبی بر او لگد زد و بمرد و در *تاریخ بلعمی* و *شاهنامه* شرح این داستان آمده است.

۱۵. بهرام پنجم (بهرام گور)، ۴۲۰ تا ۴۴۰ م: پسر یزدگرد اول. با دولت روم جنگ کرد، گرچه موقعیت شایان اهمیتی به دست نیاورد، ولی با شرایط صلح آبرومندانه‌ای به جنگ پایان داد (۴۲۲ م). با هونهای سفید که شهرهای شمال شرقی را مورد تاخت و تاز قرار دادند جنگید و آنها را طوری تار و مار کرد که تا مدتها مزاحمتی ایجاد نکردند (۴۲۵ م). در ۴۲۸ ارمنستان یکی از ایالات ایران شد. مورخان او را روی هم رفته پادشاهی خوب و مجری قانون و داد می‌دانند. در زمان او دانش

---

۱. چون در زمان پدرش والی کرمان بود به کرمانشاه معروف شد.

۲. چون به سایر مذاهب مخصوصاً عیسویان با نظر اغماض و انصاف می‌نگریست، روحانیان او را «بزه‌کار» گفتند.

و هنر و کشاورزی و پیشه، رونق بسزایی یافت و با آنکه عشق به شکار داشت، از فکر ملک و ملت غافل نبود.

۱۶. یزدگرد دوم، ۴۴۰ تا ۴۵۷ م: فرزند بهرام پنجم. با هونها جنگ کرد. با رومیها نیز مختصر زد و خوردی داشت و عهدنامه‌ای بست.

۱۷. هرمزد سوم، ۴۵۷ تا ۴۵۹ م: به جای برادر بزرگ‌تر خود فیروز که در سیستان بود، به تخت نشست، ولی فیروز به همراهی هونها سلطنت را از برادر خود پس گرفت.

۱۸. فیروز اول، ۴۵۹ تا ۴۸۳ م: پسر یزدگرد دوم که در جنگ با هباطله کشته شد.

۱۹. بلاش، ۴۸۳ تا ۴۸۷ م: پسر دیگر یزدگرد دوم بود که با هونها صلح کرد. مذهب عیسوی را در ارمنستان به رسمیت شناخت.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۰. قباد (گوات)، ۴۸۷ تا ۵۳۱ م: پسر فیروز اول. ابتدا با خزرها که مردمی تورانی بودند جنگ کرد و آنها را شکست داد. مزدک پسر بامداد در زمان این پادشاه ظهور کرد و قباد به او گروید. مردم بر قباد بشوریدند و جاماسب برادرش را به سلطنت انتخاب و قباد را در زندان «انوش‌برد» (گل گرد - کوهستان شرقی شوشتر) زندانی کردند (۴۹۸ م). قباد به همراهی زنش از محبس فرار کرد و به خان هباطله پناهنده شد و با کمک او مجدداً تاج و تخت از دست رفته را بازیافت (۵۰۳ م). سپس با رومیها جنگ سختی کرد و آنها را شکست داد، ولی در همان حین که می‌خواست شرایط سنگین صلح را به رومیها تحمیل کند گرفتار تاخت و تاز هونها شد و فقط با دریافت مبلغی از رومیها جنگ خاتمه یافت (۵۰۳ م). بعد مدت ده سال با هونها جنگید و آنان را به‌کلی تار و مار کرد (۵۱۲ م) و مجدداً با رومیها که به خاک ایران تجاوز کرده بودند بنای زد و خورد را گذاشت. به طور کلی از این زد و خوردها طرفین طرفی نبستند و بدون اخذ هیچ‌گونه مزایایی جنگ متوقف شد (۵۳۱ م). قباد مدت چهل سال سلطنت کرد. او یکی از پادشاهان با عزم و دلیر و با همت و سیاست‌مدار بود و رکود وضع سیاسی ایران را که مولود سلطنت فیروز بود، جبران کرد. نوشته‌اند که شهر گنجه و کازرون را او ساخته است.

۲۱. خسروانوشیروان (انوشه‌روان)، ۵۳۱ تا ۵۷۹ م: ابتدا شر مزدک و مزدکیان را دفع کرد و هزاران نفر از آنها را بکشت. بعد اصلاحات داخلی، رفع هرج و مرجها،

تعدیل مالیات و اصلاح امور لشکری و کشوری را شروع کرد. تمام کشور را به چهار قسمت تقسیم کرد و به هر قسمت، فرمانروایی با اختیارات کامل و مبسوط اعزام داشت. مقدم دانشمندانی را که به ایران پناهنده شده بودند، گرامی شمرد. دانشکده پزشکی جندی‌شاپور را توسعه داد و تکمیل کرد. بزرگمهر وزیر خردمند و با تدبیر او بوده است.

با ژوستی‌نین امپراتور روم عهدنامه مودت و اتحاد بست (۵۳۳ م)، ولی باز در ۵۴۰ م با سپاهیان کافی شهر انطاکیه را گرفت و رومیها با عقد شرایطی که به نفع ایران بود، صلح را بر جنگ ترجیح دادند، ولی این صلح مدت زمانی نپایید و جدال مجدداً از ۵۴۱ تا ۵۵۷ م به طول انجامید؛ گاهی ایران و زمانی روم پیشروی می‌کردند تا بالاخره طرفین خسته شدند و در ۵۶۲ م معاهده‌ای برای مدت پنجاه سال با هم بستند. به موجب این معاهده دولت روم سالی سی هزار سکه طلا به دولت ایران پرداخت می‌کرد. مسیحیان مصونیت پیدا کردند. حفاظت از دربند قفقاز به دولت ایران محول شد. انوشیروان پس از فراغت از کار روم، با هونها جنگید و سرزمین هونها بین ایران و خاقان ترک تقسیم شد، به تاخت و تاز خزرها نیز پایان داد و همین پادشاه بود که سرداری به یمن فرستاد و حبشیها را از آنجا اخراج کرد و پادشاه یمن دست‌نشانده ایران شد (۵۷۶). جنگ سوم انوشیروان با رومیها از ۵۷۲ تا ۵۷۹ م طول کشید، ژوستن امپراتور روم در بدو جنگ شکست خورد و استعفا کرد و کنت تی‌پریوس امپراتور شد و قرارداد متارکه بست و قرار گذاشت سالانه مبلغی در حدود سی هزار سکه طلا به ایران بدهد، ولی چون موریس امپراتور روم شد، به ارمنستان ایران تاخت و مشغول پیشروی و غارت شد. انوشیروان درحالی که تدارک جنگ می‌دید، در سن ۸۵ سالگی بمرد. حضرت محمد(ص) پیغمبر مسلمانان در سال چهلم سلطنت این شهریار متولد شد.

انوشیروان از کشورمداران برجسته و بزرگ و از سرداران سیاست‌مدار ایران بود. او مردم را به فرا گرفتن دانش تشویق می‌کرد. کشاورزی را توسعه داد، دانشمندان را جلب کرد، مترجمان را وادار کرد کتب فلسفی زیادی را به زبان پهلوی ترجمه کنند. جاده‌ها، پلها، سدها و بیمارستانها بساخت، امنیت راهها و مناطق را تأمین کرد. او دوستدار حکمت و فلسفه بود و دربارش مجمع دانشمندان و پناهگاه فلاسفه و حکما بود. گندی‌شاپور یک مرکز علمی بین‌المللی شد و از سایر نقاط

www.tabarestan.info تبرستان

برای فراگرفتن طب و حکمت و دانش بدانجا روی می‌آوردند. در دین تعصب بی‌مورد نداشت و حقوق اقلیت‌های مذهبی به‌جز مزدکیها محفوظ بود. به مناسبت آسایش و امنیتی که برای مردم فراهم کرده بود و به دلیل سامان دادن به وضع پرداخت مالیاتها، او را دادگر لقب دادند.

در معاهدهٔ انوشیروان با امپراتوری روم، القاب و خصوصیات او این‌طور نوشته شد: ایزدی، نیک، آرام، دیرین خسرو، شاه‌شاهان، پرهیزگار، نیکوکار، که اهورمزدا به او بخشش بزرگ و کشور پهناور بخشیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

برای بالا بردن سطح کشاورزی و آباد ساختن اراضی موات و بایر، به کشاورزان از نظر تهیه بذر و عوامل زراعتی کمک می‌کرد. در مورد تکثیر نفوس کوشا بود و مردم را به ازدواج و کار تشویق و ترغیب می‌کرد. از گفته‌های اوست: «گرانبهاترین اندوخته آدمی برای هنگام حاجت، احسانی است که شخص کریم روا می‌دارد». «ایام نعمت و خوشی به چشم بر هم زدنی می‌گذرد، بر خلاف روزهای رنج و محنت که ماهها طول می‌کشد تا سپری شود.»

۲۲. هرمزد چهارم، ۵۷۹ تا ۵۹۰ م: پدرش انوشیروان و مادرش دختر خان ترکان بود. وی برعکس پدرش، پادشاهی سفاک و بی‌رحم بود. جنگ با رومیها را ادامه داد، ولی به نتیجهٔ مثبتی نرسید. سردار معروف ایرانی «بهرام چوبین»، خاقان ترک را که به خاک ایران تجاوز کرده بود، سخت شکست داد. در این محاربه پسر خاقان و مقداری زیاد غنایم به دست سپاهیان ایران افتاد. هرمزد از شجاعت و نفوذ بهرام چوبین ترسید و او را از نظر انداخت. او در ازای این بی‌التفاتی دربار، از «لازیکا» به قصد تصرف تیسفون (پایتخت) حرکت کرد و عده‌ای نیز که هرمزد برای جلوگیری او فرستاده بود، به بهرام ملحق شدند و چون مردم نیز از کردار بد هرمزد به تنگ آمده بودند بر او بشوریدند. هرمزد فرار کرد و سرانجام به دست ویستهم (بیستام) برادرزنش کور و سپس کشته شد.

۲۳. خسرواپرویز (خسرو دوم)، ۵۹۰ تا ۶۲۷ میلادی: پسر هرمزد چهارم. با کمک موریس امپراتور روم، تخت سلطنت را که بهرام اشغال کرده بود باز گرفت، ولی شهر «دارا» را که سالهای متمادی موضوع اختلاف بین ایران و روم بود، به

رومیها واگذار کرد (۵۹۱ م). اشخاصی را که با شورشیان همدست شده و در خلع پدرش شرکت کرده بودند، حتی «ویستهم» را که از اقربای نزدیک او بود و در اعادهٔ تاج و تخت خسرو سهم بسزایی داشت، تنبیه کرد. پس از کشته شدن موریس امپراتور روم، پسرش به دربار ایران پناهنده شد و خسرواپرویز «فکاس» (Phocas) را که به جای پسر موریس به تخت امپراتوری روم تکیه زده بود، به رسمیت نشناخت. به عنوان خونخواهی موریس با سپاهیانی فراوان وارد بین‌النهرین شد و شهر دارا را محاصره و از چنگ قوای روم به درآورد (۶۰۵ م) و تا کرانه‌های آسیای صغیر پیش رفت. در ۶۱۱ انطاکیه و دمشق و بیت‌المقدس را گرفت. سپس به سرداری «شهربراز» اسکندریه مصر را تسخیر کرد و پس از نهصد سال باز وادی نیل تحت اشغال نیروی ایران درآمد (۶۱۶ م). سردار شجاع دیگرش «شاهین» نیز دنباله فتوحات آسیای صغیر را گرفت و تا حوالی قسطنطیه رفت (۶۱۷ م). قلمرو پادشاهی ساسانی در زمان این پادشاه تقریباً برابر با قلمرو پادشاهی هخامنشی شد. برای روم فقط شهر قسطنطنیه و قسمتی از یونان و ایتالیا باقی ماند.

هراکلیوس (هرقل) امپراتور روم با کمک «خزرها»، «شهربراز» سردار ایرانی را عقب نشاند (۶۲۵ م). جنگ ایران و روم تا ۶۲۷ م دوام داشت. در این سال خسرو را به دلیل رویهٔ تند و زننده‌ای که با سرداران شجاع و فاتح خود در پیش گرفته بود، از سلطنت خلع و او را زندانی کردند و کشتند (۶۲۷ م).

خسرواپرویز نیز یکی از شهریاران برجسته ادوار باستانی ایران است. در زمان این پادشاه حدود پادشاهی ایران تقریباً به پای حدود زمان داریوش کبیر رسید. علوم و دانش رونق یافت. شکوه و جلال و خزاین کشور به منتها درجه رسید. شهرهای شوش و تیسفون و گندی‌شاپور و استخر محل اجتماع دانشمندان جهان شد. هنر و صنعت در زمان او رونق سابق را بازیافت. دربار او بسیار پر تشریفات و باشکوه، گنجینه‌ها و خزانه‌های پادشاهی در زمان او مملو از جواهرات و زینت‌آلات و اشیای زرین و سیمین بود[1]. کمتر پادشاهی در ایران چه قبل و چه بعد از او از لحاظ فتوحات و ثروت به چنین شوکت و سطوتی رسید. جوانمرد و با گذشت و پای‌بند به عهد و میثاق خود بود. در حد

۱. در جلد اول این کتاب به طور مشروح دربارهٔ گنجها و ثروتهای زمان این پادشاه صحبت شده است.

خود با کفایت و با تدبیر بود، ولی اخلاق و روش او در اواخر پادشاهی‌اش و هنگام پیری، تغییر کرد و ضعیف‌النفس و کینه‌جو و ستمگر شده بود.

حضرت محمد(ص) پیغمبر اسلام طی نامه‌ای او را به دین اسلام خواند و وی نامه حضرت را پاره کرد. مرگ او را در آذر ماه سال ششم هجرت نوشته‌اند.

۲۴. قباد دوم (شیرویه)، ۶۲۸ تا ۶۲۹ م: پسر خسرواپرویز. پس از ۲۷ سال جنگ مداوم بین ایران و روم (در زمان خسرواپرویز) با هراکلیوس صلح کرد (۶۲۹ م). به موجب این معاهده اسرای طرفین و هر آنچه از خاک روم گرفته شده بود، مسترد شد. صلیب بیت‌المقدس نیز که در زمان خسرواپرویز به ایران آورده شد و برای عیسویان فوق‌العاده گرانبها بود، پس داده شد. شیرویه تمام برادران و اقوام نزدیکش را کشت و خودش هم چند ماهی پس از آن به مرض طاعونی که در مملکت شایع شده و عده زیادی را نابود کرده بود، بمرد. شیرویه وقتی پادشاه شد با مردم با محبت و رأفت رفتار کرد. زندانیان زمان پدرش را آزاد ساخت و خسارت دیدگان را بخششها کرد. مدت سلطنتش را شش‌ماه بیش ننوشته‌اند.

۲۵. اردشیر سوم، ۶۲۹ م: پسر قباد. طفلی هفت‌ساله بود که به پادشاهی رسید، ولی چند روز بیش سلطنت نکرد. مهرگشنسب یا مهاذر جشنس نایب‌السلطنه کشور و مردی با تدبیر و کاردان بود که در زمان خسرواپرویز سمت خوانسالاری داشت. شهربراز بر پادشاه بشورید و به تیسفون آمد و طفل بیگناه و مهرگشنسب را بکشت و تاج شاهی بر سر نهاد (۲۷ آوریل ۶۲۹ میلادی)، ولی سپاه جاوید بر او شورید و در شکارگاه او را کشتند (روز دی بدین ۲۳ اسفند)، و معروف است که طناب به پای او بسته بودند و در هر کوی و برزن می‌کشیدند و می‌گفته‌اند این است سزای کسی که تاج و تخت شهریاری را به غصب تصاحب کند. کشنده او را پسفرخ و دو برادر همدستش از خراسان نوشته‌اند. مدت پادشاهی غصبی شهربراز چهل روز بود.

۲۶. خسرو سوم، ۶۲۹ م: نوه هرمزد چهارم.

۲۷. جوانشیر، ۶۳۰ م: پسر خسرواپرویز و مادرش گردویه خواهر بهرام چوبین بود. او هنوز کودک بود و پس از یک سال بمرد.

۲۸. پوراندخت ۶۳۰ تا ۶۳۱ م: دختر خسرواپرویز که یک سال و پنج ماه سلطنت

www.tabarestan.info تبرستان

کرد. با هراکلیوس معاهده صلحی بست و نصیبین برای ایران باقی ماند (۶۳۱ م). ثعالبی می‌نویسد: هشت ماه بیش پادشاهی نکرد که بیمار شد و مرد. مدت سلطنت او را ابن قتیبه یک سال و شش ماه، یعقوبی و طبری یک سال و چهار ماه نوشته‌اند. نویسندگان از این ملکه و خواهرش آزرمیدخت به نیکی یاد کرده و از پادشاهان خوب شمرده‌اند.

۲۹. گشتاسب برده (گشناسپده گشنسب بنده)، ۶۳۱ م: برادر خسرو سوم که یک ماه بیش پادشاه نبود.

۳۰. آزرمیدخت، ۶۳۱ م: دختر خسرواپرویز. بسیار زیبا و نیکوروی بود و به دست رستم فرخزاد به خونخواهی پدرش فرخزاد که به دست آزرمیدخت کشته شده بود، کشته شد. مدت سلطنت او را از شش ماه تا بیست ماه نوشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

۳۱. هرمزد پنجم، ۶۳۱ م: نوه خسرواپرویز.

۳۲. خسرو چهارم، ۶۳۱ م: نوه یزدان شاه پسر انوشیروان.

۳۳. فیروز دوم، ۶۳۱ م: برادر خسرو چهارم پسر مهران. در همان روز اول که تاج بر سرش گذاشتند گفت من این تاج نخواهم که این ننگ است. مردمان به فال بد گرفتند و او را از تخت به زیر آوردند.

۳۴. خسرو پنجم، ۶۳۲ م: فرخزاد نوه انوشیروان. پس از شش ماه او را کشتند.

(اینها همه به دلیل خردی و ناتوانی از دم شمشیر شیرویه رهیده بودند که هر یک را از گوشه و کنار پیدا کردند، چند صباحی به سلطنت برگزیدند و کشته شدند.)

۳۵. یزدگرد سوم، ۶۳۲ تا ۶۵۲ م: نوه خسرواپرویز و پدرش شهریار بوده است. در زمان همین شهریار نگون‌بخت بود که سپاهیان عرب پس از جنگهای معروف قادسیه (۶۳۷ م) که به سقوط مدائن منجر شد، جنگ جلولاء (۶۳۸ م) و نهاوند (۶۴۲ م مطابق سال ۲۰ هجری) برق‌آسا، به عمر سومین شاهنشاهی بزرگ ایرانی خاتمه دادند و آخرین فصل تاریخ درخشان ساسانی با این سقوط به سر رسید و به این ترتیب یک پادشاهی کهنسال و نیرومند پس از ۱۲۰۰ سال جهانگیری و جهانداری از هم گسیخت و عرصه تاخت و تاز اعراب شد. یزدگرد که شاهد خموشی این چراغ فروزان بود، پس از گذراندن روزهایی نکبت‌بار، در نزدیکی مرو، به دست آسیابانی به نام خسرو کشته شد و طومار دودمان ساسانی در هم پیچید (سال ۳۱ هجرت).

چنین است رسم سرای فریب گهی بر فراز و گهی بر نشیب

یزدگرد پس از سقوط مدائن به حلوان و از آنجا به ری، بعد به اصفهان و از آنجا به فارس و کرمان و سیستان و خراسان و مرو و مرورود و بلخ و فرغانه رفت و در آخر به مرو بازگشت و در آنجا نزدیک قریه زرق کشته شد. ثعالبی نیز راجع به مرگ یزدگرد شرحی نوشته که در صفحه ۲۵۰ ذکر شد.

مسعودی فرزندان او را دو پسر «وهرام و فیروز» و سه دختر «ادراگ (Adragh) و شهربانو و مردآوند» می‌نویسد. پیروز به چین رفت و از خاقان چین کمک خواست، ولی او به عهد خود وفا نکرد و او در ۶۷۲ در چین درگذشت، شهربانو نیز به ازدواج حضرت امام حسین درآمد و امام چهارم شیعیان فرزند اوست.

www.tabarestan.info تبرستان

حمزه اصفهانی هم نوشته است که: در مرو اولاد ماهویه محرک قتل یزدگرد را در مرو هنوز (زمان مسعودی قرن چهارم هجری) خداه‌کشان یعنی شاه‌کشان می‌نامند و مرو را هم «خدا دشمن» گفتند، زیرا اهل مرو دشمن پادشاه بودند. در تاریخهای اسلامی مخصوصاً *تاریخ طبری* «خداه دشمن» ذکر شده است.

فردوسی فرماید:

دریغ آن سر و تاج و بالا و برز دریغ آن بر و شاخ و آن دست و گرز

دریغ آن سر و تخته اردشیر دریغ آن سوار جوان هژیر



طاق بستان



تبرستان
www.tabarestan.info

نقوش طاق بستان. عکس از آقای نادر سامی



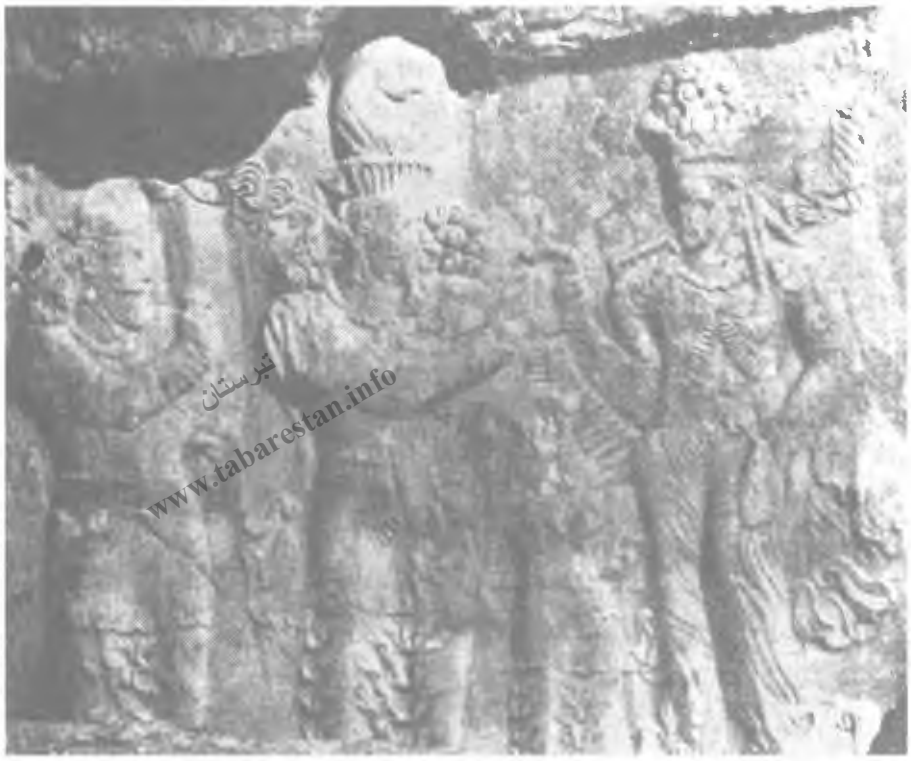
منظره نقش اردشیر و بهرام دوم در نقش رستم



عکس قسمتی از نقوش برجسته نقش رستم

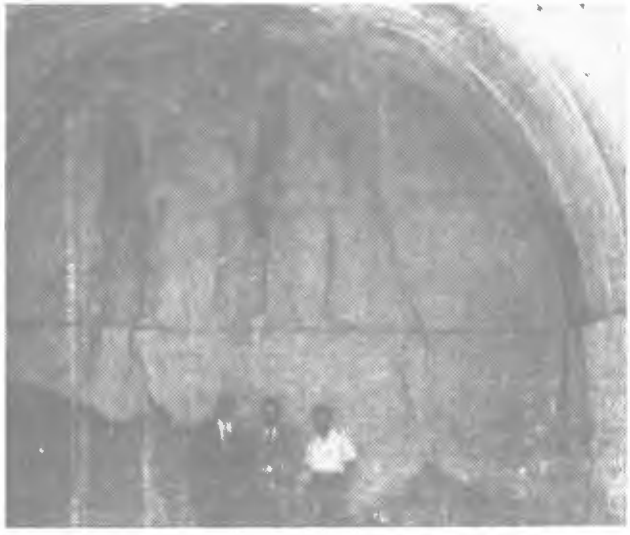


نقش بهرام دوم در نقش رستم



تبرستان
www.tabarestan.info

مراسم تاجگذاری نرسی هفتمین پادشاه ساسانی در نقش رستم



منظره نقوش طاق بستان



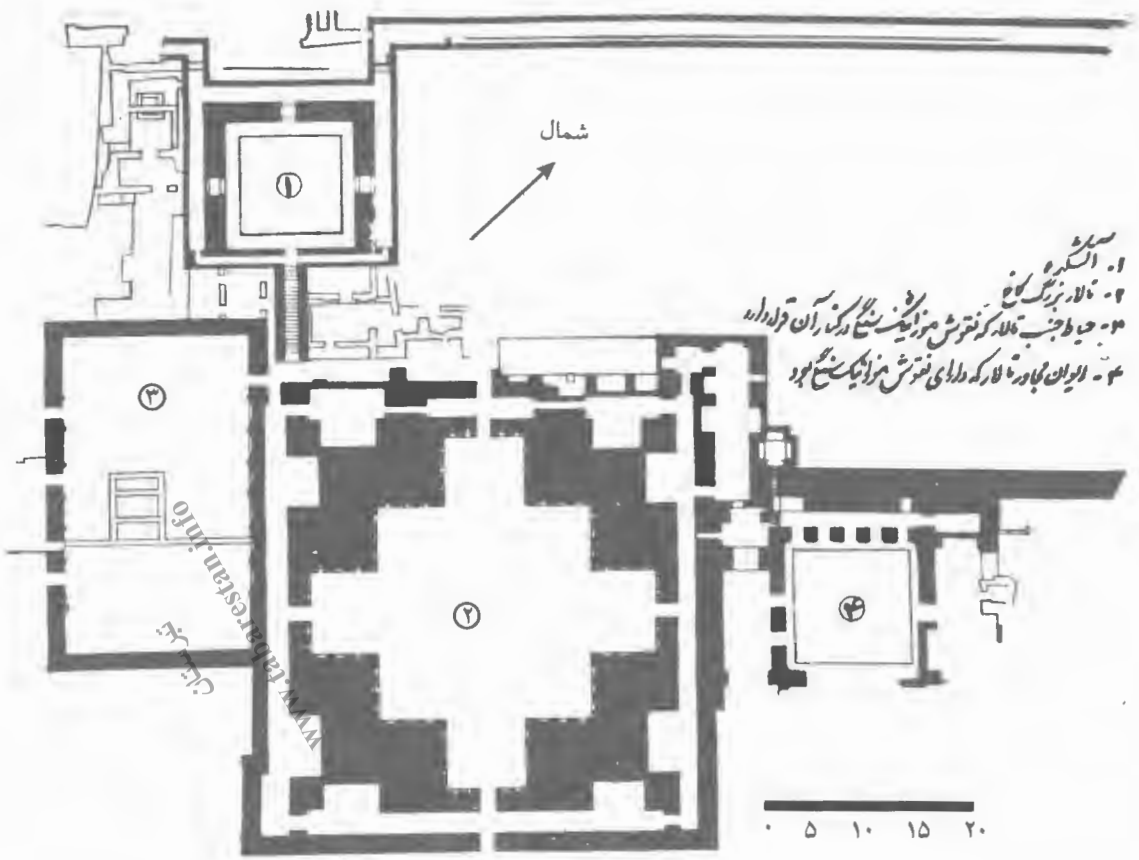
نقش بهرام دوم در سرداب بهرام در خاک ممسنی



ویرانه‌های قلعه دختر بر فراز کوهستان شمال بیشاپور کازرون



بزرگ‌ترین نقش برجسته عهد ساسانی مشتمل بر صحنه پیروزی شاپور اول بر والرین - جانب غربی تنگ چوگان شاپور. نقل از کتاب *اقلیم پارس* تألیف محمدتقی مصطفوی

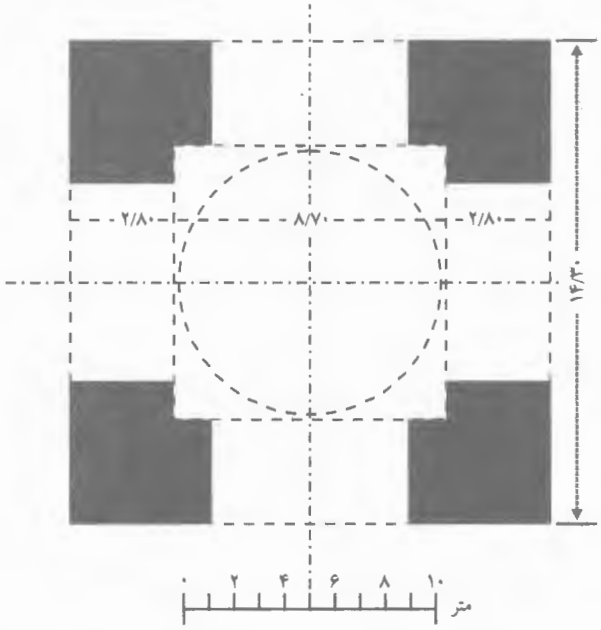


نقشه آتشکده در تالار بزرگ کاخ بیشاپور و حیاط و ایوان مجاور آن. نقل از کتاب *بیشاپور* جلد دوم تألیف گیرشمن چاپ پاریس ۱۹۵۶ و کتاب *اقلیم پارس* تألیف محمدتقی مصطفوی.



تبرستان
www.tabarestan.info

آتشکده بیشاپور کازرون



نقشه آتشکده جره ترسیمی گدار فرانسوی مدیرکل سابق باستان‌شناسی، نقل از کتاب *اقلیم پارس* تألیف محمدتقی مصطفوی



ویرانه چهارطاقی آتشکده ساسانی در جره (نزدیک کازرون)


تبرستان
www.tabarestan.info

کوهستان سرمشهد که نقش بهرام دوم و کتیبه پهلوی در کمر آن است



آتشکده کازرون



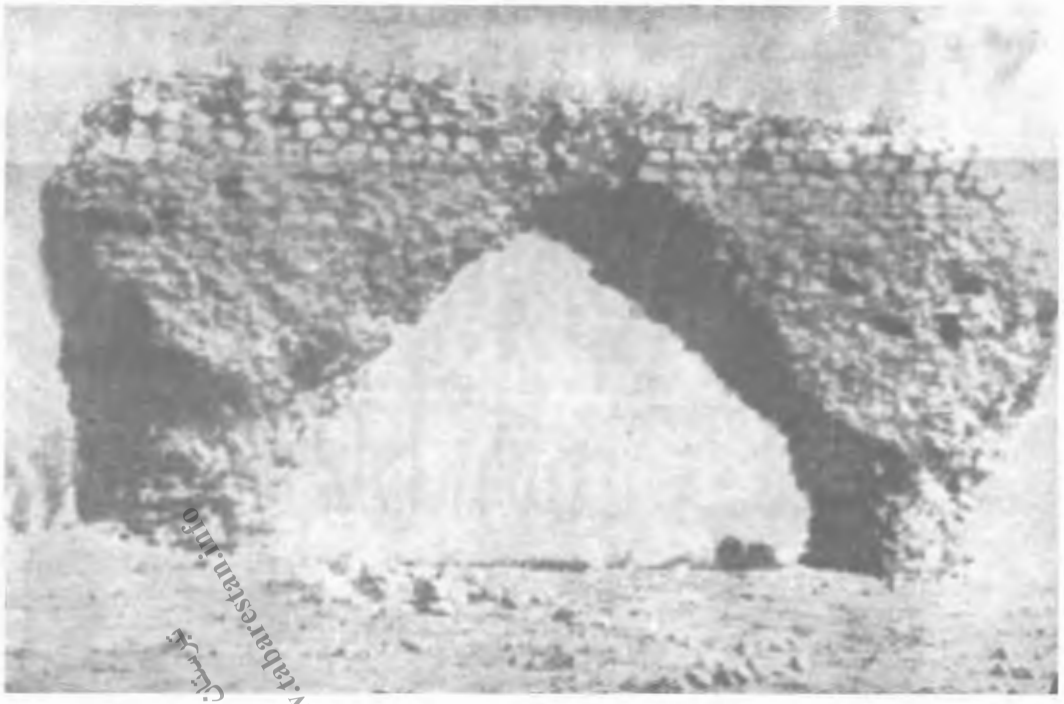
نقش پیروزی شاپور اول ساسانی بر والرین امپراتور روم در مشرق تنگ چوگان شاپور کازرون.
کلیشه از کتاب *اقلیم پارس* تألیف سید محمدتقی مصطفوی


www.tabarestan.info
تبرستان

مجسمه شاپور اول در غار شاپور (کازرون)



نقش شاپور و والرین در تنگ چوگان



ویرانه چهارطاقی عهد ساسانی نزدیک فیشور کنار راه کاروانی لار ـ بندر بوشهر حدود یک‌صد و بیست کیلومتری مغرب لار. نقل از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف محمدتقی مصطفوی، به نقل از کتاب *باستان‌شناسی ایران قدیم*، تألیف واندنبرگ باستان‌شناس بلژیکی



کوره‌های پنج گانه فارس در زمان ساسانیان



نقش شاپور و والرین در تنگ چوگان کازرون



قسمتی از نقش برجسته تنگاب فیروزآباد



قسمتی از ویرانه کاخ ساسانی در سروستان



منظره ویرانه کاخ ساسانی فیروزآباد. عکس از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف سید محمدتقی مصطفوی



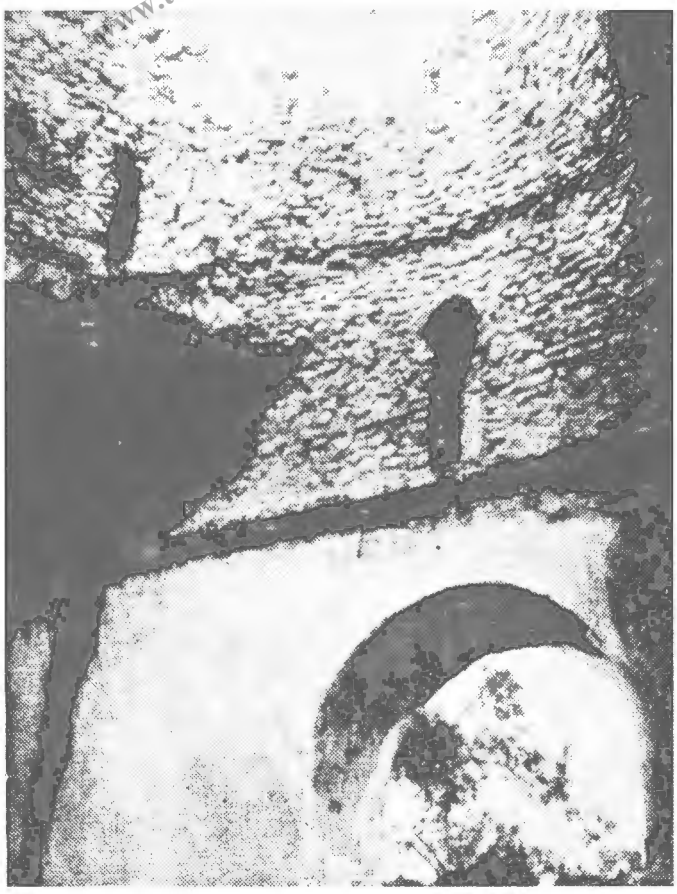
تبرستان
www.tabarestan.info

منظره قسمتی از ویرانه کاخ ساسانی فیروزآباد. نقل از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف سید محمدتقی مصطفوی



نقش برجسته نبرد اردشیر در تنگاب فیروزآباد

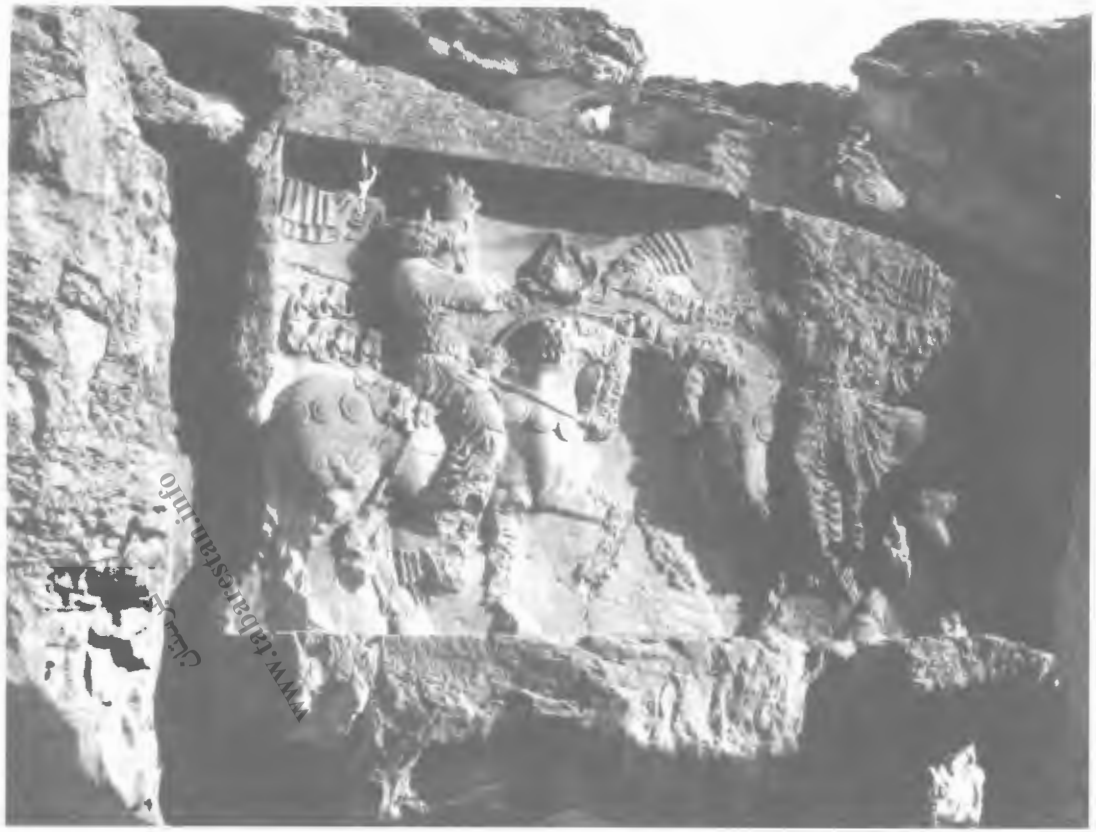
تبرستان
www.tabarestan.info



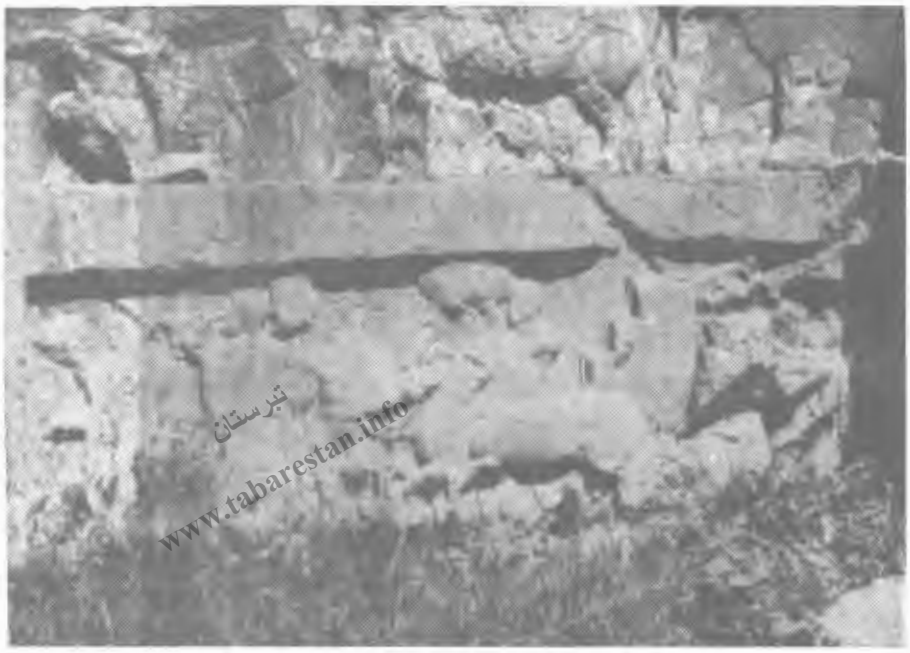
درون گنبد سنگی کاخ ساسانی در فیروزآباد. نقل از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف سید محمدتقی مصطفوی



بقایای چهارطاقی لوک ـ آتشکده (معبد) عهد ساسانی. عکس از پروفسور لوئی واندنبرگ بلژیکی



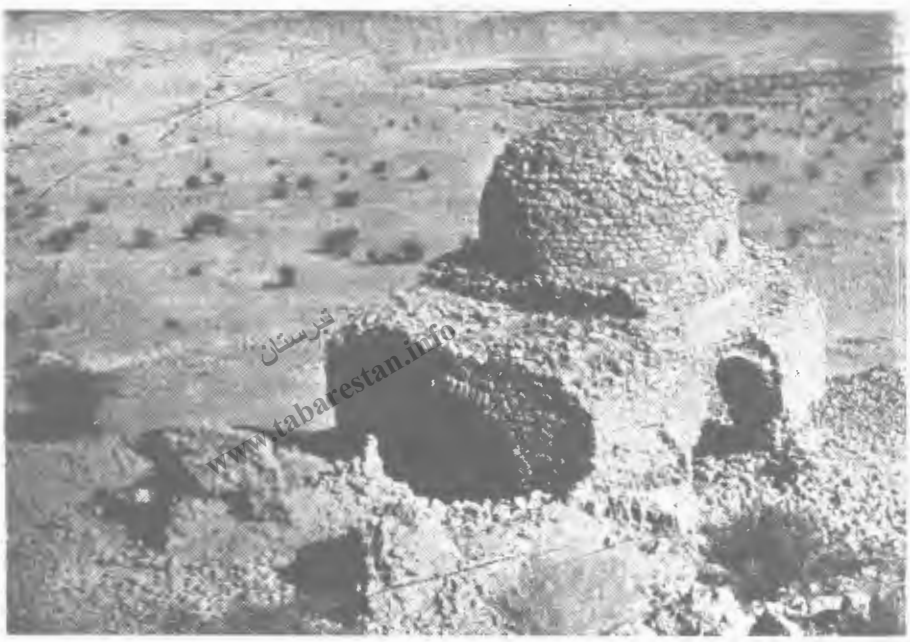
مراسم تاجگذاری شاپور اول در نقش رجب


تبرستان
www.tabarestan.info

منظره قسمتی از نقش شاپور و والرین در تنگ چوگان شاپور



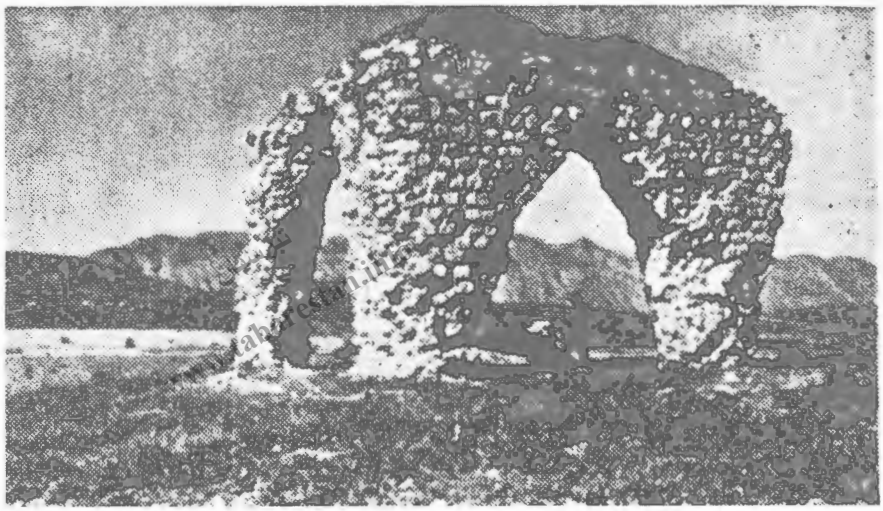
نقش برجسته بهرام اول در تنگ چوگان. کلیشه از کتاب *اقلیم پارس*،
تألیف آقای سید محمدتقی مصطفوی



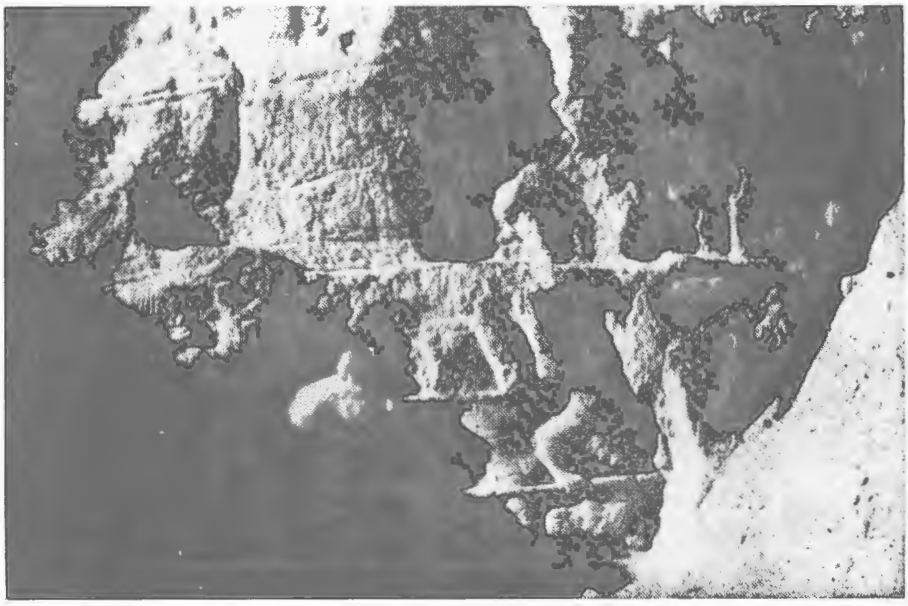
بنای موسوم به نقارخانه (از جانب شمال غربی) بین فراشبند و کنارسیاه، ارتفاع بنا ۹/۶ متر. عکس از آقای پرفسور لوئی واندنبرگ بلژیکی، نقل از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف آقای سید محمدتقی مصطفوی



نیایشگاه ساسانی در ایج که در دل کوه تراشیده شده و در زمان اسلام تبدیل به مسجد شده است.
نقل از گزارش سر اورل استین مندرج در مجلهٔ *عراق*، جلد سوم، شماره ۲ (*اقلیم پارس*)



منظره یک آتشکده ساسانی در کازرون



شبهی از نقشی در نقش رستم، بالای نقش پیروزی هرمزد دوم که تصور کرده‌اند نقش شاپور دوم بوده باشد. (*اقلیم پارس*)

ملحقات

ماری لوئیز شومون (Marie Louise Chaumont) دانشمند و محقق عالی‌قدر معاصر فرانسوی که ترجمه ایشان دربارهٔ کتیبه پهلوی کارتیر بدنه کعبه زردشت در صفحه ۵۵ و ۵۶ جلد اول این کتاب نقل شد، مقاله محققانه‌ای در *ژورنال آزیاتیک*، چاپ پاریس، نشریه سال ۱۹۶۴ م تحت عنوان «سلاطین ساسانی کجا و چگونه تاجگذاری می‌کرده‌اند؟» نوشته است که چون به موضوع صفحه ۳۱ این کتاب مربوط می‌شود دوست گرامی آقای رحیم افلاطونی دبیر محترم اداره کل آموزش و پرورش فارس و سرپرست آرامگاه سعدی آن را ترجمه کرده‌اند و ذیلاً نقل می‌شود:

www.tabarestan.info تبرستان

سلاطین ساسانی چگونه و کجا تاجگذاری می‌کرده‌اند؟

«موضوعی که ما در اینجا مورد بحث قرار داده و سعی در روشن نمودن آن داریم، منشأ فرضیاتی با ارزشهای مختلف و گاهی غرض‌آلود است. به طور کلی عقیده بر این است که سلاطین اولیه ساسانی در منطقه فارس تاجگذاری می‌کرده‌اند. منطقه فارس یا به قول یونانیها پرسید، مسقط‌الرأس آبا و اجدادی ساسانیان بوده و هم در آنجا هسته اصلی حکومت خود را تشکیل داده‌اند. بنا به شهرتی که دیگر جنبه واقعیت پیدا کرده است، مراسم تاجگذاری سلاطین ساسانی در معبد آناهیتا[1] واقع در استخر فارس برگزار می‌شد، و از همین تز می‌توان چنین استنباط کرد که اجداد اردشیر اول مؤسس سلسله ساسانی، با مذهب الهه بزرگ معبد آناهیتا پیوند ناگسستنی داشته‌اند. با در نظر گرفتن این مطلب چه دلیلی وجود دارد که یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی در همین معبد تاجگذاری نکرده است.

اما «زاره» باستان‌شناس آلمانی عقیده دارد که سلاطین اولیه ساسانی در

---

۱. معبد آناهیتا در صفحه ۳۱۱ جلد اول این کتاب توصیف شده است.

نقش رجب تاجگذاری کرده‌اند. استدلال این عالم شهیر تا اندازه‌ای عجیب به نظر می‌رسد. اگر اردشیر اول و شاهپور اول[۱] روی دیواره‌های غار نقش رجب که کاملاً نزدیک استخر واقع شده، نقش و متنی از خود به جا گذاشته‌اند، صرفاً جنبه مذهبی داشته، نه خاطره‌ای که از روی آن بتوان ثابت نمود محل تاجگذاری آنها بوده است. «زاره» می‌نویسد: «من می‌خواهم قبول کنم که غار نقش رجب محل مقدس تاجگذاری پادشاهان ساسانی بوده است، این خانه‌ها با این محلها به‌وسیله اولین شاهزادگان برای منظورهای مقدس با تراشهای سنگی مزین شده است». اگر این دانشمند معبد استخر را که مؤسس آن اردشیر بوده و به اسم او نام‌گذاری شده و ما بعدها ثابت خواهیم کرد که منظور همان معبد آناهیتاست، به عنوان محل تاجگذاری صریحاً نفی نکرده، به این دلیل است که غار نقش رجب جزئی از خاک معبد فوق و به اصطلاح وی، محل مخصوصی برای تشریفات بوده است. فرضیه جالبی است که حتی آقای کریستن‌سن باستان‌شناس شهیر نیز بدان اشاره کرده و می‌نویسد: «ما نمی‌دانیم در چه محلی این تشریفات برگزار می‌شد، اما همان‌طور که آقای زاره می‌نویسد محتمل است که مؤسس سلسله ساسانی در محل زاد و بوم خانواده خود که معبد آناهیتای استخر بوده و سالیان دراز آن را نگهداری می‌کرده‌اند، تاجگذاری کرده باشد، ولی این مطلب نیز کاملاً به حقیقت نزدیک است که محل رسمی این تشریفات همان غار نقش رجب بوده که اردشیر و پسرش شاهپور با نقشهای زیبایی بعثت خویشتن را جاودانی کرده‌اند».

«ویکاندر» این مسئله را بنا به عقیده شخصی خود در مورد ترکیب و تحول روحانیون زرتشتی در تیره‌های مختلف، مورد بررسی قرار می‌دهد. به عقیده او تا موقعی که هیربدها طبقه عالی روحانیون را تشکیل می‌داده‌اند و حفاظت از مرکز مذهب، یعنی معبد آناهیتا در اختیار آنان بوده، تاجگذاری سلاطین ساسانی با اعمال نفوذ آنها در شهر استخر برگزار می‌شده است. ولی از وقتی که موبد بزرگ (موبد موبدان) به ریاست روحانیون رسید (اوایل قرن پنجم) محل تاجگذاری ساسانیان از استخر به گنجه آذربایجان در اطراف آتش مقدس آذرگشنسب[۲] منتقل شد. بنابراین دو دوره را باید در نظر گرفت. یکی دوره هیربد که تاجگذاری ساسانیان در معبد آناهیتای استخر برگزار می‌شده و دیگری دوره موبد بزرگ که مراسم را در معبد آذرگشنسب انجام می‌داده‌اند.

---

۱. شرح در صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹ همین کتاب.

۲. آتشکده آذرگشنسب در صفحه ۲۹۰ جلد اول این کتاب توضیح داده شده است.

از نظر آقای تقی‌زاده که وقایع دورهٔ اول ساسانیان را به رشته تحریر کشیده است، قضیه نوع دیگری مطرح می‌شود. وی عقیده دارد که سلاطین اولیه ساسانی دو بار تاجگذاری می‌کرده‌اند. یک مرتبه به سبک سلاطین پارس در استخر و سپس در روز اول سال بابلی به طرز شاهان هخامنشی (شاه شاهان). مراسم بعدی گاهی در تیسفون و گاهی هم در شهر دلخواه دیگری صورت می‌گرفته است.

ما درباره محل تاجگذاری سلاطین ساسانی و عقاید مختلفی که دربارهٔ آنها ذکر شده، بعداً صحبت خواهیم کرد و فعلاً موقع آن است که به بررسی خود وقایع بپردازیم.

www.tabarestan.info تبرستان

منابع اسلامی حاکی از آنند که پاپک پس از قتل گوچهر آخرین پادشاه بازرنگی و به دست گرفتن زمام امور قلمرو وی، شاهپور پسر ارشد خود را به جانشینی انتخاب نمود. شاهپور پس از مرگ پدر به سلطنت رسید. اما اردشیر پسر دیگر پاپک که در همان موقع مشغول فتح سایر نواحی پارس بود از اطاعت برادر سرپیچید. کمی بعد شاهپور ضمن حوادثی که به‌درستی معلوم نیست، به قتل رسید و اردشیر فاتحانه وارد استخر شد و در آنجا تاجگذاری نمود. محتمل است که تاجگذاری اردشیر طبق سنت بازرنگیها در معبد آناهیتا بوده باشد و اجداد اردشیر که از خیلی پیش ریاست این معبد را داشته‌اند، آنجا را ترجیح داده‌اند. اما چند سال بعد موقعی که اردوان پنجم پادشاه اشکانی را به قتل رسانید و به سرزمین او دست یافت، از نظر اینکه می‌خواست به سلطنت خود صورت قانونی‌تری بدهد، لازم دانست که به سیره سلاطین هخامنشی (شاه شاهان) تاجگذاری نماید. هر چند که این واقعه در آن روز سر و صدای زیادی به راه انداخت، ولی در آداب و رسوم ایرانیان خاطره مهمی از خود به جا گذاشت. فردوسی این خاطره را طی چند بیت زنده کرد[1] (و در بغداد به تخت عاج نشست و تاج زمرد بر سر نهاد و کمر شاهان

---

۱. اشعار فردوسی چنین است:

به بغداد بنشست بر تخت عاج — به سر بر نهاد آن دل افروز تاج
کمر بسته و گرز شاهان به دست — بیاراسته جایگاه نشست
شهنشاه خواندند از آن پس ورا — ز گشتاسپ نشناختن کس ورا
چو تاج بزرگی به سر برنهاد — چنین کرد بر تخت فیروز یاد
که اندر جهان داد گنج منست — جهان تازه از دست‌رنج منست
کس این گنج نتواند از من ستد — بد آید به مردم ز کردار بد

بربست و عصای سلاطین به دست گرفت و از آن پس شاه شاهانش لقب دادند و چون تاج کیان بر سر نهاد تو گویی چون گشتاسب بود).

مقصود شاعر از بغداد، همان تیسفون است و طبیعی است که اردشیر پس از فتح آنجا و بیرون راندن اشکانیان، در همان محل که دیگر پایتخت سلسله آنها می‌شد تاجگذاری نموده است. چنان‌که می‌بینیم در اینجا اسمی از پارس و استخر و نقش رجب در میان نیست و از طرف دیگر برای کسی که حاکم مطلق یک چنان امپراتوری بزرگ شده، تاجگذاری در ایالت زاد بومی خویش جنبه مضحکی داشته است. مع‌ذلک این مسئله پیش می‌آید که آیا اردشیر مؤسس سلسله ساسانی با این عمل رسم آبا و اجدادی خود را برانداخته و برای جانشینان خود بدعتی گذاشته است؟

اردشیر در زمان حیات تاج شاهی بر سر پسر خویش شاهپور گذاشت، چه او می‌خواست در اواخر عمر پسرش شریک سلطنتش باشد. مورخان اسلامی این اقدام اردشیر را مقارن با رسیدن او به تیسفون می‌دانند. اما این تاجگذاری مقدماتی، ارزش موقتی داشت و مراسم رسمی آن پس از مرگ پدر صورت گرفت. ابن ندیم به مناسبت این واقعه شرحی در فهرست خود نگاشته و از مانی نقاش زمان یاد کرده است. بنا به گفته نویسنده، «مانی» اولین خطابه خود را در همان روز تاجگذاری و در حضور شاه و سایر درباریان بیان داشته است و چنانچه از خطابه مانی برمی‌آید، تشریفات تاجگذاری روز یکشنبه اول ماه نیسان بوده است. بدبختانه در این یادداشت و همچنین سایر یادداشتهای دیگر نامی از محل به میان نیامده است.

با این همه از قول خود «مانی» می‌توان چنین استنباط کرد، که نام‌برده برای امتثال امر سلطان که وی را به حضور خوانده، از طریق پارس و بابل به شوش در خوزستان آمده است. ولی می‌توان چنین پنداشت که ملاقات او با سلطان در همان روز تاجگذاری صورت گرفته است؟ این مطلب این‌قدرها هم که دیگران تصور می‌کنند مسلم نیست. زیرا، ابتدا باید ثابت نمود که تاجگذاری باشکوه شاهپور قریب چند ماه بعد از به تخت نشستن او بوده، ولی نظر به اینکه ما نمی‌دانیم که مسافرت مانی از هند (سند و نواحی مجاور آن) به خوزستان چه مدت طول کشیده، این حدس نیز پیش می‌آید که در موقعی‌که مانی به حضور سلطان رسیده، شاه فرصت این را داشته که محل تاجگذاری خود را به قصد اقامتگاه جدیدی ترک کرده باشد. زیرا سلاطین ساسانی محل اقامت خود را دائماً تغییر می‌داده‌اند. از طرف دیگر به فرض اینکه ملاقات در همان روزهای اول تاجگذاری صورت گرفته باشد، باز این سؤال پیش می‌آید که محل مراسم در کدام‌یک از شهرهای خوزستان

www.tabarestan.info تبرستان

بوده است. اما پس از تعمق زیاد می‌توان چنین استنباط کرد که این محل همان جندی‌شاپور بوده که در آن زمان پایتخت ایالت خوزستان بوده است و مسعودی هم بر این عقیده است که شهر جندی‌شاپور تا زمان هرمز دوم محل اقامت سلاطین ساسانی بوده است. برای آقای «پوخ» نیز مسلم است که جانشین اردشیر، مانی را در همین شهر به حضور پذیرفته است. و شهر جندی‌شاپور به دست عده بی‌شماری از زندانیان رومی که سلطان از جنگهای انطاکیه باز آورده و در خوزستان مستقر کرده بود، بنا شده است و این نام که به تبعیدگاه زندانیان انطاکیه داده شده در اصل (وه‌اندیک شاپور ـ انطاکیه‌شاپور بهتر است) بوده و در پهلوی جدید به صورت جندی‌شاپور درآمده است.

یک وقایع‌نگار نسطوری در کتاب موسوم به سئرت، از تجدید ساختمان شهری به نام جندی‌شاپور نام برده و متذکر شده که پیش از آن، شهر مخروبه بوده است. به اتکای این شاهد این تصور بی‌مناسبت نیست که شهر جندی‌شاپور قبل از اینکه به دست معماران و هنرمندان تبعیدی تجدید ساختمان گردد، مورد توجه سلطان بوده است. آیا شاهپور این شهر را برای مراسم تاجگذاری لایق دانسته است؟ پاسخ مثبت به این سؤال فقط در صورتی است که ما مدارک زنده دیگری در اختیار داشته باشیم. مسلم این است که سه قرن بعد هرمز چهارم در یکی از معابد پایتخت خوزستان تاجگذاری کرده است. به علاوه در این ایالت باستانی احتمالاً شهرهای دیگری بوده که شاهپور آنها را برای این مراسم مناسب‌تر می‌دانسته است. از جمله این شهرها یکی شوش است و دیگری هرمز اردشیر که به دست اردشیر اول بنا شده است.

ما نمی‌دانیم جانشینان شاهپور اول که به ترتیب عبارت‌اند از هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم و بهرام سوم در کجا تاجگذاری کرده‌اند. تاریخ *سئرت* متذکر می‌شود که بهرام دوم در آغاز سلطنت خود مسافرتی به شوش کرده ولی مسلم نیست که هدف این مسافرت تاجگذاری در آن شهر بوده باشد. از نرسی آخرین پسر شاهپور هم اگر کتیبهٔ مربوط به تخت نشستنش در پایکولی کردستان به دست نیامده بود، تاکنون خبری نداشتیم. در همین محل بود که وقتی سلطان از ارمنستان برگشت، به رؤسای قبایل طرفدارش اجازه حضور داد. پروفسور هنینگ با دلایل متقنی ثابت می‌کند که منطقه هایان نام در کتیبه پایکولی با محل نیقاتور آوانا که در سر راه گنجه به تیسفون واقع شده، یکی است. آثار پایکولی نیز دال برآن است که سلطان ارمنستان (ولیعهد ساسانی) برای جلوس به تخت سلطنت امپراتوری بزرگ

www.tabarestan.info تبرستان

ساسانی از راه گنجه و سیارسور به سوی پایتخت روانه شده است، اما از کجا معلوم است که نرسی که مخالفت دشمنانش را پیش‌بینی می‌کرده، لازم ندانسته باشد مراسم تاجگذاری موقتی را در همان ارمنستان انجام دهد. وضعیت کنونی کتیبه بسیاری از حقایق را مکتوم داشته است.

تحقیقات ما در مورد عده‌ای از سلاطین ساسانی، یعنی از هرمز دوم تا یزدگرد اول، به علت فقد دلیل و مدارک مستند، تاکنون بی‌نتیجه مانده است. مخصوصاً هیچ مدرکی در دست نیست که آیا شاهپور دوم که طبق نوشته تاریخ، از همه شاهان دیگر بیشتر سلطنت نموده پس از مرگ پدر تاجگذاری کرده است یا بعداً. هنگام مرگ پدر، شاهپور طفل کوچکی بیش نبوده است.[۱]

www.tabarestan.info تبرستان

در مقابل، داستان به سلطنت رسیدن یزدگرد اول میان مورخان اسلامی سر و صدای زیادی دارد و همه متفق‌اند که بزرگان مملکت پس از مرگ یزدگرد بزهکار اجتماع کردند تا اولادان او و در وهله اول شاهزاده بهرام را که در آن وقت در دربار سلطان حیره می‌زیست از سلطنت خلع نموده و خسرو نامی را که از نژاد اردشیر بود به تخت شاهی نشانند. طبق نوشته دینوری مورخ مشهور، در این اجتماع بزرگان پارس در تعیین جانشین یزدگرد سهم عمده‌ای ایفا می‌نمودند. فردوسی شاعر حماسی پا را از این هم فراتر گذاشته و می‌گوید بزرگان مملکت متفق بودند که خسرو پارسی باید به سلطنت برسد و تاجگذاری وی هم در همان ایالت پارس صورت گیرد. ثعالبی مورخ اسلامی می‌نویسد: بزرگانی که هنگام مرگ یزدگرد در گرگان بودند به سوی مدائن شتافتند تا جانشین سلطان را تعیین کنند. بلعمی در مورد محل تاجگذاری می‌نویسد بزرگان پارس خسرو را به تیسفون بردند تا پس از به تخت نشستن در حضور موبدان موبد تاجگذاری نماید.

داستان جانشینهای پر سر و صدا که بر سر آن اعمال نفوذهایی می‌شد با به تخت نشستن بهرام گور به پایان می‌رسد. بهرام که وارث قانونی سلطنت بود به کمک دسته‌های عرب به‌زودی بر مخالفان خود فائق آمد هر چند جزئیات ماجرای به سلطنت رسیدن او به افسانه نزدیک است، اما دو مطلب مسلم به نظر می‌رسد: اول اینکه وی به دست موبدان موبد تاج شاهی بر سر نهاد و دوم مراسم تاجگذاری است که در شهر تیسفون انجام گرفته است.

در نتیجه این‌طور به نظر می‌رسد که دو جانشین اول یزدگرد اول در شهر

---

۱. شاپور دوم وقتی پدرش هرمزد دوم درگذشت هنوز در شکم مادر بود و متولد نشده بود.

تیسفون تاجگذاری کرده‌اند و به احتمال قوی این مراسم در معبدی بوده که زیر نظر روحانیون آنجا اداره می‌شده است.

مع‌ذلک به عقیده ویکاندر بهرام پنجم محل تاجگذاری را معبد مقدس آذرگشنسب آذربایجان تعیین کرده و این رسم تا بعد از او هم برقرار بوده است.

معبد آذرگشنسب آتشی داشته که هرگز خاموش نمی‌شده است و این معبد در نظر سلاطین پارس و جنگیان آنها بسیار مقدس بوده است. به قول مسعودی هر یک از شاهان پارس در موقع جلوس به تخت، پیاده و با احترام به معبد می‌رفتند و نذرها می‌کردند و هدایا و تحف و پول به آنجا می‌بردند و از انجام این زیارت مقدس ناگزیر بوده‌اند. بدون شک شاهان ساسانی با این معبد به عللی که بر ما پوشیده است مربوط بوده‌اند. اما یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه اگر این معبد محل رسمی تاجگذاری بوده علت اینکه منابع اسلامی از ذکر آن خودداری کرده و فقط به شرح زیارت سلطان از آنجا اکتفا کرده‌اند، چیست؟ ابن خردادبه جغرافی‌دان مشهور مدعیست که دیدار این معبد منوط به تاجگذاری قبلی سلطان در تیسفون و پس از انجام تشریفات بوده است.

بهرام گور زیارت معبد را به بعد از لشکرکشی علیه ترکها موکول کرد تا در خاتمه جنگ بتواند با هدایا و تحف و غنایم بیشتری که از جانب ترکها نصیبش می‌شد، به طرف معبد حرکت نماید. این مطلب خود حاکی از این است که بهرام خیلی پیش از زیارت معبد تاجگذاری کرده است. «ویکاندر» چنین می‌پندارد که تاجگذاری بهرام گور با حضور موبد بزرگ (موبدان موبد) صورت گرفته و ورود این مقام عالی روحانی در صحنه مذهب و سیاست، دلیلی است بر رونق گرفتن شهر شیز در آذربایجان و بالنتیجه معبد آذرگشنسب و عقب ماندن منطقه پارس و بالاخره کنار رفتن هیربدها از صحنه مذهب زرتشت. از آن به بعد محل تاجگذاری سلاطین از پارس به شیز، شهر موبدان منتقل شده است. بنابراین معلوم می‌شود که هیربدان و شهر استخر از طرفی و موبدان و شهر شیز از طرف دیگر، با هم پیوند نزدیک داشته‌اند. جای تأسف است که آقای پروفسور داخن گیلمن در اثر جدید خود که درباره مذهب ایران قدیم نوشته، بیشتر از تز تاجگذاری ساسانیان در شهر شیز طرفداری کرده است. البته منظور ما این نیست که ساسانیان در معبد آذرگشنسب شیز هیچ‌گاه تاجگذاری نکرده‌اند، بلکه می‌خواهیم بگوییم بررسی یک‌طرفه قضایا بدون در نظر گرفتن تمام جزئیات آن بی‌نتیجه است.

www.tabarestan.info تبرستان

در مورد یزدگرد سوم و هرمز سوم و فیروز ابهاماتی در کار است. والاش برادر فیروز حاکم ارمنستان بود و در مورد مسیحیان ارمنی گذشتهایی کرد و به آنها امتیازاتی داد. شرح مبسوط به تخت نشستن او پس از مرگ پدر و کنار زدن قباد در کتاب لازار دوفارب آمده است. لازار می‌نویسد بزرگان مملکت به هنگام خبر شکست و مرگ فیروز به آسورستان (بابل) رفتند. چون لازار اسمی از آسورستان (محل انتخاب سلطان به دست بزرگان) به عنوان محل تاجگذاری و غیره به میان نیاورده است می‌توان چنین پنداشت که هازاراوت، سردار جاه‌طلب و بزرگ نجبای دربار، والاش را در شهر تیسفون به تخت شاهان پارس نشاند.

هنگام سلطنت والاش، قباد پسر فیروز در تبعید به سر می‌برد و این تبعید چهارسال به طول انجامید. معلوم نیست سرانجام والاش به کجا انجامیده است. برخی از مورخان اسلامی معتقدند که وی از سلطنت خلع شده و عده‌ای دیگر برآنند که در حادثه نامعلومی به قتل رسیده است، ولی آنچه مسلم است این است که بلافاصله پس از او قباد در شهر مدائن به تخت سلطنت نشست. ثعالبی در این مورد به وضوح می‌نویسد: «وقتی که قباد از مرگ عموی خود خبردار شد به‌سرعت به طرف مدائن رفت و در آنجا به تخت نشست...»، فردوسی نیز در این باره می‌گوید که قباد از شهر استخر محل مردان بزرگ به تیسفون رفت و در آنجا بر تخت نشست و تاج کیان بر سر نهاد. آیا گفته‌های مورخان عرب و شاعر حماسی با هم سازگارند؟ آیا قباد قبل از اینکه در پایتخت امپراتوری بزرگ شاهان ساسانی به تخت بنشیند در استخر پارس تاجگذاری نکرده بود؟ این موضوع بیشتر مؤید گفته تقی‌زاده است در حالی که فردوسی بیشتر در اشعار خود از سنتهای باستانی پارس الهام گرفته و ما به کرات از *شاهنامه* او در این‌گونه موارد مطالبی نقل کرده‌ایم، ولی با تکیه به این‌گونه معلومات، مشکل است بتوان عقیده‌ای اظهار کرد. مثلاً هنوز به‌درستی معلوم نیست که خسرو اول انوشیروان که مقتدرترین شاه ساسانی بود و دوره سلطنتش از همه درخشان‌تر بوده است در کجا تاجگذاری کرده است. هر چند که از ماجرای به تخت نشستن اطلاعات جالبی در دست است ولی مع‌ذلک حتی ناقل قابل اطمینانی چون «پروکوب دوسزاره» هم مدرکی در خصوص محل تاجگذاری به دست نمی‌دهد. می‌توان چنین پنداشت که سکوت به معنی آن است که تاجگذاری کما فی‌السابق در تیسفون انجام شده است؟

برعکس به شهادت تاریخ سئرت، هرمز چهارم جانشین خسروانوشیروان در ماه فروردگان در معبد جندی‌شاپور تاجگذاری کرد. این ادعا با وجود دلایل منطقی

آن مسائل دیگری مطرح می‌کند. چرا شهر جندی‌شاپور؟ مگر نفوذ مسیحیت در آنجا به جاهای دیگر منتقل نشده بود؟ جز اینکه تصور کنیم شهر دارای معبد باشکوهی بوده که انتخاب آن برای انجام مراسم فوق به زحمتش می‌ارزیده است. تصور این مطلب تا اندازه‌ای مشکل به نظر می‌رسد، هر چند انجام مراسم تاجگذاری در این شهر مسبوق به سوابق بود و شاهپور اول در این شهر تاجگذاری کرده است. ممکن است تصور کنیم که هرمز می‌خواسته دوباره به جندی‌شاپور رونقی بخشد و امتیازی به مسیحیان آنجا دهد، چه در زمان پدرش با مسیحیان متوطن آنجا بدرفتاریهایی می‌شده است. این مطلب تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیک‌تر می‌آید و احتمالاً خصومتی که روحانیون زردشتی به وی داشته‌اند ناشی از اغماضی بوده که شاه در مورد مسیحیان داشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

از مآخذ اسلامی چنین برمی‌آید که شاهزاده خسرو پس از اطلاع از خلع پدرش هرمز چهارم از خفاگاه خود در آذربایجان به طرف مدائن رفت و به قول طبری در آنجا به سلطنت نشست و تاج بر سر نهاد.

با این همه بلعمی و فردوسی معبد آذرگشنسب را تبعیدگاه خسرو می‌دانند و بلعمی در نوشته‌های خود صحنه‌ای از تاجگذاری در این معبد را بیان کرده و می‌نویسد: «فردای خلع هرمز، تاج شاهی را توسط بندویی نامی برای پرویز که در آن وقت در معبد بزرگ آذربایجان می‌زیست فرستادند و او را به سلطنت خواندند و پرویز در آن معبد خود را وقف خدمت خدا کرده بود. بندویی تاج بر سر او گذاشت. در این موقع مردم شکر خدای را به جا آوردند و در پای پرویز زمین ادب بوسه دادند. فردای آن روز شاه را به مدائن بردند و بر تخت سلطنت نشاندند».

جالب توجه اینجاست که سپردن تاج شاه به شاهزاده تبعیدی در معبد آذرگشنسب در هیچ جای دیگری دیده نشده است. می‌توان گفت که این واقعه مخلوق فکر نویسنده‌ای است که می‌خواسته شرح و بسطی اضافی به جریان سلطنت شاه بدهد. حتی اگر باور کنیم که عیناً موضوع این‌طور بوده باز نمی‌توان آن را دلیلی بر اثبات مدعای آقای «ویکاندر دانست. آیا مأموریت بندویی یک عمل کاملاً استثنایی و برخلاف سنت مرسوم نبوده است؟ از طرف دیگر بلعمی مدعی است که بلافاصله بزرگان خسرو را به تیسفون بردند تا به تخت شاهی نشانند.

بهرام چوبینه غاصب تخت شاهی هم پس از فرار خسرو به تیسفون رفت تا تاج و تخت شاهی را به دست آورد.

هنگام پیری و بیماری خسرو دوم بزرگان مملکت مردانشاه پسر او را به عنوان جانشین تعیین کردند و او را از اقامتگاه موقتی در «به اردشیر» به شهر تیسفون منتقل نمودند. هر چند که پس از مدتی به دست قباد، شیرویه، خلع شد اما رفتن او به تیسفون بی‌معنی نبوده است و قباد دوم هم در تیسفون به تخت سلطنت نشست و پدر و برادر خود را از آنجا بیرون نمود.

در اواخر دوره ساسانیان هرج و مرج و اغتشاش سراسر مملکت را فرا گرفت و طی این دوره عده بی‌شماری از سلاطین ساسانی بر سر کار آمدند و حتی گاهی در یک منطقه دو سلطان ب ود. بنابراین مشکل است بتوان فهمید که این سلاطین در کجا تاجگذاری کرده‌اند. با این همه شکی نیست که اغلب آنها در همان حوزه اقتدار خود به تخت نشسته و همان‌جا تاجگذاری کرده‌اند. موقعیت فرخزاد خسرو در این میان از همه روشن‌تر است، هنگامی که می‌خواستند او را به سلطنت بنشانند او را از قصر نی‌زیب به تیسفون بردند.

آخرین سلطان ساسانی موفق شد تا برای مدت کمی وحدت مملکت را تجدید کند. شرح به تخت نشستن این سلطان خالی از سر و صدا نبود. طبری در این مورد می‌نویسد: وقتی که بزرگان استخر فهمیدند که اهالی مدائن از خسرو فرخزاد خسته شده‌اند یزدگرد را که تا آن وقت در استخر به طور مخفی می‌زیست به معبد اردشیر برده و تاج شاهی بر سرش نهادند. پس از آن او را به تیسفون آوردند و همه مورخان در این قسمت هم‌داستانند.

باید گفت معبد اردشیر همان معبد آناهیتا در استخر بوده که اجداد اردشیر اول از مدتها پیش عهده‌دار نگهبانی آن بوده‌اند. در حقیقت کرتیر رئیس مالی روحانیون زردشتی در زمان بهرام دوم ضمن شرح مبسوطی که روی دیوار کعبه زردشت در نقش رستم نوشته و در آن از مقامات درباری و درجه‌بندی مختلف آنها صحبت نموده است، از کعبه به عنوان آتش استخر و آناهیتای استخر یاد کرده است. نام آرتاخشتر در میان نامهایی که بر بدنه کعبه ذکر شده همان اردشیر است و اردشیر اولین پادشاه ساسانی احتمالاً این نام را از مؤسس و سازنده کعبه یعنی اردشیر دوم پادشاه هخامنشی گرفته است. به هر حال معلوم است که معبد آناهیتای استخر حتی تا زمان آخرین سلطان ساسانی یزدگرد دوم، حداقل در منطقه فارس رونق داشته است. در این موضوع میرخوند مخالف طبری است و می‌گوید نجبا یزدگرد را از استخر به یکی از معابد مدائن بردند و تاج شاهی بر سرش گذاشتند. ممکن است این شخص بین استخر و تیسفون اشتباه کرده باشد؟

www.tabarestan.info تبرستان

بی‌مناسبت نیست قسمتی از نامه کرتیر را که به شاه طبرستان نوشته در اینجا نقل کنیم: آن شب تاج و تخت را به بارگاه آوردند، مقامات دربار و بزرگان هر یک مطابق سلسله‌مراتب در جای خویش نشستند. موبد موبدان و همچنین هیربدان و بزرگان و وزرا در جلسه حضور داشتند و گفتند ما با خدای بزرگ مشورت کردیم و ما خوشبختان از او الهام گرفتیم آنچه که نیک بود و آن وقت موبد موبدان به صدای بلند گفت: فرشتگان همه معتقدند که پسر فلان شاه باشد و شما نیز ای خاکیان همه موافق باشید و این برای شما خبر خوشی است. آن وقت شاهزاده را روی تخت نشاندند و تاج بر سرش نهادند.

www.tabarestan.info تبرستان

مسئله بر سر این نیست که در اینجا صحبت از هرمز چهارم و یا یزدگرد سوم است، اما مسلم آن است که شورای جانشینی در یک معبد انجام گرفته و در همان معبد هم تاج بر سر سلطان نهاده‌اند.

نتیجه آنکه شاه در شهرهای تیسفون و استخر و مدائن و نیر. در مناطقی از آذربایجان به تخت نشسته است و مسلماً معابد این شهرها محل تاجگذاری شاهان بوده است. تاجگذاری شاهان ساسانی همیشه با تشریفات مذهبی توأم بوده و این تشریفات اگر در معابد آناهیتا و تیسفون و جندی‌شاپور و آذرگشنسب برگزار نمی‌شده پس در کجای دیگر انجام می گرفته است؟»

فصل هفتم

نظرات دانشمندان و باستان‌شناسان داخلی و خارجی دربارهٔ اهمیت تمدن ایران در عصر ساسانی و تأثیر آن در سایر تمدنها

www.tabarestan.info تبرستان

استادان تاریخ تمدن و باستان‌شناسان درباره اهمیت تمدن ایران در عصر ساسانیان و تأثیر آن در سایر مدنیتها، مطالبی نوشته‌اند که نویسنده برحسب لزوم و در موارد مقتضی اشاره‌ای بدانها کرده است[1]: اینک نیز نظریه چند تن از دانشمندان خارجی و داخلی در این‌باره نقل می‌شود:

ویل دورانت (Will Durant)

مورخ و دانشمند شهیر امریکایی در بخش اول کتاب چهارم *عصر ایمان، اوج اعتلای بیزانس* که آقای ابوطالب صارمی آن را ترجمه کرده‌اند، راجع به هنر ساسانی فصلی دارد که قسمتهای برجسته آن چنین است[2]:

«از ثروت و جلال شاپورها، قبادها و خسروها، چیزی جز بقایای هنر دوران ساسانی به جا نمانده است، اما همین مقدار کافی است که ما را از دوام و قابلیت انعطاف هنر ایرانی از زمان داریوش کبیر و تخت‌جمشید تا دوران شاه عباس کبیر و اصفهان، به شگفت آورد.

آنچه از معماری ساسانیان باقی مانده کاملاً دنیوی است، آتشکده‌ها همه ناپدید شده‌اند و فقط آثار کاخهای سلطنتی به جا مانده است. اینها «اسکلتهای غول‌آسا» هستند که نمای گچ کاری تزیینی‌شان مدتها پیش از میان رفته است...

---

۱. صفحه ۸ و ۱۸ جلد اول و صفحه ۱۱۱ همین کتاب.

۲. صفحه ۲۵۱.

جالب‌ترین آثار زمان ساسانیان، کاخهای ویران شده نیست، بلکه سنگ‌نبشته‌هایی است که بر سینه بعضی از کوههای ایران باقی مانده است، این نقوش شگرف، اخلاف مستقیم نقوش برجستهٔ هخامنشی هستند و در برخی از موارد در جنب آنها قرار گرفته‌اند، گویی می‌خواهند استرداد قدرت ایران و برابری ساسانیان با هخامنشیان را تأیید کنند.

... نقوش ساسانی ظاهراً رنگین بودند، همچنین بسیاری از تصاویر کاخها، اما فقط اثری از رنگ آنها مانده است. اسناد موجود این نکته را آشکار می‌سازند که هنر نقاشی در دوران ساسانیان وضعی مترقی یافته است. گویند که مانی یک مکتب نقاشی تأسیس کرده بود. فردوسی از ایرانیان والامقامی سخن می‌گوید که عملیات خود را با تصاویر قهرمانان ایرانی تزیین می‌کردند.[1] و البحتری شاعر عرب متوفای ۸۹۷ دیوار و نگارهای قصر بیستون را وصف[2] می‌کند.[3] هر وقت یکی از شاهان ساسانی می‌مرد، بهترین نقاش عصر فرا خوانده می‌شد، تا تصویری از او برای مجموعه‌ای که در خزانه شاهی نگهداری می‌شد، بسازد.[4]

... پارچه‌های زمان ساسانیان حتی در آن دوران، از مصر تا ژاپن مورد تحسین و تقلید بود. وقتی هراکلیوس قصر خسروپرویز را در دستگره تسخیر کرد، پارچه‌های مطرز و یک فرش بزرگ جزو غنایم گرانبهای او بود.[5] «فرش زمستانی» خسروانوشیروان مناظری از بهار و تابستان برخود داشت تا زمستان را از یاد او ببرد. میوه‌ها و گلها با یاقوت و الماس در کنار خیابانهای نقره و جویهای مروارید به تصویر درآمده و در زمینه‌ای از طلا مجسم شده بود. هارون الرشید به یک فرش بزرگ ساسانی گوهرین که از کثرت جواهر ضخیم شده بود به خود می‌بالید.[6]

ایرانیان در وصف فرشهای خود غزلهایی سرودند.

... به گمان ارنست فنه‌لسا (Ernest Fenellosa) ایران محتملاً مرکزی بود که از آنجا میناکاری حتی به خاور دور راه یافته است.[7] مورخان هنری بر سر این موضوع که آیا منشأ لعاب‌کاری روی سفال و میناکاری مشبک، ایران ساسانیان است یا از

1. Gottheil, 1, 167.

۲. ص ۱۷۴ همین جلد.

3. Arnold, Sir, T., *Painting in Islam*, 62.

۴. Pope, *Survey*, 1, 717; Dieulafoy, 21 و ص ۲۳ همین جلد.

۵. Pope, A-U-Introd, Topersian Art. 144, 168 و صفحه ۲۰۲ جلد اول.

6. Pope, A-U., *Masterpieces of Persian Art*, 182.

7. Fenellosa, E. Epochs of Chinese and Japanes Art, 1, 21.

www.tabarestan.info تبرستان

سوریه یا بیزانتیوم منشأ گرفته است، هنوز اختلاف دارند.[۱]

... جام مشهوری که به نام «جام خسرو» در کتابخانه ملی[۲] پاریس هست، مدالهایی از شیشه کریستال بر خود دارد که در شبکه‌ای از طلای مضروب نشانده شده است. به روایتی این جام جم از هدایای هارون به شارلمانی بوده است. گتها ممکن است این هنر خاتم‌کاری را از ایرانیان آموخته و به غرب برده باشند.[۳]

... سکه‌های ساسانیان، گاه در زیبایی با سکه‌های رومی برابر بود، همچنان که در سکه‌های شاپور اول نمایان است. حتی کتابهای دوران ساسانی را می‌توان جزو آثار هنری به شمار آورد. براساس روایت، هنگامی که کتابهای مانی را در ملأ عام می‌سوزاندند، قطعات نقره جلد آنها ذوب می‌شد و بر زمین می‌چکید. در اثاث خانه دوران ساسانی اشیای قیمتی نیز به‌کار می‌رفته است. خسرو اول یک میز طلای گوهرین داشت. خسرو دوم برای نجات‌دهنده خود امپراتور موریس، میزی از کهربا ساخت که بر پایه‌های طلای گوهر نشان استوار بود».[۴]

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر د. تالبوت رایس

استاد تاریخ هنرهای زیبا در دانشگاه کمبریج در مقاله‌ای تحت عنوان: «ایران و امپراتوری روم شرقی(بیزانس)» نوشته است[۵]:

«هر چند نفوذ هنری ایران در امپراتوری روم بیشتر از هر جا در مورد پارچه واضح و مشخص است، از پاره‌ای لحاظ در معماری اهمیت آن به مراتب اساسی‌تر است، و حتی یکی از مکتبهای محققان تحت رهبری استرزیگوفسکی[۶] چنان در این زمینه تند می‌رود که می‌گوید تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای گنبدی و سقف‌دار و حتی ساختمانهای صلیب شکل که عصاره واقعی معماری بیزانس به شمار می‌رود، از ایران سرچشمه گرفته و نخست در ایران توسعه یافته است. هر چند این عقیده را می‌توان اغراق‌آمیز دانست، ولی دلایل موجود به اندازه‌ای است که می‌توانیم ایران

---

1. Riefstahl, R.M., *The Parish-Waston Collection of Mohammedan Pottreies*.
2. Bibliotheque Nationale
3. Sir Percy sykes in Hammerton, J. A., *Universal History of the World*, IV, 23/8.
4. Pope, *Survey*, 1, 775.
۵. *میراث ایران*، تألیف ۱۳ تن از خاورشناسان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶، ص ۹۲.
۶. Strzygowski، کتاب *مبادی هنر در کلیساهای مسیحی* (Origin of Christian Church art)، چاپ اکسفورد، ۱۹۲۳.

را در معماری بیزانس صاحب تأثیری حیاتی بدانیم. زیرا طاق بیضی شکل، به کار بردن قوسهای گچی برای زینت نمای عمارات، هلال سه گوش برای تبدیل عمارات چهارگوش به پایه مدور گنبد و شاید توسعه دادن طرح چهارگوش عمارت به وسیله افزودن دو گوشوار و تبدیل آن به صلیب یونانی همه قبل از آنکه در بیزانس توسعه یابد در ایران مورد توجه قرار گرفته بود.

قسمت عمده‌ای از تکامل و توسعه این طرحها از ارمنستان آغاز شد و از آنجا به امپراتوری بیزانس راه یافت و بی‌شک پاره‌ای از معماران روشن‌بین، ارمنی بوده‌اند و فعالیت عظیمی که در عهد این امپراتور برای ساختن بناهای جدید انجام می گرفت تا حد زیادی مرهون هوش و ذکاوت و اختراع اهالی آسیا بود.

... تعیین میزان ارتباط و نسبت تأثیر دو عامل ایرانی و شامی (سوریه‌ای) در زندگی بیزانس یکی از موضوعات پر سر و صدا و مایهٔ اختلاف نظر در بین محققان است. با این حال به یقین می‌توان گفت که ترکیب کارایی مردم با قوه تخیل و ابتکار و شیوه‌های کم‌اثرتر شرق بود که به ایجاد شاهکارهای پرافتخار معماری بیزانس، از جمله کلیسای (یا مسجد) ایاصوفیه، کلیسای حواریون مقدس و سنت سرژیوس (St. Sergius) و سنت باکوس (St. Bacchus) منتهی شد که همه در قسطنطنیه تحت سرپرستی ژوستی‌نین ساخته شدند و همچنین تعداد کثیری از ساختمانهای مسیحی شرق و غرب را به وجود آورد. بدون دخالت عناصر و عوامل ایرانی محال بود این بناها مختصاتی را پیدا کنند که در هنر آنها موجود است و عنوان سبک بیزانس به همین دلیل به آنها داده شده است.

در سایر هنرها نفوذ ایران هر چند کمتر واضح است، ولی قابل تشخیص است. طرح محبوب ایرانیان که صورت حیوانات بود، در باخترزمین تقلید شد و پاره‌ای از تخته سنگهایی که در موزه عثمانی موجود است طرحهایی دارد که از مشرق‌زمین الهام گرفته‌اند و یکی از آنها طرح کهن ایرانی، یعنی نبرد بین شیر و گاو را نشان می‌دهد. در قسمت فلزکاری نیز بشقاب مربوط به قرن ششم میلادی را که در کارثاژ به دست آمده است، می‌توان ذکر کرد. در ۱۹۳۱ م این بشقاب در نمایشگاه آثار بیزانس در پاریس (شماره ۲۸۸) نشان داده شد. طرح تزیینی برجسته‌ای در وسط بشقاب موجود است که هم از لحاظ سبک و هم از لحاظ طرز کار، کاملاً ساسانی است. در سایر فلزکاریهای دوره‌های مقدماتی بیزانس هم رابطهٔ نزدیک آنها با ایران کاملاً محسوس است و حتی فلزکاریهای شبه جزیره بالکان جنبه شرقی‌تری دارد. مثلاً گنجینه معروف «ناگی سنت میکلوس (Nagy szent miklos) که در مشرق مجارستان به دست آمده،

www.tabarestan.info تبرستان

جنبه کاملاً واضح ساسانی دارد. کاخهای اولیه بلغارستان در «آبوبا پلیسکا» (Aboba Pliska) مانند طرح منطقه «مادابا» (Madaba) به راستی کاملاً یک اثر ساسانی است. ظاهراً روابط بین بلغارها و ساسانیان خیلی نزدیک بود و بعید نیست پاره‌ای از اصول و جزئیات طرح نقشه‌های ساسانی از طریق بلغارستان به مردم شرق رسیده باشد.

این قضاوت به‌خصوص دربارهٔ کوزه‌گری و سفال‌سازی صدق می‌کند، زیرا لوحه‌های سفالی سفید عالی برای نصب در دیوارها، که هم در بلغارستان هم در قسطنطنیه به دست آمده است، طرحهایی دارند که در بسیاری از موارد از آثار ساسانی‌اند. هر چند خود لوحه‌ها مربوط به قرن نهم یا دهم میلادی‌اند و از چگونگی کاشی‌کاری و ظرف‌سازی در زمان ساسانیان هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.

در باب وجود عناصر ساسانی در جهان بیزانس، چند مورد دیگر را می‌توان ذکر کرد. چکمه‌های نرم و بلندی که در موزاییک «سن ویتال» در «راونا» بر پای ژوستی‌نین دیده می‌شود، مخصوص ایران است. تاج «نیودرا» که بر روی سکه‌ها نقش شده مبتنی بر نقشهای ساسانی است، زیرا دو گوشه کوچک در هر طرف صلیب در بالای تاج نمایان است و در حقیقت اقتباس سبک از بالهایی است که همه‌جا در آثار ساسانی دیده می‌شود و با وضوح تمام از کلاههای ساسانی مثلاً کلاه خسرو دوم تقلید شده است. تاجهای شخصیتهای سلطنتی دورهٔ ابتدایی بیزانس به‌خصوص تاجی که تیودوزیوس دوم در منولژی بازیل دوم بر سر دارد و تاج تخم‌مرغ شکلی که سلاطین بعدی مثلاً تیودورمیسترا (۱۴۰۱-۱۳۸۳) بر سر دارد از نوع تاجهای ساسانی است[۱] و این تاج از طریق امپراتوری خاوری طرابوزان داده شده بود.

مورد دیگر وجود رابطه بین طرحهای ایران و بیزانس در به کار بردن سگکهای مشابه است، مانند سگک شال‌گردنی که مجسمه ستون تیودوزیوس در قسطنطنیه بر تن دارد. نیز قلاب شال‌گردن امپراتور در مجسمه عاج «باربری نی» که در موزه لوور است، عیناً شبیه سگکهایی است که در پاره‌ای از کنده‌کاریهای ساسانی به‌خصوص مجسمه اردشیر در نقش رستم، مجسمه شاپور اول در نقش رجب و مجسمه شاه ناشناس در دارابجرد مشاهده می‌شود.[۲] در زمان ژوستی‌نین این نوع قلاب و سگک

---

۱. رجوع شود به تصویر ۵ در کتاب J. Ebersolt موسوم به *Les arts somptuaires de Byzance*

۲. رجوع شود به کتاب F. Sarre به نام «هنر ایران قدیم» Kunst des altenp persien، چاپ ۱۹۲۲ برلن، کلیشه‌های ۷۰ و ۷۳ و نیز کتاب فلاندن و کست (Flandin et Coste) موسوم به «سفر در ایران» Voyacte en perse، چاپ ۵۴-۱۸۴۳، پاریس، عکسهای ۳۳-۱۸۲-۱۹۱.

متروک شد، ولی نوع دیگر گردن‌بند ایرانی تا مدتی بسیار طولانی رواج داشته و در آثار بیزانس تا دوره‌های بسیار جدیدتر دیده می‌شود.[۱]

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که الگوبرداری از طرحها و نقشه‌ها به طور کلی یک‌جانبه، یعنی از شرق به غرب بوده و تقریباً بدون انقطاع در سراسر ادوار اولیه بیزانس و امپراتوری ساسانی، یعنی از قرن چهارم تا هفتم میلادی ادامه داشته است. با این حال هیچ‌یک از این دو تصویر کامل نیست، هر چند روابط بین این دو سرزمین آن‌طور که تاریخ جنگها می‌رساند چندان ادواری و ناگهانی نبوده است، ولی بی‌شک بدون انقطاع هم نبوده است. و اگرچه تا این زمان مواردی روشن نشده که نفوذ بیزانس در امپراتوری ساسانی را کاملاً برساند، تاریخ حاکی از احترام ایرانیان به صنعتگران رومی و مهارت مهندسان آنهاست و بی‌شک صنعتگران بیزانس به خاورزمین راه می‌یافته‌اند. گفته شده است که ژوستی‌نین کارگرانی را به خسرو اول قرض داد. به طوری که فردوسی می‌گوید، سد بزرگ شوشتر در زمان شاپور کبیر به وسیله یک معمار بیزانسی ساخته شد که به او مأموریت داده شده بود تمام هنر و استادی روم را در آن به کار برد. محققاً چون رومیها در امور فنی ساختمان از ایرانیها جلوتر بودند، باید انتظار هم داشت که بیزانس در زمینه معماری بر ایران تأثیر گذاشته باشد، هر چند بنا به خواسته و گفته استرزیگوفسکی رومیها از لحاظ ابتکار و نبوغ فکری و تخیل از ایرانیها عقب‌تر بودند».

www.tabarestan.info تبرستان

آندره گدار (A. Godard)

آرشیتکت و باستان‌شناس فرانسوی که بیش از سی سال به سمت مشاور و مدیرکل باستان‌شناسی در خدمت دولت ایران بود ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «هنر و صنایع ساسانیان» در کتاب *تمدن ایرانی* می‌نویسد[۲]:

«صنعت هخامنشی واقعاً زاییده فکر هخامنشیان و صنعت یونانی در ایران مربوط به وجود و نفوذ یونانیان مقیم ایران است، ولی صنعت ساسانی فقط صنعت ایران است در زمان سلطنت ساسانیان، یعنی دورهٔ محدود بین ۲۱۱ تا ۶۳۱ میلادی. این مطلب

---

۱. نقل از کتاب J. Ebersolt، در بالای صفحه ۳۴.

۲. *تمدن ایرانی*، تألیف چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۹۳.

از نظر مطالعه *تاریخ صنایع ایران* حائز اهمیت است، زیرا بین دورهٔ یونانی و دورهٔ اسلامی ایران، هنر ساسانی مظهر دوره به خصوصی است که صنعت و هنر مبتنی بر صداقت و حقیقت بوده است. صنعت عهد ساسانی صنعت واقعی ایران است. صنعتی است که چند هزارسال قبل در دره‌های حاصلخیز میان کوههای مغرب کشور تشکیل شد، و مدت چندین قرن در زیر پوشش سطحی هوی و هوس سلاطین هخامنشی و یونانی مستور ماند و وقتی اشکانیان به وطن اصلی خود یعنی خراسان برگشتند، تمدن قدیم ایران در عهد حکومتی ملی مجدداً نمایان شد.

وضع صنعت در ایران آن زمان بهتر از وضع سیاسی آن نبود. صنعت هخامنشی مرده و شیوه فنی آن قبل از اینکه اسکندر ایران را به تصرف درآورد، فراموش شده بود و صنعت رسمی اشکانی که مخلوطی از سنن شرقی بود و بدون وابستگی ظاهری یا عمقی، ظاهراً یونانی می‌نمود، از نظر فنی رو به انقراض می‌رفت و حیثیت و شخصیت خود را از دست داده بود. ولی در فارس گنبدهایی روی گوشوار می‌ساختند که ظاهراً خالی از ظرافت بودند. پارتها نیز، ایوان را به صنعت ایران وارد کرده بودند.

در شمال کشور در کوههای زاگرس، زرگران به ساختن اشیای فلزی تزیینی و زیبا برای فروش در داخل یا خارج از کشور ادامه می‌دادند و در این کار همیشه هم ذوق و هم مهارتی شایان توجه به خرج می‌دادند.

وقتی اردشیر، هنوز آخرین پادشاه اشکانی را مقهور خود نکرده بود، تصمیم گرفت در شهر خود که «گور»[1] نام داشت و اکنون فیروزآباد نام دارد کاخی بسازد. ناچار از تالار گنبددار معمول در ناحیه فارس اقتباس کرد، و بنایی برپا داشت که بسیار بدوی بود. حتی گنبدها کاملاً مدور نبودند. برای ساختن کاخ اردشیر سنگهای نتراشیده و صیقلی نشده به‌کار برده بودند و میان آنها گل و آهک ریخته و روی آن را با گچ سفید کرده بودند. ولی در عوض طرح آن کامل و با تناسب بود، و می‌توان این کاخ را قدیم‌ترین بنای گنبددار ایران دانست و در حقیقت نمونه کاملی از ابنیه‌ای است که بعدها در زمان سایر سلاطین ساسانی برپا شده است.

این کاخ در زمین مستطیلی بنا شده بود که به دو قسمت تقریباً مساوی تقسیم می‌شد و یک قسمت آن به پذیرایی اختصاص داشت، و قسمت دیگر مخصوص سکونت خانواده اردشیر بود.

---

۱. به صفحه ۲۱۶ همین کتاب مراجعه شود.

قسمت اول بهتر از قسمت دوم و شامل یک ایوان بزرگ بود که در میان نمای اصلی بنا قرار داشت و به طرف خارج باز می‌شد و چهار ایوان کوچک‌تر در طرفین آن ساخته بودند که به چهار تالار گنبددار راه می‌داشت.

کمی بعد در زمان شاپور اول جانشین اردشیر، در پایتخت جدید ساسانیان یعنی تیسفون، کاخ کسری ساخته شد که یکی از قابل توجه‌ترین ابنیهٔ زمان قدیم است.

در حقیقت ساسانیان از سقف مسطح هخامنشی و نقوش برجسته زیبای تخت‌جمشید تقلید نکردند، بلکه بیشتر به حجمهای بزرگ و قوی و ایجاد تضاد بین سایه و روشنایی تمایل داشتند که در تمام ساختمانهای آنها معمول بوده است. نقش برجسته را فقط در دامنه کوهها به وجود می‌آوردند. بنابراین روی دامنه‌های ناحیه فارس و اطراف تخت‌جمشید مخصوصاً در شهر شاپور، نقوش برجسته قوی در سنگ کندند. اهمیت و زیبایی ترکیب این نقوش برجسته مربوط به مبدأ آن است.

در زمان ساسانی مانند زمان هخامنشی به علت کمیاب بودن سنگ‌تراشان متخصص، ابتدا نقوش برجسته روی سنگ به دست زرگران انجام می‌گرفت. نخستین نقش برجسته از این قبیل در دامنه کوهی در فیروزآباد نقش شد و انتقال قدرت از دودمان اشکانی به اردشیر را نشان می‌دهد. سنگ‌تراش بر روی این نقش بزرگ همان‌طور کارکرده که روی اشیای کوچکی مثل دسته خنجر، کار می‌کنند. کار سنگ‌تراشی این نقش چندان خوب نیست و در حال حاضر نیز بر اثر گذشت زمان بسیار خراب شده، ولی با این حال هنوز نجابت و اصالت هنری خود را حفظ کرده است. اسم شاپور اول در نقش رستم نزدیک تخت‌جمشید با شاهکارهای هنرمندان بزرگ رنسانس ایتالیا، مانند «کیپرتی» و «وروکچیو» و «بنونو ئنتوچلینی» که همه زرگر بوده‌اند، قابل مقایسه است. منظره شکار خسرو در طاق بستان نزدیک کرمانشاه نظیر نقوش جام نقرهٔ کتابخانه ملی پاریس نقش شده است.

در این نقش حیوانات با روح و متناسب نقش شده‌اند و در جزئیات آن بسیار دقت به عمل آمده است، به‌طوری‌که نقوش لباس اشخاص چنان با دقت نشان داده‌اند شده که به منزلهٔ مدرکی برای اطلاع از نقوش پارچه‌های آن زمان است.

در آن زمان مقدار زیادی ظروف طلا و نقره به خارج ایران صادر می‌شد که امروز بیشتر آنها در موزهٔ شهرهای مختلف دنیا نگهداری می‌شود.

تعداد ظروف ساسانی که در موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد محفوظ است، از موزه‌های دیگر دنیا بیشتر است. موضوع نقوش این ظروف عبارت است از حیوانات واقعی یا غیرواقعی، مناظر شکار و جنگ و غیره.

www.tabarestan.info

از این موضوعها برای نقش پارچه‌های آن زمان بسیار استفاده شده و پارچه‌های عهد ساسانی در دنیای قدیم شهرت بسیار داشته است. این پارچه‌ها گذشته از نقوش زیبایشان رنگهای بسیار متناسبی دارند و به‌قدری مورد توجه بودند که پس از خاموش شدن هنر و صنعت یونان، تا چندین قرن ایران ساسانی تنها کشور فراهم‌آورندهٔ پارچه‌های درجه اول بود.

همه می‌دانند که زیباترین تزیینات کلیساهای قدیم فرانسه، همین پارچه‌های شرقی بود که به دیوار کلیسا آویزان می‌شد و روی سنگ قبور سلاطین و بزرگان را می‌پوشانید. نقوش ساسانی از روی پارچه‌ها بر روی سرستونها و پیشانی کلیساهای فرانسه رفت. یکی از معمول‌ترین این نقوش، دو شیری هستند که برابر هم قرار گرفته‌اند، یا عقابهای دو سر و پرندگانی که گردن آنها در هم پیچیده است. تمام این نقوش از پارچه‌های ایرانی یا نسخه‌های بیزانسی یا اسلامی آن، الهام گرفته شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

امیل مال (Emile Male)

می‌گوید: شهرت پارچه‌های ساسانی به‌قدری زیاد بود که حتی کشور چین که سرزمین ابریشم نامیده می‌شد، از آنها تقلید کرد، یک پارچه در موزه توکیو موضوع شکار شیر را به سبک ایرانی نشان می‌دهد که به دست یک هنرمند چینی ساخته شده است.

بدین طریق صنعت این دوره شیوه‌های صنعتی را که از اجداد خود به ارث برده بود تا حد تکامل ترقی داد و در دنیا پخش شد و به همین دلیل از هنرهای دیگر ممتازتر شده است».

پروفسور دیمند (M. S. Dimand)

رئیس قسمت هنر خاور نزدیک موزهٔ متروپلیتن نیویورک (Metropolitin) در کتاب *دستی در هنر اسلامی*[1] ضمن فصلی در باب «منابع هنر اسلامی»[2] نوشته است:

«گرچه در گذشته هم بعضی از محققان به تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی پی برده بودند، ولی این مطلب بیشتر در سایه حفریات اخیر در تیسفون نزدیکی بغداد، کیش در بین‌النهرین، و دامغان در ایران اهمیت پیدا کرد. در این حفریات مقدار زیادی

1. *A Hand book of Muhammaden*, New York, 1947.

۲. *ایران از نظر خاورشناسان*، ترجمه و تحشیه دکتر شفق، تهران، ۱۳۳۵، ص ۳۰۱.

مصالح به‌خصوص گچ‌بریهای تزیینی به دست آمده است که در آنها منشأ صنایع اولیهٔ اسلامی دیده می‌شود.

دوره ساسانی (۲۲۴- ۶۳۷ م) یکی از درخشان‌ترین ادوار هنری ایران بود و هنر و صنعتگری با تشویق شاهان آن سلسله به اوج ترقی رسید. بهترین مظهر سبک ساسانی را در حجاریهای عالی ساسانی می‌توان دید که در آن پیروزی شاهان ایران بر رومیان نمایش داده شده است. یک نقش تزیینی کلی شبیه به گل که از نقشهای هخامنشی و آسوری سرچشمه می‌گیرد و نقوش موزون متناسب تکرار شده، متعلق به عهد ساسانی است. چنان‌که در هنر قدیم خاورزمین دیده می‌شود، در هنر تزیینی ساسانی هم نقش نهال و برگ خرما معمول بود و این طرح در حفریات تیسفون که با شرکت موزهٔ دولتی آلمان و موزهٔ متروپلیتن نیویورک انجام گرفت، به دست آمد و در موزه اخیرالذکر می‌توان آن را دید. در این گچ‌بریهای دیواری، انواع طرحهای برگ خرما را مشاهده می‌کنیم که در آنها برگ لبه‌دار با شاخه توأم شده است و در واقع این طرح سرمشق اسلوب مرسوم به عربی (آرابسک) است و در ابنیه اسلامی در المشتی و قیروان و سرستونهای مرمری سوریه مشهود است.

همچنین موضوع نقش پر را که در ایران غالباً شعار شاهی بود و در طرحهای گوناگون به کار می‌رفت اقتباس کردند. طرح پر در سکه‌ها و ظروف ساسانی هم حک شده است و در هنر اسلامی آن را به حدی تغییر دادند که خصوصیت خود را از دست داد.

ظروف سیمین ساسانی نفیس‌ترین محصولات صنعت فلزی مشرق‌زمین است. تزیین ترجیحی ظروف ساسانی مناظر شکار و صور حیوان و طیور است. یک بشقاب سیمین زراندود بس نفیس در موزه متروپل موجود است که شاه پیروز اول (۴۵۷-۴۶۳ م) را در حال شکار بز کوهی نشان می‌دهد. شاه لباس فاخری بر تن و تاج کنگره‌داری بر سر دارد که روی آن هلالی است و در جوف هلال، کره آسمانی دیده می‌شود که نشانهٔ جنبه روحانی پادشاه است. سبک این ظروف تمام خصوصیات هنر ساسانی را می‌نمایاند.

با وجود واقع‌نگاری که در این طرحها مشهود است، اسلوب و روش هم در آنها وجود دارد، که از آن جمله است نمودن مناظر از چند جهت در آن واحد. در این کار چندین فن مانند ریخته‌گری، برجسته‌سازی، کنده‌کاری و زرنشانی با هم نمودار است.

ایرانیان عهد ساسانی انحصار تجارت ابریشم چین را داشتند و کارگاههایی برای

www.tabarestan.info تبرستان

تهیه آن تأسیس کردند و محصول ابریشم ایران در خاورمیانه معروف گشت. مراکز مهم ابریشم‌بافی در خوزستان بود و در شوشتر و شوش و گندی‌شاپور، انواع ابریشم برای مصرف داخلی و صدور تهیه می‌شد. در عهد شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲) بعد از تسخیر انطاکیه ابریشم‌بافان آرامی به خوزستان جلب شدند. شماری از ابریشمهایی که در گنجینه‌های کلیساهای اروپا محفوظ است در مقایسه با طرحهای طاق بستان در نزدیکی کرمانشاه، که مربوط به زمان خسرواپرویز است، نشان می‌دهد که مسلماً محصول هنر ساسانی هستند، و بعضی دیگر که مناظر شکار دارند نیز به ایران قرن ششم و هفتم نسبت داده می‌شوند. قماشهای ساسانی در مصر به‌خصوص در گورستان آنطینو واخمین پیدا شده است و مطالعات جدید نشان می‌دهد که آنها محصولات محلی نیستند، بلکه از آثار هنری ایران‌اند و بین قرن سوم تا ششم در ایران بافته شده‌اند. تزیینات این قماشها در قرون متقدم نقوش ساده هندسی و صور اسلوبی بنایی است. در سایر قماشهای قدیم صور برگ خرما و طرح‌واره‌های انسانی در وسط مدالهای دایره‌ای اندازه‌دار ترسیم شده است. چند تکه پارچهٔ متعلق به آن زمان در موزه متروپل نگهداری می‌شود که معلوم است برای لباس از آنها استفاده می‌شده است. پارچه‌های ابریشمی ساسانی از سنوات متأخر یعنی از قرن ششم و هفتم اسلوب بهتری را نمودار می‌سازند؛ مدالیونهای بزرگ در وسط، اسب پردار، اسب ماهی و طیور با نقوش نباتی در فواصل آن ترسیم شده است. یک قماش دیگر در موزه هست که در داخل مدالیون آن اردکی گردن‌بندی را به منقار گرفته و از این موضوع در «قیزیل» ترکستان و سامره تقلید شده است».

www.tabarestan.info تبرستان

پروفسور پوپ

ایران‌شناس نامی معاصر ضمن مطالبی تحت عنوان «نظری به هنر ایران»، راجع به هنر ساسانی چنین اظهار نظر کرده است:[۱]

«هنر ساسانی با اشکال تازه‌ای، عظمت، قدرت و وفور آثار هخامنشیان را ادامه داد.»

معماری ساسانی هر چند در ساختمان بناهای سنگی گران‌قیمت از سنگ استفاده نمی‌کرد و مانند معماری هخامنشیان بود، اما در به کار بردن مصالح دیگر و بدعت در ساختن طاقهای هلالی و گنبدها گامی فراتر نهاده بود. این گامها مقدمه‌ای بود برای حل مسئلهٔ انعکاس صوت که حتی از نظر تیزبین معماران رومی

۱. *مجله هنر و مردم*، ش ۲۷، ص ۳ (دی‌ماه ۱۳۴۳).

مخفی مانده بود. معماران ساسانی موفق به پوشش دادن فواصل وسیع با مواد سخت شده بودند، و این امر یکی از مشکل‌ترین و اساسی‌ترین اختراعات معماری بود و همین مقدمات بعدها در کلیهٔ آثار معماری ایرانی قرون بعد شکل گرفت. بعضی از اصول معماری ساسانی راه را برای ترقی معماری گوتیک، یعنی عامل عظمت اروپای قرون وسطی هموار ساخت.

در عهد ساسانی هنرهای دیگر نیز غنی بودند. چند نمونه پارچه‌ای که از این زمان مانده است، گرانبهاترین پارچه‌های بافته شدهٔ جهان‌اند. نقش این پارچه‌ها اصیل و قوی است و در عین حال ظرافت دارد. رنگهای آنها در عین آرامش نسبی، خوب انتخاب شده است. فنون بافت این پارچه‌ها ساده، اما کاملاً متناسب و بجاست و روی هم رفته معنای رمزی نقشها گویا و بیان‌کننده است.

www.tabarestan.info تبرستان

حجاری عظیم در سینهٔ کوهها، که یا نشان‌دهنده واگذاری سلطنت‌اند یا نمودار پیروزی شاهان ساسانی بر امپراتوران رومی، چنان یادگاریها و یادبودهایی هستند که کمتر نظیر آنها را می‌توان یافت. در حالی که بشقابهای طلا یا نقرهٔ ساسانی از نظر فنی معجزه‌اند، ظروف برنزی به اندازه‌های سترگ و ترکیبهای خاصشان مناسب تزیین سفرهٔ شاهان بزرگ و درباریان آنها هستند. از آن همه بشقابها و جامهایی که برای نجبای عهد ساسانی ساخته شده است، یکی از هزار بیشتر باقی نمانده و آنچه تاکنون کشف شده است در موزه‌های معروف نگهداری می‌شوند و از گنجینه‌های گرانبها هستند.

دکتر گیرشمن

باستان‌شناس شهیر معاصر و رئیس هیئت علمی فرانسوی مأمور حفاریهای شوش می‌نویسد[1]:

«هنر ساسانی همچنین الهام‌بخش نقاشان آسیای مرکزی در گچ‌بریهای معابد مقدس بودایی و نساجان مصر و بوزنتیه (بیزانس) بوده است. اما «وارث حقیقی ایران ساسانی، اسلام است» و هر جا که اسلام توسعه یافت اشکال هنر کهن ساسانی را که آخرین پرتو خویش را به نقاط دور دست می‌افکند، با خود انتقال داد».

سِر پرسی سایکس افسر عالی‌مقام و مورخ انگلیسی در کتاب *تاریخ ایران* در

۱. *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه دکتر محمد معین، ص ۳۴۰.

پایان بحث مربوط به تشکیلات و زبان و معماری در دورهٔ ساسانی، چنین اظهار عقیده کرده است[۱]:

«حجاران و هنروران ساسانی مانند معماران کاخهای آنها از آثار پیشینیان خود استفاده کردند، ولی صنعت و هنر خود را چندین برابر ترقی دادند. نقوش برجسته خاصه نقش شاپور اول دارای شکوه و جلال و عظمت بسیار است. اگرچه اسبهای حجاری‌شده‌ای که آرام ایستاده‌اند نتراشیده و زمخت به نظر می‌آیند، ولی بر صفحه‌هایی که اسبان در حال تکاپو هستند روحی در آنها دمیده شده است و زنده و حساس به نظر می‌آیند. نقوش برجسته شکارگاهها مظهر فعالیت و زنده‌اند و در تمام این حجاریها اسلحه و لوازم و آلات جنگ و یراق اسبها با اسلوب کامل فنی و سلیقه عالی حجاری شده‌اند. شاید گفته شود که در نقوش عهد ساسانی چنان‌که در تخت‌جمشید دیده می‌شود تنوع کمتر است، ولی چون اصول معماری اشکانیان و فنون آنها خیلی مبتذل و پست بود، هنرهای زیبای آن دوره در تمام شرق نزدیک انحطاط یافته و صورت بدی به خود گرفته بود، لهذا این پیشرفتی که بر اثر نهضت ملی و جوش میهن‌دوستی در فنون سلسله ساسانی حاصل شده است و کاخهای باعظمت و شکوه و حجاریهای نفیسه‌ای که به وجود آوردند و بالاخره بسط و توسعه‌ای که در صنایع و فنون بشر دادند، قابل بسی توصیف و تمجید است».

مورخ و سیاستمدار شهیر ایرانی مرحوم مشیرالدوله پیرنیا در کتاب *تاریخ ایران باستانی* می‌نویسد[۲]:

«این سلسله در مدت چهار قرن رو به اوج رفت و با وجود اینکه مصادف با مشکلاتی شد که حاصل موقعیت جغرافیایی ایران، مابین امپراتوری روم و مردمان تازه‌نفس قوی شمالی و شمال شرقی بود، مشکلات را به نفع ایران حل کرد. هرگاه مقتضیات عصر و موقعیت جغرافیایی ایران و عدم انحطاط سلسله ساسانی و بلکه ترقی آن را در مدت طولانی چهار قرن با آن همه شاهان نامی، خوب در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که این سلسله، نه فقط در تاریخ ایران نظیر ندارد، بلکه در تاریخ عالم هم نظایر آن نادر است. تشکیلات ساسانی در داخله ایران میراثی بود که از داریوش اول به آنها رسیده بود، ولی چیزهایی که ساسانیان بر

---

۱. *تاریخ ایران*، جلد اول، تألیف سر پرسی‌سایکس، ترجمه دانشمند فقید سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، جلد اول، چاپ وزارت فرهنگ، ۱۳۲۳ ص ۶۵۷.

۲. تاریخ ایران باستانی، تهران، ۱۳۰۶، ص ۴۸۱.

www.tabarestan.info تبرستان

آن افزودند آنها را از جانشینان آن شاه بزرگ متمایز می‌دارد: از آن جمله است دخالت ندادن زنها و خواجه‌سرایان در امور دولتی، تربیت سپاهیان با شهامت، تحکیم مبانی ادارات».

راجع به سلسله ساسانی باید گفت که در زمان نامی‌ترین شاه آن، تولید علم و ادب در ایران شروع شد و اگر خسرواپرویز دنباله آن را قطع نکرده بود، دامنه «رنسانسی» که رفته بود شروع شود، امتداد می‌یافت. فی‌الواقع در زمان انوشیروان برای اولین بار ایرانی با علم یونانی آشنا شد و به شهادت مورخان ادوار اولیه اسلامی، در هیچ زمانی به قدر زمان این شاه به زبان پهلوی کتاب نوشته نشده و ادبیات پهلوی به این اندازه ترقی نکرده بود. بالاخره شهرهای زیادی که از شاهان ساسانی باقی مانده و خرابه‌های سدها و پلها و قلعه‌ها و قصرها، و نیز ترقی حرف و صنایع ایران در آن دوره، از چیزهایی است که بر جهد بی‌حد آنها برای مملکت‌داری شهادت می‌دهد. بنابراین با توجه به هر آنچه در این کتاب گفته شد که تماماً نیز مبتنی بر مدارک است به این نتیجه می‌رسیم که دولت ساسانی هر چند کوچک‌تر از دولت هخامنشی بود، ولی سرآمد دولتهایی بود که آریانهای ایرانی در ادوار تاریخی خود تشکیل دادند».

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر عیسی بهنام

استاد دانشگاه تهران و باستان‌شناس عالی‌قدر ایران ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «نمونه‌هایی از نفوذ هنر باستانی ایران در مغرب‌زمین» در *مجله هنر و مردم*، شماره ۲۷ چنین می‌نویسد:

«هنر ایران در زمان ساسانیان تا اقصی نقاط آسیا از یک طرف و تا کشورهای غربی اروپا مانند فرانسه و اسپانیا از طرف دیگر، نفوذ و برتری خود را پایدار کرده است، همان‌طوری که امروز، بسیاری از هنرهای مغرب‌زمین را بر هنر کشور خود رجحان می‌دهیم، در آن زمان مغرب‌زمینیها فریفته ظرافت و زیبایی هنر ما بوده‌اند».

یکی از این هنرها که مغرب‌زمین را فریفته بود، زری ایران بود که هر مسافری به عنوان یادگار با خود به مغرب می‌برد، و جای تأسف است که امروز تاریخ هنر زری‌بافی در ایران از روی همان قطعات زری که از ایران به مغرب‌زمین یا به شرق اقصی برده شده، روشن گردیده است و در خود سرزمین ما قطعه‌ای از آن به یادگار نمانده است. در اینجا قطعه‌ای از زری ژاپنی قرن سوم هجری را نشان می‌دهیم که به

سبک زریهای ایرانی بافته شده و پادشاهان ساسانی را در حال شکار شیر نشان می‌دهد. زمینه این زری قرمز است و رنگهای سبز و صورتی و آبی و بنفش نیز در آن به کار برده شده است. این قطعه زری امروز در خزانهٔ امپراتوری شوزوین حفظ می‌شود. می‌توان آن را با بشقاب نقره زرین‌فام موزهٔ ارمیتاژ در لنینگراد که شاهپور دوم را در حال شکار نشان می‌دهد مقایسه کرد. نمونه‌های دیگر از این قبیل شواهد بسیار زیاد است که متأسفانه نمی‌توان همه آنها را در این مختصر گنجانید.

کسانی که با کلیساهای دوران رومان در فرانسه آشنایی دارند، توجه کرده‌اند تا چه اندازه نقوش حضرت مسیح در پیشانی کلیساهای آن زمان به نقوش متعدد پادشاهان ساسانی بر روی ظروف نقره، زریها، پارچه‌ها، منبت کاریها و گچ‌بریهای ایران شباهت دارند. کلیساهای دوران رومان متعلق به قرون ده و یازده میلادی است.

برای نمونه عکس جام خسرو را که در کتابخانه ملی پاریس است ارائه می‌دهیم، از خوانندگان دعوت می‌کنیم آن را با نقش برجسته روی سنگ پیشانی کلیسای موآساک فرانسه (قرن ۱۲) مقایسه کنند.

از این گونه نمونه‌ها زیاد است. مثلاً قطعهٔ زری ایران که هم‌اکنون در کلیسای سن ژوزه نگهداری می‌شود، نمونه دیگری از نقوش ساسانی است که مورد تقلید مغرب‌زمینیها قرار گرفته است. از این مقایسه می‌توان نتیجه گرفت که هنر ایران خصوصاً در عهد ساسانیان مورد توجه عموم جهانیان بوده و پدران ما ذوق و سلیقه به‌خصوصی در طراحی نقوش زیبا و اشیای هنری ارزنده داشته‌اند. در حالی که امروز غالباً خود را در این زمینه‌ها وابسته به مغرب‌زمین می‌دانیم و پارچه‌های منقوش به نقش به اصطلاح «کوبیسم»، نظر هم‌میهنان ما را جلب کرده است و هیچ‌کس حاضر نیست در خانه خود لااقل یادگاری از هنر قدیم پدران ما داشته باشد. آنچه را که داشتیم به خارجیان فروختیم و امروز آن یادگاریها، در موزه‌های خارجی باعث افتخار است.

برای فرار از طولانی شدن کلام اضافه می‌شود که در زمینه‌های زیر هنر ایران ساسانی مورد تقلید مغرب‌زمینیها قرار گرفته است:

۱. در بسیاری از کلیساهای رومان در اروپای غربی از ابنیه ایران ساسانی تقلید شده است.

۲. نقوش برجسته کلیساهای بسیاری از نقاط اروپا رونوشتی از نقوش ساسانی است.

۳. زریهای ایران مورد توجه تمام جهان بود.

www.tabarestan.info تبرستان

۴. موضوعهای معمول در نقوش ایران ساسانی روی بسیاری از جعبه‌ها و دیوارهای ابنیه‌ها و پارچه‌های مغرب‌زمین رسوخ کرده است.

۵. تقریباً تمام آنچه امروز با نام هنر اسلامی شناخته می‌شود، از ایران ساسانی به سایر نقاط مسلمان‌نشین رفته است.

۶. گنبد و ایوان مساجد چهار ایوانی و قوسهای جناقی منحصراً از ایران به نقاط دیگر دنیا رفته است.

بنابراین نمی‌توان منکر شد که تمدن و هنر ایران ساسانی در ایجاد تمدن کنونی سهم بسیار بزرگی داشته و نباید بنیاد آن را ناچیز گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

ضمیمه

تقسیمات جغرافیایی پادشاهی ساسانی

www.tabarestan.info تبرستان

برحسب نوشته موسی خورنی

راجع به حدود و حوزه فرمانفرمایی شهریاران ساسانی در صفحه ۲۴۴ مطالبی ذکر شد. بر آنچه گفته شد باید اضافه کرد که کتابی از یک مورخ ارمنی به نام موسی خورنی «مؤسس حوزناستی» در دست است که مارکوارت دانشمند و محقق آلمانی آن را ترجمه و با شرحی به اسم «ایرانشهر» چاپ و منتشر کرده است. چون مورخ نام‌برده در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم میلادی می‌زیسته و تقسیماتی که در کتابش ذکر شده مربوط به قرن ششم میلادی و زمان خسروانوشیروان است، از این رو محققان معتقدند که این کتاب یک‌صد سال بعد و به نام او نوشته شده است. در هر حال چون مطالبش از استانها و شهرستانها و بخشهای ایران در زمان ساسانیان صحبت می‌کند برای ما مفید و سند ارزنده‌ای است و به همین لحاظ قسمتهایی از آن که مربوط به بحث ماست نقل می‌شود[1]:

الف) غرب. کوست خور بران (خور وران) که از شهرستانهای زیر تشکیل می‌شده است:

۱. مای «ماه یامادا»: از معبر حلوان تا همدان. کنگاور هم جزء این شهرستان بوده است. کلمه مای همان ماد قدیم است که بعدها ماه شد، چنان‌که بعضی از

---

۱. *تاریخ ایران باستانی*، تألیف مشیرالدوله پیرنیا، ص ۵۱۹.

قسمتهای نهاوند و عراق عرب امروز را در دوره‌های اسلامی ماه نهاوند، ماه بصره[۱]، ماه‌کوفه[۲] و غیره و در جمع ماهات می‌گفتند.

۲. ماسپتان یا مَسْپَتَنْ «ماسَبَذان[۳] دوره اسلامی».

۳. مهرکان کتک «مهرجان قَزَقْ»[۴].

۴. کَشْکَر در نزدیکی تیسفون.

۵. گَرْمکان «جرمقان»، کرسی آن کرخای سابق یا کرکوک امروزی بوده است.

۶. اران آسان کَرْت کَوْات یعنی «شهرقباد که ایران را امن کرد» یکی از شهرهای سواد[۵] نزدیکی موصول.

۷. نوهاترا (نُتات رَج) هاترای جدید (الحضر جدید) در بلوک موصل. هنوز ویرانه‌های کاخ اشکانیان در آنجا دیده می‌شود.

۸. شیزکان نزدیکی دریاچه اورمیه ـ ناحیه اشنویه.

۹. اَرْزَن «اَرْهَن» «آرزانن رومیها» یکی از پنج ولایتی که شاپور بزرگ از رومیها پس گرفت. در ارمنستان نزدیکی ارز روم در مشرق میافارقین، جانب غربی رودخانه «سربط» واقع است. در سال ۴۳۸ هجری که ناصرخسرو دهلوی این شهر را دیده، آباد بوده و می‌نویسد که «شهری آبادان و نیکو و با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیک و در آنجا در آذرماه پارسیان دویست من انگور به یک دینار

---

۱. ماه‌البصره شهر نهاوند در چهل میلی جنوب همدان واقع است و در زمان ساسانیان شهر مهمی بوده و چون سپاهیان اسلام که آنجا را گشودند، از اهالی بصره بودند، آن شهر را ماه‌البصره موسوم کردند، زیرا خراجی که از آن شهر حاصل می‌شد به معاش کسانی که در بصره از بیت‌المال مستمری دریافت می‌داشتند، اختصاص داشت.

۲. دینور را ماه‌الکوفه می‌گفتند، زیرا عایدات این شهرستان به معاش اهل کوفه اختصاص داشت.

۳. ماسبذان امروز به ناحیه‌ای در جنوب دشت ماهی‌دشت گفته می‌شود، قزوینی از معادن زاج و گوگرد و شوره و نمک این محل صحبت کرده است.

۴. ماسبذان و مهرجان در باختر لرستان کوچک و در مرز باختری عراق عرب قرار داشته‌اند و شهرهای معروف آنها سیروان و صیمره بوده است. مورخان اسلامی از قبیل یاقوت و قزوینی از این شهرها توصیفهایی کرده‌اند.

۵. سواد را در زمان ساسانیان سورستان و بعضی از جغرافی‌نویسان آسورستان نوشته‌اند. در زمان عباسیان سودا یکی از ۱۲ استان بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

می‌فروختند». حمدالله مستوفی در قرن هشتم آن را ارزنه نامیده است و البته با ارزنةالروم و ارضروم فرق دارد و یکی نیست.

ب) جنوب (نیم‌روز)

۱. پارس که شهرهای معروف آن استخر، بیشاپور، اردشیرکوره، دارابگرد اَرّکان، پَسا بوده است.

۲. خوزستان که شهرهای معروف آن گندی‌شاپور و هرمزد اردشیر بود که بعدها رام هرمز نامیده شد.

تبرستان www.tabarestan.info

۳. سپاهان (اصبهان)، این شهر جزء ولایتی بود به نام پَرِیْتَکان (فریدن امروزی).

۴. کُرمان (گُرمانای زمان هخامنشی)، کرمان امروزی.

۵. توران و مکوران (مکران).

۶. سند و سِرمان.

۷. سپیت (اسبیذ و سبیج) بین نرماشیر و سیستان. نرماشیر در اصل نوهرمز اردشیر بوده است.

۸. وَشت در بلوچستان امروزی نزدیکی (سرحد) خاش.

۹. سگستان «سیستان».

۱۰. زابلستان در افغانستان غربی، منطقه‌ای که شهر غزنه در آنجا بوده است.

۱۱. میشان (میسان) نزدیک خوزستان.

۱۲. هَگَرْ «هَجَرْ» کرسی بحرین در ساحل غربی خلیج فارس (این بحرین غیر از جزیره بحرین امروزی است).

۱۳. پنیات اردشیر در قطیف ساحل خلیج فارس.

۱۴. دیرین (دارین) جزیره‌ای از جزایر بحرین.

۱۵. میش ماهیگ «مسماهیج»، ماش ماهی میان بحرین و عمان.

۱۶. مَزون اسم ایرانی عمان در شبه جزیره عربستان، کنار خلیج فارس. کرسی آن در زمان قدیم صحار نام داشته است.

۱۷. خورِ هِرستان (لارستان امروزی).

۱۸. دی بول (الدّیبل عربی) نزدیک لاری بندر.
۱۹. سُپال «اسپهله مالورا» در ناحیه مهران در سرزمین سند.

ج) شمال (اَپاختر)

۱. آتورپاتَکان آذربایجان کنونی دارای دو کرسی‌نشین گَنْزَک و اردبیل.
۲. اَرْمَن ارمنستان شرقی (وان).
۳. وَرْژَن «گرژان» همان جرزان عرب و گرجستان امروزی.
۴. اَران (ارّان) در قفقازیه مابین رود کورا و ارس و دریای خزر.
۵. بَلَ سَکان (بلاسجان عرب) براسکان چهارده فرسخی اردبیل.
۶. سیسکان (سیسجان عرب) کنار رود ارس.
۷. ری (رَگَ) رِی.
۸. گیلان.
۹. شنچان (لارجان یا لارز ادوار اسلامی) نزدیکی آمل.
۱۰. دَیلوم (دیلم عرب) شامل چالوس - تارم - شاهرود.
۱۱. دُمْ باوَند (دنباوند عربها)، دماوند امروزی.
۱۲. تپورستان (پشتخوارگر یا پَذَشخوارگر) طبرستان و مازندران امروزی.
۱۳. رویان جزء دیلم.
۱۴. آمل.

د) شرق (خوراسان) شامل شهرستانهای زیر:

۱. اهمدان، ولایت همدان.
۲. کومش(قومس عرب) دامغان و حوالی آن.
۳. وَرکان (گرگان).
۴. اپرشهر یا ابرشهر(نیشابور).
۵. مرو.
۶. هرو (هرات).
۷. نساء میانک (میمنه قرون اسلامی).
۸. بژین (آبشین) افشین عرب در غرچستان قسمت علیای رود مرغاب.

www.tabarestan.info تبرستان

۹. تالکان (طالقان) سه منزلی مروالرود از سمت بلخ. چنگیز در ۶۱۷ این شهر را به‌کلی خراب و با خاک یکسان کرد.
۱۰. گورگان «جوزجان قرون اسلامی» یا جوزجانان ناحیه باختری بلخ.
۱۱. اندراپ «اندرآب» نزدیکی معبر هندوکش.
۱۲. وشت (خواست یا خاست).
۱۳. هَروم (هماره عرب).
۱۴. سمنگان (سمنجان عرب).
۱۵. زَم در کنار جیحون.
۱۶. پیروز نخجیر نزدیکی بلخ.
۱۷. ازین آوازک حدود مملکت هیاطله.
۱۸. ورچان (ولوالج قرون اسلامی) قندز حالیه.
۱۹. من سان در نزدیکی فاریاب.
۲۰. کچَک (گنزه عربی).
۲۱. آسان و چهاریک در نزدیکی بلخ.
۲۲. بهل بامی (بلخ بامیان) همان بلخ معروف.
۲۳. تَرمذ کنار جیحون.
۲۴. چَریمنکان (جرمنکان) مقابل ترمذ.
۲۵. شیر بامیکان شیر بامیان همان بامیان.
۲۶. دِزرویین بخارای قرون بعد.

تبرستان
www.tabarestan.info

چند توضیح

مربوط به صفحه ۱۳، وصف طاقدیس:

پروفسور پوپ در کتاب Survey of Iranian arts تخت طاقدیس را چنین توصیف کرده است:

«طاقدیس در چند ردیف یا طبقه ساخته شده بود و هر طبقه برای اشخاص مخصوصی بود و از روی نقشه تالار صدستون تخت‌جمشید درست شده بود. درازای آن ۱۸۰ ذرع، پهنا ۱۳۰ یا ۱۲۰ ذرع و بلندی آن پانزده ذرع بود و گنجایش

نشستن یک هزار تن را داشت که در سه ردیف جداگانه می‌نشستند. روی تخت کتیبه‌ای بود که در آن سنگ لاجورد نشانده بودند و رنگ آسمان را می‌نمود. پله‌ها از چوب سیاه و آبنوس ساخته شده بود و روی آنها ورقی طلا گرفته بودند. پرده‌ای به اندازه ۹۵ پا بلند، زربفت با زنجیرهای زرین آویزان بود و بر آن صور کرات و گردش سیارگان و تصاویر شاهان ایران با تخت و تاجهای مخصوص هر یک از آنها و نقشه کشورها رسم شده بود. بر روی تخت فرشهای زیبای مزین به جواهر و مروارید گسترده بودند. گردش سیارگان را چنان نشان داده بود که ستاره‌شناس به‌آسانی جای سیاره را می‌شناخت. مجالس بزم و شکارگاه نیز نقش شده بود و افزاری ساعت‌مانند گذاشته بودند که اوقات و ساعتهای شبانه‌روز را تعیین می‌کرد. گفته‌اند چهار عدد قالیهای زیبا بود که برای هر چند ماه یکی گسترده می‌شد. به این ترتیب طاقدیس تخت نبود، بلکه مکان تخت بود و شکل آن طاق‌مانند بود و از عجایب عصر شمرده می‌شد. نظر به اهمیتی که به نشان دادن بروج و آسمان و سیارگان و ستارگان می‌دادند، جهان‌نما بلکه آسمان‌نما بود. خارج از طاقدیس باز جایی برای درباریان بود که سقف آن بر ستونها برپا بود. این طاق را یک هزار و دویست و بیست کارگر و مهندس و ستاره‌شناس در دو سه سال به انجام رسانیدند و البته پیش از آنکه کار آغاز شود، لوازم آن را جمع کرده بودند».[۱]

مربوط به صفحه ۸۲، وضع اجتماعی و طبقات و رسوم و آداب مردم:

شاهنامه ثعالبی در مورد انوشیروان می‌نویسد:

«وی از دقت در تعلیم و تربیت اولاد مردم پست جلوگیری می‌کرد و می‌گفت، همین که فرزندان مردم پست تعلیم و تربیت ببینند به فکر مقامات عالیه می‌افتند و چون به مقامات مزبوره رسند به خود اجازه می‌دهند که اشراف‌زادگان را تحقیر کنند».[۲]

مربوط به صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵، آتشکده‌های بیشاپور کازرون:

در کتاب *حدودالعالم* راجع به شاپور کازرون و اینکه در قرن چهارم هجری در هر محل دو آتشکده بزرگ وجود داشته، چنین نوشته شده است:

«بشاور شهری است توانگر و از گرد وی یکی باره داشت، شاپور خسرو کرده

---

۱. *ایران‌نامه، تاریخ ساسانیان*، تألیف پروفسور عباس مهرین (شوشتری)، ص ۲۷۹.

۲. *شاهنامه ثعالبی*، به قلم ابومنصور عبدالملک بن محمد اسماعیل الثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸، ص ۲۹۲.

www.tabarestan.info تبرستان

است و اندر وی دو آتشکده است کی آن را زیارت کنند و به نزدیک وی کوهی است کی بر آن کوه صورت هر ملکی و موبدی و مرزبانی کی پیش از وی بوده است نگاشته است و سرگذشتهای ایشان بر آن جای نبشته است و اندر حد وی کوهی است کی از وی دودی همی برآید کی هر مرغی کی بالای آن دود بپرد بسوزد و بیفتد.»

«کازرون به نزدیک دریای یونست، شهری است بزرگ و آبادان و با خواسته بسیار و اندر وی دو آتشکده است کی آن را بزرگ دارند».[1]

فردوسی بنای مدائن را این‌طور سروده است:

تبرستان www.tabarestan.info

ز ایوان خسرو کنون داستان — بگویم که پیش آمد از راستان
چنین گفت روشندلی پارسی — که بگذشت با کام دل چارسی
که خسرو فرستاد کسها به روم — به هند و به چین و به آباد روم
برفتند کاریگران سه هزار — ز هر کشوری آنکه بد نامدار
چو صد مرد بگزید اندر میان — از ایران و اهواز و از رومیان
از ایشان دلاور گزیدند سی — از آن سی، دو رومی یکی پارسی
گرانمایه مردی که بدهند سی — بگفتار بگذشت از پارسی
بدو گفت شاه، این ز من درپذیر — سخن هر چه گویم همه یادگیر
یکی جای خواهم که فرزند من — همان تا دو صد سال پیوند من
نشیند بدو، در نگردد خراب — ز باران و از برف و از آفتاب
مهندس بپذرفت از ایوان شاه — بدو گفت «من دارم این دستگاه»
چو دیوار ایوانش آمد بجای — بیامد به پیش جهان کدخدای
بریشم بیاورد تا انجمن — بتابند باریک تابی رسن
ز بالای دیوار ایوان شاه — بپیمود تا خاک دیوارگاه
رسن سوی گنج شهنشاه برد — ابا مهر گنجور او را سپرد
وزآن پس بیامد به ایوان شاه — که دیوار ایوان برآمد بماه
«چو فرمان دهد خسرو زودیاب — نگیرم بدان کار کردن شتاب

۱. *حدودالعالم*، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۳۲.

چهل روز تا کار بنشیندم ز کاریگران شاه بگزیندم»
بدو گفت خسرو که «چندین زمان چرا خواهی از من تو ای بدگمان؟
نباید که داری تو زین دست باز به زر و به سیمت نیاید نیاز»
بفرمود تا سی هزارش درم بدادند تا وی نباشد دژم
بدانست کاریگر راستگوی که عیب آورد مرد دانا بدوی
اگر گیرد از کار ایوان شتاب اگر بشکند، گم کند نان و آب
شب آمد شد آن کارگر ناپدید چنان شد کز آن پس کس او را ندید
چو بشنید خسرو که فرغان گریخت به گوینده‌بر، خشم فرغان بریخت
چنین گفت «کورا که دانش نبود چرا پیشی او فزونی نمود
«دگر گفت کاریگران آورید گچ و سنگ و خشت گران آورید
بجستند هرکس که دیوار دید ز بوم و بر شاه شد ناپدید
به بیچارگی دست از آن بازداشت همی گوش و دل سوی اهواز داشت
کز آن شهر کاریگر آید کسی نماند چنان کار بی‌سر بسی
بسی جست استاد آن تا سه سال ندیدند کاریگری را همال
بسی یاد کردند از آن کارجوی به سال چهارم پدید آمد اوی
همانگاه رومی بیامد چو گرد بدو گفت شاه ای کهنکار مرد
«بگو تا چه بود اندرین پوزشت به گفتار پیش آید آموزشت»
چنین گفت رومی که گر شهریار فرستد مرا با یکی استوار
بگویم بدان کارها پوزشم به پوزش کجا باید آموزشم؟
فرستاد و رفتند از ایوان شاه گرانمایه استاد با نیکخواه
همی برد دانای رومی رسن همان مرد را نیز با خویشتن
بپیمود بالای کار و برش کم آورد کار از رسن هفت رش
چنین گفت رومی که «گر زخم کار برافزودمی بر سرای شهریار
نه دیوار ماندی نه طاق و نه کار نه من ماندمی بر در شهریار»

www.tabarestan.info تبرستان

بدانست خسرو که او راست گفت / کسی راستی را نباید نهفت
چو شد هفت سال آمد ایوان بجای / پسندیده مردم نیک‌رای
مر او را بسی آب داد و زمین / درم داد و دینار و کرد آفرین
همی کرد هرکس به ایوان نگاه / به نوروز رفتی بدان جای شاه
کسی در جهان کاخ چونان ندید / نه از نامور کاردانان شنید
یکی حلقه از زر همه ریختند / از آن جای خرم درآویختند
فروهشته زو سرخ زنجیر زر / به هر مهره در فشانده گهر
چو رفتی شهنشاه بر تخت عاج / بیاویختندی به زنجیر تاج
به نوروز چون برنشستی به تخت / به نزدیک او مردم نیک‌بخت
فروتر ز موبد مهان را بدی / بزرگان و روزی دهان را بدی
بزیر مهان جای درویش بود / کجا خوردش از کوشش خویش بود
برآنسان بزرگی کس اندر جهان / ندارد به یاد از کهان و مهان

www.tabarestan.info تبرستان



منظره یزد خواست و بقایای ویرانه‌های ساسانی. از کتاب *اقلیم پارس*، تألیف سید محمدتقی مصطفوی

منابع و مآخذ

۱. *ایران در زمان ساسانیان*، تألیف آرتور کریستن‌سن.
۲. *وضع دولت و ملت ساسانیان*، تألیف کریستن‌سن.
۳. *نامه کرتیر به کوشش* مجتبی مینوی.
۴. *تاج* جاحظ.
۵. *تجارب‌الامم* ابوعلی مسکویه.
۶. *تجارب السلف*.
۷. *تاریخ بلعمی*.
۸. *تاریخ طبری*.
۹. *تاریخ ابوالفدا*.
۱۰. *مقدمه ابن‌خلدون*.
۱۱. *آثارالباقیه* ابوریحان بیرونی.
۱۲. *التنبیه و الاشراف* مسعودی.
۱۳. تاریخ سنی ملوک‌الارض *و الانبیاء*، تألیف حمزه اصفهانی.
۱۴. *الجماهیر* بیرونی.
۱۵. *سیاست‌نامه* خواجه نظام‌الملک.
۱۶. *تاریخ ایران باستانی*، تألیف مشیرالدوله پیرنیا.
۱۷. *تاریخ ایران*، تألیف سر پرسی سایکس، ترجمه فخر داعی.
۱۸. *تاریخ ساسانیان*، تألیف فروغی.
۱۹. *تمدن ساسانی*، تألیف استاد سعید نفیسی.
۲۰. *زین‌الاخبار* گردیزی.
۲۱. *تاریخ جواهر در ایران*، تألیف عباس اقبال.
۲۲. *المحاسن و الاضداد*.
۲۳. *ایران بعد از اسلام*، تألیف عباس خلیلی.
۲۴. *جنگهای ایران و روم*، تألیف پروکوپیوس.

تبرستان
www.tabarestan.info

۲۵. *آیین نامک*.
۲۶. *می‌نو خرد*.
۲۷. *زن در حقوق ساسانی*، تألیف استاد بارتولمه، ترجمه دکتر صاحب‌الزمانی.
۲۸. *دادیستان دینیک*.
۲۹. *ارداویرافنامه*، تألیف دکتر رحیم عفیفی.
۳۰. کتاب *روایات داراب هرمزد*.
۳۱. کتاب *صد درنتر*.
۳۲. *واچک ای چند آتوربات مهراسپندان*.
۳۳. *خسرو قبادان وریدکی*.
۳۴. *یادگار بزرگمهر*.
۳۵. *خلاصه العجایب*.
۳۶. *مجمل‌التواریخ و القصص*.
۳۷. *شاهنامه ثعالبی*.
۳۸. *تاریخ ساسانیان*، تألیف عباس شوشتری (مهرین).
۳۹. *دینکرد*، تألیف دکتر جواد مشکور.
۴۰. *تاریخ ابن‌عبری*.
۴۱. *فارس‌نامه* ابن‌بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی.
۴۲. *فارس‌نامه* ناصری.
۴۳. *مرآت‌البلدان*.
۴۴. *شیرازنامه* ابن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی.
۴۵. تاریخ یعقوبی.
۴۶. فردوسی المرشدیه، به کوشش ایرج افشار.
۴۷. *تاریخ بخارا* ابن‌قتیبه.
۴۸. *مرزبان‌نامه*.
۴۹. *مروج‌الذهب* مسعودی.
۵۰. ملل و نحل.
۵۱. تاریخ مطهر بن‌طاهر المقدیسی.
۵۲. *غرر اخبار* الملوک ثعالبی.
۵۳. *تحفة‌العالم*.
۵۴. *بستان‌السیاحه*.
۵۵. *معجم‌البلدان* یاقوت.
۵۶. *آثار عجم* فرصت‌الدوله شیرازی.

تبرستان
www.tabarestan.info

۵۷. *اقلیم پارس*، تألیف سید محمدتقی مصطفوی.
۵۸. *نزهة‌القلوب* حمدالله مستوفی.
۵۹. *سرزمینهای خلافت شرقی*، تألیف لیسترنج.
۶۰. *نظام‌التواریخ*.
۶۱. *سفرنامه اوژن فلاندن*.
۶۲. *سفرنامه دیولافوا*.
۶۳. *میراث ایران*، از نشریات بنگاه ترجمه و تألیف کتاب.
۶۴. *تمدن ایرانی*، ترجمه دکتر عیسی بهنام.
۶۵. *جغرافیای تاریخی ایران*، تألیف استاد بارتلد، ترجمه حمزه دادور.
۶۶. *کتاب خزانه تخت‌جمشید*، تألیف دکتر اشمیت.
۶۷. کتاب *شهرستانهای ایران*.
۶۸. *ایران از آغاز تا اسلام*، تألیف دکتر گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین.
۶۹. *شاهکارهای هنر ایران*، تألیف پروفسور پوپ، ترجمه دکتر خانلری.
۷۰. *تاریخ صنایع ایران*، تألیف کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله فریار.
۷۱. *کتاب اوج اعتلای بیزانس* (عصر ایمان)، تألیف ویل دورانت.
۷۲. *فرهنگ ایران زمین*.
۷۳. *ایران از نظر خاورشناسان*، تألیف استاد دکتر شفق.
۷۴. *راههای باستانی غرب*، تألیف سراورل استین، ترجمه دکتر بهمن کریمی.
۷۵. کتاب *مجالس‌المومنین*.
۷۶. *تذکره شوشتری*.
۷۷. *اغانی*.
۷۸. *حدودالعالم*.
۷۹. *تاریخ ابن اثیر*.
۸۰. *شاهنامه* فردوسی.
۸۱. *دیوان* خاقانی.
۸۲. *دیوان* حکیم نظامی.
۸۳. *برهان قاطع*.
۸۴. *مسالک و ممالک* استخری، به کوشش ایرج افشار.
۸۵. *سیرةالملوک*.
۸۶. *فتوح‌البلدان*.
۸۷. *الفهرست* ابن‌الندیم.
۸۸. *مجله نقش و نگار*.

تبرستان
www.tabarestan.info

۸۹. مجله هنر و مردم.
۹۰. مجله یغما.
۹۱. مجله مهر.
۹۲. مجله هوخت.
۹۳. مجله خواندیها.
۹۴. مجله کاوه.
۹۵. ژورنال آزیاتیک.
۹۶. مجله آموزش و پرورش.
۹۷. مجله اطلاعات ماهانه.
۹۸. مجله سخن.
۹۹. مجله دانشکده ادبیات تهران.
۱۰۰. مجله دانشکده ادبیات تبریز.
۱۰۱. اخبارالحکماء قفطی.
۱۰۲. روضة‌الصفا.
۱۰۳. هزاره فردوسی.
۱۰۴. تاریخ سیستان.
۱۰۵. اشدالازار
۱۰۶. اندرز خسرو کواتان.

تبرستان
www.tabarestan.info

کتابشناسی

(آثار مؤلف)

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. گزارش کاوشهای علمی پاسارگاد، ضمیمه جلد اول *گزارشهای باستان‌شناسی*، تهران، ۱۳۲۹.
۲. *تاریخ پیدایش خط و تحول آن در شرق باستان* و ترجمه کتیبه‌های میخی و پهلوی، شیراز، ۱۳۲۹.
۳. *پارسارگاد یا قدیمی‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران*، شیراز، ۱۳۳۰.
۴. جلد دوم گزارشهای باستان‌شناسی حاوی کاوشهای دوازده سالهٔ بنگاه علمی تخت‌جمشید در پاسارگاد و تخت‌جمشید و تپه‌های ماقبل تاریخی مرودشت، شیراز، ۱۳۳۱.
۵. *شرح آثار تاریخی جلگه مرودشت*، شیراز، ۱۳۳۱.
۶. پارس در عهد باستانی»، ضمیمه نشریه شماره ۳ *کانون دانش پارس*، شیراز، ۱۳۳۲.
۷. *شرح آثار تخت‌جمشید* به زبان انگلیسی، شیراز، ۱۳۳۳ (ترجمه آقای شارپ).
۸. *شرح آثار تخت‌جمشید* به زبان فارسی با همکاری آقای سید محمدتقی مصطفوی، شیراز، ۱۳۳۴.
۹. *شرح کاوشهای آثار پاسارگاد* به زبان انگلیسی، شیراز، ۱۳۳۵ (ترجمه آقای شارپ).
۱۰. *شرح آثار تاریخی و تاریخ شیراز* به زبان انگلیسی، ۱۳۳۵ (ترجمه آقای شارپ).
۱۱. شرح آثار تاریخی و تاریخ شیراز به زبان فارسی، شیراز، ۱۳۳۷.
۱۲. جلد چهارم *گزارشهای باستان‌شناسی* حاوی کاوشهای هشت ساله بنگاه علمی تخت‌جمشید در پاسارگاد و تخت‌جمشید و تپه‌های ماقبل تاریخی، شیراز، ۱۳۳۸.
۱۳. *تمدن هخامنشی*، جلد اول، ۱۳۴۱.
۱۴. *تمدن ساسانی*، جلد اول، ۱۳۴۲.
۱۵. *تمدن هخامنشی*، جلد دوم، ۱۳۴۳.
۱۶. *تمدن ساسانی*، جلد دوم (کتاب حاضر، ۱۳۴۴).
۱۷. یک سلسله مقالات در دوره اول و دوم *مجله دانشکده ادبیات شیراز*.
۱۸. سی مقاله راجع به بنیاد شاهنشاهی ایران در *روزنامه پارس شیراز*، ۱۳۴۰.
۱۹. سی مقاله در *روزنامه گلستان*، چاپ شیراز در سال ۱۳۴۱ راجع به تمدن قدیم فلات ایران.
۲۰. یک سلسله مقالات تاریخی و اجتماعی در *روزنامه عدل*، شیراز در سالهای ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴.
۲۱. یک سلسله مقالات در روزنامه کهنسال *بهار ایران*، شیراز.
۲۲. چند مقاله در *مجله فروغ تربیت*، شیراز.

نمایه

آ

آباده ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۳۴
آبشین ۳۲۰
آبوبا پلیسکا ۱۱۰، ۳۰۵
آپ پیان ۱۸۴
آپادانا ۱۶۵
آپارخشتر ۲۴۵
آپامه ۱۸۴
آپولو ۲۳۸
آپومایا ۲۴۵
آتروپاتکان ۲۴۵
آتورپاتَکان ۳۲۰
آثار عجم ۱۲۵، ۳۲۸
آثارالباقیه ۲۳
آدانا ۲۴۶
آذر خورشید آذر ۹۷
آذر فرنبغ ۵۶
آذربادگان ۴۹، ۵۹
آذربایجان ۴۸، ۵۹، ۶۵، ۷۵، ۱۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۰
آذربد مهرنارسه ۵۴
آذربذ مهر اسپندان ۵۵
آذرفربک ۹۷
آذرگشنسب ۹۷، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۸
آذرنرسه ۱۰
آرا خوزی ۲۴۶
آراکیا ۲۳۸، ۲۳۹
آران ۴۸، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۸۴، ۲۴۴، ۳۲۰
آرتاخشتر ۲۹۹
آرتان ۲۴۵
آرتمیس توروپل ۲۳۸
آردان ۲۴۵
آریا ۲۴۶
آریانا (ارتشبد بهرام) ۱۵۷
آزاذ شاذ ۵۶
آزرمیدخت ۱۰، ۹۷، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۳
آزرمین‌دخت ۲۶
آژمیخ ۲۴۵
آسک ۱۴۸
آسیای صغیر ۱۱۵، ۱۸۹، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۱
آشور ۱۶۴، ۲۴۵، ۲۴۶
آق اولی ۲۲۵
آق‌قوینلو ۲۱۵
آل بویه ۲۱۸
آل ساسان ۱۸
آل مردشاد ۵۱
آل مرزبان بن زادویه ۵۱

www.tabarestan.info تبرستان

آل مرزبان خداداد ۵۱
آلان ۱۲، ۴۸، ۷۵، ۱۵۴، ۲۴۵
آلبانی ۶۴، ۲۴۴
آل‌زیار ۱۶۸
آلمان ۳۱۰
آلینها ۸۰
آمد ۸۰
آمل ۳۲۰
آمویه ۲۴۴
آمین مارسلین ۱۵، ۶۶، ۷۸، ۸۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۴۶
آناتولیوس ۲۸
آناط ۲۴۵
آناهیتا ۹۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۵۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰
آنتیوخوس ۱۸۴
آنتیوک ۲۴۵، ۲۴۶
آندرستن ۲۳۸
آنطینو ۳۱۱
آویدیوستی کاسیوس ۱۷۰
آیین‌نامک ۳۷، ۳۲۸

ا

ابخاز ۷۵
ابرج ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴
ابرسام ۵۳، ۲۵۳
ابرشهر ۳۲۰
ابرقو ۲۰۳
ابروان ۵۳، ۲۲۵
اُبُلّه ۲۱۲
ابن الاثیر جوزی ۲۰۷
ابن حوقل ۱۸۶
ابن خرداذبه ۴۹
ابن خلدون ۲۲
ابن فقیه ۲۱۸
ابن قتیبه ۲۶۳
ابن مقفع ۱۷۴
ابن‌البلخی ۱۳، ۴۶
ابوالحسن احمد بن عبدالله بن رزیق بغدادی ۱۸۶
ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی ۲۰۶
ابوالغوث ۱۷۷
ابوالفدا ۹، ۸۳، ۳۲۷
ابوالفرج اصفهانی ۱۷۴
ابوبکر (خلیفه اول) ۱۵۰
ابوتمام ۱۷۴
ابوریحان بیرونی ۲۳، ۳۲، ۳۲۷
ابوزید بلخی ۵۱
ابوسعید عبدالحی گردیزی ۳۶
ابوشجاع سلطان‌الدوله ۲۰۱
ابوکالیجار (محی‌الدین) ۲۰۱
ابی‌نصر بهاءالدوله ۲۰۱
ابی‌نواس ۱۷۴، ۱۸۳
اپرشهر ۳۲۰
اپی فانیا ۲۴۶
اتابک ابوبکر سعدزنگی ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵
احوص ۱۸۳
اخمین ۳۱۱
ادراگ ۲۶۴
ادریس بن عمران ۲۰۷
ادنوالا ۱۵۶

www.tabarestan.info تبرستان

ادیابن ۴۹، ۲۴۵
اذکان ۲۰۴
اران آسان کَرْت کَوْات ۳۱۸
اَرت خشتر ۱۱۶، ۲۵۳
ارتبیدس ۵۱
ارتمیته ۱۸۷
ارّجان ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۹۱
ارخمان ۲۰۳
ارد ۲۰۴
ارداویرافنامه ۹۲، ۹۳، ۳۲۸
اردبیل ۲۱۵، ۳۲۰
اردشیر (بنیان گذار شاهنشاهی ساسانی) ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۸۳، ۸۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸
اردشیر خوره ۲۱۷
اردشیر دوم ۱۷، ۴۹، ۵۲، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۵۶، ۲۹۹
اردشیر سوم ۲۶۲
اردشیرخوره ۵۳، ۵۷، ۱۶۱، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۳۱۹
اردوان ۱۲، ۵۳، ۱۳۲، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۵۳، ۲۹۲
ارز ۱۴۸، ۳۱۸
اَرْزَن ۳۱۸
ارزنةالروم ۳۱۹
ارس ۳۲۰
ارضروم ۳۱۹
ارکادیوس ۲۸، ۲۵۷
ارکان ۳۱۹
ارمنستان ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۸۰، ۱۶۲، ۲۲۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۲۰
ارمنی ۹، ۳۴، ۸۰، ۱۰۴، ۱۶۸، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۱۷
ارمینا ۲۴۵
ارن‌تس (رود) ۱۸۴
ارهن ۳۱۸
اروند رود ۱۷۱
اریستون ۲۴۵
ازارس ۷۸
اسبیذ ۳۱۹
اسپانبر ۱۶۵، ۱۶۸
اسپانیا ۱۱۵، ۳۱۴
اسپندیاذ ۵۰، ۵۳
اسپهله مالورا ۳۲۰
اسپوراکان ۲۴۵
اسپیدس بویه ۵۴
استخر ۲۳، ۱۰۹، ۱۶۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۹۰، ۲۹۱،

www.tabarestan.info تبرستان

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۹
استخریات ۱۹۵
استرزیگوفسکی ۳۰۳، ۳۰۶
استریمون (رود) ۱۵
اسفندیار ۲۰۴، ۲۳۵
اسفید بذ ۲۰۴
اسفیدان ۲۰۵، ۲۰۶
اسکندر مقدونی ۱۰۹، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۰۷
اسکندریه ۱۶۴، ۲۴۵، ۲۶۱
اسلان ۲۰۴
اسماعیل (پادشاه صفوی) ۲۱۵، ۳۲۲
اسود بن یعفر ۱۸۳
اشک ششم ۱۹۶
اشمیت (دکتر اریک) ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۳۲۹
اشنویه ۳۱۸
اصبهان ۳۱۹
اصطخر بن طهمورث پیشدادی ۲۰۷
اصطخری (حسن بن احمد بن یزید استخری) ۵۱، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴
اصفهان ۵۸، ۱۰۶، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۶۴، ۳۰۱
اغانی ۱۷۴، ۱۸۳، ۳۲۹
اغرستان ۲۲۸
افشار (ایرج) ۵۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۵، ۳۲۸، ۳۲۹
افشین ۳۲۰
افغانستان ۱۱۳، ۳۱۹
افلاطون (رحیم) ۲۹۰
اقلید ۲۰۳، ۲۰۶
اقلیم پارس ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۶، ۳۲۹
اگرپیاس ۲۴۶
اقبال (عباس) ۴۰
الادیب ۲۷
الب ارسلان ۲۰۷
التاجو ۲۱۴
التنبیه والاشراف ۵۷، ۱۹۹
الجماهر ۳۲
الحضر ۳۱۸
الدیبل ۳۲۰
الکساندر سوروس ۲۵۳
المتوکل (خلیفه عباسی) ۱۷۴
المحاسن و الاضداد ۴۰، ۳۲۷
المشتی ۳۱۰
ام‌السعاتیر ۱۶۵
امامزاده جعفر ۲۲۰
امانوئل ۳۴
امیررستم ۲۱۵
امیل مال ۳۰۹
امودون ۲۴۶
اناطول ۱۰۲
انباری (محمد بن قاسم) ۱۸۳
انبوران ۱۴۸، ۱۴۹
انطاکیه ۷۸، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۴،

www.tabarestan.info تبرستان

۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۹۴، ۳۱۱
اندرز آذرباد مهرسپندان ۹۴
انمورین ۲۴۶
انوش‌برد ۱۹، ۵۵، ۲۵۸
انوشکزاد ۱۰
انوشیروان ۱۰، ۱۳، ۲۲، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۲۲
انوشیروان بن منوچهر بن قابوس ۲۰۱
اهمدان ۳۲۰
اهواز ۵۳، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۵۳، ۳۲۳، ۳۲۴
اورل استین ۲۸۸
اورلئان ۳۵، ۲۵۵
اورمزد ۲۵۱
اورمیه ۱۲۰، ۳۱۸
اوریما ۲۴۵
اوزون حسن ۲۱۵
اوسبنجان ۲۰۴
اوســـتا ۱۱، ۱۹، ۵۷، ۷۳، ۸۴، ۹۵، ۹۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
ایران و یَنَردکَواذ ۱۰۳
ایرانشهر ۳۱۷
ایرز ۲۲۸
ایزد بخت ۹۷
ایسابادارد‌شیر ۲۱۶
ایکار ۲۳۸
ایکونیوم ۲۴۶
ای گا ای ۲۴۶
ایلیف (پروفسور ج. ه.) ۱۱۵
ایوان کرخه ۱۹۰
ایوان کسری ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۳
ایوان مدائن ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۳۰

ب

باب الابواب ۲۷
بابـــل ۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۴۲، ۲۹۳، ۲۹۷
بات بی ۲۴۵
باختریان ۸۰
باذوان ۲۲۸
باربالیسوس ۲۴۵
باربد ۱۱۹، ۱۸۹
بارتولد ۱۶۱
بارتولمه (خاورشناس) ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۳۲۸
بارن (دشت) ۵۳
بارنت ۱۱۱
بازرنگ ۱۴۹
باشت ۱۴۹، ۱۹۱
بافرک ۵۷
بالاسکان ۲۴۵
بالکان ۱۱۵، ۳۰۴
بامان ۲۰۴
بامداد ۲۵۸
بامیان ۳۲۱
بحتری ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۲
بحرالمیت ۱۸۶
بحرین ۲۱۶، ۲۴۶، ۲۵۶، ۳۱۹
بخارا ۴۹، ۳۲۱
بدشوارگر ۴۹

تبرستان www.tabarestan.info

براسکان ۳۲۰
برم دلک ۸۷، ۸۸، ۱۲۳، ۱۲۴
برمک ۱۶۷
برهان قاطع ۲۹، ۵۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۲۹
بزابد ۲۴۴
بزرگمهر (بوذرجمهر) ۵۳، ۹۵، ۲۵۹، ۳۲۸
بژین ۳۲۰
بستان‌السیاحه ۱۱۸
بشاوپور ۱۴۳، ۱۴۸
بصره ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۳۱۸
بعلبک ۲۰۳
بغدات اول ۱۳۳
بغداد ۱۱۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۱۶، ۲۴۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۹
بل سکان ۳۲۰
بلاسجان ۳۲۰
بلاش ۲۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۸
بلخ ۲۴۶، ۲۶۴، ۳۲۱
بلخ بامیان ۳۲۱
بلعمی ۲۲، ۳۱، ۵۶، ۷۶، ۲۵۷، ۲۹۵، ۲۹۸
بلغارستان ۱۱۰، ۳۰۵
بلوچستان ۲۴۴، ۳۱۹
بلیساریوس ۳۵
بمبئی ۹۱، ۲۴۴
بندرهبان ۱۴۸
بندویی ۲۹۸
بنونوئنتوچلینی ۳۰۸
به اردشیر ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۹۹
بهار (ملک‌الشعراء) ۲۲، ۳۲، ۲۵۰
بهبهان ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۹۱
بهرام اول ۳۵، ۴۹، ۱۳۵، ۱۴۸، ۲۵۵، ۲۸۷، ۲۹۴
بهرام پنجم (بهرام گور) ۱۷، ۲۲، ۳۱، ۳۹، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۵، ۷۱، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۶۷، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۶
بهرام چهارم ۴۹، ۲۵۷
بهرام چوبین ۳۹، ۵۰، ۵۲، ۲۶۰، ۲۶۲
بهرام دوم ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۸۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۹، ۲۰۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۹۴، ۲۹۹
بهرام سوم ۱۶، ۴۹، ۱۴۱، ۲۵۵، ۲۹۴
بهرسیر ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱
بهرشیر ۱۷۰، ۱۷۱
بهره ۲۰۳
بهروزی (علی نقی) ۴۷، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۳۶، ۳۲۸
بهگ ۵۶
بهل بامی ۳۲۱
بهمن ۱۹۰، ۲۰۷
بهنام (دکتر عیسی) ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۹
بوان ۲۰۳، ۲۰۶
بودنجان ۲۰۴
بوذر اردشیر ۲۱۶
بوشهر ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۷۷
بیت آرامایی ۲۴۶
بیت درائیه ۴۸
بیت‌المقدس ۱۶۲، ۲۶۱، ۲۶۲
بیروت ۲۴۳
بیزانس ۱۵، ۶۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۸۷،

www.tabarestan.info تبرستان

۲۴۴، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۲۹
بیستام ۲۶۰
بیستون ۳۴، ۱۱۸، ۳۰۲
بیشاپور ۱۴۲، ۱۴۹، ۲۱۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۱۹، ۳۲۲
بیضا ۲۰۴، ۲۰۶
بین‌النهرین ۱۵، ۲۱۱، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۶۱، ۳۰۹

پ

پاپک ۵۶، ۶۸، ۶۹، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۹۷، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۹۲
پاپکان ۲۱، ۱۹۶، ۱۹۷
پاتک ۲۵۴
پارت ۲۴۵، ۲۴۶
پارس ۲۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۳۱
پارشخوار ۲۴۵
پاروپانیزاد ۲۴۶
پاریز (شهر کرمان) ۷۵
پاسارگاد ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۳۰، ۳۳۱
پالمیر ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۷، ۲۴۲
پای‌تی‌دانه ۱۱
پایکولی ۲۹۴
پذشخوارگر ۳۲۰
پرتان ۲۴۵
پَروّ ۱۱۶
پروکوپیوس ۲۸، ۳۴، ۷۸، ۳۲۷
پرویز ۳۶
پریتکان ۳۱۹
پزوئید ۲۳۷
پسا ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۱۹
پشتخوارگر ۳۲۰
پل آبدیز ۱۹۱
پل خان ۲۰۸
پل خیرآباد ۱۹۱
پل دزفول ۱۹۱
پلوار ۱۹۳، ۲۰۸
پلین ۲۳۷، ۲۳۸
پنجاب ۱۹۴، ۲۴۴، ۲۴۶
پنیات اردشیر ۳۱۹
پهلوی (شاه سابق) ۲۵۱
پوپ (پروفسور آرتورابهام) ۱۱۳، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۹
پوخ ۲۹۴
پوران‌دخت ۲۵۳، ۲۶۲
پورداود (استاد ابراهیم) ۲۵۲
پوسز ۲۴۷
پیران گشنسپ ۴۸
پیرنیا (حسن مشیرالدوله) ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۷
پیروز ۵۰
پیروز مهران ۳۵
پیروز نخجیر ۳۲۱
پیروزان ۱۷۲
پیشاوور ۲۴۴، ۲۴۵

www.tabarestan.info تبرستان

پیشدادیان ۲۱۲

ت

تئوفانس ۱۸۷
تئوفیلاکت ۱۶، ۲۷، ۵۱، ۱۶۶
تاج ۵، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۸۱، ۹۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۲۵، ۳۲۷
تارم ۲۳۵، ۳۲۰
تاریخ بلعمی ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۲، ۳۲، ۵۵، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۸۸، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۱۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۲۷
تاریخ صنایع ایران ۸، ۲۱۰، ۲۲۳، ۳۰۷، ۳۲۹
تالکان ۳۲۱
تپورستان ۳۲۰
تجارب‌الامم ۲۱
تحفةالعالم ۱۱۸، ۳۲۸
تخت طاوس ۱۹۵
تخت‌جمشید ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۰، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۱
تدمر ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۰۷، ۲۵۵
تذکره شوشتری ۱۹۰، ۳۲۹
ترخان ۴۹
ترکان خاتون ۲۱۴
ترکستان ۴۹، ۱۱۴، ۱۸۱، ۳۱۱
ترمذ ۳۲۱
تستر ۱۹۰
تشکانات ۲۲۸
تقی‌زاده (سید حسن) ۲۹۲، ۲۹۷
تنبوک الموستان ۱۴۸
تنسر ۱۹، ۲۱، ۵۳، ۵۷، ۸۳، ۸۴، ۹۹
تنگ چوگان ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۰، ۲۴۷، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۷
تنگ مالیون ۱۹۱
تنگاب فیروزآباد ۵۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۷۹، ۲۸۳
تهران ۲۳، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۱
تواز ۱۶۱
توج ۱۶۱، ۲۲۸
توران ۲۴۶، ۳۱۹
تورستان ۲۴۵
توز ۱۶۱
تیئوس ۱۹۵
تیر ۲۴۳
تیرمردان ۱۴۸، ۱۴۹
تیری‌داد ۱۹۶

www.tabarestan.info تبرستان

تیسبون ۱۸
تیسفون ۱۷، ۵۲، ۸۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۸
تیودورمیسترا ۳۰۵
تیودوزیوس ۳۰۵

ث

ثابت بن ارطاة ۱۷۲
ثعالبی (ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل) ۲۰۶

ج

جاحظ (ابوعثمان عمرو بن بحر) ۱۲، ۱۷، ۲۱، ۳۷، ۴۰، ۶۰، ۱۰۶، ۳۲۷
جارین ۲۰۳
جرزان عرب ۳۲۰
جرک ۲۰۶
جرماز ۱۷۶
جرمقان ۳۱۸
جرمنکان ۳۲۱
جره ۳۶، ۱۴۳، ۱۴۸، ۲۲۶، ۲۷۱
جروج ۱۴۸
جریر بن سهم تمیمی ۱۸۳
جزیرةالعرب ۱۸
جعفر (خلیفه) ۱۷۰
جعفر برمک ۱۶۷
جلولاء ۲۶۳
جم ۲۰۳
جمشید ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲
جنابا ۲۳۹
جنجان ۱۴۸
جوانشیر ۲۶۲
جوبرقان ۲۰۳
جوزجان ۳۲۱
جوزجانان ۳۲۱
جویگان ۱۴۹
جویم ۲۳۴
جیبرین ۲۲۸
جیحون ۱۳۹، ۲۴۴، ۳۲۱

چ

چاچستان ۲۴۵
چالوس ۳۲۰
چریمنکان ۳۲۱
چشمه علی ۱۲۱
چفته ۱۴۸، ۱۵۰
چنگیز ۳۲۱
چین ۱۲، ۱۳، ۳۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۳

ح

حاجی‌آباد (ده مرودشت) ۱۴، ۵۲، ۸۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۹۴
حافظ ابرو ۱۶
حبشه ۷۲، ۷۵
حبشی ۷۲، ۱۷۹
حجاج ۲۰۱
حجاز ۲۷

تبرستان www.tabarestan.info

حدود العالم ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹
حسکان ۲۲۸
حسین علیه‌السلام (امام چهارم شیعیان) ۱۳۹، ۲۶۴
حشوا ۲۳۴
حضرت محمد ۱۲، ۲۵۹، ۲۶۲
حکوان ۲۲۰
حلب ۲۴۵
حلوان ۲۷، ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۶۴، ۳۱۷
حمز ۲۰۴
حمزه اصفهانی (مورخ) ۲۴، ۳۷، ۲۶۴، ۳۲۷
حیره ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۴، ۴۸، ۷۲، ۲۰۴، ۲۴۵، ۲۹۵

خ

خاتان ۱۱۹
خارک ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
خارکو ۲۳۶
خاست ۳۲۱
خاش ۳۱۹
خاقانی شروانی ۱۷۹
خالد برمک ۱۶۷، ۱۶۸
خامات ۲۴۵
خانار ۲۴۵
خانقین ۱۸۵
خانلری (دکتر پرویز) ۳۲۹
خبر ۲۰۳، ۲۰۴
خبرز ۲۰۶
ختل ۴۹
ختلان شاه ۴۹
خراسان ۱۰، ۴۹، ۵۴، ۶۵، ۲۰۳، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۰۷
خربق ۲۲۸
خرم باش ۳۷، ۵۹
خرمه ۲۰۴
خرّه ۲۱۶
خرّه اردشیر ۲۱۶
خرو ۲۴۵
خزر ۱۲، ۱۳، ۴۸، ۷۵، ۸۰، ۲۴۴، ۳۲۰
خسرو پنجم ۲۶۳
خسرو چهارم ۲۶۳
خسرو دوم ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۷۰، ۲۶۰، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۵
خسرو سوم ۲۶۲، ۲۶۳
خسرو کواتان ۲۴۹، ۳۳۰
خسرو یزدگرد ۵۳
خسرواپرویز ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۲، ۵۸، ۸۷، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۴
خسروانوشیروان ۱۰، ۱۵، ۲۱، ۲۶، ۳۱، ۳۹، ۴۳، ۶۴، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۴، ۱۶۵، ۱۸۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۷
خسروشاد هرمزد ۵۶
خشت ۱۴۸
خلیج فارس ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۶، ۳۱۹
خلیلی (عباس) ۷۲، ۳۲۷

www.tabarestan.info تبرستان

خمایگان سفلی ۲۰۴
خنیفغان ۲۲۷، ۲۲۸
خنیفقا ۲۲۸
خوار ۲۲۷
خوارزم ۴۸، ۴۹، ۲۱۴، ۲۴۶
خوارزمی ۷۴، ۷۷
خواست ۳۲۱
خور اردشیر ۱۸
خورِ هرستان ۳۱۹
خورنق ۱۱۹
خوزستان ۶۵، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۹
خیر ۲۰۶، ۲۵۳
خیون ۶۴

د

داتستان ی مینو گ ی خرت ۹۳
داخی خشترو ۲۴۵
داذهرمزد ۵۶
داذین ۱۴۸
داراب ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۴۷، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۴
داراب هرمزد ۹۲، ۳۲۸
دارابگرد (دارابجرد) ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۱۹
داراگرد ۲۳۵
دارین ۳۱۹
داریوش بزرگ ۳۴، ۸۰، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۰۱، ۳۱۳
دالتن ۱۱۱
دامغان ۱۶۴، ۳۰۹، ۳۲۰
داناسرشت (اکبر) ۲۳
دبیقی ۱۶۱
دبیک ۱۶۱
دجله ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۴۲، ۲۵۵
دربند قفقاز ۲۵۹
درخید ۱۴۸
درزنیدان ۱۶۸
دریای مغرب ۳۰۷
دزروبین ۳۲۱
دژ اسپید ۲۱۲، ۲۱۵
دژسلیمان ۱۴۶
دژگچ ۱۴۶
دژنبشت ۱۳۲
دستیقان ۲۲۸
دشت‌باری ۱۴۸
دم باوند ۳۲۰
دمانا ۲۴۵
دماوند ۲۰۵، ۳۲۰
دم‌تی پلیس ۲۴۶
دمشق ۲۶۱
دنباوند ۳۲۰
دهلی ۲۴۴
دوبد (بارن) ۱۴۴
دورکو ۲۴۵
دولا ۱۰۶
دی بول ۳۲۰
دیاله ۱۸۷
دیرایوب ۱۴۸

www.tabarestan.info تبرستان

دیرین ۳۱۹
دیسپون ۱۶۲
دیکول ۲۴۵
دیلم ۷۵، ۱۸۱، ۳۲۰
دیلمی ۶۴، ۲۰۱، ۲۱۷
دیلوم ۳۲۰
دیمند (پروفسور) ۳۰۹
دین دلا ۱۴۳
دینکرد ۱۶، ۱۹، ۵۵، ۹۵، ۳۲۸
دین‌وری ۲۹۵
دیولافوا ۱۴۴، ۱۴۷، ۳۲۹

ذ

ذوالقرنین ۱۴۳، ۲۲۸
ذویزن ۲۲، ۳۱، ۷۲

ر

رادان ۲۰۶
راذان ۲۰۴
راس الجالوت ۱۷۰
راسپی ۵۷
رام اردشیر ۲۱۶
رام بهشت ۲۵۳
رام هرمز ۳۱۹
رامانیان ۲۱۴
رام‌گرد (رامجرد) ۲۱۷
رانی پوس ۲۴۵
راولین سن (سرهانری) ۱۴۷
رایس (دکتر تالبوت) ۳۰۳
رستم فرخزاد ۱۰، ۱۷۲، ۲۶۳
رش‌گالوتا ۱۷۰
رغ ۵۰
رکوندیا ۲۴۶
رگ ۳۲۰
رهنان ۲۰۳
روایات ۹۱، ۹۲، ۲۴۹، ۳۲۸
رودان ۲۰۴
روم ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۸، ۵۴، ۶۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۷
رومقان ۱۶۹
رومگان ۱۶۸
رومیه ۱۶۸
رون ۱۰۴، ۲۰۴
رویان ۳۲۰
ری ۵۲، ۲۶۴، ۳۲۰
ریذک خوش آرزو ۱۰۳، ۱۰۵
ریشهر ۱۴۸
ریواردشیر ۲۱۶

ز

زابده ۲۴۵
زابلستان ۳۱۹
زاره (پروفسور) ۱۳۵، ۱۴۴، ۲۹۰، ۲۹۱
زاولستان ۲۵۲
زدروزی ۲۴۶
زرتشت ۵۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۹۶

www.tabarestan.info تبرستان

زرق (قریه) ۲۶۴
زرمهر ۵۲
زرنگ ۲۴۶
زروانداذان ۲۲۵
زفیزین ۲۴۶
زکی پاشا ۶۱
زم ۳۲۱
زنجان ۱۴۸
زنگی‌آباد ۱۹۴
زوت ۵۷
زوگما ۲۴۵
زیاد بن ابیه طائفی ۲۰۰
زیک ۵۰
زین‌الاخبار ۳۶، ۳۲۷

ژ

ژاپن ۳۰۲
ژرمانیسیا ۲۴۵
ژورنال آزیاتیک ۲۹۰، ۳۳۰
ژوزفا باربرو ۱۳۱
ژوستی‌نین ۱۵، ۲۵۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
ژوین ۵۴

س

سابات ۱۶۸
سابور ۱۴۸
ساتالا ۲۴۵
ساری ۱۲۰
ساسان ۲۵۳
ساکس (سرپرسی) ۳۵، ۲۴۷
ساموساتا ۲۴۶
سامی (نادر) ۲۶۵
سباست ۲۴۶
سباستیا ۲۴۶
سبیج ۳۱۹
سپال ۳۲۰
سپاهان ۲۴۶، ۳۱۹
سپیت ۳۱۹
ستخر گزین ۲۱۱
سترابن ۲۳۸
ستوده (دکتر منوچهر) ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۳۵، ۳۲۳
سدوم ۲۴۳
سراب بهرام ۱۲۰، ۱۲۴
سراب ممسنی ۱۹۱
سراندیب ۳۹
سربط ۳۱۸
سرخس ۲۴۶
سرداب ۲۰۴، ۲۶۸
سردادور (حمزه) ۱۶۱، ۲۲۴
سردن ۲۰۴
سرژیوس ۳۰۴
سرسه زیوم ۲۴۴
سرشک ۲۰۴
سرمان ۳۱۹
سرمشهد ۸۷، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶
سرمق ۲۰۳
سروان ۲۲۰
سروستان ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۰
سریکا ۲۴۶
سعد بن ابی وقاص ۷۶

www.tabarestan.info تبرستان

سعدی ۲۹۰
سعیدی (محمد) ۲۸، ۷۸
سغد ۴۹، ۲۱۲، ۲۴۵، ۲۴۶
سکانشاه ۴۹، ۱۳۵، ۲۵۵
سکاها ۶۴، ۸۰، ۲۵۵
سکستان ۵۲، ۶۴، ۶۵، ۲۴۴، ۲۴۶
سکولاکس ۲۳۷
سلجوقشاه ۲۱۴
سلر ۵۴
سلطان ابراهیم ۲۱۵
سلطانی (سلطانعلی) ۱۴۶، ۲۱۵
سلماس ۱۲۰، ۱۲۳
سلمان فارسی ۱۶۷، ۱۷۲
سلوسی ۱۶۸
سلوکوس اول ۱۶۴
سلوکیه ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
سلیمان ۱۳۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۷
سلینیوس ۶۷
سمرقند ۴۹، ۱۶۱، ۲۱۲
سمنجان ۳۲۱
سمنگان ۳۲۱
سمیران ۲۲۸، ۲۳۵
سمیرم ۱۴۹
سن ژوزه ۳۱۵
سنان بن یزید ۱۸۳
سنت باکوس ۳۰۴
سنت سرژ ۱۷۰
سنت مارتن ۶۵
سنت ماری ۱۷۰
سنت نرکس ۱۷۰
سند ۴۹، ۹۸، ۱۱۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۹۳، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰
سنی ملوک‌الارض ۲۴، ۳۲۷
سنی ملوک‌الارض و الانبیاء ۳۲۷
سه‌گنبدان ۲۰۵
سوئیدا ۲۴۵
سواد ۲۱۶، ۳۱۸
سوادکوه ۵۰
سوانجان ۲۳۴
سوخرا ۵۰، ۵۲
سورا ۲۴۵
سورسخون ۵۷
سورن ۴۸
سوریه ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۸۷، ۳۰۳، ۳۱۰
سوسنگرد ۲۱۷
سوق الاهواز ۲۱۶
سوه‌لی ۲۴۷
سویزر ۲۴۵
سیارسور ۲۹۵
سیاست‌نامه ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۳۲۷
سیاوش ۱۹، ۵۴، ۵۵، ۹۷
سیبویه ۲۰۸
سیت ۲۴۶
سیدان ۱۹۴
سیرا ۲۰۶
سیراف ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۸
سیروان ۳۱۸
سیریادیس ۱۳۷، ۲۵۴
سیستان ۴۹، ۵۰، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۶۴، ۳۱۹، ۳۳۰
سیسجان ۳۲۰

تبرستان www.tabarestan.info

سیسکان ۳۲۰
سیف بنی‌الصفار ۲۲۸
سیف‌آل ابی زهیر ۲۲۸
سیف‌عماره ۲۲۸
سیم‌تخت ۱۴۹
سینیج ۱۶۱
سینیز ۱۴۸، ۱۶۱
سیوند ۱۹۴، ۲۰۸

ش

شاپور سکانشاه ۱۹۴
شاپور کازرون ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۷۴، ۳۲۲
شاپورورواز ۴۸
شادروان (سد) ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۵۴
شارسان ۲۱۶
شارل پیکارد ۲۳۸
شام ۲۷، ۴۴، ۹۳، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۵۰
شاهپور اول ۳۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۸
شاهپور دوم (شاپور بزرگ) ۱۰، ۱۵، ۸۰، ۱۴۱، ۱۶۷، ۲۹۵، ۳۱۵
شاهپور سوم ۵۲، ۱۱۶، ۱۲۱، ۲۵۷
شاهپور مهران ۵۴
شاهرود ۳۲۰
شاهنامه ۵۶، ۷۶، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۷۱، ۲۰۷، ۲۵۷، ۲۹۷، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹
شاهین ۲۶۱
شدالازار ۳۳۰
شروان ۴۹
شروانشاه ۲۱۵
شریک ۲۰۰
شعب بوان ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۱۲
شفق (دکتر رضازاده) ۳۰۹، ۳۲۹
شق‌الرستاق ۲۳۵
شق‌الرود ۲۳۵
شق‌الماسنان ۲۳۵
شنجان ۳۲۰
شهر گور ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۱۹
شهربانو ۲۶۴
شهربراز ۲۶۱
شهریار ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۵۶، ۶۷، ۸۷، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۹۰، ۳۲۴
شهرین ۴۸
شوش ۱۱۲، ۱۹۰، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۲
شوشتر ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۵۸، ۳۰۶، ۳۱۱
شوشتری (سید عبدالطیف) ۱۱۸
شولستان ۲۱۲
شیخ ابواسحاق کازرونی ۱۵۰
شیخ حیدر ۲۱۵
شیخ مرشد ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۶
شیر بامیان ۳۲۱
شیر بامیکان ۳۲۱
شیراز ۴۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۰، ۳۳۱

www.tabarestan.info تبرستان

شیرازنامه ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۵، ۳۲۸
شیروانی (حاج زین‌العابدین) ۱۰۶، ۱۱۸
شیرویه ۲۶، ۱۹۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۹۹
شیرین ۱۱۷، ۱۸۵
شیز ۲۹۶
شیزکان ۳۱۸
شیکاگو ۲۰۹
شینیز ۱۴۸

ص

صاحب‌الزمانی (دکتر ناصرالدین) ۸۹، ۹۱، ۳۲۸
صارمی (ابوطالب) ۱۱۵، ۳۰۱
صاهک الصغری ۲۰۴
صاهک الکبری ۲۰۴
صاهه ۲۰۶
صد در نثر ۹۳
صد دروازه ۱۶۴
صرام ۱۴۹
صریفین ۲۷
صفاره ۲۲۸
صقلاب ۱۱۳
صوان‌النجس ۱۴۸
صور ۱۴۸
صورالاقالیم ۵۱، ۲۰۷
صیمره ۳۱۸
صیمکان ۲۲۷

ض

ضرار بن الخطاب ۱۷۰، ۱۷۱

ط

طاق بستان ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۲۳، ۲۶۵، ۳۰۸، ۳۱۱
طاق کسری ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۷۹، ۲۲۳
طاقدیس ۱۳، ۱۴، ۳۶، ۳۲۱
طالبانی (شیخ رضا کرد بغدادی) ۱۶۲
طالقان ۳۲۱
طبرستان ۱۰، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۸۴، ۱۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۰۰، ۳۲۰
طبری ۱۷، ۲۲، ۳۴، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۷
طرابوزان ۳۰۵
طربال ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۹
طرخیشان ۲۰۳
طسوج ۲۰۴، ۲۲۷
طَمَستان ۲۳۴
طوس ۲۴۶، ۲۵۰

ع

عالم شاه بیگم ۲۱۵
عایشه ۱۲، ۱۷۲
عباس (شاه بزرگ صفوی) ۳۰۱
عبدالرحمن ۲۰۴
عبدالله بن عامر ۱۹۹، ۲۰۲
عبدالله بن عباس ۲۰۲
عبدالله بن معاویه ۲۰۱
عثمان (خلیفه سوم) ۲۰۲
عثمان بن ابی‌العاص ۱۹۹
عراق ۶۵، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۵۰، ۲۸۸، ۳۱۸
عراق عرب ۳۱۸

www.tabarestan.info تبرستان

عربستان ۱۴۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۱۹
عرفان (محمود) ۱۴۲، ۲۰۵
عزرا ۱۶۲
عسبس ۱۷۶
عضدالدوله ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۸
عفیفی (دکتر رحیم) ۹۳، ۳۲۸
علوی (ناصر خسرو) ۳۱۸
علی علیه‌السلام ۱۸۳، ۲۰۲
عمادآباد ۲۰۸
عمارت الخسرو ۱۸۵
عمان ۲۴۴، ۲۵۳، ۳۱۹
عمر ۷۶، ۸۲، ۱۷۲، ۱۹۹
عمر بن الخطاب ۷۶
عمر بن عبدالله ۲۰۰
عمیدی (سپهبد عبدالله) ۱۵۸
عنس ۱۷۶

غ

غار شاپور ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۷۵
غرچستان ۴۹، ۳۲۰
غزنه ۳۱۹
غزنوی (عبدالرشید) ۳۶
غندجان ۱۴۸، ۲۲۸
غوطه دمشق ۲۱۲
غیاث‌الدین ۲۱۵

ف

فاتک ۲۰۴
فارس ۲۳
فارس‌نامه ابن بلخی ۴۷، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۳
فاروق ۱۸۴، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۰۶
فاریاب ۳۲۱
فتح بن خاقان ۱۷۴
فتح‌آباد ۲۰۸
فتحعلی‌شاه قاجار ۱۲۱
فخرداعی (محمد تقی) ۳۵
فرات ۱۶۴، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۳
فراتادارن ۱۳۳
فراشبند ۲۸۸
فرانسه ۱۴۴، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵
فرجان ۲۲۷
فرخ شاهپور ۵۷
فرخزاد ۲۶۳، ۲۹۹
فردوس‌المرشدیه ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۸۶
فردوسی ۲۹، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۸۴، ۱۷۱، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
فرزک ۱۴۸
فرصت‌الدوله شیرازی ۱۲۵، ۳۲۸
فرطاست ۱۴۸
فرغان ۳۲۴
فرغانه ۴۹، ۲۶۴
فرگوسن ۱۰۹
فرهاد پنجم ۵۰
فرهاد چهارم ۵۰
فرواب ۲۰۸
فروغی (ذکاءالملک) ۱۶، ۳۲۷
فریار (عبدالله) ۲۱۰، ۲۲۳، ۳۲۹
فریدن ۳۱۹

www.tabarestan.info تبرستان

فسا ۲۰۷
فستجان ۲۳۴
فضل ۱۶۷
فضلویه ۲۱۴
فکاس ۲۶۱
فلاندن ۱۳۹، ۱۴۴، ۲۱۴، ۳۰۵، ۳۲۹
فنه‌لسا (ارنست) ۳۰۲
فهلیان ۱۲۴، ۱۴۲
فوستوس ۳۹
فوسجان ۲۲۸
فیروز ۱۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۲۱۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۲، ۲۹۷
فیروز دوم ۲۶۳
فیروزآباد ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۶۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۰۸
فیروزی ۷۴، ۷۶، ۱۴۶، ۲۰۸

ق

قابوس ۲۰۱
قادسیه ۲۸، ۶۶، ۷۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۶۳
قارص ۲۴۴
قارن ۵۰، ۵۲
قالی ۲۰۶
قباد ۹، ۱۷، ۲۱، ۲۶، ۳۱، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۷۸، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۸
قبرس ۱۸۴
قرمیسین ۱۱۸، ۱۱۹
قزوین ۸۶، ۱۰۴
قزوینی ۱۹۰، ۲۱۸، ۳۱۸
قسطنطنیه ۱۱۵، ۲۶۱، ۳۰۴، ۳۰۵
قشم ۲۱۷
قصر ابونصر شیراز ۱۲۳، ۱۳۱
قصر جعفری ۱۷۰
قصر شیرین ۱۸۵، ۱۸۶
قصر متوکلیه ۱۷۰
قصرالابیض ۱۶۲
قصرالدشت شیراز ۱۲۴
قصرتاج ۱۶۷
قطیف ۳۱۹
قفقاز ۸۰، ۱۷۵، ۲۴۴، ۲۴۵
قلات ۱۲۴
قلعةالجص ۱۴۶
قلعه استخر ۲۰۵، ۲۱۱
قلعه اسفندیار ۲۰۴
قلعه اشکنوان ۲۰۴، ۲۱۲
قلعه خسروی ۱۸۵، ۱۸۶
قلعه دختر ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۶۹
قلعه سپید ۲۱۲
قلعه سعیدآباد ۲۰۴
قلعه سهاره ۲۲۹
قلعه شاپور ۱۴۵
قلعه شکسته ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲
قم ۲۰۸
قندز ۳۲۱
قنطره ۲۳۴
قهستان ۲۰۵، ۲۰۶
قوام‌آباد (تنک) ۱۲۴

www.fabarestan.info فابرستان

قومس ۱۰۵، ۳۲۰
قونیه ۲۴۶
قوین ۲۰۳
قیروان ۳۱۰
قیصر ۱۵، ۵۴، ۱۸۹، ۲۴۵

ک

کابل ۴۹، ۲۴۴، ۲۴۶
کابلانشاه ۴۹
کاپ ۲۴۵
کات ۵۳
کاتابلن ۲۴۶
کاتیزان ۲۴۶
کاثیادار ۲۴۶
کاخ جرماز ۱۷۶
کاخ سفید ۱۶۷، ۱۷۵
کاخ ماشیتا ۱۸۶
کادوشی ۶۴
کارداران ۱۱، ۲۲۵
کارزین ۲۲۸
کارمانا ۲۴۶
کاروس ۱۳۵، ۲۵۵
کارون ۱۸۹، ۲۵۴
کاریان ۲۳۵
کاریاند ۲۳۷
کازرون ۸۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۹۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۲۲، ۳۲۳
کاسکان ۲۰۴
کاشغر ۲۴۴، ۲۴۵
کاشی ۲۱۱
کاگان ۱۴۸
کامفیروز ۱۴۸، ۲۰۶
کاوس ۱۰
کاوه ۱۷، ۷۷، ۳۳۰
کپدوکیه ۲۴۵
کتیسفون ۱۶۲
کثه ۲۰۳
کچَک ۳۲۱
کچه ۲۴۶
کدرنوس ۱۴
کر ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۴۴
کربال ۲۰۶
کرتیر ۴۸، ۵۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۷
کرخ میسان ۲۱۶
کرخا ۳۱۸
کرخه ۱۹۱
کرخی ۵۱، ۱۴۲، ۲۰۷
کردبان ۲۳۴
کردبجرد ۲۳۴
کردستان ۲۹۴
کرکوک ۳۱۸
کرمان ۴۹، ۶۵، ۷۵، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۶۴، ۳۱۹
کرمانشاه ۴۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۲۵۷، ۳۰۸، ۳۱۱
کریستن‌سن ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۳۴، ۵۲، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۵، ۸۰، ۸۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۴۶، ۲۹۱، ۳۲۷
کریستی ویلسن ۱۱۴، ۲۱۰، ۲۲۳، ۳۲۹

www.tabarestan.info تبرستان

کست (فرانسوی) ۱۴۴، ۳۰۵
کسری ۳۲، ۵۵، ۶۱، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۵۰، ۲۵۲، ۳۰۸
کسفیا ۱۶۲
کشکر ۳۱۸
کشم ۵۰
کشمیر ۴۹
کعبه زرتشت ۱۳۷، ۱۹۵
کلار ۲۰۴، ۲۰۶
کلاژن ۱۵۰
کلده ۲۴۵
کلس ۲۰۴
کلندریس ۲۴۶
کلودپتولومه ۲۳۷، ۲۳۹
کمارج ۱۴۸
کمانا ۲۴۶
کمبریج ۳۰۳
کمه ۲۰۶
کمین ۲۰۴
کنارسیاه ۲۸۸
کنستانتیوس ۱۴، ۱۵، ۶۷
کنگاور ۳۱۷
کهرجان ۲۲۸
کهگیلویه ۱۴۹، ۲۱۲
کوات ۲۵۲، ۳۱۸
کواذ ۹، ۱۰، ۱۹، ۵۴، ۵۵، ۹۷
کوت ۱۹۰
کورا ۱۸۱، ۳۲۰، ۳۲۴
کورت فریشلر آلمانی ۱۲، ۱۷۲
کورد ۲۰۴
کوروش کبیر ۲۰۰، ۲۵۴
کوشان ۴۹، ۸۰، ۲۴۴، ۲۴۵
کوفه ۱۱۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۰۰، ۳۱۸
کومش ۳۲۰
کوه نفشت ۱۳۱، ۱۳۲
کوهکان ۲۲۸
کیا (دکتر صادق) ۹۵
کی‌بی‌سترا ۲۴۶
کیپرتی ۳۰۸
کیزرین ۲۲۸
کیش ۱۳۱، ۳۰۹
کیندستان ۲۴۵
کیومرث ۲۰۵، ۲۰۶
کیونیت ۸۰

گ

گاهنامک ۳۷، ۶۰
گچساران ۱۴۶
گدار (اندره) ۲۷۱، ۳۰۶
گرجستان ۴۸، ۲۴۴، ۳۲۰
گرزان ۴۸
گرژان ۳۲۰
گرگان ۴۸، ۵۰، ۱۳۹، ۲۱۷، ۲۴۶، ۲۹۵، ۳۲۰
گرمانای ۳۱۹
گرمکان ۳۱۸
گشتاسب برده ۲۶۳
گشتاسپ ۲۹۲
گشناسپده ۲۶۳
گشنسب ۹۷
گشنسب آذار ۵۸
گشنسب بنده ۲۶۳

www.tabarestan.info تبرستان

گشنسب فر ۹۷
گل گرد ۲۵۸
گناوه ۱۶۱، ۲۳۶، ۲۳۹
گنجه ۲۵۸، ۲۹۱، ۲۹۴
گندی‌شاپور ۱۳۷، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۱۱، ۳۱۹
گنزک ۳۲۰
گنزه ۳۲۱
گوپتا ۱۱۳
گوچهر ۲۹۲
گورگان ۳۲۱
گویم ۱۲۰، ۱۲۴
گیرشمن (دکتر) ۱۱۲، ۱۴۴، ۲۲۷، ۲۳۷، ۳۱۲، ۳۲۹
گیل ۶۴، ۲۴۵
گیلان ۴۹، ۳۲۰
گین چرای ۲۴۵
گیندار ۲۴۵

ل

لار ۲۷۷
لارجان ۳۲۰
لارز ۳۲۰
لارستان ۳۱۹
لاری بندر ۳۲۰
لازار دوفارب ۲۹۷
لازیکا ۲۶۰
لافت ۲۲۸
لرستان ۳۱۸
لزها ۷۲
لنینگراد ۳۰۸، ۳۱۵
لورکان ۲۰۴
لوک ۲۸۵
لوور (موزه) ۱۴۴
لیسترنج ۲۰۴، ۲۰۵، ۳۲۹
لیورپول ۱۱۵

م

مائین ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۷
ماحوزه ۱۶۸، ۱۷۰
ماد ۵۰، ۶۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۱۷
مادابا ۱۱۰، ۳۰۵
مارکوارت ۳۱۷
ماروان ۲۳۴
ماری لوئیز شومون ۲۹۰
مازندران ۶۳، ۳۲۰
ماسَبَذان ۳۱۸
ماسپتان ۳۱۸
ماسکنات ۲۳۴
ماش ماهی ۳۱۹
مالوا ۲۴۶
مامغان ۱۴۸
مأمون ۴۵، ۲۳۹، ۲۴۹
مانوئل ۳۹
مانی ۱۲۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳
ماه بصره ۳۱۸
ماهبذ ۱۰، ۵۴
ماهداذ ۵۶
ماه‌کوفه ۳۱۸
ماه‌گشنسپ ۵۸، ۲۲۵
ماه‌گشنسپان ۲۲۵
ماهویه ۹۷، ۲۶۴

www.tabarestan.info تبرستان

ماهی دشت ۳۱۸
ماوراءالنهر ۱۶۱
متنبی ۱۷۴
متوکل (خلیفه عباسی) ۱۷۴
مجار بن موسی یشگری ۲۰۱
مجارستان ۳۰۴
مجمل‌التواریخ و القصص ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۲۸
مجیدی (سپهبد محمدتقی) ۱۵۶، ۱۵۹
محمد بن خالد ۱۶۷
محمد بن عثمان ۱۵۳
محمد بن علی‌الشیرازی ۱۵۰، ۱۵۱
محمد بن واصل الحنظلی ۲۰۴
محمد بن یوسف ثقفی ۲۰۱
محوله ۲۳۴
مدائن ۱۸، ۳۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۳
مدینتا ۱۶۴
مرآت‌البلدان ۲۰۷، ۳۲۸
مرداس ابن عمر ۲۰۳
مرو ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۲۰
مروج‌الذهب ۳۵، ۶۲، ۲۰۷، ۳۲۸
مرودشت ۸۵، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۴۵، ۳۳۱
مرورود ۲۶۴
مروست ۲۰۶
مروسف ۲۰۴
مریزجان ۲۰۳، ۲۳۴
مزدک ۱۹، ۵۵، ۲۵۸
مزکت سلیمان ۲۰۵
مَزون ۳۱۹
مسالک و ممالک ۵۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۳۲۹
مستجان ۱۴۸
مستوفی (حمدالله) ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۵، ۳۱۹، ۳۲۹
مسروق ۷۲
مسعر بن مهلهل ۱۱۸
مسعودی ۲۳، ۵۱، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۶۴، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۲۷، ۳۲۸
مسماهیج ۳۱۹
مَشگان ۲۰۳
مشهد ۹۳، ۱۳۱، ۲۷۳
مشهد مادر سلمان ۱۳۱
مصر ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۶۱، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲
مصطفوی (سید محمدتقی) ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۲۹، ۳۳۱
معاویه ۱۲، ۱۷۲
معجم‌البلدان ۱۰۴، ۱۱۹، ۲۱۸، ۳۲۸
معدی کرب ۷۲
معن بن زائده ۲۰۱
معین (دکتر محمد) ۱۱۲، ۲۵۱، ۳۱۲،

تبرستان www.tabarestan.info

۳۲۹
مقدونیه ۱۵
مقدیسی (مطهر بن طاهر) ۷۷، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۹
مکران ۴۹، ۳۱۹
مکری (دکتر محمد) ۲۴۹
مکریانوس ۱۳۷
مکوران ۲۴۶، ۳۱۹
ملغان ۱۴۸، ۱۴۹
ممسنی ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۶۸
من سان ۳۲۱
مناندر ۱۵
منذر ۱۷، ۷۸
منصور بن جعفر ۲۰۴
منصور دوانیقی ۱۱۰
منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) ۱۶۷
مهدوی دامغانی ۱۷۴، ۱۸۲
مهر شاهپور ۵۶
مهر مهروی ۵۴
مهرآگاوید ۵۶
مهران ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۲۶۳، ۳۲۰
مهران رازی ۱۷۱
مهران گشنسب ۹۷
مهرجاسقان ۲۰۴
مهرجان قزق ۳۱۸
مهرداد اول ۱۶۴، ۱۹۶
مهرزنجان ۲۰۴
مهرگان کتک ۳۱۸
مهرگشنسب ۲۶۲
مهرنارسه ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۲۲۱، ۲۲۵
مهروبان ۱۴۸
مهروراز ۵۶، ۹۶
مهرین (پروفسور عباس شوشتری) ۳۲۲، ۳۲۸
موآساک ۳۱۵
مورد ۲۰۶
موریر ۱۴۴
موریس ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۰۳
موزهٔ ارمیتاژ ۳۰۸، ۳۱۵
موزهٔ ایران باستان ۱۶۹
موزهٔ بریتانیا ۱۱۱، ۱۱۲
موزهٔ متروپلیتن ۳۰۹، ۳۱۰
موزه لوور ۳۰۵
موسی خورنی ۵۰، ۳۱۷
میافارقین ۳۱۸
میش ماهیگ ۳۱۹
میشان ۴۹، ۵۷، ۲۴۵، ۳۱۹
میمند ۲۲۷
مینوخرد ۸۲
مینوی (مجتبی) ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۴۸، ۵۳، ۶۵، ۱۰۲، ۳۲۷

ن

نائین ۲۰۳
نارسس ۲۵۵
نارک ۲۳۷
ناصرالدین (قاضی) ۲۰۶
ناگی سنت میکلوس ۳۰۴
نبوکد نصر ۱۸۹
نُتات رَج ۳۱۸
نجیرم ۲۲۸

www.tabarestan.info تبرستان

نخویرگی ۷۲
نخیرجان ۱۷۱
نرسی ۱۵، ۱۷، ۲۴، ۴۸، ۹۶، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۸، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۹۴
نرماشیر ۳۱۹
نریوسنگ ۹۶، ۲۵۱
نزهت القلوب ۱۳۲
نساء میانک ۳۲۰
نصیبین ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۳
نظام التواریخ ۲۰۶
نظام‌الملک ۴۱، ۴۳، ۳۲۷
نظامی (حکیم) ۱۷
نعمان منذر ۱۸، ۳۴
نفیسی (استاد سعید) ۶۲، ۶۳، ۳۲۷
نقش رجب ۸۷، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۹۸، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۵
نقش رستم ۱۴، ۶۷، ۷۵، ۸۷، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۸
نلدکه ۱۶۱، ۲۱۷، ۲۴۶
نهاوند ۵۰، ۲۶۳، ۳۱۸
نهرالکلب ۱۶۸
نهروان ۱۷۰
نوبخت (حبیب‌الله) ۱۲، ۳۱، ۳۸، ۴۱، ۶۰
نوبنجان ۱۴۹، ۲۱۲
نوبندجان ۱۴۳، ۱۴۹
نوبهار بلخ ۱۶۷
نورالدین شوشتری ۱۹۰
نورصادقی (حسین) ۱۳۹
نوهاترا ۳۱۸
نوهرمز اردشیر ۳۱۹
نی‌بور ۱۳۱
نی‌ریز ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۵۳
نی‌زیب ۲۹۹
نیشابور ۱۶۰، ۲۰۶، ۲۴۶، ۳۲۰
نیقاتور آوانا ۲۹۴
نیودرا ۳۰۵
نیوشاهپور ۲۴۶
نیویورک ۳۰۹، ۳۱۰

و

و هریز ۴۸
واثق بالله ۱۷۰
واج رود ۱۰۴
واچک‌ای‌چند آتورپات ۹۳، ۹۴
والارش ۲۵۱
والاش ۲۹۷
والاگاش ۲۵۱
والرین (امپراتور) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۷
وان ۲۴۵
واندنبرک (پروفسور لوئی) ۲۷۷، ۲۸۵
وراز بندک ۴۹
ورازان ۴۹
ورت ۸۰
ورچان ۳۲۱
وردانه ۴۹

www.tabarestan.info تبرستان

ورژن ۳۲۰
ورکان ۳۲۰
ورو کچیو ۳۰۸
وَشت ۶۵، ۳۱۹
وشتاسف ۱۳۱
ولاشاباز ۱۶۸
وَلَخش ۲۵۱
ولوالج ۳۲۱
ونیز ۱۳۱
وه اردشیر ۱۶۸
وهرز ۱۸، ۷۲
وه‌شاپور ۱۴۲
وهیشت آباد اردشیر ۲۱۶
وی ۱۲
ویستهم ۱۰، ۲۶۰، ۲۶۱
ویشو ۱۲، ۱۷، ۶۴
ویکاندر ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۸
ویل دورانت ۱۱۴، ۱۱۵، ۳۰۱، ۳۲۹
ویندوی ۱۰

ه

هاترا ۲۵۴
هارون‌الرشید ۱۷۰
هازاراوت ۲۹۷
هاشم ۱۷۰
هایان ۲۹۴
هباطله ۲۷، ۷۱، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۵۸
هبتالیان ۵۰
هجر ۳۱۹
هدایت (محمود) ۱۰۳، ۳۲۲
هرات ۴۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۲۰
هراکله ۱۸۴
هراکلیوس ۱۸۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۲
هرتسفلد (پروفسور ارنست) ۱۴، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۸۹، ۲۰۹
هرقل ۱۴، ۱۸۷، ۲۶۱
هرمز اردشیر ۲۱۶، ۲۹۴
هرمزان ۱۷۲
هرمزد ۱۰، ۲۴، ۲۶، ۲۷
هرمزد اردشیر ۲۴۵، ۳۱۹
هرمزد اول ۴۹، ۲۵۵
هرمزد چهارم ۲۷، ۳۴، ۵۶، ۱۶۶، ۲۶۰، ۲۶۲
هرمزد دوم ۱۰، ۱۱۶، ۱۴۱، ۲۵۶، ۲۸۹، ۲۹۵
هرمزد سوم ۴۹، ۲۵۸
هرمزدجان ۱۳۲
هرمزدگان ۲۵۳
هرو ۳۲۰
هرودوت ۱۹۱
هروم ۳۲۱
هزار ۲۰۴
هزاربذ ۵۳
هزارپت ۵۲، ۵۳
هشام بن عبدالملک ۲۴
هکاتم پیلس ۱۶۴
هگر ۳۱۹
هماره ۳۲۱
همای ۲۰۷
همایجان ۲۰۴
همجان ۲۲۸
همدان ۱۰۴، ۱۸۷، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰

www.tabarestan.info تبرستان

همدانی (احمد بن محمد) ۱۱۹
همند ۲۲۸
هنـــد ۳۹، ۹۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۵۶، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۹۳، ۳۲۳
هندوکش ۳۲۱
هندیجان سابور ۱۴۸
هنینگ (پروفسور) ۲۹۴
هوزهٔ بن علی حنفی ۳۴
هوشهنگ ۲۰۵
هیت ۲۷، ۲۴۴
هیرکانی ۲۴۶
هیوبرت دارک ۴۱، ۴۳

ی

یادگار بزرگمهر ۹۵
یاسمی (استاد فقید رشید) ۵۲، ۷۸، ۹۵، ۲۴۶
یـاقوت حمـوی ۱۱۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۳۹
یبغو ۴۹
یحیی بن خالد ۱۶۷
یزد ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۳۲۶
یزدخواست ۲۰۶
یزدگـرد ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۷۵، ۷۶، ۱۷۱، ۱۹۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰
یزدگـرد اول ۱۷، ۲۱، ۵۳، ۵۷، ۷۵، ۲۵۷، ۲۹۵
یزدگرد دوم ۱۶، ۳۱، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۲۵۸، ۲۹۹
یزدگرد سوم ۱۹۹، ۲۹۷
یزدین ۵۸
یزیدبن عمر ۲۰۱
یعقوب لیث ۲۰۴
یعقـــوبی ۵۷، ۶۱، ۷۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۳، ۳۲۸
یمن ۴۸، ۷۲، ۷۵، ۲۵۹
یوانیه ۲۲، ۱۶۷
یوستی ۳۲
یونان ۱۱۱، ۱۹۶، ۲۶۱، ۳۰۹

www.tabarestan.info تبرستان

Sassanid Civilization

Vol. 2

تبرستان
www.tabarestan.info

Ali Sami

شابک: ۲-۳۳۳-۵۳۰-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۹-۳۳۴-۵۳۰-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش و نمایشگاه دائمی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ابوریحان، شماره ۱۰۹ و ۱۰۷ - تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰ نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸